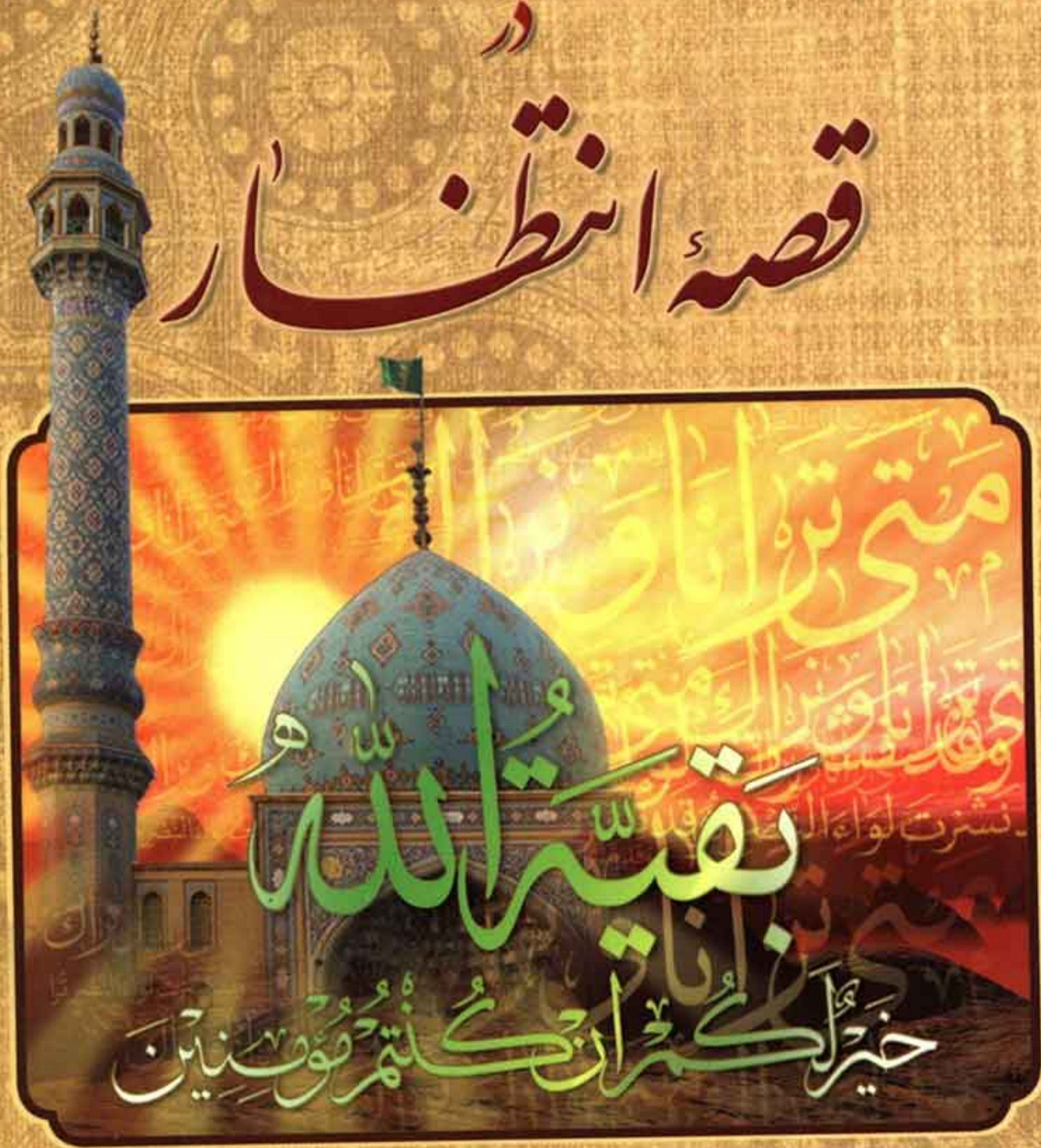




تاریخ اسلام

امام محمدی عجل تعالی فرجه از تولد تا رحلت

قصہ انتظاری



علی نظری مصنف





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تاریخ اسلام

امام محمدی
(علیه السلام)

از تولد تا رجعت

علی نظری منفرد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصل دوم

نصوص و اخبار ۵۷

- ۱ - مهدی (عج) در احادیث نبوی ۵۸
- ۲ - مهدی در احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۳
- ۳ - مهدی در احادیث فاطمه علیها السلام ۷۴
- ۴ - مهدی (عج) در احادیث امام حسن مجتبی علیه السلام ۸۰
- ۵ - مهدی (عج) در احادیث امام حسین علیه السلام ۸۱
- ۶ - مهدی (عج) در احادیث علی بن الحسین علیه السلام ۸۹
- ۷ - مهدی (عج) در احادیث امام باقر علیه السلام ۹۱
- ۸ - مهدی (عج) در احادیث امام صادق علیه السلام ۹۶
- ۹ - مهدی (عج) در احادیث امام کاظم علیه السلام ۹۷
- ۱۰ - مهدی (عج) در احادیث امام رضا علیه السلام ۹۸
- ۱۱ - مهدی (عج) در احادیث امام جواد علیه السلام ۱۰۰
- ۱۲ - مهدی (عج) در احادیث امام هادی علیه السلام ۱۰۱
- ۱۳ - مهدی (عج) در احادیث امام عسکری علیه السلام ۱۰۴

فصل سوم

اعتقاد به مصلح موعود ۱۰۹

- اقوام و ملل و موعود مصلح ۱۱۰
- ۱ - مهدی از نظر مسلمانان ۱۱۱



«تاریخ اسلام»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

از تولد تا رجعت

مؤلف: علی نظری منفرد

ناشر: انتشارات جلوه کمال

چاپ: سرور

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: بهار ۱۳۸۷

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: ۵۸۰۰ تومان



انتشارات جلوه کمال

مرکز پخش: قم، خیابان ارم، ساختمان ناشران، پلاک ۲۳

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۸۳۰۴۷۶ همراه: ۰۹۱۲۳۵۳۲۰۷۹

ISBN : 978 - 964 - 2794 - 07 - 2

* کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است *



9 789642 794072



فهرست

۵	فهرست
۱۵	پیش گفتار

فصل اول

۲۱	کلیات
۲۲	الف - ضرورت وجود حجت الهی
۲۳	۱ - عقل
۲۵	۲ - نقل
۳۴	ب - لزوم شناخت امام
۳۵	۱ - قرآن
۳۵	۲ - روایات
۳۸	ج - امامت عهد الهی
۴۱	۱ - قرآن
۴۲	۲ - احادیث
۴۴	د - تعداد امامان <small>علیهم السلام</small>

- ۱۱۵ مهدی نزد علماء غیر شیعه
- ۱۱۹ ۲ - مهدی عجل الله تعالی فرجه در ادیان الهی

فصل چهارم

- ۱۲۵ وضعیت سیاسی و اجتماعی
- ۱۲۶ ۱ - عصر عسکرین
- ۱۳۳ ۲ - هراس حاکمان از تولد حضرت
- ۱۳۹ ۳ - شباهت تولد حضرت مهدی (عج) با تولد حضرت موسی علیه السلام
- ۱۴۲ ۴ - حوادث مهم قبل از تولد حضرت مهدی (عج)
- ۱۴۳ عصر متوکل
- ۱۴۵ منتصر عباسی
- ۱۴۵ مستعین عباسی
- ۱۴۶ معتز عباسی
- ۱۴۷ مهتدی عباسی
- ۱۴۷ معتمد عباسی

فصل پنجم

- ۱۴۹ احوال حضرت مهدی (عج) و آغاز امامت
- ۱۵۰ الف - نسب امام مهدی
- ۱۵۰ ۱ - پدر و اجداد حضرت

- ۲ - مادر..... ۱۵۰
- ازدواج امام عسکری علیه السلام و نرجس خاتون..... ۱۵۱
- ب - ولادت حضرت مهدی (عج)..... ۱۵۶
- ج - امام عصر (عج) هنگام شهادت پدر..... ۱۵۹
- د - آغاز امامت امام زمان (عج)..... ۱۶۵
- هـ - وقایعی که در آغاز امامت حضرت قائم اتفاق افتاد..... ۱۶۶
- و - مدعیان نیابت..... ۱۶۷
- ز - اوصاف و ویژگیهای حضرت مهدی (عج)..... ۱۷۶

فصل ششم

- غیبت صغری ، نواب و توقیعات..... ۱۷۹**
- الف - چرا غیبت صغری..... ۱۸۰
- غیبت صغری چرا ادامه نیافت؟..... ۱۸۰
- ب - نواب خاص..... ۱۸۳
- نواب خاص حضرت قائم (عج) در دوره غیبت صغری و مسئولیت آنها..... ۱۸۳
- ج - مسئولیت نواب خاص..... ۱۹۱
- د - کیفیت ارتباط نواب با حضرت صاحب الامر (عج)..... ۱۹۲
- هـ - وکلاء و کسانی که در غیبت صغری امام مهدی (عج) را دیده‌اند..... ۱۹۴
- و - توقیعات حضرت صاحب الامر (عج) در دوره غیبت صغری..... ۱۹۶

فصل هفتم

- غیبت کبری ۲۰۵
- الف - دوره غیبت کبری ۲۰۶
- ب - علت غیبت و فلسفه آن ۲۰۸
- ج - بررسی طول عمر امام (عج) از نظر علمی ۲۱۷

فصل هشتم

- رابطه امام و مردم در دوره غیبت کبری ۲۲۷
- الف - چگونگی ارتباط ۲۲۸
- ب - اقسام ارتباط ۲۳۱
- ۱ - ارتباط رؤیایی ۲۳۱
- ۲ - ارتباط سمعی ۲۳۵
- ۳ - ارتباط به صورت رؤیت علائم و نشانه ها ۲۳۶
- ۴ - ارتباط سمعی و بصری ۲۳۷
- ۵ - ارتباط قلبی و زبانی ۲۳۷
- ۶ - ارتباط نوشتاری ۲۳۸
- ج - نواب عام حضرت ولی عصر (عج) و ویژگی های آنها ۲۳۸
- ویژگی های نواب عام حضرت ولی عصر (عج) ۲۴۰
- د - امکان رؤیت و مشاهده ۲۴۲
- ۱ - مقصود از رؤیت ۲۴۲

فصل نهم

هـ - تشریف یافتگان ۲۴۶

انتظار ۳۰۹

۱ - انتظار چیست؟ ۳۱۰

۲ - انتظار فرج ۳۱۰

یأس و ناامیدی ۳۱۰

۳ - دو گونه انتظار ۳۱۱

۴ - اهمیت انتظار ۳۱۱

۵ - فضیلت انتظار ۳۱۲

۷ - انتظار سازنده ۳۲۲

۸ - انتظار فراگیر ۳۲۵

۹ - انتظار و نقش بازدارندگی آن ۳۲۷

۱۰ - انتظار و جهاد ۳۲۸

۱۱ - انتظار و حکومت‌های حق و باطل ۳۳۰

۱۲ - انتظار ویرانگر و برداشتهای غلط ۳۳۲

۱۳ - ویژگیهای منتظران ۳۳۶

الف - تولی ۳۳۶

ب - استقامت و پایداری ۳۳۷

ج - اخلاص ۳۳۹



۳۳۹	د - معرفت و ایمان
۳۴۰	ه - اخلاق پسندیده
۳۴۱	و - تقوا
۳۴۳	ز - امر به معروف و نهی از منکر
۳۴۴	ح - آمادگی رزمی
۳۴۴	ط - حفظ زبان
۳۴۵	ی - حفظ دین
۳۴۶	ک - اظهار محبت و مودت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه
۳۴۷	ل - دعا
۳۴۸	م - مقام و جایگاه منتظران

فصل دهم

۳۵۱	وضعیت جهان و اتفاقات قبل از ظهور
۳۵۲	الف - از نظر اجتماعی
۳۵۲	۱ - کثرت فتنه‌ها
۳۵۲	۲ - غربت اسلام
۳۵۳	۳ - ظاهر آرائی
۳۵۳	۴ - حب دنیا
۳۵۴	۵ - قتل و کشتار
۳۵۴	۶ - ظلم و بیرحمی



- ۷ - جنگ و خونریزی ۳۵۵
- ۸ - ابتلاء اُمت اسلامی ۳۵۵
- ب - از نظر جغرافیایی ۳۵۶
- ۱ - ایران ۳۵۶
- ۲ - یمن ۳۵۷
- ۳ - حجاز ۳۵۷
- ۴ - عراق ۳۵۷
- ۵ - روم ۳۵۸
- ۶ - شرق و ترک ۳۵۸
- ۷ - قدس و یهود ۳۵۹

فصل یازدهم

- علائم ظهور ۳۶۱
- علائم ظهور ۳۶۲
- الف - ندای آسمانی ۳۶۲
- ب - خروج یمانی ۳۶۷
- ج - خسف بیداء ۳۶۸
- د - قتل نفس زکیه ۳۶۹
- ه - خروج سفیانی ۳۷۱
- و - طلوع خورشید از مغرب ۳۷۴

- ز - دابة الارض ۳۷۵
- ح - خروج دجال ۳۷۶
- علائم غیر حتمیه ۳۷۹
- شرائط ظهور ۳۹۰
- احادیث تمهید ۳۹۰
- زمان و مکان ظهور ۳۹۱

فصل دوازدهم

- ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام ۳۹۵
- آغاز قیام امام مهدی علیه السلام ۳۹۶
- وقایع هنگام ظهور ۳۹۷
- ماموریت امام و تعامل حضرت با مردم ۳۹۹
- نحوه مقابله حضرت مهدی (عج) با دشمنان تا دندان مسلح ۴۰۲
- کسانی که با امام ظهور می کنند و سایر یاران حضرت و تعداد ایشان ۴۱۱

فصل سیزدهم

- حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عج) ۴۱۷
- چگونگی تشکیل حکومت ۴۱۹
- سیره حکومتی حضرت ولی عصر (عج) ۴۲۰
- سیره شخصی حضرت ولی عصر (عج) ۴۲۲



- ۴۲۴ برکات عصر ظهور و جهان پس از آن
- ۴۲۹ مدت حکومت حضرت ولی عصر (عج) و چگونگی پایان آن

فصل چهاردهم

- ۴۳۱ رجعت
- ۴۳۳ اعتقاد به رجعت
- ۴۳۶ رجعت در قرآن
- ۴۳۸ رجعت در روایات
- ۴۴۷ چگونگی یا کیفیت رجعت
- ۴۴۹ دعاهای و زیارات



پیش‌گفتار

برقراری عدالت و پایان گرفتن بساط ظلم و ستم از جمله اموری است که همواره مورد توجه انسان بوده و برای ایجاد و تحقق آن اقدامات زیادی انجام گرفته و می‌توان گفت اجرای عدالت و رفع ظلم و تجاوز که بستر اصلاح و امنیت در جامعه بشری است از جمله آرمانهای انسان محسوب می‌شود که در طول تاریخ همواره انظار و افکار را به خود معطوف داشته و برای رسیدن به آن، شیوه‌ها و راهکارهای فراوانی بکار گرفته شده، اما میزان موفقیت در رسیدن به این هدف بزرگ، اندک و ناچیز و یا منفی بوده است، ارزیابی وضعیت موجود جوامع بشری و مقایسه آن با آنچه مطلوب و مورد انتظار است نشان می‌دهد که برای رسیدن به وضعیت مطلوب و برقراری عدالت و صلح و امنیت و رفع ظلم و تجاوز راهی ناهموار و سخت‌پیش‌رو است.

البته چاره‌اندیشی‌ها و اقداماتی صورت پذیرفته، اما در مقام عمل با ناکامی یا کندی بسیار مواجه بوده و هرگز نتوانسته در ریشه کن نمودن ظلم و تجاوز و برقراری عدالت نقش مؤثری ایفا کند و هم‌چنان موضوع عدالت و اصلاح و امنیت از معضلات بزرگ و از مسائل بسیار مهم امروز است و جهان بی‌رحمانه روند بی‌عدالتی، ظلم، ناامنی و فساد را دنبال می‌کند.

از سوی دیگر تحولات و دگرگونی‌هایی در عرصه‌های مختلف به ویژه در حیطه علم و دانش در جهان روی داده و گام‌های بلندی در راستای سامان بخشیدن به نابسامانیهای زندگی بشر در ابعاد مختلف برداشته شده، اما هنوز شاهد نابسامانیها و کاستی‌های فراوانی در جهت شکوفا شدن استعدادهای نهفته در انسان‌ها هستیم.

یکی از این چالش‌های پیش رو که از اسباب مهم نابسامانیها است و موجب تبعیض‌ها، فسادها، ظلم‌ها، تعدی‌ها و جنگ‌افروزیها شده، عناصر قدرت طلب و مقام پرست هستند که تنها به حفظ قدرت و اقتدار خود می‌اندیشند و فقط کامروایی خود را ملاک خوبی و بدی و ارزشهای و ضد ارزشهای می‌دانند و فعالیت‌هایی را مجاز می‌شمرند که در تعارض با قدرت و سلطه آنان نباشد و به هر چه در آن منافع خود را می‌بینند (گرچه نابودی جسم و روح جوامع بشری را همراه داشته باشد) صبغه و رنگ قانونی می‌دهند و مشروعیت می‌بخشند، در حالیکه جز انحطاط و سقوط انسانیت دست آوردی ندارد و این مشکلی است که همواره در حکومت‌های گذشته وجود داشته و هم اکنون نیز همینگونه است.

اما در حکومت‌های الهی قدرت، ابزار و وسیله برای اجرای عدالت و حق است نه هدف، همانگونه که امیر المؤمنین علیه السلام به این امر تصریح فرموده‌اند:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ
بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا
سَغَبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَاهَا^(۱)؛

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند عهد و پیمان از علماء نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم»^(۲).

۱. نهج البلاغه: خ ۲۸/۳.

۲. تذکر این نکته در مورد بیان بلند امام ضروری است که امام علیه السلام بر خلاف تصور بعضی در اینجا نخواستند مشروعیت حکومت خود را به واسطه حضور مردم بدانند، بلکه مشروعیت حکومت و حق بودن آن را به واسطه عهد و

اما باز هم عدل و داد فراگیر نشد، زیرا بستر حکومت که مردم اند عدالت خواه و ظلم ستیز نبودند، اگر چه حاکم از صلاحیت لازم برخوردار بود، زیرا اجراء عدالت منوط به دو عنصر اساسی است:

۱ - حاکم متعهد، مدیر و دل سوز که حکومت برای او وسیله‌ای برای اقامه حق و جلوگیری از ظلم باشد.

۲ - مردمی که خواهان اجراء عدالت و فرمانبردار باشند و زمینه را برای عدالت گستری هموار سازند.

همانطور که می‌دانیم و تاریخ نیز بر آن گواه است، از آغاز تا کنون این امر یعنی عدالت به صورت کامل محقق نشده و پیامبران الهی و حاملان پیام وحی که دعوت کنندگان خلق به خوشبختی و هدایت بوده‌اند و عدالت سرآغاز منشور آنان بعد از دعوت به توحید بوده است، تلاش زیادی برای اجرای عدالت و اصلاح در جامعه نموده‌اند همانگونه که در این آیه شریفه آمده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^(۱).

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم برای تحقق عدالت قیام کنند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا

⇒ پیمان الهی دانسته اند و فقط حضور مردم و بیعت آنان را زمینه اجراء تکلیف می‌دانند آن هم تکلیفی که به علت سرپیچی مردم به انجام نرسیده است.

۱. سوره حدید: ۲۵.

﴿يُظَلَّمُونَ﴾^(۱)

«برای هر امتی رسولی است، و چون فرستاده (خداوند) بیاید، در میان آنان به عدالت داوری شود و ستمی به آنها نخواهد شد».

و نیز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾^(۲)

بگو پروردگارم (مرا) امر به عدالت کرده است.

اما با همه کوشش و سعی فرستادگان الهی در جهت اصلاح نفوس و امور مردم و اجرای عدالت، بساط ظلم و ستم برچیده نشد و اگر چه در بعضی از مقاطع اجرای عدالت عینیت یافت، اما فراگیر و جهان شمول نبود، در حالیکه جهان نیازمند به عدالت و اصلاح فراگیر است و خداوند وعده داده تا حکومت جهان را در آینده به دست صالحان بسپارد و آنها را وارث زمین گرداند، تا در سراسر عالم عدالت اجراء شده و ظلم و ستم از عرصه گیتی محو شود و در این باره فرموده:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ﴾^(۳)

«ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم وارث زمین بندگان صالح من خواهند بود».

با توجه به تجربه تلخی که بشریت از ظلم و تجاوز و بیدادگری دارد، در آینده عدالت طلبی و دادخواهی فراگیر خواهد شد، چنانچه در حدیث آمده است: از حضرت ابو جعفر علیه السلام که فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤْسِ الْعِبَادِ فَجُمَعَ بِهَا عُقُوبُهُمْ وَكَمُلَتْ بِهِ

۱. سوره یونس: ۴۷.

۲. سوره اعراف: ۲۹.

۳. سوره انبیاء: آیه ۱۰۵.

أَخْلَامُهُمْ^(۱).

«هنگامی که قائم ما قیام نماید، خداوند دست قدرت خویش را بر سر بندگان گذارد تا خرده‌های آنان جمع گردیده و عقلهای آنان کامل گردد».

و چنین امری نیازمند به رهبری مقتدر است که قدرت و حکومت برای او وسیله‌ای برای اجرای عدالت باشد و حکومتش فراگیر و جهان شمول باشد تا تمام مردم از ظلم و ستم‌رهایی یابند و عدالت در همه جا پرتو افکن شود و آن رهبر و نیز حکومت او باید دارای این ویژگیها باشد:

- ۱- رهبر انسانی کامل و دارای ارزشهای والای انسانی باشد.
 - ۲- پروردگار او را برای این سمت برگزیده و منصوب از جانب او می‌باشد.
 - ۳- برای اقامه عدل و براندازی ظلم و ستم و پایان دادن به حکومت مستکبران، امکانات لازم را از جهت نیرو و سلاح در اختیار داشته باشد.
 - ۴- حکومت او فراگیر و جهان شمول باشد تا در همه جا عدالت برقرار گردد.
- رهبری با این ویژگیها همان موعود الهی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد که در کتب آسمانی پروردگار عالم وعده داده و پیامبر خاتم^{صلی الله علیه و آله} در احادیث فراوانی نام و نسب و خصوصیات او را خبر داده است که در این کتاب به ذکر آن پرداختیم، امید است که مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

علی نظری منفرد

فصل اول

کلیات



الف - ضرورت وجود حجت الهی

حجت چیزی است که به آن احتجاج می‌شود^(۱) و کسی که می‌خواهد امری را (که ثبوتاً ممکن است) اثبات نماید، برای اثبات آن دلیل و برهان اقامه می‌کند تا بدین وسیله آن امر مورد قبول واقع شود و دیگران آن را بپذیرند، برهانی که برای اثبات مدعای خود اقامه می‌نماید آن را حجت گویند.

در این جا مقصود از حجت الهی کسی یا چیزی است که خداوند سبحان به او احتجاج می‌کند همچون رسولان و امامان و نیز کتب آسمانی و عقل ادیبان.

در حدیث آمده است: خداوند را دو حجت است، حجت ظاهر و حجت باطن؛ حجت ظاهر، رسولان، انبیاء و ائمه هستند و حجت باطن خرد انسانها می‌باشد^(۲).

هر دو حجت لازم و ضروری است و تنها عقل برای نیل به رستگاری کافی نیست و بدون عقل با وجود حجت، انسان به سعادت و رشد نمی‌رسد و این دو مکمل یکدیگرند. عقل موهبت الهی است که پروردگار در فطرت بشر قرار داده است و اما حجت ظاهر که رسولان و امامان هستند. آنان را برای سعادت و نیل به کمال آدمیان برگزیده و منصوب فرموده است تا حجت الهی روی زمین باشند و به آنان بر بندگان خود احتجاج نمایند.

اما ضرورت وجود حجت را عقل درک کرده و نقل هم آن را تأیید می‌نماید.

۱. مفردات راغب: ۱۰۶.

۲. اصول کافی: ۱۳/۱ ح ۱۲.



۱- عقل

انسان که یکی از مخلوقات جهان هستی است برای رسیدن به کمال آفریده شده و مقصود از آن کمال جسمانی نیست، که این بُعد از کمال انسانی همانند سایر موجودات جبر است و مقتضای نظام هستی است. دانه راه کمال خود را تا شکفتن، رشد کردن، درخت شدن و ثمر دادن بدون وقفه و درنگ می‌پیماید و رشد جسم و امور مربوط به آن از غرائز و دیگر امور مربوط به بعد مادی آدمی نیز چنین است. اما رشد در جهت علم و دانش، هنر و اخلاق نیک و قرب به ساحت قدس ربوبی اختیاری است و برای رسیدن به این کمال اموری لازم است که برخی از آنها از طرف پروردگار عطا می‌شود و برخی با اراده آدمی میسر می‌گردد. اما آنچه لازم است از ناحیه پروردگار بر بندگانش عطا شود:

۱- آفریدن کسی است که شایستگی حجت الهی بودن را داشته باشد.

۲- علم و قدرت در جهت هدایت و راهنمایی انسانها و حتی دیگر مخلوقات را به او عطا نماید.

۳- او را نصب و به مردم با اسم و یا اوصافی که او را از دیگران متمایز سازد معرفی نماید.

۴- اطاعت او را بر مردم فرض و لازم گرداند.

۵- معصوم از نافرمانی‌ها و عصیان و سهو و اشتباه باشد.

اینها اموری است که از ناحیه پروردگار فراهم می‌گردد و البته برای تحقق هدف نهایی که پیمودن مسیر تکامل انسانی است لازم است. حجت الهی که همان پیشوای منصوب از طرف پروردگار است تحمل انجام مسئولیت را پذیرفته و نقش هدایت‌کننده را ایفاء می‌نماید.

مردم هم او را مساعدت و یاری نموده و امر و دستور او را پذیرفته امثال نموده بر فرمانش

سر طاعت فرود می‌آورند در این صورت راه برای تکامل انسان و سیر صعودی او هموار

می‌گردد.

بنابراین مقصود از ضرورت وجود حجت، لزوم رهنمود دهنده‌ای آگاه و شایسته و معصوم است که علم و ارزش‌های انسانی و فضائل اخلاقی در او جمع و از پستی‌ها و ردائیل پاک و منزّه باشد تا قابلیت هدایت را داشته باشد و عقل این ضرورت را درک می‌کند، زیرا در هر عصر و زمان باید کسی باشد که از خطا و اشتباه و عصیان مصون بوده و آگاهی به تمام آنچه در هدایت و سعادت مردم نقش دارد داشته باشد تا اینکه مردم بتوانند با اطمینان به او رجوع کرده و دستورات او را بپذیرند و خدای متعال نیز با نصب او بر بندگان خود احتجاج کند و برای کسی عذری باقی نماند.

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^(۱)

«بگو پس برای خدا حجت بالغه است»

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^(۲)

«پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران، حجتی برای

مردم بر خدا باقی نماند».

و هم مردم بتوانند برای درستی اعمالشان به او استناد و احتجاج نمایند.

نکته دیگر این که خداوند حکیم است و حکیم برای مردم هر عصر و زمان باید حجتی قرار دهد تا آنان بتوانند برای سعادت و هدایت خودشان به او مراجعه و از او پیروی کنند؛ چون حجت خدا همچون معلم و مربی در کلاس است که بدون حضور وی در آن کلاس رشد و تعالی برای متعلمان ممکن نخواهد بود و این امری است که ضرورت آن با اندک تأملی آشکار می‌شود و به قول حافظ:

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

طی این مرحله بی مهری خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
بنابراین، ضرورت وجود حجت الهی در هر عصر و زمان امری است که عقل آن را درک
می‌کند و بر آن تأکید دارد و حکمت الهی نیز آن را ایجاب می‌نماید تا این که هدایت تشریحی
که مقصود از ارسال رسل و انزال کتب الهی است، با وجود آن حجت تحقق یابد.

۲- نقل

ضرورت وجود حجت را نقل نیز بیان کرده است و همان حکم عقل را تأیید می‌نماید
و مقصود از نقل «قرآن و حدیث» است که از جمله دلیلهای چهارگانه می‌باشد که برای اثبات
امری از امور دینی به آنها استناد می‌کنند و آن چهار دلیل عبادت از «کتاب، سنت، اجماع
و عقل» می‌باشد. البته عقل، کتاب و سنت هر کدام به تنهایی می‌توانند دلیل بر اثبات امری
باشند اما «اجماع» در صورتی دلیل است که کاشف از قول معصوم باشد و خود به تنهایی از
نظر شیعه دلیل محسوب نمی‌شود.

الف- قرآن:

۱- و إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ^(۱)؛ هیچ امتی نیست مگر در میان آنها اندازنده‌ای باشد.

۲- إِنْما أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^(۲)؛ همانا تو اندازنده‌ای و برای هر گروهی هادی

و راهنمایی است.

۳- وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً^(۳)؛ و ما هرگز عذاب کننده نیستیم تا اینکه رسولی را

بفرستیم.

۱. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲. سوره رعد، آیه ۷.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۴ - وَاذْ قَال رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^(۱)؛ و هنگامی که پروردگار تو

ملائکه را فرمود من در زمین خلیفه قرار میدهم.

ب - احادیث

ضرورت وجود حجت در هر عصر و زمان، قطع نظر از آیات فراوانی که بر آن دلالت دارد، احادیث بسیاری نیز از طریق عامه و خاصه رسیده که در کتب فریقین موجود و به آن تصریح شده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و از جانب پروردگار عزوجل به او گفت: ای محمد! من زمین را رها نکنم، مگر این که در آن عالمی باشد که طاعت من را بشناسد و هدایت مرا بداند و او رهایی بخش و ناجی باشد. و این هدایت کننده از هنگامی که پیامبری از دنیا می‌رود تا زمانی که پیامبر و نبی دیگری ظهور کند راهنمایی مردم را من ابلیس را رها نمی‌کنم تا مردم را گمراه نماید و در زمین همواره حجت باشد و مردم را بسوی من دعوت کند و او عارف به امر من می‌باشد.

همانا من حکم کرده‌ام که برای هر قوم هدایت‌گری باشد که اهل سعادت را هدایت‌گر و بر اشقیاء حجت باشد^(۲).

۲ - از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: خدایا همانا تو زمین خود را از حجت خود بر خلق خالی نخواهی گذاشت^(۳).

۳ - از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سوگند به خدا که او از هنگام قبض روح آدم علیه السلام همواره در زمین «امامی» قرار داد که مردم را به سوی خدا هدایت نماید و

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. علل الشرایع: ۷۶ و بحار الانوار: ۲۲/۲۳.

۳. اصول کافی: ۱/۱۷۸ ح ۷.

او حجت خدا بر مردم باشد و هرگز زمین بدون امام نبوده است و او حجت خدا بر بندگانش می باشد^(۱).

۴ - از امام باقر یا صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمود: خداوند زمین را بدون عالم (حجت الهی) رها نکند و اگر چنین بود، حق از باطل شناخته نمی شد^(۲).

۵ - از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: اگر ساعتی زمین از امام خالی باشد، اهل خود را دچار موج می کند؛ آنگونه که امواج دریاها همه چیز و همه کس را در کام خود می کشد^(۳).

۶ - ذریح می گوید از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: سوگند به خدا از روزی که آدم قبض روح شد، خداوند زمین را رها نکرد، مگر این که در آن امامی بود که مردم را به سوی خداوند عزوجل هدایت می نمود و او حجت الهی بر بندگان بوده است و هر کسی او را اطاعت نکرد هلاک شد و هر که ملازم او گردید و از او پیروی کرد، نجات یافت، و این امری است که بر خداوند عزوجل حق و مسلم می باشد^(۴).

۷ - از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: زمین بدون امام ظاهر و یا غایب نخواهد بود^(۵).

۸ - یونس بن یعقوب می گوید: نزد ابو عبدالله - امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من آگاه به علم کلام و فقه و فرایض و برای مناظره و بحث و گفتگو با اصحاب شما آمده ام. امام صادق علیه السلام به او فرمود: کلام تو از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است یا از نزد خودت؟ آن مرد شامی گفت: بعضی از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی دیگر از

۱. اصول کافی: ۱/۱۷۸ ح ۸.

۲. اصول کافی: ۱/۱۷۸ ح ۵.

۳. اصول کافی: ۱/۱۷۹ ح ۱۲.

۴. علل الشرایع: ۷۶.

۵. کمال الدین: ۱۲۷.

خودم. امام صادق علیه السلام به او فرمود: در این صورت پس تو شریک رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی؟ گفت: نه. فرمود: آیا وحی را از خدا دریافت کرده‌ای؟ گفت: نه. امام علیه السلام فرمود: آیا اطاعت تو همانند اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟! آن شامی گفت: نه. امام صادق علیه السلام رو به یونس کرد و فرمود: ای یونس! این شامی دشمن خود می‌باشد، پیش از آن که سخن بگوید و مناظره کند.

سپس امام علیه السلام فرمود: ای یونس! اگر تو علم کلام را می‌دانی، با او بحث و مناظره کن. یونس گفت: من حسرت می‌خورم که توانایی انجام آن را ندارم و به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم من از شما شنیدم که از علم کلام نهی می‌کردید و می‌فرمودید: وای بر اصحاب کلام که می‌گویند این صحیح است و این درست نیست، این ما را به هدف و مقصود می‌رساند و آن نمی‌رساند، این را ما می‌فهمیم و آن را نمی‌فهمیم. امام صادق علیه السلام فرمود: من گفتم وای بر گروهی که قول من را در کلام رها کنند و به سوی آنچه اراده می‌کنند، بروند. یونس بن یعقوب می‌گوید: سپس امام علیه السلام به من فرمود: برو، و اگر از متکلمین (شاگردان من) کسی را یافتی بگو تا نزد ما آید. یونس بن یعقوب می‌گوید: پس من بیرون آمدم و حمران بن اَعْتِن ^(۱) را یافتم و او علم کلام را خوب می‌دانست و نیز محمد بن نعمان احو ^(۲) و هشام بن سالم ^(۳) و قیس ماصر ^(۴) که هر سه نفر آگاه به علم کلام بودند را دیدم که قیس از نظر من بهتر از همه کلام را می‌دانست؛ زیرا او این علم را از حضرت علی بن الحسین آموخته بود به هر حال هر

۱. حمران بن اعین شیبانی تابعی از حواریون محمد بن علی و جعفر بن محمد علیه السلام است. شهاب بن عبدربه می‌گوید: نزد ابو عبدالله علیه السلام نام حمران ذکر شد، امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا او مؤمن از دنیا رفت. جامع الرواة: ۲۷۸/۱.

۲. محمد بن نعمان مُلقَّب به مؤمن الطَّاق از اصحاب امام صادق و شخصی موثق و متکلم و حاضر جواب و حاذق بوده است، جامع الرواة: ۲۸/۲.

۳. هشام بن سالم از حضرت ابو عبدالله و حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده و فقیه می‌باشد. جامع الرواة: ۳۱۵/۲.

۴. قیس بن ماصر از جمله متکلمان است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آموخته و از اصحاب حضرت صادق است. جامع الرواة: ۲۶/۲.

چهار نفر را به خیمه‌ای که در کنار کوهی در مسیر راه مسجد الحرام برپاشده بود نزد امام صادق علیه السلام بردم. چون همگان خدمت حضرت نشستیم امام علیه السلام سر خود را از خیمه بیرون کردند و شتر سواری را ه از آن جا می‌گذشت مورد اشاره قرار داده، فرمودند: به پروردگار کعبه او هشام است. ما تصور کردیم که همانا هشام مردی از اولاد عقیل است که به حضرت صادق علیه السلام علاقه شدیدی داشت اما در این هنگام دیدیم هشام بن حکم وارد شد در حالی که تازه بر چهره او مو روییده بود و ما همه از او بزرگ‌تر بودیم؛ امام صادق علیه السلام برای او جایی را در خیمه مهیا کرد و فرمود که او یاری کننده ما با قلب و دست و زبان می‌باشد.

سپس امام علیه السلام به حمران فرمود: با این مرد شامی مناظره و بحث کن. حمران با او مناظره کرد و بر او غالب شد. سپس امام علیه السلام به محمد بن نعمان فرمود: ای طاقی با او بحث و گفت و گو نما. او مناظره کرد و بر آن مرد شامی پیروز شد. سپس امام علیه السلام به هشام بن سالم رو کرد و به او فرمود: با آن شامی بحث و گفتگو کن. هشام بن سالم با او مناظره کرد و هیچیک بر یکدیگر غالب نشدند. سپس امام علیه السلام به قیس ماصر فرمود: با او مناظره و بحث کن. قیس ماصر شروع به مناظره کرد و امام صادق علیه السلام روی کرده و از مناظره آنها تبسم کرد در حالی که آن مرد شامی در برابر قیس مخدول و مغلوب شده بود. سپس امام علیه السلام به آن مرد شامی فرمود: با این جوان - یعنی هشام بن حکم - مناظره و گفت و گو کن. آن مرد پذیرفت و رو به هشام بن حکم کرد و گفت: درباره امامت این شخص از من سؤال کن. هشام در خشم شد، به طوری که بر خود لرزید و سپس به او گفت: مرا خبر ده که آیا نظارت پروردگارت بر خلق بیشتر است یا نظارت بندگان بر خودشان؟ شامی گفت: پروردگارم مصلحت مردم را بیشتر از خودشان می‌داند هشام گفت: حال که چنین است، پس خداوند برای مردم نسبت به دین چه کاری انجام داده است؟

آن مرد شامی گفت: برای رشد و سعادت آنها را مکلف نموده است و بر آنچه آنها را به آن



مكلف کرده حجت و دلیل قرار داده و عذر آنها را برطرف کرده است.

هشام گفت آن دلیلی که خدا برای مردم نصب نموده، چیست؟

شامی گفت: آن دلیل رسول خدا می باشد. هشام گفت: بعد از رسول خدا ﷺ کیست؟ آن

مرد شامی گفت: کتاب و سنت.

هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت در آنچه ما با هم اختلاف داریم، برای ما فایده‌ای دارد؛

به طوری که اختلاف ما را رفع نماید و ما به اتفاق و هماهنگی برسیم؟ مرد شامی گفت: آری.

هشام گفت: پس چرا ما اختلاف کردیم تو از شام پیش ما آمدی و با ما مخالفت می‌کنی و

گمان داری که «رأی و نظر» راه دین است و تو خود اقرار داری که رأی و نظر دو نفر که

اختلاف دارند، متفق و یکی نخواهد شد.

شامی سکوت کرد و در فکر فرو رفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: تو را چه شده که سخن

نمی‌گویی؟ آن مرد شامی گفت: اگر بگویم ما اختلاف نکردیم با او مکابره کردم، و اگر بگویم

کتاب و سنت اختلاف ما را رفع می‌کند، سخن خود را باطل نمودم زیرا کتاب و سنت وجوه و

احتمالات دارد، و اگر بگویم ما اختلاف کردیم و هر کدام از ما مدعی است که حق با او

می‌باشد، در این صورت، کتاب و سنت ما را سودی نداشته است. آنگاه گفت: من همان چیزها

را از هشام سؤال می‌کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: از او سؤال کن که او را آگاه به پاسخ خواهی

یافت.

مرد شامی به هشام گفت: چه کس نظارتش بر خلق بیشتر است، پروردگار آنها یا

خودشان؟ هشام گفت: پروردگارشان نظارتش بیشتر است و مصلحت آنها را بهتر می‌داند.

شامی گفت: آیا پروردگار کسی را قرار داده تا کلام آنها را جمع کند و اختلاف را برطرف نماید و

حق را برای آنها از باطل جدا سازد و بیان کند؟ هشام گفت: آری. مردم شامی گفت: آن

شخص کیست؟ هشام گفت: در ابتدای شریعت و آغاز اسلام رسول خدا ﷺ، اما بعد از نبی



اکرم صلی الله علیه و آله غیر از او می باشد. شامی گفت: آن دیگری که قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله در حجت بودن است، کیست؟ هشام گفت: در زمان ما یا قبل از آن؟ شامی گفت: در زمان ما. هشام گفت: این شخصی که نشسته است و به حضرت صادق علیه السلام اشاره کرد و گفت: این کسی است که به سوی او آیند و ما را از خبرهای آسمانی آگاه سازد و این به طور وراثت از پدر و جد او می باشد. شامی گفت: من چگونه این را بدانم؟ هشام گفت: هر چه می خواهی از او سؤال کن. شامی گفت: عذرم بر طرف شد و من سؤال می کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد شامی! من تو را از سؤال کردن بی نیاز می کنم؛ تو را خبر می دهم از مسیر و سفرت و این که در چه روز بیرون آمدی و حرکت کردی و کدام راه را انتخاب کردی، و در راه بر چه چیز گذشتی و چه بر تو گذشت. آنگاه امام علیه السلام قضیه سفر او را از ابتدا تا انتها با ذکر جزئیات برایش بیان کرد، مردم شامی که مبهوت مانده بود رو به امام علیه السلام کرده عرض کرد: به خدا سوگند راست می گویی. سپس گفت: اکنون من برای خدا اسلام آوردم. امام صادق علیه السلام فرمود بلکه در این ساعت ایمان به خدا آوردی زیرا اسلام قبل از ایمان است و ارث بردن و نکاح و امثال اینها فرع بر اسلام و از آثار آن می باشد، اما ایمان است که به وسیله آن به مردم پاداش داده می شود. مرد شامی عرض کرد: راست گفתי. من در این ساعت شهادت می دهم به توحید و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و تو وصی او می باشی.

آنگاه امام صادق علیه السلام رو به حمران کرد و فرمود: ای حمران! تو در کلام بر اساس آنچه از ما به تو رسیده سخن می گویی که با حق و واقع مطابق است، و به هشام بن سالم توجه کرد و فرمود: تو می خواهی اثر را به کارگیری، اما آن را نمی شناسی. سپس رو به آحول کرد و فرمود: تو زیاد قیاس می کنی و در بحث و مجادله از شیوه نیرنگ و مکر بهره می گیری و باطل را با باطل می شکنی و باطل تو ظاهرتر است. آن گاه امام علیه السلام روی به قیس ماصر کرد و فرمود: تو تکلم می کنی و نزدیکترین اوقات تو به خبر و اثر، دورترین اوقات تو می باشد.



حق را به باطل ممزوج می‌نمایی و حق اگر چه کم باشد، از باطل اگر چه زیاد باشد، کفایت می‌کند. تو و احوال حمله‌کنندگان در بحث و دارای حذاقت و تخصص در این امر می‌باشید. یونس بن یعقوب می‌گوید: به خدا سوگند من تصور می‌کردم امام علیه السلام همان تعبیر که نسبت به «احول و قیس» داشتند نزدیک به همان تعبیر و نسبت به هشام داشته باشند پس امام علیه السلام به هشام فرمود: تو هرگز سقوط نمی‌کنی و نمی‌افتی و هنگامی که قصد می‌کنی، از زمین پرواز می‌نمایی و همانند تو باید با مردم در علم کلام سخن بگویند و بحث و مناظره کند. از لغزش پرهیز کن که شفاعت از پشت سرت می‌باشد^(۱).

۹ - جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: چرا به نبی و امام نیاز و احتیاج است؟ امام علیه السلام فرمود: برای این که خیر و نیکی در عالم پایدار باشد و باقی بماند. همانا خداوند عزوجل، عذاب را هنگامی که نبی یا امام در عالم باشد، بر می‌دارد، و خدای عزوجل فرموده:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾^(۲)

«خداوند مردم را عذاب نکند، در حالی که تو در میان آنان هستی».

و نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: ستارگان برای اهل آسمان موجب امان اند و اهل بیت من برای اهل زمین بستر امنیت و امان می‌باشند. پس اگر ستارگان بروند، بر اهل آسمان چیزی وارد شود که آن را مکروه می‌دارند و اگر اهل بیت من بروند، بر اهل زمین چیزی وارد شود که مکروه می‌دارند، و مقصود از اهل بیت امامانی هستند که خداوند عزوجل طاعت آنها را با طاعت خود قرین ساخته و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^(۳)

«ای اهل ایمان از خداوند اطاعت کنید و از رسول او تبعیت نمایید و پیرو امامان (که

۱. کافی: ۱/۱۷۴/۱ الاحتجاج: ۱۹۸ و بحار الانوار: ۱۳/۲۳.

۲. سوره انفال، آیه ۳.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.



خداوند امر مخلوقات خود را به ایشان سپرده) باشید».

و امامان معصوم و طاهرند که عصیان و نافرمانی نکنند و اینان مورد تأیید الهی و موفق و مسدّد هستند. به وسیله آنها خداوند بندگان را روزی دهد و بلاد را آباد نماید و باران را از آسمان به سبب آنها نازل می‌کند و به وسیله آنها زمین برکات خود را ظاهر می‌گرداند و اهل معاصی را مهلت می‌دهد و در عقوبت و عذاب آنها تعجیل نمی‌نماید. از آنها روح القدس مفارقت نکند و آنها از او جدا نشوند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن از آنها جدا نشود، درود خدا بر ایشان باد^(۱).

۱۰ - منصور بن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همانا خداوند برتر و کریم‌تر از آن است که به وسیله خلق شناخته شود، بلکه خلق به سبب خداوند شناخته شوند. حضرت فرمود: راست گفתי. به ایشان عرض کردم: هر کس می‌داند که برای او پروردگاری می‌باشد، پس سزاوار است که بداند همانا برای پروردگار او خشنودی و خشم و سخط است و این که خشنودی و سخط او دانسته نمی‌شود، مگر به وسیله پیامبران، پس هر کسی که از وحی برخوردار نیست، باید در طلب و جست و جوی رُسل و فرستادگان الهی باشد و هنگامی که آنها را ملاقات کرد، بشناسد که آنان حجت هستند و اطاعت آنها واجب است. پس من به مردم گفتم: آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت از ناحیه خدا بر خلق می‌باشد؟ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، پس از ایشان چه کس حجت خواهد بود؟

گفتند: قرآن. من در قرآن نظر کردم که در آن گروه‌های مختلف به منازعه و مخاصمه می‌پردازند (مُرجئی و حروری و زندق^(۲)) که ایمان ندارد تا این که شخص بر حریف خود غالب شود. پس دانستم که قرآن حجت بدون قیّم نخواهد بود و آن قیّم هر چه درباره آن

۱. علل الشرایع: ۵۲.

۲. مرجئه گروهی از مخالفان را گویند که معتقدند با داشتن ایمان گناه کردن ضرری نمی‌رساند و حروری خوارج اند و زندق کافر را گویند.

بگویند، حق است. گفتم. قیم قرآن کیست؟ گفتند: عبدالله بن مسعود و فلان و فلان و فلان قرآن را می‌دانند گفتم همه آن را؟ گفتند: نه پس کسی را نیافتم که گفته شود آگاه و آشنا به همه قرآن باشد، مگر علی بن ابی طالب، و هنگامی که مسئله‌ای میان آنان مطرح می‌شد، هر یک از ایشان اظهار بی‌اطلاعی می‌کرده از این رو گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب علیه السلام قیم قرآن است و طاعت او واجب و او حجت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تمام مردم است و آن حضرت هر چه درباره قرآن بگوید، حق است ^(۱).

ب - لزوم شناخت امام

در بحث قبل به موضوع ضرورت حجت در هر عصر و زمان اشاره کردیم و پس از توضیح پیرامون ضرورت آن اکنون نوبت به این مسئله می‌رسد این حجتی که در هر عصر و زمان بایستی باشد و عقل و نقل بر ضرورت و لزوم وجود آن در همه زمانها حکم کرده و تأکید می‌نماید لازم است که آن حجت را مردم بشناسند زیرا هدایت و سعادت خلق در گرو شناخت حجت و آگاهی از رهنمودها و ارشادات او و بکار گرفتن فرامین و دستورات او می‌باشد که در آن هنگام فرد می‌تواند بسوی کمال و سعادت حرکت کند.

پس بدون معرفت و شناخت حجت دست رسی به هدایت و راهی که آدمی را به کمال می‌رساند میسر نمی‌باشد بنابراین پس از آنکه حجت و امام از طرف خداوند منصوب گردید باید به شناخت و معرفت آن پرداخت و مقصود از شناخت در این جا تنها معرفت به اسم و نسب نیست بلکه کمترین آن این است که شخص بداند امام منصوب از طرف خداوند عزوجل می‌باشد که بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام به مردم معرفی می‌شود و دارای علم و آگاهی

نسبت به آنچه در هدایت انسان نقش دارد بوده و معصوم می‌باشد و اطاعت و فرمان‌برداری از او لازم و واجب است که در این راستا به آیات و روایاتی استناد می‌کنیم.

۱- قرآن

لزوم شناخت و معرفت امام و پیشوا از جمله اموری است که در کتاب الهی آمده است و خدا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾

قیامت روزی است که هر گروهی را به امام و پیشوایشان می‌خوانیم.

و استفاده لزوم معرفت امام از این آیه با توجه به این امور است.

۱- هر شخصی در دنیا پیرو هر امام یا پیامبری که بوده در قیامت نیز به دنبال او خواهد بود.

۲- مقتضای امامت و رهبری این است که شخص او را مقتداء خود قرار داده و در کارها از او پیروی نماید و به امامت و پیشوایی او اعتقاد داشته باشد زیرا اعتقاد به امامت او، زمینه پیروی و متابعت او را فراهم می‌سازد.

۳- اعتقاد به امامت فردی و پیروی از او منوط به شناخت و معرفت او ولو بصورت اجمالی می‌باشد زیرا اگر او را نشناسد به او اعتقاد پیدا نمی‌کند و از او پیروی نمی‌نماید.

بنابراین بادقت در این امور که ذکر شد لزوم معرفت امام و شناخت او از آیه شریفه استفاده می‌شود.

۲- روایات

۱- امام رضا علیه السلام از پدرانش و ایشان از علی علیه السلام نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَلَدِي مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ يُؤْخَذُ بِمَا عَمِلَ فِي

الْجَاهِلِيَّةُ وَالْإِسْلَامُ؛^(۱)

هر که بمیرد و برای او امامی از فرزندان من نباشد، همانند عصر جاهلیت مرده است و به آنچه در جاهلیت و اسلام عمل کرده، مؤاخذه می شود.

۲ - احمد بن حنبل از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۲).

هر که بدون امام از دنیا برود، مرگ او همانند مردن جاهلیت خواهد بود.

۳ - ابن ابی الحدید می گوید: در خبر مرفوع^(۳) آمده است:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

«هر که بدون داشتن امام بمیرد، همانند مردم زمان جاهلیت مرده است».

سپس می گوید: اصحاب ما همه به درستی این قضیه قائل هستند که وارد بهشت

نمی شود، مگر کسی که امامان را بشناسد، و در ادامه می گوید: اگر قول خدای تعالی را که

می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» همین گونه تعبیر کنیم که ظاهرترین تفسیرها

و مشهورترین آنها می باشد، مؤید همین مطلب است که داخل بهشت نمی شود، مگر کسی که

امامان را بشناسد^(۴).

۴ - امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

هر که بمیرد و امام عصر خود را نشناسد، مردن او همانند مردن عصر جاهلیت خواهد

۱. عيون الاخبار: ۲۱۹.

۲. مسند احمد: ۲۲/۶ ح ۱۶۸۷۶ - دارالفکر بیروت.

۳. مقصود از حدیث مرفوع حدیثی است اضافه به معصوم شود و به او نسبت داده شود چه اسناد آن متصل به معصوم و یا منقطع و یا مبهم باشد. البدایه فی علم الدرایه ۷۷.

۴. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ۱۵۴/۹.



بود.

آن گاه حضرت فرمود: بر شما است که اطاعت کنید. شما اصحاب و یاران علی علیه السلام را دیده‌اید و شما پیروی کرده و اقتدا می‌کنید به کسی که مردم به سبب جهالت (در پیروی نکردن از او) معذور نخواهند بود. (آگاه باشید که) کرائم قرآن برای ما می‌باشد و ما گروهی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب گردانیده و انفال و نیز برگزیدهٔ اموال برای ما می‌باشد^(۱).

۵ - عیسی بن سری گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا زمین اصلاح نمی‌شود، مگر به امام، و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، همانند مردن جاهلیت درگذشته است سپس در حالیکه امام علیه السلام با دست به سینهٔ خود اشاره می‌کرد فرمود: بیشترین نیاز شما به معرفت امام، هنگامی است که روح به سینه می‌رسد آنگاه که می‌گوید: من بر امری نیکو (پیرو امام به حق) بوده‌ام^(۲).

۶ - ایوب بن حر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به پدرم فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^(۳).

هر که بمیرد و برای او امامی نباشد، مردن او همانند مردن عصر جاهلیت باشد.

۷ - هشام می‌گوید: من نزد صادق جعفر بن محمد علیه السلام بودم که معاویه بن وهب و عبدالملک بن اَعْيَن وارد شدند و امام علیه السلام در رابطه با معرفت خدا مسائل مهمی را بیان کرد. سپس فرمود: افضل فرایض و اوجب آن بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به عبودیت او است و حد معرفت این است که معبودی غیر از او نیست و برای او شبیه و نظیری وجود ندارد و این که انسان بشناسد که خداوند قدیم و ثابت و موجود است و مفقود نیست و توصیف شود به این که برای او شبیهی نیست و مثل ندارد و ماندی برای او نباشد و او شنوا و بینا است، و بعد از

۱. محاسن: ۱۵۳ و بحار الانوار: ۷۶/۲۳.

۲. محاسن برقی: ۱۵۴ و بحار الانوار: ۷۶/۲۳.

۳. محاسن برقی: ۱۵۴ و بحار الانوار: ۷۷/۲۳.



معرفت خدا شناخت رسول و گواهی به نبوت او است و کمترین معرفت رسول اقرار به نبوت اوست و این که آنچه آورده است از کتاب الهی و امر و نهی او از طرف خداوند عزوجل است، و بعد از معرفت رسول، معرفت امام است که باید به او اقتدا کند و او را با خصوصیات و اوصاف و اسم در حال عُشر و یُسْر بشناسد، و کمترین معرفت امام این است که او عادل و مانند پیامبر است، مگر در درجه نبوت، و امام وارث پیامبر است و اطاعت او اطاعت خدا و رسول الله ﷺ است و تسلیم امام بودن در هر امری و ارجاع امور به سوی او و گرفتن سخن از او، و بدانند که امام بعد از رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و سپس حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی علیه السلام و سپس من هستم. بعد از من موسی فرزندم و بعد از او علی فرزندش و بعد از او محمد فرزندش، و بعد از او علی فرزندش و بعد از علی فرزندش حسن و حجت از فرزندان حسن است. صلوات الله علیهم تا آخر حدیث^(۱).

ج - امامت عهد الهی

در این که چگونه کسی امام و پیشوا برای امت بعد از رسول خدا ﷺ می شود اختلاف است و احتمالاتی که درباره امامت ثبوتاً وجود دارد.

۱ - امت نیاز به امام بعد از رسول خدا ﷺ نداشته باشد و پیامبر بدون تعیین فردی از دنیا رفته است.

این فرض از نظر عقل و نقل باطل است زیرا عقل و عقلاء بر این امر که جامعه بدون پیشوا و رهبر نمی شود و جامعه بدون امام بی تردید دچار هرج و مرج می شود، لذا بر اساس همین ادراک عقل، در نقل هم وارد شده است که «لابد للناس من امیر» برای مردم بناچار بایستی امیر و رهبری باشد خصوصاً با توجه به اینکه اسلام دین نو پایی بود و هنوز آن آداب

۱. منتخب الاثر: ۲۱۳/۱ ح ۲۷۸ و عوالم العلوم: ۲۸۱/۱۵ و بحار الانوار: ۴۰۶/۳۶.

عصر جاهلی و خوی و خلق حاکم بر افراد قبل از اسلام و جنگ طلبی و مقام خواهی وجود داشت و بویژه منافقان بدنبال فرصت و جو مناسبی بودند تا آسیب بزنند و این امر قابل قبول نیست که پیامبر ﷺ با آن رنجهایی که برای حاکمیت خدا و اسلام تحمل کرد و مشقت هایی که در مسیر دگرگون کردن عقاید و اخلاق و اعمال مردم بر جان خرید، آنگاه این دست آورد نفیس را رها سازد و هیچ برنامه‌ای در رابطه با این دست آورد گران مایه نداشته باشد در حالیکه آن حضرت به تهدیدهایی که از طرف منافقان از درون و کفار و مشرکان از بیرون وجود داشت کاملاً واقف بود. لذا در بستر وفات اسامة بن زید را برای مبارزه و جهاد با مشرکان گسیل داشت پس ممکن نیست که رسول خدا ﷺ برنامه بعد از خود را مشخص نکرده باشد.

۲ - فرض دوم اینکه هر کس توانست بر مسند قدرت و رهبری امت گرچه با قهر و غلبه و جور و ظلم تکیه زند و امام و پیشوای مردم شود.

بدیهی است که این فرضیه نیز باطل است و اسلام دین عدالت و خداوند امر به عدل نموده است «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^(۱) «و در آیه دیگر آمده است» «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»^(۲)؛ «من مأمور شده‌ام که میان شما به عدل عمل کنم» و امام و پیشوایی که با قهر و غلبه و ظلم و جور قدرت را بدست گیرد هرگز مشروعیت ندارد و بعلاوه عقل و عقلاء هم آن را محکوم می‌کنند بنابر این فرضیه حاکمیت زور و ظلم بعد از رسول خدا ﷺ نیز باطل است.

۳ - اتفاق امت بر امامت و پیشوایی فردی حاصل شود که با اتفاق و اجماع رهبری فردی را بر خود مشروع شمارند، که عامه مشروعیت خلافت و امامت بعد از رسول خدا ﷺ را

۱. سوره نحل: ۹۰.

۲. سوره شوری: ۱۵.

بوسیله اجماع دانسته‌اند. اما اجماع حجت نیست و دلیلی هم بر حجیت آن به ویژه در این امر مهم یعنی امامت و رهبری جامعه اسلامی نداریم و به آن چه از آیه و یا حدیث برای حجیت اجماع تمسک کرده‌اند یا دلالت بر مدعای آنها ندارد و یا حدیث از نظر سند واهی و ضعیف است و بر فرض درست بودن اجماع هرگز چنین اجماعی واقع نشده و اخبار و تواریخ گواهی بر این امر دارد و بزرگترین دلیل در عدم وقوع اجماع، امتناع بنی هاشم و سعد بن عباده و دیگران از بیعت است.

۴ - شوری از دیگر اموری است که برای مشروعیت امامت و خلافت بعد از رسول خدا ﷺ به آن تمسک کرده‌اند و برای حجیت شوری به آیه «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» استفاده کرده‌اند و این نیز صحیح نمی‌باشد زیرا اولاً برای امر خلافت مشورتی بعد از رسول خدا ﷺ صورت نگرفت و تاریخ و آنچه از وقایع بعد از پیامبر ثبت و نقل شده است گواه بر این امر است که مشورت در امر خلافت و رهبری صورت نگرفته، بلکه با قهر و غضب و تهدید حاکمیت را به دست گرفته‌اند.

و ثانیاً، شوری در اموری است که تصمیم‌گیری آنها بر عهده مردم نهاده شده است نه اموری که از جانب خداوند رسیده باشد و آیه و امرهم شوری بینهم^(۱) محدوده مشورت را در امور مربوط به مردم ذکر می‌نماید و اگر هم تردید داشته باشیم که آیا ممکن است مسئله امامت امری مربوط به مردم و مشورتی باشد، باز هم به آیه «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» نمی‌توان استدلال کرد، پس با مشورت نیز در امر خلافت و امامت ممکن نیست امام و خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ را انتخاب و به آن مشروعیت بخشید.

۵ - اینکه انتخاب امام از جانب خداوند و نصب او توسط رسول خدا ﷺ به امر پروردگار بدانیم.

۱. سوره شوری: ۳۸.

این مورد کاملاً صحیح است و با آیات و روایات سازگار می‌باشد که در این رابطه به چند آیه و روایت اشاره می‌کنیم:

۱- قرآن

۱- از نظر قرآن کریم امامت عهد الهی است و تعیین امام همانند نبوت به مشیت خدای متعال خواهد بود. هنگامی که پروردگار ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد و ابراهیم از آن آزمون سربلند بیرون آمد، خداوند او را امام قرار داد

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا إِنِّنَالُ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ﴾^(۱).

«خداوند فرمود من تو را بر مردم امام قرار دادم، ابراهیم گفت: آیا فرزندان من به این مقام عظیم دست می‌یابند خداوند فرمود: ظالمان هرگز به این عهد الهی نخواهند رسید».

از سؤال ابراهیم عليه السلام و پاسخ خداوند متعال معلوم می‌شود امامت عهدی الهی است، پس بدون عهد و قرار داد پروردگار کسی بر این منصب گمارده نمی‌شود و تنها مشیت و اراده الهی است که از میان بندگان صالح خود هر که را خواهد، امام قرار می‌دهد:

﴿وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^(۲).

پروردگار تو آنچه را که خواهد می‌آفریند، و اختیار می‌کند برای آنان و آنان در این انتخاب اختیاری ندارند (که این عدم اختیار در امور خاصه است که یکی از آنها انتخاب رهبری از جانب خداوند است).

۱. سوره بقره: ۱۲۴.

۲. سوره قصص: ۶۸.



همچنان که نبوت نیز به مشیت الهی است و مردم را در انتخاب کسی برای منصب نبوت حقی نیست و خداوند او را می‌گزیند.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^(۱).

«مردان مؤمن و زنان مؤمنه باید در مقابل اراده و اوامر خداوند و رسول او تسلیم باشند و هیچگونه اختیاری برای ایشان وجود ندارد».

بنابراین، امامت عهد الهی است و هر که عهده دار این مسؤولیت می‌گردد، منتخب خداوند است و دیگران رادر گزینش او اختیار و حقی نیست.

۲- احادیث

در احادیث معصومین علیهم السلام نیز آمده است که امامت عهد الهی است:

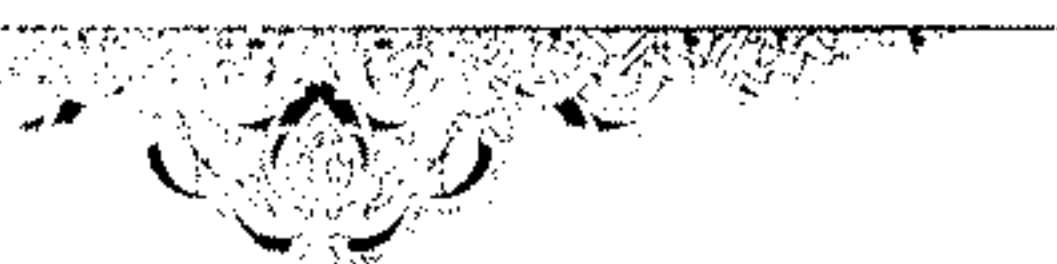
۱- معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا امامت عهدی است از جانب خداوند عزوجل، معهود برای هر که نام او برده شده است و حتی امام نمی‌تواند امامت را از کسی که بعد از او امام است، منع کند و بگیرد^(۲).

۲- بزئطی می‌گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم: امام هنگامی که وصیت کند به کسی که بعد از او امام می‌باشد، آیا این امر به او واگذاشته شده است و می‌تواند امامت را در هر کس که بخواهد قرار دهد یا این حق را ندارد؟

حضرت علیه السلام فرمود: امام به امر خدای عزوجل وصیت می‌کند. بزئطی به حضرت عرض کرد: از جد شما این مطلب نقل شده است. امام علیه السلام فرمود: شما تصور می‌کنید که اختیار این

۱. سوره احزاب: ۳۶.

۲. بحار الانوار: ۷۲/۲۳ ح ۱۵ به نقل از بصائر الدرجات: ۱۳۹.



امر (امامت) به دست ما است تا هر کس را بخواهیم معین کنیم و منصب امامت را به او بدهیم؟ نه سوگند به خدا امر امامت جز عهدی از رسول خدا ﷺ نیست که یکی پس از دیگری نام برده شده است و فرمود: آنچه تو را گفتم، همین است^(۱).

۳ - عمرو بن اشعث گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام بودیم و تعداد ما نزدیک به بیست نفر بود. حضرت علیه السلام فرمود: شاید شما تصور می‌کنید که این امر (امامت) به دست ما سپرده شده که آن را در هر کجا که می‌خواهیم، قرار دهیم؛ به خدا سوگند که چنین نیست. امامت عهد و قراردادی از رسول خدا ﷺ می‌باشد که نام شخصی را پس از دیگری برده تا این که امر امامت به صاحب آن منتهی گردد^(۲).

۴ - مقاتل بن سلیمان از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: من سید انبیا هستم و وصی من سید اوصیا می‌باشد و اوصیای او سادات اوصیا خواهند بود. همانا آدم علیه السلام از خدای عزوجل درخواست کرد که برای او وصی صالحی قرار دهد و خداوند عزوجل به او وحی نمود که من انبیا را به نبوت گرامی داشتم، سپس خلق خود را برگزیدم و بهترین آنها را اوصیاء قرار دادم.

آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار من، وصی من را بهترین اوصیا قرار ده، خدای عزوجل به آدم وحی کرد که ای آدم، به شیث وصیت کن. پس آدم به شیث وصیت کرد و شیث به فرزند خود شبان که فرزند نزله حورا می‌باشد - که خداوند عزوجل او را از بهشت برای آدم فرستاد و آدم او را به شیث تزویج کرد - وصیت نمود و شبان به فرزند خود مجلث وصیت کرد و مجلث به محوق وصیت نمود و محوق به غثمیشا و غثمیشا به اخنوخ - ادریس نبی - وصیت کرد و ادریس به ناخور وصیت نمود و ناخور آن را به نوح داد و نوح وصیت به سام نمود و سام وصیت

۱. قرب الاسناد: ۱۵۴ و بحار الانوار: ۶۸/۲۳ ح ۲.

۲. بحار الانوار: ۷۵/۲۳ ح ۲۵ و غیبت نعمانی: ۲۳.



به عثمان کرد و عثمان وصیت به برعیشاشا و او به یافث وصیت نمود و یافث به بَرّه وصیت کرد و بَرّه به جفیسه و او به عمران وصیت کرد، عمران آن را به ابراهیم خلیل داد و ابراهیم به فرزندش اسماعیل وصیت خود و اسماعیل به اسحاق وصیت کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به بثریاء و او به شعیب و شعیب به موسی بن عمران وصیت نمود موسی بن یوشع بن نون و او به داود وصیت کرد. داود به سلیمان وصیت نمود و سلیمان به آصف بن برخیا و او به زکریا و زکریا آن وصیت را به عیسی بن مریم علیه السلام و عیسی به شمعون بن حمران صفا وصیت نمود و شمعون به یحیی بن زکریا و او به منذر وصیت کرد، منذر به سلیمه و او به برده و سپس این عهد الهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید که حضرت فرمود: آن وصیت را برده به من تسلیم کرد و من آن را یا علی به تو خواهم داد و تو آن را به وصی خود می دهی و وصی تو آن را به اوصیا از فرزندان می دهد، یکی پس از دیگری تا این که به بهترین اهل زمین بعد از تو - حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه - داده شود و امت به سبب - مخالفت با تو کافر شوند و بر تو اختلاف شدیدی کنند. و آن که - در پذیرش ولایت و امامت تو - ثابت و استوار بماند، همانند کسی است که با من بوده است و هر که از تو جدا گردد در آتش افکنده شود و آتش ماوی و محل کافران خواهد بود^(۱).

د - تعداد امامان علیهم السلام

از نکات قابل توجه، تعداد امامان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام آنان تصریح کرده و روایات در این مورد در حد تواتر است و در کتب عامه و خاصه مذکور است. به ویژه روایاتی که از رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. در این روایات تعداد خلفا و جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دوازده نفر شمرده اند که این تعداد دقیقاً به تعداد نقبای بنی اسرائیل است و نیز

۱. کمال الدین: ۲۱۱ ح ۱.

تعداد نقبایی که رسول خدا قبل از هجرت به مدینه برای انصار تعیین نمود، دوازده نفر بودند. قرآن کریم در رابطه با تعداد نقبای بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ﴾^(۱).

به تحقیق خداوند پیمان از بنی اسرائیل گرفت و از میان آنان بسویشان دوازده نقیب را مبعوث کردیم.

این آیه نه تنها به تعداد نقبای بنی اسرائیل که دوازده نفر بودند، تصریح می‌کند، بلکه تعیین این تعداد را از ناحیه پروردگار می‌داند؛ همانگونه که رسول خدا ﷺ در ملاقات با انصار در عقبه شبی که آن را لیلۃ العقبه نامیدند و پس از بیعت آنان با پیامبر حضرت تعداد نقبای انصار را که دوازده نفر بودند، با اشاره جبرئیل معین فرمود. و اسامی آنها عبارت‌اند از: ۱ - اسعد بن زراره، ۲ - براء بن معرور، ۳ - عبدالله بن حزام پدر جابر بن عبدالله، ۴ - رافع بن ملک، ۵ - سعد بن عباد، ۶ - منذر بن عمرو، ۷ - عبدالله بن رواحه، ۸ - سعد بن ربیع، ۹ - عباد بن صامت، ۱۰ - ابوالهیثم بن تیهان، ۱۱ - اسید بن حضیر، ۱۲ - سعد بن خثیمه، که نه نفر از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس بودند جبرئیل به آنها اشاره کرد و پیامبر ﷺ را امر کرد. که آنها را به تعداد نقباء بنی اسرائیل اختیار نماید^(۲).

پس همانگونه که گفته شد تعداد امامان و خلفای پیامبر ﷺ دوازده نفرند و ما با توجه به این که ذکر همه این روایات ممکن نمی‌باشد، به نقل برخی از آنها بسنده می‌کنیم.

۱ - جابر بن سمره از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: همانا این امر پایان نمی‌پذیرد تا این که در میان مردم دوازده نفر خلیفه باشد^(۳).

۲ - عمر بن قیس می‌گوید: ما در میان جمعی که عبدالله بن مسعود در میان آنها بود

۱. سوره مائده: ۱۲

۲. سفینه البحار: ۶۰۷/۲ و البدایة و النهایة: ۱۹۸/۳.

۳. صحیح بخاری: ۱۴۵۲/۳.

نشسته بودیم مردی اعرابی آمد و گفت: کدامیک از شما عبدالله بن مسعود است؟ عبدالله گفت: من عبدالله بن مسعودم. آن مرد گفت: آیا پیامبر برای شما حدیث کرده است که جانشینان او چند نفرند؟ عبدالله بن مسعود گفت: آری، دوازده نفرند، به تعداد نقبای بنی اسرائیل^(۱).

۳ - ابن عباس می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من سید انبیاء و علی سید اوصیا است و اوصیای بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی علیه السلام و آخر آنها مهدی است^(۲).

۴ - سلمان فارسی می گوید: من بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم، دیدم حسین علیه السلام روی زانوی رسول خدا ﷺ بود و پیامبر میان چشمان و دهان او را می بوسید و می فرمود: تو سید و فرزند سیدی و تو امام و فرزند امامی و تو حجت فرزند حجت و پدر نه حجتی که نهمین آنها قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است^(۳).

۵ - ابو حمزه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: از جمله ما دوازده نفر، مهدی علیه السلام خواهد بود^(۴).

۶ - جابر بن سمّره گوید: من با پدرم در خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودیم، از آن حضرت شنیدم که می فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود. سپس صدای آن حضرت آرام و آهسته شد. من به پدرم گفتم: آنچه رسول خدا ﷺ آهسته فرمود، چه بود؟ پدرم گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: تمام آنها از قریش می باشند^(۵).

۷ - عبدالملک بن عمیر از جابر بن سمّره نقل کرده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می فرمود: امر مردم همچنان می گذرد، مادام که دوازده نفر والی آنها باشند سپس

۱. ینابیع الموده، الموده العاشرة: ۳۰۷.

۲. ینابیع الموده: باب ۵۳۷/۷۸.

۳. ینابیع الموده: الموده العاشرة: ۳۰۸.

۴. کمال الدین: ۳۳۸/۲ ح ۱۴.

۵. کمال الدین: ۲۷۲/۲ ح ۱۹.

سخنی فرمود که من آن را نفهمیدم. از پدرم سؤال کردم رسول خدا ﷺ چه فرمود؟ پدرم گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنها از قریش می باشند^(۱).

۸ - سلیمان قصری می گوید: از حسن بن علی علیه السلام از تعداد امامان سؤال کردم، آن حضرت فرمود: تعداد آنها به عدد ماه های سال می باشد^(۲).

۹ - زیدبن ارقم می گوید: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: شما را وصیت به تقوا می کنم که بندگان خدا از آن بی نیاز نخواهند بود و هر که رغبت به تقوا نمود، در دنیا هدایت شده است، و بدانید که مرگ پیش روی همه اهل عالم و سرانجام باقیمانندگان است. کسانی را که در دنیا مقیم هستند، می رباید و فرارکنندگان از دست او رهایی نیابند. مرگ هر لذتی را از بین می برد و هر نعمتی را زائل سازد و شادی ها را می گیرد و دنیا خانه فنا و نابودی است و اهلش از آن کوچ کنند. دنیا برای دنیا طلب شیرین و سبز و زیبا باشد اما ناگزیر باید او را ترک کرده رحلت نمایند. خدا شما را به زاد و توشه خوبی که در اختیار دارید، بیامرزد و بیش از نیاز طلب ننمایید. و به آنچه مترقان از آن لذت می برند، نظر نکنید.

بدانید! دنیا دگرگون شده و پشت کرده و کهنه گردیده و اعلان وداع و جدایی کرده است و بدانید آخرت فرا رسیده و روی آورده است.

ای گروه مردم! گویا من بر حوض هستم و هر کدام از شما را که وارد بر آن شود، مشاهده می کنم، گروهی به تأخیر افتند و بر من وارد نشوند. پس من می گویم: پروردگارا، اینان از من و از امت من می باشند. در این هنگام از جانب خدا ندا می آید: آیا می دانی که ایشان بعد از تو چه کرده اند؟ سوگند به خدا پس از تو درنگی نکردند که به اعقاب خود بازگشتند. و رجوع به

۱. صحیح مسلم کتاب الامارة باب الناس تبع قریش و الخلافة فی قریش.

۲. منتخب الاثر: ۱/۷۳ ح ۱۰۴.



قهقری را برگزیدند.

ای مردم! شما را دربارهٔ عترت و اهل بیت به نیکی وصیت می‌کنم که آنان با حق همراهند و حق با ایشان خواهد بود و آنان امامان راشد و امنای معصوم من خواهند بود. عبدالله بن عباس برخاست و گفت: ای رسول خدا امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: به تعداد نقبای بنی اسرائیل و حواریون عیسی علیه السلام باشند که نه نفر از صلب حسین است و از ایشان مهدی این امت خواهد بود^(۱).

۱۰ - امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

آنان خلفا و اوصیای من هستند و حجت‌های خدا بر امت من بعد از من خواهند بود. هر که اقرار به ایشان کند، مؤمن و کسی که آنها را انکار کند، کافر است^(۲).

۱۱ - (شداد) بن اوس می‌گوید: در روز جنگ جمل من با خودم گفتم من نه با علی علیه السلام خواهم بود نه با او به نبرد می‌پردازم، و از جنگ کردن خودداری کردم تا این که روز از نیمه گذشت. هنگامی که شب نزدیک شد، خداوند در دلم انداخت که در راه یاری علی علیه السلام جنگ کنم. او را یاری کردم تا این که لشگریان امام علیه السلام بر سپاه جمل پیروز شدند. سپس من راهی مدینه گشتم و بر ام سلمه وارد شدم. ام سلمه به من گفت از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از بصره. گفت: با کدامیک از دو سپاه بودی؟ گفتم: ای ام المؤمنین، من از جنگیدن تا وسط روز خودداری کردم و خداوند عزوجل به دلم انداخت که علی را یاری کنم. ام سلمه گفت: خوب عمل کردی. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر که با علی جنگ کند، با من

۱. منتخب الاثر: ۸۷/۱ ح ۱۲۹.

۲. کمال الدین: ۲۵۹ ح ۴.



جنگ کرده و هر که با من جنگ کند، با خدا جنگیده است. گفتم: پس به نظر شما حق با علی علیه السلام بوده است؟ گفت: آری به خدا سوگند علی با حق و حق با او می باشد و سوگند به خدا امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با پیامبرشان با انصاف عمل نکردند، هنگامی که مقدم داشتند کسی را که خداوند عزوجل و رسولش او را مؤخر داشته بودند و مؤخر داشتند کسی را که خدای تعالی و رسولش او را مقدم داشته بودند. آنان زنان خود را در خانه هایشان حفظ کردند و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به میدان جنگ آوردند. من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: برای امت من پراکندگی و افتراقی خواهد بود. پس ایشان را گرد آورید و جمع کنید، اگر قبول کردند، و اگر پراکنده و از یکدیگر جدا شدند، شما با آن دسته که در وسط هستند - و از افراط و تفریط گریزانند - باشید و همواره مراقب اهل بیت من باشید؛ اگر محاربه کردند، محاربه کنید و اگر به مسالمت پرداختند، شما نیز مسالمت کنید و اگر حرکت کردند، با آنها حرکت کنید که حق با آنهاست، هر کجا که باشند.

شداد بن اوس می گوید: از ام سلمه سؤال کردم: اهل بیت پیامبر که ما مأموریم به آنها تمسک جوئیم، چه کسانی هستند؟ گفت: آنها امامان بعد از پیامبرند، همانگونه که فرمود: به تعداد نقبای بنی اسرائیل؛ علی علیه السلام و دو فرزند او و نه نفر دیگر از نسل حسین علیه السلام که اینان اهل بیت او هستند و آنها پاکیزگان و امامان معصومانند، شداد بن اوس می گوید من گفتم: سوگند به خدا که مردم هلاک شدند. ام سلمه گفت: هر گروهی به آنچه نزد آنان است، شادند ^(۱).

۱۲ - رزین حُبیش از حسن بن علی علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: این امر را بعد از من دوازده امام مالک خواهند شد که نه نفر از آنها از صُلب حسین علیه السلام می باشند. خداوند به آنها علم و فهم مرا عطا کرده است. به چه سبب گروهی مرا

۱. منتخب الاثر: ۱/۹۴ ح ۱۴۱.

در رابطه با آنها اذیت و آزار می‌کنند؟ خداوند شفاعت مرا روزی آنها نگرداند^(۱).

۱۳ - ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: از فاطمه علیها السلام شنیدم که می‌فرمود: از پدرم درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ...»^(۲)، سؤال کردم، پدرم فرمود: آنها امامان بعد از من هستند؛ علی و دو فرزندم و نه نفر دیگر از صلب حسین علیه السلام، و آنها رجال اعراف می‌باشند. داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که ایشان را بشناسد و آنان او را بشناسند و داخل آتش نگردد، مگر آن که آنان را انکار کند و ایشان نیز او را انکار نمایند و خداوند تعالی را جز از طریق معرفت و شناخت ایشان نشناسند^(۳).

۱۴ - علی بن الحسین علیه السلام از پدرش و اواز امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که مردی نزد او آمد و گفت: ای ابوالحسن! تو امیر المؤمنین خوانده می‌شوی چه کسی تو را بر آنان امیر کرده است؟ فرمود: خداوند جل جلاله مرا بر آنان امیر قرار داده است. سپس آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا علی را در مورد این که می‌گوید خدا او را امیر بر خلق کرده است، تصدیق می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غضب شد و فرمود: علی امیرالمؤمنین به ولایت از طرف خداوند عزوجل می‌باشد و این امری آسمانی است و خداوند ملائکه را بر آن گواه گرفته است. به درستی که علی خلیفه و حجت خداوند و امام مسلمانان است. اطاعت او مقرون به اطاعت خدا و نافرمانی او مقرون به نافرمانی خدا باشد. پس هر کس نسبت به او جاهل باشد نسبت به من نیز جاهل است و آنکه به او معرفت پیدا کند و به من معرفت پیدا کرده و هر که امامت او را انکار کند، نبوت مرا انکار نموده و هر که امارت او را انکار نماید، رسالت مرا انکار کرده است و هر که فضل او را نادیده انگارد، فضائل مرا ندیده و هر که با او جنگ و مقاتله کند، با من مقاتله نموده و هر که او را دشنام دهد، مرا دشنام داده است؛ زیرا او

۱. بحار الانوار: ۳۶/۳۴۰ ح ۲۰۲.

۲. سوره اعراف: ۴۶.

۳. مناقب ابن شهر آشوب: ۲۱۰/۱.



از من است و از طینت من آفریده شده و او همسر فاطمه علیها السلام دختر من و پدر دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام است. سپس فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، حجت‌های الهی بر خلق خواهیم بود. دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا می‌باشند^(۱).

۱۵ - عبدالله بن عباس می‌گوید: بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم، در حالی که حسن بر دوش او و حسین روی زانوی آن حضرت نشسته بودند و آن دو را می‌بوسید و می‌فرمود: خدایا دوست بدار هر کس را که آنان را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس را که با آنان دشمنی می‌نماید. سپس فرمود: ای پسر عباس! گویا حسین را می‌بینم که محاسنش به خونس خضاب شده و مردم را می‌خواند و کسی جواب او را نمی‌دهد و یاری می‌طلبد و یاری نمی‌شود! گفتم ای رسول خدا چه کسی با او چنین کند؟ فرمود: اشرار امت من که خدا شفاعت مرا نصیب آنها ننماید. سپس فرمود: ای پسر عباس! کسی که او را با معرفت به حقش زیارت کند، خداوند ثواب هزار حج و عمره به او عطا فرماید و بدان هر که او را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده و هر که مرا زیارت کند، گویا خدا را زیارت کرده است و حق زائر بر خدا این است که او را با آتش عذاب نکند و خداوند در حرم حسین دعای بندگان خود را اجابت کند و شفاء را در تربت حسین قرار داده و امامان از فرزندان او باشند.

ابن عباس می‌گوید: گفتم یا رسول الله! امامان پس از او چند نفرند؟ فرمود به تعداد حواریین عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل. گفتم ای رسول خدا، آنان چه تعداد بودند؟ فرمود: دوازده نفر و امامان بعد از من نیز دوازده نفرند؛ اول آنها علی بن ابی طالب و بعد او دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین فرزندش علی و هنگامی که علی درگذرد، فرزندش محمد و پس از او فرزندش جعفر و هنگامی که دوران او سپری شود، فرزندش

موسی و بعد از او فرزندش علی و پس از انقضای دوره او فرزندش محمد، و چون او درگذرد، فرزندش علی و هنگامی که علی دورانش منقضی شود، فرزندش حسن و پس از انقضای دوره حسن فرزندش حجت باشد.

ابن عباس می‌گوید: گفتم یا رسول الله، این اسامی را تا کنون من نشنیده‌ام. پیامبر به من فرمود: ای پسر عباس! اینان امامان پس از من باشند، اگر چه مقهور شوند، و امان و معصومان و نجیبان و بهترین - خلق - باشند. ای پسر عباس! کسی که روز قیامت بیاید و حق آنها را بشناسد، من دست او را گرفته، وارد بهشت نمایم. ای پسر عباس! هر که آنها را انکار یا یکی از آنها را رد نماید، گویا خدا را انکار کرده و او را رد نموده است.

ای پسر عباس! به زودی مردم به چپ و راست می‌روند، هنگامی که چنین شود، پس از علی و حزب او پیروی کن که او با حق و حق با او باشد و از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند. ای پسر عباس! ولایت آنان ولایت من و ولایت من ولایت خدا است. جنگ با آنها جنگ با من و جنگ با من جنگ با خداست و مسالمت با آنان مسالمت با من و مسالمت با من مسالمت با خداست. سپس فرمود:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^(۱).

«می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند اما خداوند چنین نخواهد و نور خود را تمام کند

گرچه کافران را خوش نیاید».

۱۶ - علی بن الحسین علیه السلام از پدرش و از جدش علیه السلام نقل کرده است که گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب فرمود: یا علی! من و تو و دو فرزندت حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، ارکان دین و اسطوانه‌های اسلام هستیم. هر که از ما پیروی کند، نجات

۱. بحار الانوار: ۲۸۵/۳۶ ح ۱۰۷ به نقل از کفایة الاثر: ۳.

پیدا کند و هر که از ما تخلف کند، به سوی آتش باشد^(۱).

۱۷ - اُمّ سَلَمَه می گوید: رسول خدا ﷺ می فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ به تعداد نقبای بنی اسرائیل، نه نفر از آنها از صُلب حسین می باشند. خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است. پس وای بر دشمن آنها!^(۲).

۱۸ - مُسَيَّب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: به خدا سوگند رسول خدا ﷺ مرا در میان امت خویش جانشین قرار داده است و من بعد از پیامبر حجت خدا بر مردم هستم و ولایت من بر اهل آسمان لازم شده؛ همانگونه که بر اهل زمین لازم می باشد و ملائکه فضل و برتری مرا یاد آور می شوند که این تسبیح ایشان می باشد نزد خدا. ای مردم! از من پیروی کنید. من شما را به راه راست هدایت می کنم و به راست و چپ نروید که گمراه خواهید شد و من وصی پیامبر شما هستم و جانشین او و امام متقین و مؤمنین و مولی و امیر آنها هستم و من شیعیان خود را به سوی بهشت می برم و دشمنانم را به سوی آتش سوق می دهم و من شمشیر خدا بر دشمنان و رحمت خدا بر دوستانش می باشم و من صاحب حوض رسول خدا ﷺ و لوای او و صاحب مقام و شفاعت او هستم. من و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین خلفای خدا در زمین و امنای او بر وحیش و امامان مسلمانان بعد از پیامبرش و حجت های خدا بر مردم می باشیم^(۳).

۱۹ - زید بن ارقم می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی بن ابی طالب می فرمود: تو سید اوصیا و دو فرزند تو سید جوانان اهل بهشت اند و در صلب حسین خداوند عزوجل نه امام را قرار داده و هنگامی که من از دنیا بروم، کینه هایی که در سینه گروهی نسبت به تو

۱. امالی مفید م ۲۵ ح ۴.

۲. بحار الانوار: ۳۴۷/۳۶ ح ۲۱۵.

۳. منتخب الاثر: ۱۱۷/۱ ح ۲۴.



باشد، ظاهر گردد و تو را از حَقَّتْ منع کنند و بر تو ستم نمایند^(۱).

۲۰ - از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: خداوند مرا نبی و پیامبر اختیار کرد و علی علیه السلام را وصی برای من برگزید و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین را اوصیاء من قرار داد تا این که قیامت بر پا شود^(۲).

۲۱ - ابن عباس در حدیثی نقل کرده است که رسول خدا ﷺ هنگام وفاتش به فرزندان عبدالمطلب فرمود: اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ ولایت، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. اما ولایت، برای خدا و رسول او و برای مؤمنین است، تا این که می‌گوید سلمان گفت: یا رسول الله! این ولایت برای همه مؤمنین است یا مخصوص بعضی از آنان است؟ حضرت فرمود: بلکه مخصوص بعضی است که خداوند آنها را در کنار خود و پیامبرش در بیش از یک آیه از قرآن نام برده است. سلمان گفت: یا رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: اول و افضل و بهترین آنها این برادرم علی بن ابی طالب است - و دست خود را بر سر علی گذاشت - سپس این فرزندم بعد از او باشد - و دست خود را بر سر حسن نهاد - سپس این فرزندم - و دست خود را بر سر حسین گذاشت - بعد از او خواهد بود و نه نفر دیگر از اوصیاء من که از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ریسمان محکم خدا می‌باشند. آنان حجت خدا بر خلق و شاهدان او در زمین هستند. کسی که از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و مرا اطاعت نموده است و هر که آنان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی و مرا عصیان کرده است. آنان با قرآنند و قرآن با آنان است و کتاب از آنها جدا نشود و آنان از کتاب مفارقت نکنند تا آن که در حوض بر من وارد شوند. ای فرزندان عبدالمطلب! شما به زودی از قریش و نادانان عرب و طاغیان آنها ظلم و تجاوز و بلاء خواهید دید و آنان بر شما غلبه کنند و بر شما بشورند

۱. بحار الانوار: ۳۶/۳۱۷ ح ۱۶۴.

۲. منتخب الاثر: ۱/۱۳۹ ح ۵۲۵.



و قصد خواری شما را دارند و حسد بر شما ورزند و بر شما ستم کنند. پس شکیبایی پیشه سازید تا مرا ملاقات کنید، تا این که فرمود: و از اهل بیت من دوازده امام هدایت کننده باشد که همه آنان دعوت به بهشت کنند؛ علی و حسین و حسین و نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری امام مردم هستند و پدر آن امامان علی و من بر علی و ایشان امام و حجت می باشم^(۱).

فصل دوم

نصوص و اخبار



۱- مهدی (عج) در احادیث نبوی

دین اسلام، اتم و اکمل ادیان است و هرچه در سعادت و کمال انسان نقش داشته از طریق وحی به خاتم پیامبران رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام ابلاغ شده است و قرآن کریم تبیان هر چیزی است و این مسؤولیت که ابلاغ وحی است توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام شد و رسالت خود را که ابلاغ دین تمام و کامل بود عملی نمود و پیامبری پس از آن حضرت نخواهد بود زیرا دین تمام و کامل را آورد چنانکه قرآن می فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱).

«امروز دین خود را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و به اینکه اسلام دین شما باشد راضی شدم».

و چون نقصی در مسائل اعتقادی و اخلاق و اعمال باقی نمانده بود که لازم باشد از طریق وحی ابلاغ شود خداوند پیامبر اسلام را خاتم پیامبران قرار داد و فرمود:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^(۲).

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم انبیا است».

اما دین اسلام و آئین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که دین ابدی و برای همه افراد تا رستاخیز خواهد بود،

۱. سوره مائده: ۳.

۲. سوره احزاب: ۴۰.



نیاز به حافظ و مبین دارد که هم آن را در زمینه امور معرفتی و هم احکام حفظ نموده و آنچه را که رسول اکرم ﷺ از زلال وحی بیان فرموده به صورت کافی و جزئی از اصول و فروع برای مردم تبیین نمایند و حدود و مقررات دین خدا و کتاب الهی در برابر دشمنان و کسانی که برای مطامع دنیوی می‌خواهند دست به تحریف و یا دگرگون کردن آن بزنند محافظت و جلوگیری نمایند، لذا رسول خدا ﷺ به امر پروردگار برای صیانت و نگهداری آن چه از طریق وحی ابلاغ شده بود و هم چنین کتاب خدا قرآن کریم امامانی را پس از خود تعیین فرمود که راهنمای خلق و حافظ و مبین کتاب الهی و ادامه دهنده روش و سنت نبوی باشند و وعده داد که آنان که خاتم آنهاست و از نظرها غایب است پس از غیبتی طولانی برای حاکمیت عدالت و بر چیدن بساط ظلم و بیدادگری ظهور کند و او مهدی ﷺ از اهل بیت و از فرزندانش می‌باشد. این احادیث گویای این امر است.

۱ - قیس بن عبید می‌گوید: ما در بین گروهی که عبدالله بن مسعود هم در بین آنان بود، نشسته بودیم که مردی اعرابی آمد و گفت: کدامیک از شما عبدالله بن مسعود است؟ عبدالله بن مسعود گفت: من عبدالله هستم. آن مرد گفت: آیا پیامبر شما برای شما بیان کرد که تعداد خلفا و جانشینان او چند نفر هستند؟ عبدالله بن مسعود گفت: آری. تعداد آنها دوازده نفر، به عدد نقبای بنی اسرائیل، می‌باشد^(۱).

۲ - جابر بن سمره می‌گوید: از نبی اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: بعد از من دوازده نفر امیر به پاخیزند. سپس سخنی فرمود که من آن را نفهمیدم. از دیگران سؤال کردم، گفتند پیامبر فرمود: تمام آنها از قریش می‌باشند^(۲).

۳ - عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود من سید انبیا هستم و علی بن ابی

۱. کمال الدین: ۲۷۱ ح ۱۷.

۲. کمال الدین: ۲۷۱ ح ۲۳.



طالب سید اوصیا می باشد و همانا اوصیای من بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها قائم علیه السلام می باشد ^(۱).

۴ - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها تو هستی یا علی و آخر آنها قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است که خداوند عزوجل به دست او شرق و غرب زمین را فتح خواهد نمود ^(۲).

۵ - عبدالله بن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی مرا از زمین اختیار نمود و پیامبر قرار داد. سپس علی را اختیار کرد و او را امام گردانید. آن گاه به من امر نمود که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه و وزیر خود قرار دهم، پس علی از من است و من از علی هستم و او همسر دختر و پدر دو سبط من حسن و حسین می باشد. بدان! همانا خدای تبارک و تعالی من و آنها را حجت بر بندگان خود قرار داده است. و از نسل حسین امامانی را قرار داده که قائم به امر من خواهند بود و وصیت مرا حفظ کنند که نهم از آنها قائم اهل بیت من و مهدی امتم می باشد. او از نظر شمایل و همچنین گفتار و کردار شبیه ترین مردم به من خواهد بود. او بعد از غیبتی طولانی ظاهر می گردد و امر خدا را اعلام و دین خدای عزوجل را ظاهر می سازد و به یاری خدا و نصر ملائکه الهی تأیید می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده است ^(۳).

۶ - ابو سعید خدری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز اول را گزارد و سپس روی مبارک خود را به طرف ما نمود و فرمود: ای اصحاب! من مثل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح و باب جطه در بنی اسرائیل است. پس بعد از من به اهل بیت من و امامان راشد از ذریه من تمسک جوید که هرگز گمراه نخواهید شد. به آن حضرت گفته شد: ای رسول خدا! امامان بعد

۱. کمال الدین: ۲۸۰ ح ۲۹.

۲. کمال الدین: ۲۸۲ ح ۳۵.

۳. کمال الدین: ۲۵۷ ح ۲.



از شما چند نفر خواهند بود؟ فرمود: دوازده نفر از اهل بیت - عترت - من می‌باشند^(۱).

۷ - عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: کسانی که در دین خدا جدال کنند، توسط هفتاد پیامبر لعن شده‌اند و کسی که در آیات خدا جدال کند، کافر شده است. خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴾^(۲).

«در آیات الهی مجادله نمی‌کنند مگر کافران اگر آنان را در ناز و نعمت دیدی فریب

نخوری».

هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، بر خدا دروغ بسته و افترا زده و هر که برای مردم فتوای بدون علم دهد، ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت کنند و هر بدعتی گمراهی است و راه هر گمراهی به سوی آتش است.

عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: به رسول خدا عرض کردم: مرا به سوی نجات ارشاد نمایید. فرمود ای پسر سمره! هرگاه هواهای مردم مختلف شد و آراء متفرق گردید، تو ملازم علی بن ابی طالب باش. او امام امت من و خلیفه من بر آنان پس از من خواهد بود و او فاروق است که بین حق و باطل را تمیز دهد. هر که از او سوال کند، پاسخ دهد و هر که از او طلب رشد و هدایت کند، راهنمایی‌اش کند و هر که جویند حق باشد، نزد او حق را بیاید و هر که به دنبال هدایت باشد، به هدایت او دل سپارد و هر که به او پناه برد، پناهش دهد و هر که به او تمسک جوید، نجات یابد و هر که به او اقتدا کند، هدایت شود.

ای پسر سمره! هر که از شما تسلیم او شود و او را دوست داشته باشد، سالم ماند و هر که با او دشمنی کند و او را رد نماید، هلاک گردد.

۱. منتخب الاثر: ۴۸/۱ ح ۶۶.

۲. سوره مؤمن: ۴.



ای پسر سمره! همانا علی از من است. روح او روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر او هستم. دخترم فاطمه سیده زنان عالم از اولین تا آخرین همسر او باشد و همانا از او هستند دو امام امت من و دو سید جوانان اهل بهشت، حسن و حسین، و نه نفر از فرزندان حسین که نهم آنها قائم امت من است - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد^(۱).

۸ - معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی در حالی که خندان و مسرور بود، بیرون آمد. مردم به آن حضرت گفتند: خداوند شما را شاد و خندان نموده سرور شما را زیاد گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ روز و شبی نیست، مگر این که در آن تحفه‌ای از طرف خدا برای من می‌رسد. بدانید که پروردگار من امروز مرا تحفه‌ای عطا نموده که همانند آن در گذشته برای من نبوده است.

جبرئیل نزد من آمد و از طرف پروردگار مرا سلام رساند و گفت: ای محمد! خداوند عزوجل از بنی هاشم هفت نفر را برگزیده که مانند آنها را در گذشته نیافریده و در آینده نیز مثل ایشان را نمی‌آفریند. تو ای رسول خدا! سید انبیایی و علی بن ابی طالب وصی تو سید اوصیا و حسن و حسین دو سبط تو سید اسباط و حمزه عموی تو سید شهدا و جعفر طیار پسر عموی تو است که در بهشت با ملائکه به هر کجا که خواهد، پرواز کند و از شما قائم است که عیسی بن مریم هنگامی که به زمین فرود آید، پشت سر او نماز گزارد و قائم از ذریه علی و فاطمه و از فرزندان حسین علیه السلام است^(۲).

۹ - سعد بن مالک می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می‌باشی، جز این که پیامبری بعد از من نمی‌باشد. دین مرا تو اداء می‌کنی

۱. کمال الدین: ۲۵۶ ح ۱.

۲. روضه کافی: ۴۹ / ح ۱۰.



و وعده‌های مرا تو انجام می‌دهی و بعد از من بر تأویل جنگ می‌کنی، چنان که من بر تنزیل جنگ کردم.

یا علی! حب تو ایمان و بغض تو نفاق است و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که از نسل حسین نه نفر امامان معصوم و پاک خواهند بود و از جمله آنان مهدی این امت است که در آخر الزمان دین را به پا دارد، آنگونه که من اول آن را به پا داشتم^(۱).

۱۰ - عبدالله بن عباس می‌گوید رسول خدا ﷺ فرمود: خلفا و اوصیای من و حجت‌های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفر هستند؛ اول آنها برادرم و آخر آنها فرزندم باشد. گفته شد: یا رسول الله! برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به آن که مرا به حق «بشارت دهنده» فرستاد، اگر از دنیا باقی نماند، مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی کند تا فرزندم مهدی ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگار روشن شود و سلطنت او مشرق و مغرب فرا گیرد^(۲).

۱۱ - ابن عباس می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ای مردم! بدانید برای خداوند «دری» است که هر که از آن وارد شود، از آتش و قَزَع اکبر ایمن گردد. ابوسعید خُدَری به پاخاست و گفت: یا رسول الله! ما را به آن «در» هدایت کن تا آن را بشناسیم. حضرت فرمود: او علی بن ابی طالب سید وصیین و امیرالمؤمنین و برادر رسول رب العالمین و خلیفه او بر همه مردم است.

ای مردم! هر کس دوست دارد که به ریسمان محکمی که پاره نشود، تمسک کند، به

۱. منتخب الاثر: ۱/۱۲۱ ح ۳۰.

۲. فراند السَّمْطَین: ۲/۳۱۲ ح ۵۶۲.



ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام تمسک جوید که ولایت او و ولایت من و طاعت او طاعت من است. ای مردم! هرکس اراده کرده است که خدا و رسول او را دوست بدارد، به علی بن ابی طالب و امامان از ذریه من اقتدا کند که آنها خازنان علم من هستند. جابر بن عبدالله انصاری از جا برخاست و گفت: یا رسول الله! تعداد امامان چند است؟ فرمود: ای جابر! خدا تو را رحمت کند، از مجموع اسلام سؤال کردی. تعداد آنها به عدد ماه‌های سال است و عدد ماه‌ها در پیش خدا دوازده ماه است در کتاب خدا، هنگامی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، و عدد آنها به تعداد چشمه‌هایی است که برای موسی بن عمران علیه السلام شکافته شد و آن دوازده چشمه بود و تعداد آنها به عدد نقبای بنی اسرائیل است. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...﴾^(۱)

ای جابر! امامان دوازده نفرند؛ اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها قائم مهدی صلوات الله علیهم می‌باشد^(۲).

۱۲ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند؛ اول آنها علی و چهارم آنها علی و هشتم آنها علی و دهم آنها علی و آخر آنها مهدی خواهد بود^(۳).

۱۳ - ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند؛ نه نفر آنها از صلب حسین‌اند و مهدی از آنها می‌باشد^(۴).

۱۴ - عطاء می‌گوید: نزد عبدالله بن عباس در طائف رفتیم و او بیمار بود که به همان بیماری وفات کرد و ما قریب سی نفر از بزرگان طائف بودیم و عبدالله بن عباس ضعیف شده

۱. سوره مائده: ۱۲.

۲. مائة منقبة: ۷۱ م ۴۱ و بحار الانوار: ۲۶۳/۳۶ ح ۸۴.

۳. منتخب الاثر: ۱۱۳/۱ ح ۱۶.

۴. منتخب الاثر: ۱۱۴/۱ ح ۲۰.

بود، بر او سلام کردیم و نزد او نشستیم، او به من گفت ای عطاء! این افراد چه کسانی هستند؟ گفتم: ای سید من! اینها بزرگان این شهر هستند که از جمله آنان عبدالله بن سلمه و عماره بن ابی الاحلیج و ثابت بن مالک بودند و من آنها را یکی پس از دیگری به او معرفی کردم سپس ایشان پیش رفتند و گفتند: ای پسر عم رسول خدا تو رسول خدا ﷺ را دیده‌ای و از او باید می‌شنیدی آنچه را که شنیده‌ای. ما را خبر ده از اختلاف این امت. گروهی علی علیه السلام را بر غیر او مقدم داشتند و گروهی او را بعد از آن سه نفر قرار دادند. عطاء می‌گوید: ابن عباس آهی کشید و گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: علی با حق و حق با او است و او امام و جانشین بعد از من می‌باشد، هر که به او تمسک جوید فائز است و نجات پیدا کند و هر که از او تخلف ورزد، گمراه و منحرف شود. او مرا غسل دهد و کفن کند و دین مرا اداء نماید و پدر دو سبط من حسن و حسین می‌باشد و از صلب حسین امامان بعد از او که تعداد آنها نه نفر است، به وجود خواهند آمد و مهدی این امت از ما است.

عبدالله بن سلمه حَضْرَمِی به او گفت: ای پسر عم رسول خدا ﷺ! چرا پیش از این ما را آگاه نکردی؟ گفت: سوگند به خدا من آنچه شنیدم، اداء کردم و شما را نصیحت کردم، ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نمی‌دارید. سپس گفت ای بندگان خدا! تقوای خدا را پیشه سازید؛ تقوای کسی که عبرت گرفته و خود را مهیا کرده و بیمناک است و در این فرصت خود را نگاه داشته و رغبت در کار خیر دارد و در گریز هراسان است. پس برای آخرت قبل از فرا رسیدن مرگ تلاش کنید و به ریسمان محکم عترت پیامبرتان تمسک جوید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: کسی که به عترت من بعد از من تمسک جوید، از فائزان خواهد بود. سپس عبدالله بن عباس گریه شدیدی کرد. آن جماعت به او گفتند: با آن جایگاهی که نسبت به رسول خدا ﷺ داری؟ - گریه می‌کنی؟ - عطاء می‌گوید: عبدالله بن عباس به من گفت: ای عطاء! برای دو چیز گریه می‌کنم؛ ترس از قیامت و جدایی از محبوبان و دوستان. سپس آن

جماعت متفرق شدند و رفتند. آن گاه به من گفت ای عطاء! دست مرا بگیر و مرا به حیاط خانه ببر. من و سعید دست او را گرفتیم و او را به صحن خانه آوردیم. سپس عبدالله بن عباس دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! من به سوی تو به وسیله محمد و آل محمد تقرب می‌جویم. خدایا! من به تو به وسیله ولایت علی بن ابی طالب تقرب می‌جویم و این جملات را همچنان تکرار می‌کرد تا این که روی زمین افتاد. ما ساعتی درنگ کردیم و سپس او را بلند نموده و دیدیم که او از دنیا رفته است. رحمة الله علیه^(۱).

۱۵ - ابوالطفیل از عمّار نقل کرده است که گفت: هنگامی که وفات رسول خدا ﷺ فرا رسید، علی علیه السلام را طلبید و با او مدتی طولانی صحبت کرد، و سپس فرمود: یا علی! تو وصی و وارث من هستی. خداوند علم و فهم مرا به تو عطا کرده است. پس از من کینه‌هایی که گروهی در سینه نسبت به تو دارند، ظاهر گردد و حق تو را غصب کنند. فاطمه علیها السلام گریست و حسن و حسین علیهما السلام گریه کردند. رسول خدا ﷺ به فاطمه فرمود: ای سیده زنان! برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: ای پدر! از آنچه که بعد از تو بر ما می‌گذرد بیم دارم. حضرت فرمود: تو را بشارت دهم ای فاطمه! تو اول کس هستی از اهل بیت من که به من ملحق خواهی شد. گریه نکن و محزون مباش. به درستی که تو سیده زنان اهل بهشتی و پدرت سید انبیا و پسر عمویت سید اوصیا و دو فرزندت سید جوانان اهل بهشت باشند و در صلب حسین علیه السلام خداوند نه امام قرار داده که پاک و معصوم هستند و مهدی این امت از ما خواهد بود.....

۱۶ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند؛ نه نفر آنان از صلب حسین علیه السلام است و نهمین آنان مهدی ایشان است^(۲).

۱۷ - ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به حسین علیه السلام می‌فرمود: تو

۱. بحار الانوار: ۲۸۷/۳۶ ح ۱۰۹.

۲. بحار الانوار: ۲۸۲/۳۶ و مناقب ابن شهر آشوب: ۲۹۵/۱.

امام، فرزند امام و برادر امامی و از صلب تو نه نفر امامان نیکوکار می‌باشند و نهم آنان قائم ایشان است^(۱).

۱۸ - ابوذر غفاری می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند؛ نه نفر از نسل حسین هستند، نهمین آنها قائم آنان است. سپس فرمود: بدانید! مثل آنان مثل کشتی نوح است؛ کسی که بر آن سوار شود، نجات یابد و هر که از آن کناره گیرد، غرق شود و مثل بابِ حِطّه^(۲) در بنی اسرائیل است^(۳).

۱۹ - سلمان فارسی می‌گوید: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم، حسن و حسین علیهما السلام نزد آن حضرت بودند و غذا می‌خوردند و پیامبر ﷺ لقمه غذا را یک مرتبه در دهان حسن و بار دیگر در دهان حسین می‌گذاشت. هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدند، رسول خدا ﷺ حسن را گرفت و بر شانه خود نشانید و حسین را روی زانوی خود نهاد. سپس به من فرمود: ای سلمان! آیا آنها را دوست داری؟ سلمان می‌گوید: گفتم ای رسول خدا! چگونه آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که موقعیت آنان و جایگاهشان را نزد شما می‌بینم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان! هر که آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. سپس دست مبارک خود را بر شانه حسین گذاشت و فرمود: به درستی که او امام فرزند امام است و نه نفر از نسل او امامان نیکوکار و امنای معصوم هستند و نهمین آنها قائم ایشان است^(۴).

۲۰ - جابر بن عبدالله می‌گوید: من نزد پیامبر ﷺ در خانه ام سلمه بودم،^(۵) پیامبر ﷺ

۱. منتخب الاثر: ۱/۱۴۲ ح ۵۹ و بحار الانوار: ۳۶/۲۹۰.

۲. باب حِطّه همان است که در سوره بقره به آن اشاره شده است ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ﴾.

۳. منتخب الاثر: ۱/۱۴۵ ح ۶۵.

۴. بحار الانوار: ۳۶/۲۹۳ ح ۱۲۳.

۵. سوره احزاب: ۳۳.

حسن و حسین و فاطمه را طلبید و آنها را جلوی خود نشاند و علی را خواند و او را پشت سر خود نشانید و گفت: خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاک و طاهر گردان. در این هنگام این آیه از جانب خداوند نازل شد ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با آنهایم؟ پیامبر فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی. جابر می‌گوید: من گفتم یا رسول الله! خداوند این عترت را پاک و این ذریّه را مبارک گردانید، به دور کردن پلیدی از آنان و آنها را گرامی داشت. پیامبر فرمود: ای جابر! اینان عترت من و از گوشت و خون من می‌باشند. برادر من سید اوصیا و دو فرزندم بهترین اسباط و دخترم سیده زنان و مهدی از ما است. گفتم: ای رسول خدا! مهدی کیست؟ فرمود: نه نفر از امامان ابرار از صلب حسین باشند و نهمین آنها قائم آنها باشد که خداوند زمین را به وسیله او پر از عدل و داد کند؛ چنان که پر از ظلم و جور شده باشد، و او بر تأویل بجنگد؛ چنان که من بر تنزیل جنگیدم^(۱).

۲۱ - زیدبن ثابت می‌گوید: حسن و حسین بیمار شدند و رسول خدا ﷺ از آنها عیادت کرد و آنها را گرفت و هر دو را بوسید و دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و هر چه بر آن سایه افکنده و پروردگار بادها و هر آنچه را که پراکنده سازد! خداوند! ای پروردگار هر چیز! تو اول هستی و قبل از تو چیزی نباشد و تو باطن هستی و چیزی نزدیک‌تر از تو نباشد. ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خداوند ابراهیم و اسحق و یعقوب! از تو که با عافیت خود بر این دو بر من منت گذاری و آنها را در سایه حمایت و عافیت خود قرار دهی و بدی و آسیب را با رحمت خود از آنها دور کنی، و سپس دست خود را بر شانه حسن گذاشت و فرمود: تو امام و فرزند ولی خدا هستی، و دست خود را بر پشت حسین نهاد و فرمود: تو امام و پدر نه تن از امامان باشی. از نسل تو امامان نیکوکار

۱. بحار الانوار: ۳۰۸/۳۶ ح ۱۴۷.



پدیدار شوند و نهمین آنها قائم ایشان است هرکس به او و امامان از ذریه تو تمسک جوید، روز قیامت با ما خواهد بود و در بهشت در درجات آن با ما باشد. زیدبن ثابت می‌گوید: پس حسن و حسین به دعای رسول خدا ﷺ بهبودی یافتند^(۱).

۲۲ - جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: به درستی که خداوند از روزها روز جمعه را و از شبها شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را برگزید و مرا و علی را اختیار نمود و از علی حسن و حسین را برگزید و از حسین حجت‌های عالمیان را انتخاب کرد که نهمین آنها قائم ایشان است که اعلم و احکم آنان می‌باشد^(۲).

۲۳ - سلمان فارسی می‌گوید: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم! من به زودی از میان شما می‌روم و به سوی عالم غیب رهسپار می‌گردم. درباره عترت خودم شما را وصیت به نیکی می‌نمایم از بدعت‌ها دوری جوید که هر بدعت گمراهی است و گمراهی و اهل آن در آتش خواهند بود. ای مردم! هنگامی که خورشید ناپدید شد، به ماه تمسک جوید و چون ماه از نظر مخفی گردید، به فرقدان^(۳) تمسک نمایید و وقتی فرقدان ناپدید شدند، به ستارگان روشن بعد از من تمسک کنید. این را می‌گویم و برای خود و شما از خدا طلب مغفرت می‌نمایم.

سلمان می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد، من در پی آن حضرت رفتم تا این که وارد خانه عایشه شد. خدمت آن حضرت رسیده عرض کردم پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! شنیدم که می‌گویی اگر خورشید ناپدید شد، به ماه تمسک جوید و هنگامی که ماه مفقود شد، به فرقدان تمسک نمایید و چون فرقدان از نظر مخفی شدند، به ستارگان روشن تمسک کنید. مقصود از خورشید و ماه و فرقدان و ستارگان نورانی چیست؟ فرمود: اما

۱. بحار الانوار: ۳۱۷/۳۶ ح ۱۶۷.

۲. منتخب الاثر: ۱۶۶/۱.

۳. فرقدان نام دو ستاره است که در ناحیه قطب شمال قرار دارد.





خورشید، من می باشم و ماه، علی علیه السلام است که هرگاه مرا نیافتید، به او تمسک جوید، و اما فرقدان، حسن و حسین علیهما السلام هستند که وقتی ماه را نیافتید، به آن تمسک جوید، و اما ستارگان نورانی، نه امام از صلب حسین علیه السلام می باشند و نه همین آنها مهدی ایشان است. سپس فرمود: آنان اوصیا و خلفا بعد از من و امامان نیکوکار هستند، به تعداد اسباط یعقوب و حواریین عیسی. سلمان می گوید: به رسول خدا عرض کردم نام آنها را ذکر فرمایید. فرمود: اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او دو سبط من و بعد از آن دو زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام و بعد از او محمد بن علی الباقر، باقر علم النبیین و صادق جعفر بن محمد و فرزندش کاظم هم نام موسی بن عمران و بعد از او علی فرزندش که در زمین خراسان کشته می شود سپس فرزند او محمد و دو صادق علی و حسن و حجت قائم که در غیبت و منتظر است. آنها عترت من و از خون و گوشت من هستند. علم آنان علم من و حکم ایشان حکم من است و هر که مرا در رابطه با آنان اذیت کند، خداوند تعالی شفاعت مرا نصیب او نگرداند ^(۱).



۲۴ - حُذِيفَةُ بْنُ يَمَانَ می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما نماز گزارد و آن گاه چهره مبارک خود را به طرف ما کرد و فرمود: ای گروه اصحاب من! شما را به تقوا الهی و عمل به اطاعت او وصیت می کنم. هر که عمل کند، رستگار شود و سود برد و سعادت مند گردد و هر که ترک کند، پشیمان شود. پس تقوا تحصیل کنید و سلامت از سختی های روز قیامت به دست آورید. گویا من به زودی دعوت خدا را لَبِیک گویم و من دو چیز نفیس در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم را که اهل بیت من اند. اگر به آنها تمسک جوید، گمراه نشوید. هر که بعد از من به عترتم تمسک جوید، از رستگاران است و هر که از آنها تخلف کند، از هلاک شدگان خواهد بود. حُذِيفَةُ می گوید: گفتم ای رسول خدا! چه کسی را در میان ما جانشین قرار می دهی؟

۱. بحارالانوار: ۲۹۸/۳۶ ح ۱۱۱ و منتخب الاثر: ۱۷۲/۱ ح ۹۶.



فرمود: موسی بن عمران چه کسی را جانشین قرار داد. گفتم: او یوشع بن نون را وصی خود نمود. فرمود: به درستی که وصی و جانشین من بعد از رحلت علی ابن ابی طالب علیه السلام رهبر نیکان است که با کفار قتال نماید و هر که او را یاری کند، یاری شود و هر که او را رها کند، مخدول گردد. گفتم ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟ فرمود: به تعداد نقبای بنی اسرائیل - دوازده نفر که - نه نفر آنها از صلب حسین علیه السلام هستند که خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا نموده است. آنها خازنان علم خدا و معادن وحی او هستند. گفتم برای فرزندان حسن علیه السلام چه باشد؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی امامت را در فرزندان حسین علیه السلام قرار داده است و این قول خداوند عزوجل است: ﴿وجعلها کلمة باقیة فی عقبه﴾^(۱).

گفتم نام آنها را برایم ذکر نمی‌کنی؟ فرمود: چرا. هنگامی که به آسمان عروج نمودم، نظر به ساق عرش کردم، دیدم با نور نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله تو را به وسیله علی تأیید و یاری کردم، و انوار حسن و حسین و فاطمه را دیدم و در سه جا نام علی و علی و علی و دو محمد و موسی و جعفر و حسن، و حجت را دیدم که در میان آنها همانند ستاره نورانی می‌درخشید. پس گفتم پروردگارا! اینان چه کسانی هستند که نامشان با نام خودت مقرون شده است؟ فرمود: ای محمد! اینان اوصیا و امامان بعد از تو می‌باشند که آنها را از طینت تو آفریدم. پس خوشا به حال آن کس که آنها را دوست بدارد و وای بر آن کس که با آنها دشمنی کند. به وسیله آنها باران فرستم و به وسیله آنها پاداش دهم و کیفر نمایم خذیفه می‌گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سوی آسمان برداشت و دعا کرد و شنیدم که می‌گفت: خدایا علم و فقه را در فرزندان و ذریه من و فرزندان و ذریه ایشان قرار ده^(۲).

۲۵ - سلمان می‌گوید: روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم. هنگامی که پیامبر مرا دید،

۱. بحار الانوار: ۳۳۱/۳۶ ح ۱۹۱.

۲. بحار الانوار: ۳۳۱/۳۶ ح ۱۹۱.



فرمود: ای سلمان! خداوند عزوجل هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نکرد، مگر این که برای او دوازده نقیب قرار داد. گفتم یا رسول الله! این را من از اهل کتاب شناختم. فرمود: سلمان آیا نقبای دوازده گانه مرا که خداوند بعد از من آنها را برای امامت برگزیده است، شناخته‌ای؟ گفتم خدا و رسولش آگاه‌تر است. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از برگزیده نور خود آفرید و مرا خواند و من اطاعت کردم و از نور من علی را آفرید و او را به اطاعت خود دعوت کرد و او اطاعت کرد و از نور من و نور علی فاطمه را خلق کرد و او را خواند و او اطاعت نمود و از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید و آن دو را خواند و آنان اطاعت کردند و خداوند عزوجل ما را به پنج اسم از نام‌های خود نامید.

پس خدا محمود و من محمد و خدا علی و این علی و خدا فاطر و این فاطمه و خدا صاحب احسان و این حسن و خدا محسن و این حسین است. سپس از ما و از نور حسین نه امام را خلق کرد و آنان را خواند. پس اطاعت کردند و دعوت حق را لبیک گفتند، قبل از آن که خداوند آسمان را با بنای رفیعش و زمین پهناور یا هوا یا آب یا ملک و یا بشری را آفریده باشد، و ما به علم پروردگار انواری بودیم که او را تسبیح می‌کردیم و فرمان او را شنیدیم و اطاعت کردیم.

سلمان گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! کسی که ایشان را بشناسد، برای او چه خواهد بود؟ فرمود: هر که آنها را آنگونه که حق معرفت آنان است، بشناسد و به آنها اقتدا نماید و دوست آنها را دوست و دشمن آنها را دشمن بدارد، از ما خواهد بود؛ وارد می‌شود، هر کجا که ما وارد شویم و سکونت می‌کند، آنجا که ما ساکن شویم.

سلمان می‌گوید: گفتم ای رسول خدا! آیا بدون شناخت نام‌های آنان و نسب آنها ایمان به آنان ممکن است؟ فرمود: نه ای سلمان! گفتم ای رسول خدا! من چگونه آنان را بشناسم؟ پیامبر فرمود: تا حسین را شناختی. پس از او سید عابدین علی بن الحسین، سپس فرزند او محمد بن علی، باقر علم اولین و آخرین از انبیا و مرسلین، بعد از او جعفر بن محمد صادق،



لسان خداوند، سپس موسی بن جعفر، او که خشم خود را فرو بَرَد و او کاظم است که در راه خدا بردباری نماید، پس از او علی بن موسی که راضی به امر خداست، سپس محمد بن علی جواد که برگزیده خلق خداست، و بعد از او علی بن محمد، هادی به سوی خدا و سپس حسن بن علی که او صامت و امین سِرِّ خدا باشد، و در آخر فرزند او و حجت خدا است و اسم او را ذکر کرد؛ فرزند حسن، مهدی که او ناطق و به حق خداوند قیام نماید^(۱).

۲- مهدی در احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- اصبع بن ثباته می‌گوید: نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم. امام علیه السلام را در اندیشه‌ای گفتم یا امیرالمؤمنین! چه شده که شما را اینگونه در فکر می‌بینم فرمودند: فکر می‌کنم درباره مولودی که از من به وجود خواهد آمد، او یازدهمین فرزند من مهدی است که زمین را پر از عدل و داد کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد. برای او غیبتی خواهد بود که گروهی در آن غیبت گمراه و گروه دیگری هدایت شوند. گفتم: حتماً این امر محقق می‌شود؟ فرمود: آری. همانگونه که او آفریده شده است، سپس فرمود: ای اصبع! تو چیزی از این امر مهم نمی‌دانی او - مهدی - از برگزیدگان این امت و نیکان این عترت است. اصبع می‌گوید: به حضرت عرض کردم بعد از آن چه رخ خواهد داد؟ فرمود: سپس خداوند هرچه اراده کند، رخ خواهد داد. همانا برای خداوند اراده‌ها و غایات و نهایاتی خواهد بود^(۲).

۶- حسین بن علی علیه السلام فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السلام از معنای فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» سؤال شد که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهمین آنان مهدی علیه السلام است؛

۱. دلائل الامامة: ۲۳۷ و بحار الانوار: ۱۴۲/۵۳ ح ۱۶۲ و اثبات الهداة: ۷۰۸/۱ ح ۱۴۵ و منتخب الاثر: ۶ ح ۶.

۲. اکمال الدین: ۲۸۸ ح ۱.

ایشان از کتاب خداوند عزوجل جدا نشوند و کتاب خدا از آنان مفارقت نکند تا این که بر رسول خدا ﷺ در حوض وارد شوند^(۱).

۳- مهدی در احادیث فاطمه علیها السلام

۱- جابر بن عبدالله می گوید: من بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و در برابر آن حضرت لوحی دیدم که در آن اسماء اوصیا بود. آن اسامی را شمردم، دوازده نام بود که آخر آنها قائم بود؛ نام سه تن از آنها محمد و نام چهار نفر از آنها علی صلوات الله علیهم اجمعین بود^(۲).

۲- از فاطمه علیها السلام نقل شده است که فرمود: سوگند به خدا اگر حق را رها کرده و اجازه داده بودند که در دست اهلش باشد و از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرده بودند، حتی دو نفر هم درباره خدا اختلاف نمی کردند و - منصوب شدگان از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله - امر امامت را یکی پس از دیگری به ارث برده، تا این که قائم ما که نهمین از فرزندان حسین علیه السلام است، قیام نماید؛ ولی اینان آنچه را که خداوند مؤخر قرار داده بود مقدم داشتند و آن را که خدا مقدم داشته بود، مؤخر قرار دادند تا آنگاه که فرستاده پروردگار (پیامبر صلی الله علیه و آله) را در قبر قرار دادند، آنگاه خواسته ها و امیال خود را آشکار کرده و به آرای خود عمل نمودند. پس هلاکت باد آنان را. آیا کلام خدا را نشنیدند که می فرماید: پروردگار تو می آفریند و هر چه را که می خواهد اختیار می کند و برای مردم اختیاری نیست^(۳)؟ آری شنیدند، ولی ایشان همانگونه اند که خدا می فرماید: دیده ظاهر آنها نابینا نیست، ولی دیده دل آنان که در سینه های آنهاست، کور است^(۴) هیئات آنان آرزوهای خود را در دنیا گسترانیدند و مرگ خود را فراموش کردند. پس

۱. معانی الاخبار: ۹۰ و اعلام الوری: ۳۷۵ و بحار الانوار: ۳۷۳/۳۶.

۲. کمال الدین: ۲۱۳ ح ۴.

۳. وَ رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سورة قصص: ۶۸.

۴. فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ سورة حج: ۴۶.

هلاکت بر ایشان باد. کردار آنها گمراهی است. پروردگارا به تو پناه می‌برم از نقصان پس از زیاده^(۱).

۱ - ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: همانا مرا به تو حاجتی است که هرگاه برایت ممکن باشد، از تو در خلوت سؤال نمایم. جابر به امام علیه السلام عرض کرد: هر وقت شما آماده باشی، من آماده هستم پس در یکی از روزها حضرت در خلوت به او گفت: ای جابر! مرا از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدی، و آنچه مادرم به تو خبر داده که در آن لوح نوشته شده است، با خبر کن.

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم و ولادت حسین را به او تهنیت گفتم و در دست او لوح سبزی را مشاهده کردم که پنداشتم از زمرد است و در آن نوشته‌ای سفید همانند رنگ خورشید بود. به حضرت فاطمه علیها السلام گفتم پدرم و مادرم فدایت ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟

فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهدا کرده که در آن اسم پدرم و اسم همسرم و اسم دو فرزندم و اسامی اوصیا از فرزندانم می‌باشد و پدرم آن را به من اعطا نمود تا مرا به آن بشارت دهد. جابر به حضرت عرض کرد: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد و من آن را خواندم و استنساخ کردم. امام صادق می‌گوید: پدرم به جابر فرمود: ممکن است آن را بر من عرضه کنی؟ جابر گفت: آری. پس پدرم همراه جابر به منزل او رفت و جابر صحیفه‌ای را بیرون آورد که از پوست بود و امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: در نوشته خود نظر کن تا من آن را بر تو بخوانم. جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم بر جابر قرائت کرد. هیچ اختلافی با نسخه جابر نداشت. جابر گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که من در لوح فاطمه علیها السلام

همینگونه مکتوب دیده بودم که متن آن به این گونه است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این کتابی است از خدای عزیز حکیم برای محمد نبی و نور و سفیر و حجاب و دلیل خداوند که به وسیله روح الامین از نزد پروردگار عالمیان نازل گردیده است. ای محمد! بزرگ بشمار اسامی مرا و نعمت‌هایم را و سپاس بگزار و آنها را انکار مکن. همانا من خدای یگانه هستم. پشت جباران را می‌شکنم و ستمدیدگان را کمک می‌کنم.

آری من خدای یگانه هستم. هر کس امید به غیر فضل من داشته و یا بیمناک از غیر عدلم باشد، او را عذاب کنم؛ به گونه‌ای که کسی از عالمیان را اینگونه عذاب نکنم پس مرا بندگی نما و بر من توکل کن. همانا من پیامبری را مبعوث نکردم و ایام او را تکمیل نمودم و مدت او پایان نگرفت، مگر اینکه برای او وصی قرار دادم و تو را بر انبیا فضیلت دادم و وصی تو را بر اوصیا برتری دادم و تو را گرامی داشتم به دو فرزندت حسن و حسین و حسن را بعد از پایان دوران پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خازن وحی خود نمودم و او را به سبب شهادت گرامی داشتم و پایان او را به سعادت ختم نمودم. پس او برترین کسی است که شهید شده و از نظر مرتبه بالاترین شهدا است و کلمه تامّه خود به او دادم و حجت بالغه خود را نزد او قرار دادم.

به وسیله عترت او ثواب و پاداش و عقوبت کنم که اول از عترت او علی سید عابدین و زینت اولیای من از گذشتگان است و فرزند او که شبیه جدش پیامبر است، محمد باقر، شکافنده علم من و معدن حکمت من است و به زودی تردید کنندگان در - فرزند او - جعفر هلاک خواهند شد و کسی که او را رد کند، مرا رد کرده است و کلام حق من این

است که من جعفر را گرامی دارم و او را در پیروان و انصار و یارانش مسرور گردانم؛ زیرا حجت من پنهان نماند و همانا اولیای من از ظرفی کامل بنوشند و هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و هر کس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته است. وای بر افترا زندگان که هنگام پایان دوره موسی - فرزند جعفر - بنده و محبوب و برگزیده من علی را انکار نمایند که ولی و ناصر من است و او را مورد آزمایش قرار دادم، عفریتی مستکبر او را به قتل رساند و در شهری که بنده صالح آن را بنا نموده، در کنار بدترین خلق من دفن می‌شود، و بر من است که او را به فرزندش محمد مسرور سازم. او خلیفه و جانشین بعد از او و وارث علم اوست. او معدن علم و موضع سر من و حجت من بر خلق من است. هیچ بنده‌ای به او ایمان نیاورد، مگر این که بهشت را مأوای او قرار دهم و او را شفیع هفتاد نفر از اهل بیتش قرار دهم که مستحق آتش باشند و به سعادت ختم کنم امر فرزندش علی را که او ولی و ناصر من و گواه بر خلق و امین بر وحی من است و از صلب او خارج کنم کسی را که مردم را به راه من دعوت کند، او خازن علم من حسن است و تکمیل نمایم به فرزند او م ح م د که رحمت برای عالمیان است. او کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را دارا می‌باشد^(۱).....

۳ - عباس بن سعد ساعدی از پدرش نقل کرده است که او گفت از فاطمه علیها السلام سؤال کردم از تعداد امامان، آن حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل می‌باشند^(۲).

۴ - حسین بن یوسف انصاری از سهل بن سعد انصاری نقل کرده است که گفت: از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از امامان سؤال کردم، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: یا علی! تو امام

۱. اصول کافی: ۱/۵۲۷ ح ۳.

۲. منتخب الاثر: ۱/۹۶ ح ۱۴۴ و بحار الانوار: ۳۵۲/۳۶.

و جانشین بعد از من می باشی و تو اولی به مؤمنان از نفس آنان به خودشان هستی و هنگامی که در گذری، فرزندان حسن اولی به مؤمنان از خودشان است و وقتی حسن در گذرد، فرزندان حسین سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است و هنگامی که دوران حسین سپری گردد، فرزندش علی بن الحسین سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است و وقتی علی درگذشت، فرزندش محمد سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است و وقتی محمد درگذشت، فرزندش جعفر اولی به مؤمنان از خودشان است و هنگامی که جعفر درگذشت، فرزندش موسی سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است و وقتی موسی درگذشت، فرزندش علی سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است و وقتی علی درگذشت، فرزندش محمد سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است و هنگامی که محمد درگذشت، فرزندش علی برتر به مؤمنان از خودشان است و هنگامی که علی درگذشت، فرزندش حسن اولی به مؤمنان از خودشان است و هنگامی که حسن درگذشت، قائم، مهدی، سزاوارتر به مؤمنان از خودشان است. خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح کند. اینان امامان حق و زبان های صادق خدا هستند. هر که آنها را یاری کند، یاری شود و هر که آنان را ترک کند، مخدول و خوار گردد^(۱).

۵ - علی بن الحسین از عمه اش زینب علیها السلام و او از فاطمه علیها السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که فرزندم حسین متولد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد. من حسین علیه السلام را در پارچه ای زرد رنگ به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم. او آن پارچه را انداخت و پارچه سفیدی گرفت و حسین علیه السلام را در آن پیچید و سپس فرمود: ای فاطمه! بگیر او را که او امام و پدر نه امام باشد که از نسل او هستند، امامان نیکوکار و نهمین آنها قائم می باشد^(۲).

۶ - محمود بن لبید می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، فاطمه علیها السلام نزد

۱. بحار الانوار: ۳۶/۳۵۱ ح ۲۲۱.

۲. بحار الانوار: ۳۶/۳۵۰ ح ۲۱۹.

قبور شهداء و قبر حمزه می آمد و در آنجا می گریست. در یکی از روزها من نیز کنار قبر حمزه آمدم و فاطمه علیها السلام را در آنجا یافتم که می گریست. قدری درنگ کردم تا آرام شد. سپس نزد او آمدم و به او سلام کردم و گفتم: ای سیده زنان! سوگند به خدا از گریه تو، رگ قلبم پاره شد. فرمود: ای ابا عمرو! برای من سزاوار است که گریه کنم؛ زیرا مصیبت بهترین پدرها رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد. سپس گفت: واشوقاه الی رسول الله، و این شعر را خواند:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ
وَ ذِكْرًا بِي مُذْمَاتٍ وَ اللَّهُ أَكْثَرُ^(۱)

محمود بن لبید می گوید: به آن حضرت عرض کردم ای سیده من! سوآلی دارم فرمود: سؤال کن. گفتم: آیا رسول خدا قبل از وفاتش به امامت علی علیه السلام تصریح کرد؟ فرمود: جای بس شگفتی است. آیا روز غدیر خم را فراموش کرده اید؟ گفتم: آری جریان غدیر بود، ولی مرا خبر ده که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما درباره او چیزی بیان کرد؟ حضرت زهراء علیها السلام فرمود: خداوند تعالی را گواه می گیرم که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: علی بهترین کسی است که من جانشین خودم در میان شما می گذارم. او امام و خلیفه بعد از من است و دو سبط من و نه نفر از نسل حسین امامان ابرار هستند که اگر از آنها پیروی کنید، آنها را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت و اگر با آنها مخالفت نمایید، اختلاف در میان شما تا روز قیامت باقی خواهد ماند. گفتم ای سیده من! علت چه بود که علی علیه السلام حق خود را نگرفت و از آن چشم پوشید؟ فرمود: ای ابا عمرو! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل امام مثل کعبه می باشد که نزد او می آیند و کعبه نزد مردم نمی رود^(۲).

۱. هنگامی که شخصی از دنیا برود، کم تر از او یاد شود، اما پدرم از روزی که وفات کرده، سوگند به خدا بیشتر از او یاد می شود.

۲. بحار الانوار: ۳۵۲/۳۶ ح ۲۲۴ بنقل از کفایة الاثر: ۲۶.

۴- مهدی (عج) در احادیث امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

۱- امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان بعد از او سؤال کردم، فرمود: امامان بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر می باشند که خداوند به آنها علم و فهم مرا عطا فرموده است و تو ای حسن! از جمله آنان می باشی. پس گفتم: یا رسول الله! چه زمانی قائم ما اهل بیت خروج خواهد کرد؟ فرمود: ای حسن! زمان قیام او مانند قیامت است که خداوند علم آن را بر اهل آسمانها و زمین مخفی کرده است که به طور ناگهانی خواهد بود ^(۱).

۳- حسن بن علی علیه السلام فرمود: امامان به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند و مهدی این امت از ما است ^(۲).

۴- داود بن ابی عوف از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: تو وارث علم من و معدن حکمت من و امام بعد از من می باشی و چون شهید شدی، فرزندان حسن است و حسن هنگامی که شهید شد، فرزندان حسین است و زمانی که حسین شهید شد، فرزندان او علی است. پس از او نه نفر از صلب حسین، امامان پاک و طاهر خواهند بود. گفتم یا رسول الله! اسامی آنها چیست؟ فرمود: علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی که از صلب حسین است و خداوند تعالی به وسیله او زمین را پر از قسط و عدل کند؛ همانگونه که از جور و ظلم پر شده است ^(۳).

روایات دیگری نیز از امام مجتبیٰ علیه السلام در رابطه با امام مهدی نقل شده که فقط به آدرس

۱. کفایة الاثر: ۱۶۶ ح ۴ و بحار الانوار: ۳۶/۳۴۰.

۲. بحار الانوار: ۳۶/۴۸۳.

۳. بحار الانوار: ۳۶/۳۴۰ ح ۲۰۴.

آنها اشاره می‌کنیم (۱)(۲).

۵- مهدی (عج) در احادیث امام حسین علیه السلام

۱- از علی بن الحسین نقل شده است که پدرم حسین بن علی علیه السلام فرمود: در نهم از فرزندان من سنت و طریقه‌ای از یوسف و سنتی از موسی بن عمران خواهد بود و او قائم اهل بیت می‌باشد. خداوند تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح نماید (۳).

۲- عبدالرحمن بن سلیط می‌گوید: حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از ما خاندان دوازده نفر مهدی است که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر آنها نهم از فرزندان من است و او امامی است که قیام به حق نماید و خداوند زمین را به واسطه او پس از مردن زنده نماید و به وسیله او دین حق را بر تمام ادیان غالب و ظاهر گرداند، اگر چه مشرکان آن را مکروه دارند. برای او غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن مرتد شوند و گروه‌های دیگری بر دین ثابت بمانند و مورد اذیت قرار گیرند و به آنها گفته شود: اگر راست می‌گویید، این وعده چه زمانی است؟

بدانید همانا کسی که در غیبت او صبر و شکیبایی پیشه کرده در مقابل آزار دشمنان مقاومت کند و تکذیب آنها را تحمل نماید، همانند کسی خواهد بود که برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیر جهاد کرده باشد (۴).

۳- عبدالله بن عمر می‌گوید: از حسین بن علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر از دنیا باقی نماند، مگر یک روز، خداوند عزوجل آن روز را طولانی نماید تا این که مردی از فرزندان من

۱. بحار الانوار: ۳۶/۳۴۰ ح ۲۰۲.

۲. منتخب الاثر: ۱/۱۳۲ ح ۴۵.

۳. کمال الدین: ۳۱۷ ح ۱.

۴. کمال الدین: ۳۱۷ ح ۳.



بیرون آید که زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و فرمود: من اینگونه از رسول خدا ﷺ شنیدم.

۴ - حسین بن علی می‌گوید: من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و او را دیدم که در فکری عمیق فرو رفته است. گفتم یا رسول الله! درباره چه فکر می‌کنی؟ فرمود: فرزندم! روح الامین نزد من آمد و گفت: ای پیامبر! خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید تو نبوت خود را به انجام رساندی و ایام خود را کامل کردی. پس این کنز میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار ده که من زمین را رها نکنم، مگر آن که در آن عالمی باشد که اطاعت من به وسیله او شناخته شود و ولایت من به سبب او معلوم گردد. من علم نبوت را در زمان غیبت تو از ذریه تو قطع نمی‌کنم؛ همانگونه که از ذریه انبیایی که بین تو و آدم هستند، قطع نساختم. حسین بن علی می‌گوید: به رسول خدا گفتم: بعد از شما چه کسی مالک این امر خواهد شد؟ فرمود: پدرت علی بن ابی طالب که برادر و خلیفه من است و بعد از او حسن می‌باشد. سپس تو و نه نفر از صلب تو که دوازده امام مالک این امر خواهند بود. سپس قائم ما قیام کند و دنیا را پر از عدل و قسط نماید؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد و دل مؤمنان شیعه را شفا.

۶ - از حسین بن علی نقل شده که فرمود: من و برادرم بر جدمان رسول خدا وارد شدیم، رسول خدا ﷺ مرا بر زانوی خود نشانند و برادرم حسن را بر زانوی دیگرش نشانند. آنگاه ما را بوسید و فرمود: پدرم به فدای شما دو امام و دو سبط! خداوند شما را از من و از پدر و مادرتان برگزید و از صلب تو ای حسین نه امام را اختیار فرمود که نهمین آنها قائم ایشان است و تمام آنها در فضل و منزلت در پیشگاه خدا مساوی خواهند بود^(۱).

۸ - حسین بن علی از پدرش علی نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس

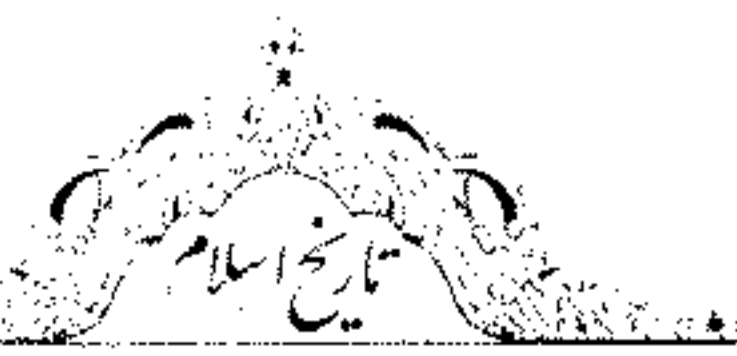
۱. کمال الدین: ۲۶۹/۱ ب ۲۴ ح ۱۲ و دلائل الامامة: ۲۳۷ و اثبات الهداة: ۶۵۴/۱.



دوست دارد و مسرور می‌شود که خداوند عزوجل را ملاقات کند در ایمنی و پاکیزگی و از فزع اکبر در روز قیامت او را محزون و اندوهناک نسازد، تو و فرزندان تو را دوست بدارد و ولایت آنها را بپذیرد؛ حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد و علی و حسن سپس مهدی را که خاتم آنان است و در آخر الزمان گروهی ولایت شما را دارند که مورد خشم و دشمنی مردم واقع شوند که اگر آنها را دوست بدارند، برای آنها بهتر است. و اگر آنان بدانند، تو و فرزندان را بر پدران و مادران و برادران و خواهران و فامیل و نزدیکان خود مقدم می‌دارند. بهترین درود و رحمت خداوند بر آنان باد. آنها زیر لوای حمد محشور می‌شوند و خداوند از گناهان آنان درگذرد و درجات آنها را بالا برد، به سبب اعمالی که انجام داده‌اند^(۱).

۹ - حسین بن علی علیه السلام می‌گوید: من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم و اَبی بن کعب نزد ایشان بود. حضرت به من فرمود: «مرحبا یا ابا عبدالله ای زینت آسمان‌ها و زمین». اَبی بن کعب به رسول خدا گفت: چگونه زینت آسمان‌ها و زمین کسی غیر از شما باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اَبی، سوگند به آن که مرا به نبوت مبعوث کرد، به درستی که حسین بن علی در آسمان بزرگ‌تر است تا در زمین و از طرف راست عرش نوشته شده است او مصباح هدایت و کشتی نجات است و او پیشوا و امام عزت و فخر است و دریای علم و ذخیره باشد و خداوند عزوجل در صلب او نطفه پاک و مبارک و لطیفی را آفریده و پیش از آن که مخلوقی در جهان باشد یا در صلب‌ها جریان یابد یا شب و روزی باشد، به او دعاهایی را تلقین نموده است که هیچ مخلوقی آنها را نخوانده، مگر این که خداوند او را با حسین محشور فرماید و در آخرت شفیع او باشد و خداوند سختی را از او برطرف سازد و دین او را با این دعاها ادا کند و امر او را آسان نماید و راه او را واضح و او را بر دشمن غالب گرداند و آبروی او را حفظ

۱. غیبه طوسی: ۱۳۶ ح ۱۰۰ و بحار الانوار: ۲۵۸/۳۶ ح ۷۷.



کند. اُبی به پیامبر عرض کرد: آن دعاها چیست؟ پیامبر فرمود: هنگامی که از نماز خود فارغ شدی، در حالی که نشسته‌ای، بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ (بِكَلِمَاتِكَ) وَ مَعَاقِدِ عِزِّكَ (عَرْشِكَ) وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ (وَ أَرْضِكَ) وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ (أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي) فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي يُسْرًا^(۱)».

پس به درستی که خداوند عزوجل امر تو را آسان کند و به تو شرح صدر عطا نماید و شهادت لا اله الا الله را هنگام جان دادن به تو تلقین کند. اُبی گفت یا رسول الله! نطفه‌ای که در صلب حبیب من حسین است، چیست؟ فرمود: مثل این نطفه همانند ماه است که واضح و بیان کننده است و هر که او را پیروی کند، هدایت شود و هر که از او کناره گیرد، گمراه گردد. اُبی بن کعب گفت: نام او چیست و دعای او چه باشد؟ فرمود علی و دعای او این است: «يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ^(۲)». هر که این دعا را بخواند، خداوند عزوجل او را با علی بن الحسین محشور کند و به سوی بهشت برد.

اُبی بن کعب گفت: یا رسول الله! آیا او را نیز جانشین باشد؟ فرمود: آری برای او میراث‌های آسمان‌ها و زمین است. اُبی بن کعب گفت: ای رسول خدا! معنای میراث‌های آسمان‌ها و زمین چیست؟ حضرت فرمود: داوری به حق و حکم به دیانت و تأویل احکام و

۱. خدایا از تو می‌خواهم به ملک تو (کلمات) و معاهد عزت (عرش) و ساکنان آسمانها (وزمین تو) و انبیاء و رسولانت (که مرا اجابت نمایی) پس به تحقیق مرا از کارم سختی رسیده پس از تو سؤال می‌کنم که درود بر محمد و آل محمد فرستی و برای من از امرم آسانی قرار دهی.

۲. ای پروردگار دائم و پابرجا ای حی و قیوم ای خدایی که اندوه را بر طرف کننده‌ای ای کسی که هم و غم را می‌زدایی ای فرستنده پیامبران و ای کسی که وعده تو راست و صادق است.



بیان امور آینده است. ابی بن کعب گفت: نام او چیست؟ فرمود: نامش محمد است و ملائکه با او در آسمان انس می‌گیرند و او در دعایش می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوَدٌّ فَأَغْفِرْ لِي وَ لِمَنْ تَبَعَنِي مِنْ إِخْوَانِي أَوْ شِيعَتِي وَ طَيِّبْ مَا فِي صُلْبِي ^(۱)».

پس خداوند بر او در صلبش نطفه مبارک و پاک و نظیفی را قرار دهد و جبرئیل مرا خبر داد که خداوند آن نطفه را پاک و او را نزد خود جعفر نام نهاده است و او را هادی و مهدی و راضی و مرضی قرار داده است و خدا را می‌خواند و در دعایش می‌گوید:

«يَا دَيَّانَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً وَ لَهُمْ عِنْدَكَ رِضَاءٌ فَأَغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَ يَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَ اقْضِ دِيُونَهُمْ وَ اسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَ هَبْ لَهُمُ الْكَبَائِرَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّمِيمَ وَ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ (هَمْ) وَ غَمٍّ فَرَجًا ^(۲)».

و هر کس این دعا را بخواند، خداوند او را سفید روی با جعفر بن محمد به سوی بهشت محشور نماید. ای اَبی! خداوند تبارک و تعالی با این نطفه، نطفه پاک و مبارک و نظیفی را ترکیب نماید و رحمت را بر او فرو فرستد و او را موسی نام نهد (و او را امام قرار دهد). ابی بن کعب گفت: ای رسول خدا! اینان همه از نسل یکدیگرند و از یکدیگر ارث برند و برخی برخی دیگر را توصیف کنند؟ پیامبر فرمود: جبرئیل آنها را برای من از طرف پروردگار عالمیان جل جلاله توصیف نمود. ابی گفت: آیا برای موسی دعایی هست که غیر از دعای پدرانش آن را

۱. خدایا اگر برای من نزد تو خوشنودی و محبتی است پس مرا بیامرز و هر کس از برادران و شیعه من و پاکیزه گردان آنچه در صلب من است.

۲. خدایا ای حساب رس که در آن سستی نیست ای مهربانترین مهربانان برای شیعیان من از آتش سپری قرار ده و برای آنان نزد خود خوشنودی پس از گناهان آنها درگذر و امور آنها را آسان گردان و دیون آنها را اداء کن و عورات آنها را بپوشان و گناهان بزرگی که بین تو و ایشان است به آنها ببخش. ای کسی که از ستم کسی بیم ندارد و او را هرگز پینکی و خواب فرا نگیرد برای من از هر اندوه و غم گشایشی قرار ده.

بخواند؟ فرمود: آری در دعایش می‌گوید:

«يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ (وَ النَّوِي) وَيَا بَارِيَّ
النَّسَمِ وَ مُحْيِي الْمَوْتِ وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ» و یا دَائِمَ الثَّبَاتِ وَ مُخْرِجَ النَّبَاتِ اِفْعَلْ
بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ^(۱)».

هر که این دعا را بخواند، خداوند عزوجل حوائج او را عطا نماید و در روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند و خداوند در صلب او نطفه‌ای پاک و پاکیزه و مرضیه‌ای قرار داده که او علی است و خداوند عزوجل در میان خلق راضی به علم و حکم اوست و او را برای شیعیانش حجت قرار داده است که در روز قیامت آنها به او احتیاج دارند و برای او نیز دعایی است اینگونه:

«اللَّهُمَّ اَعْطِنِي الْهُدَى وَ ثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَ اخْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مَنْ لَا خَوْفَ
عَلَيْهِ وَ لَا حُزْنَ وَ لَا جَزَعَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ^(۲)».

و خداوند عزوجل در صلب او نطفه‌ای مبارک و پاک و نظیف و مورد رضایت مقرر فرموده که نام او نزد خداوند محمد بن علی است و او شفیع شیعیان و وارث علم جدش می‌باشد و برای او علامتی روشن و حجتی ظاهر است و هنگامی که متولد شود، می‌گوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»

و در دعای خود می‌گوید:

«يَا مَنْ لَا شَيْبَةَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تَفَنِّي

۱. ای آفریننده خلق و اگر گستراننده رزق و ای شکافنده حب و دانه و ای ایجاد کننده بشر و ای زنده کننده مردگان و میراننده زنده گان و ای دائم پایدار این بیرون آورنده گیاه نسبت به من انجام ده آن گونه که خود اهلیت آن را داری.
۲. خدایا مرا هدایت عطا کن و بر آن مرا ثابت گردان و مرا بر آن در حال امن محشور کن امنیت کسی که ترسی بر او نیست و اندوه و جزعی ندارد که تو اهل تقوی و اهل مغفرت می‌باشی.

الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى، أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ^(۱)».

هر که این دعا را بخواند، محمد بن علی شفیع او در روز قیامت خواهد بود و خداوند تبارک و تعالی در صلب او نطفه‌ای قرار داده است پاک نورانی، مبارک و طاهر و او را علی بن محمد نام نهاده و بر او لباس سکینه و وقار پوشانیده است و در او علوم و رازها و هر چیز پنهانی را به ودیعت گذاشته است. هر که او را ملاقات کند و در سینه‌اش چیزی باشد، او را از آن با خبر سازد و از دشمنش او را بر حذر دارد و او در دعای خود می‌گوید:

«يَا نُورَ النُّورِ يَا بُرْهَانَ يَا مُنِيرًا يَا مُبِينًا يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ وَ أَسْأَلُكَ النِّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ^(۲)».

هر که این دعا را بخواند، علی بن محمد شفیع او باشد و او را به سوی بهشت ببرد و خداوند تبارک و تعالی در صلب نطفه فرزندش حسن بن علی را قرار داده است و او را نور در بلاد و خلیفه خود در زمین برگزیده است. او عزت برای اُمت و هدایت کننده شیعه و شفیع آنها نزد پروردگارشان باشد و او را برای مخالفان نعمت و برای دوستان حجت و برای کسانی که او را امام خود بدانند، برهان قرار داده است و در دعایش می‌گوید:

«يَا عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ يَا عَزِيزُ أَعِزَّنِي بِعِزِّكَ وَ أَيْدِنِي بِنَصْرِكَ وَ أَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا فَرْدًا يَا صَمَدًا^(۳)».

۱. ای کسیکه برای او مانند و مثال نباشد تو خدایی هستی که جز تو معبودی نباشد و آفریننده بغیر از تو نیست خلاق را فنا سازی و خود باقی هستی تو از کسی نافرمانی تو نموده حلم می‌ورزی و در آمرزش خشنودی تو می‌باشد.
۲. ای نور روشنایی ای برهان این نور دهنده ای بیان کننده ای پروردگار من مرا از گزند شرور و آفت‌های روزگار کفایت کن و از تو سؤال می‌کنم رهایی را روزی کن در صور دمیده می‌شود.
۳. ای کسی که در عزت خود عزیز هستی مرا به عزت تو عزیز کن و به یاری خودت مرا تایید کن و از من وسوسه‌های شیاطین را با دفع کردن خودت دور گردان و با منع کردن خود منع کن و مرا از بهترین خلق خود قرار ده ای واحد و ای احد و ای تنها و بی‌نیاز.



هر که این دعا را بخواند، خداوند تعالی او را با حضرتش محشور کند و از آتش رهایی دهد، اگر چه بر او لازم شده باشد، و خداوند عزوجل در صلب حسن نطفه‌ای مبارک و نظیف و پاک و پاکیزه قرار داد که هر مؤمنی که پیمان او را در ولایت بر عهده گرفته باشد، به آن راضی شود و هر انکار کننده با آن کافر گردد، و او امام تقی، نقی، نیکوکار، رضی، هدایت کننده و مهدی است که اول «عدل» و آخر آن باشد. او تصدیق کند خدا را و خدا او را تصدیق نماید، از حجاز ظهور کند تا این که دلایل و علامات ظاهر گردد و برای او در طالقان گنج‌هایی است که زر و سیم نباشد، بلکه مردانی شناخته شده‌اند که خداوند عزوجل آنها را از دورترین شهرها گرد آورده و به تعداد سپاه بدر، سیصد و سیزده نفر باشند، و با آن حضرت صحیفه‌ای مهر شده می‌باشد که در آن عدد اصحاب او با نام و نسب و شهر و شغل و کلام و کنیه ثبت شده است. آنها استوار و در فرمانبرداری جدی و پرتلاش‌اند.

ابی بن کعب به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! دلایل و علامات او چیست؟ حضرت فرمود: برای او پرچمی است که هنگام ظهور او آن علم خود به خود باز و گسترده شود و او را خداوند تبارک و تعالی به تکلم آورد و او ندا دهد: ای ولی خدا! خروج کن و زمینی را از دشمنان خدا پاک کن و برای او دو رایت و علامت است و شمشیری دارد که در غلاف باشد که به هنگام ظهور از غلاف به در آید و خداوند عزوجل او را به تکلم آورد و او گوید: ای ولی خدا! خروج کن و دیگر برای تو جایز نیست که در برابر دشمنان خدا ساکت بنشینی. پس ظهور کند و بیرون آید و دشمنان خدا را پس از آنکه از ارشاد و هدایت سرباز زنند قلع و قمع کند در هر کجا که باشند، و حدود خدا را اقامه و به حکم خدا حکم کند. بیرون آید، در حالی که جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و شعیب و صالح^(۱) پیشاپیش او باشند. پس به زودی متذکر می‌شوید آنچه را برای شما می‌گویم و امر خود را به خداوند عزوجل واگذار می‌نمایم، اگر

۱. ظاهراً شعیب بن صالح باشد؛ آنگونه که اسم او در برخی از روایات آمده است.



چه بعد از زمانی بگذرد تا زمان او برسد.

ای اَبی! خوشا بر احوال آن کس که او را ملاقات کند و خوشا بر احوال آن کس که او را دوست بدارد و خوشا بر احوال آن کس که او را باور نماید. خداوند آنان را به وسیله اقرار به او و به رسولش و همه امامان از هلاکت رهایی بخشد و بهشت را برای آنان بگشاید و مثل آنها در زمین همانند مُشک است که شمیم آن آشکار شود و تغییر نیابد و مثل آنها در آسمان همانند ماه است که نور او هرگز خاموش نشود. ابی بن کعب گفت: ای رسول خدا! حال این امامان از طرف خداوند عزوجل چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی دوازده خاتم برای من فرو فرستاده است و دوازده صحیفه که نام هر امام بر یکی از آن خاتم‌ها نقش بسته و خصوصیات و صفات هر امام در آن صحیفه مکتوب است. صلی الله علیهم اجمعین^(۱).

۶- مهدی (عج) در احادیث علی بن الحسین علیه السلام

- ۱- ابو حمزه می‌گوید: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی محمد و علی و یازده امام از صلب او را از نور عظمت خود خلق نمود. آنها ارواحی بودند در پرتو نور خداوندی که او را قبل از آفرینش مخلوقات عبادت و تسبیح و تقدیس می‌نمودند و آنان امامان هدایت کننده از آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند^(۲).
- ۲- عمرو بن ثابت می‌گوید: علی بن الحسین، سیدالعابدین علیه السلام فرمود: کسی که بر موالات ما استوار بماند در غیبت قائم ما، خداوند عزوجل به او پاداش هزار شهید از شهدای بدر و أُحُد عطا فرماید^(۳).

۱. کمال الدین: ۲۶۴/۱ ب ۲۱ ح ۱۱.

۲. کمال الدین: ۳۱۸/۱ ح ۱.

۳. کمال الدین: ۳۲۳/۱ ح ۷.

۳- زهری می‌گوید: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودیم، گفتم ای پسر رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اوصیای بعد از خودش چه عهدی با شما کرده است؟ حضرت فرمود: در صحیفه و لوح دوازده نام با ذکر اسامی پدران و مادران و نیز امامت آنها نوشته شده است. سپس فرمود: از صلب فرزندان محمد هفت نفر از اوصیای بیرون آیند که از جمله آنها مهدی صلوات الله علیهم می‌باشد^(۱).

۱- ابو خالد کابلی می‌گوید: من بر سید خود، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از کسانی که خداوند عزوجل اطاعت آنها را فرض و مودت آنان را لازم شمرده و بر بندگان اقتداء به ایشان را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب کرده، خبر ده. امام علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: ای کنکر (لقب ابو خالد است)! همانا اولی الامر کسانی هستند که خداوند عزوجل آنها را امامان مردم قرار داده و اطاعت آنها را بر مردم لازم کرده است؛ اول آنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن و سپس حسین، دو فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، و پس از آنان امر به ما منتهی شد. آنگاه حضرت سکوت کرد. ابو خالد می‌گوید به حضرت عرض کردم: ای سید من! برای ما از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که زمین خالی از حجت الهی بر بندگانش نخواهد بود. پس حجت و امام بعد از شما کیست؟ فرمود: پسر محمد و اسم او در تورات باقر است که علم را می‌شکافد و او حجت و امام بعد از من است و بعد از محمد فرزندش جعفر و نام او نزد اهل آسمان صادق است. به حضرت عرض کردم: ای سید من! چگونه نام او صادق شده، در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد که فرمود: هنگامی که فرزندم جعفر بن محمد علیه السلام متولد شد، نام او را صادق بگذارید؛ زیرا پنجم از نسل او فرزندی است که نام او جعفر است و ادعای امامت کرده بر خداوند تجری می‌کند

۱. منتخب الاثر: ۱/۱۳۱ ح ۴۳.

و ادعای او دروغ است و نزد خدا او جعفر کذاب است که افترا بر خدای عزوجل بسته است و ادعا می‌کند چیزی را که او اهلیت آن را ندارد و با پدرش مخالفت کرده و به برادرش حسد می‌ورزد و او کسی است که به دنبال کنار زدن پرده الهی است، هنگامی که ولی خدای عزوجل در غیبت باشد.

ابو خالد می‌گوید: سپس علی بن الحسین علیه السلام به شدت گریست و آنگاه فرمود: من گویا جعفر کذاب را می‌بینم که ستمگر زمانش او را وادار کند که تفتیش و جست و جو کند در امر ولی خدا که او غایب و در حفاظت خداست و کسی است که حرم پدرش به او واگذار شده است. این تفتیش از روی جهل و نادانی او، به ولادت ولی الله و حرص او بر کشتن ولی خدا است. اگر بر او دست پیدا کند، طمع در میراث او نماید تا این که آن را بدون داشتن حق بگیرد.

ابو خالد می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! این مطلب به طور حتم رخ خواهد داد؟ امام علیه السلام فرمود: آری به پروردگارم سوگند، همانا این امر نزد ما مکتوب است، در صحیفه‌ای که در آن محنت‌هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شود، نوشته شده است. ابو خالد می‌گوید: به حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا! سپس چه چیزی رخ خواهد داد؟ امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آنگاه غیبت ولی خدای عزوجل که دوازدهمین وصی از اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از اوست، امتداد پیدا کند^(۱).

۷- مهدی (عج) در احادیث امام باقر علیه السلام

۱- ابو حمزه از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انس فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد که دوران برخی از آنان گذشته است و برخی از ایشان مانده‌اند و هر وصی سنتی بر او جاری شده

۱. کمال الدین: ۳۱۹/۱ ح ۲.



و اوصیای بعد از محمد ﷺ بر سنت اوصیاء عیسی باشند و تعداد آنها دوازده نفرند و امیرالمؤمنین علیؑ بر سنت مسیح علیہ السلام بود^(۱).

۲- ابو بصیر از حضرت ابو جعفر باقرؑ نقل کرده است که فرمود: امامان بعد از حسین بن علیؑ نه نفرند که نهمین آنان قائم خواهد بود^(۲).

۳- زراره می گوید: از حضرت ابو جعفر باقرؑ شنیدم که می فرمود: دوازده نفر امام از خاندان محمدؑ هستند که تمام آن مُخَدَّث اند و از اولاد رسول خدا ﷺ و اولاد علی بن ابی طالب می باشند. پس رسول خدا ﷺ و علی بن ابی طالب علیهما السلام پدر آنان هستند^(۳).

۴- ام هانی ثقفیه می گوید: من خدمت مولا و سیدم حضرت محمد بن علی باقرؑ رسیدم و به آن حضرت عرض کردم ای سید من! آیه ای در کتاب خدای عزوجل می باشد که در دلم خطور کرده که آن را نمی دانم؛ حضرت فرمود: سؤال کن ای ام هانی! آن آیه کدام است؟ به حضرت عرض کردم ای سید من! این سخن خدای عزوجل که می فرماید: ﴿فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس﴾^(۴).

امام باقرؑ فرمود: خوب مسأله ای را پرسیدی ای ام هانی! این آیه، اشاره دارد به مولودی که در آخر الزمان است، و نام او مهدی است که از این عترت خواهد بود و برای او تحیر و غیبت است. گروهی در آن غیبت گمراه و گروهی دیگر هدایت شوند. خوشا به حال تو اگر او را درک نمایی و خوشا به حال کسی که او را درک کند^(۵).

۵- ابن مریم عبدالغفار بن قاسم می گوید: بر مولایم حضرت باقرؑ وارد شدم و گروهی از

۱. اصول کافی: ۱/۵۳۳ ح ۱۰.

۲. اصول کافی: ۱/۵۳۳ ح ۱۵.

۳. اصول کافی: ۱/۵۳۳ ح ۱۴.

۴. سوره تکویر: ۱۶-۱۵.

۵. کمال الدین ۱/۳۳۰ ح ۱۴.



اصحابش نزد او بودند. سخن از اسلام مطرح شد. من گفتم: ای سید من! کدام اسلام افضل است؟ حضرت فرمود: اسلام کسی که مؤمنان از زبان و دست او در سلامت باشند. گفتم: کدام اخلاق افضل است؟ فرمود: بردباری و سماحت. گفتم: ایمان چه کسی کامل تر است؟ فرمود: کسی که خُلق او نیکوتر باشد. گفتم: کدام جهاد افضل است؟ فرمود: کسی که (در راه خدا مقاومت کند تا آنجا که) مَرکب خود را پی کند و خونس ریخته شود. گفتم: کدام نماز افضل است؟ فرمود: کسی که قنوت را طولانی نماید. گفتم: کدام صدقه افضل است؟ فرمود: این که از آنچه خداوند عزوجل بر تو حرام کرده است، دوری جویی. گفتم: ای سید من! چه می فرمایی درباره رفتن نزد سلطان؟ فرمود: من آن را به مصلحت نمی دانم. گفتم: من گاهی به سفر شام می روم و بر ابراهیم بن ولید وارد می شوم. فرمود: ای عبدالغفار! به درستی که رفتن نزد سلطان سه چیز به دنبال دارد: ۱ - محبت دنیا ۲ - فراموش کردن مرگ ۳ - عدم رضایت به آنچه خداوند قسمت تو کرده است. گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من مردی عائله مند هستم و برای تجارت به آنجا می روم تا منفعتی به دست آورم. شما چه نظری دارید؟ فرمود: ای بنده خدا! من تو را به ترک کردن دنیا امر نمی کنم، بلکه امر می کنم به ترک گناهان. ترک کردن دنیا فضیلت است و ترک گناهان فریضه و واجب است و تو به برپاداشتن واجب نیازمندتر از کسب فضیلت هستی. عبدالغفار می گوید: من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و گفتم پدر و مادرم به فدایت ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! علم صحیح را جز نزد شما نمی یابم. من زیاد پیر و ناتوان شده ام و چیزی در شما نمی بینم جز آنچه که بر شما خواهد گذشت و مرا غمگین کند، و شما را می بینم، در حالی که شما را منزوی ساخته و به شهادت می رسانند و شما خائف و بیمناک هستید و من مدتی است که در انتظار قائم شما هستم و می گویم امروز یا فردا ظاهر می شود.

فرمود: ای عبدالغفار! به درستی که قائم ما هفتم از اولاد من است و اکنون وقت ظهور او

نیست و پدرم از پدرش و او از پدرانش مرا حدیث کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند، به تعداد نقبای بنی اسرائیل؛ نه نفر آنها از صلب حسین علیه السلام هستند و نهمین آنان قائم عجل الله تعالی فرجه می باشد که در آخر الزمان ظهور نماید و دنیا را پر از عدل و قسط کند، بعد از آن که پر از جور و ظلم شده باشد. گفتم: ای پسر رسول خدا! اگر این امر محقق می شود، پس چه کسی بعد از شما خواهد بود؟ فرمود: جعفر و او سید فرزندان من و پدر امامان است که در گفتار و کردار صادق است و تو ای عبدالغفار سؤال بزرگی نمودی و تو برای اجابت و پاسخ اهل و قابل هستی. پس آن حضرت فرمود: بدان! به درستی که کلید علم و دانش سؤال است و این شعر را خواند:

شَفَاءُ الْعَمَى طَوْلُ السُّؤَالِ وَإِنَّمَا تَمَامُ الْعَمَى السُّكُوتُ عَلَى الْجَهْلِ^(۱)

شفای کوری سوالات پی در پی است و همانا تمام کوری سکوت طولانی در حال جهل است.

۶- کمیت بن ابی المستهل می گوید: بر سید خود ابوجعفر محمد بن علی باقر وارد شدم و گفتم ای پسر رسول خدا ﷺ! من درباره شما اشعاری گفته ام، آیا مرا اجازه می دهید آنها را بخوانم؟ فرمود: این ایام بیض است گفتم درباره شما فقط باشد، فرمود: بخوان پس آن اشعار را خواندم و گفتم:

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَ أَبْكَانِي وَ الدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَأَلْوَانِ
لِتِسْعَةٍ فِي الطَّفِّ قَدْ غُودِرُوا ضَارُوا جَمِيعاً رَهْنًا أَكْفَانِ

پس حضرت گریست و ابو عبدالله هم گریست و شنیدم زنی از پشت پرده گریه می کند، به این شعر رسیدم:

وَ بِسْتَةٍ لَا يَتَجَازَى بِهِمْ بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسَانِ

ثُمَّ عَلَى الْخَيْرِ مُؤْلَاهُمْ ذِكْرُهُمْ هَيْجَ أَحْزَانِي

حضرت گریه کرد و سپس فرمود: هیچ کسی ما را یاد نکند و یا نزد او یاد نشویم که اشک او اگر چه به اندازه بال پشه جاری گردد، مگر این که خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا کند و آن را حجاب و فاصله میان او از آتش قرار دهد. کمیت می‌گوید: هنگامی که به این شعر رسیدم:

مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَا مَسَّكُمْ أَوْ شَامِتًا يَوْمًا مِنَ الْآنِ
فَقَدْ ذَلَلْتُمْ بَعْدَ عِزِّفَمَا أَدْفَعُ ضَيْمًا حِينَ يَغْشَانِي

حضرت دست مرا گرفت و سپس گفت: خدایا گناهان گذشته و آینده کمیت را ببامرز، کمیت می‌گوید: هنگامی که به این شعر رسیدم:

مَتَى يَقُومُ الْحَقُّ فِيكُمْ مَتَى يَقُومُ مَهْدِيكُمْ الثَّانِي

امام باقر علیه السلام فرمود: سریعاً ان شاء الله سریعاً. سپس فرمود: ای اباالمستهل! به درستی که قائم ما نهم از فرزندان حسین است؛ زیرا امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند و دوازدهم آنها قائم عجل الله تعالی فرجه است. گفتم: ای سید من! آن دوازده نفر کیان‌اند؟ فرمود: اول آنها علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و بعد از حسین، علی بن الحسین و من، بعد از من این - و دست خود را بر شانه جعفر نهاد - گفتم: بعد از او که می‌باشد؟ فرمود: فرزندش موسی و بعد از موسی فرزندش علی و بعد از علی فرزندش محمد و بعد از محمد فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و او پدر قائم علیه السلام است که ظهور نماید و دنیا را پر از عدل و داد کند و دل‌های شیعیان ما را شفا بخشد. گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چه زمان ظاهر می‌شود؟ فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد از زمان ظهور آن حضرت، فرمود: ظهور او همانند ساعت و قیامت است که ناگهان خواهد بود. ^(۱)

۸- مهدی (عج) در احادیث امام صادق علیه السلام

۱- مُفضَّل بن عمر گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم یا سیدی! آیا جانشین خود را بعد از خودت به ما معرفی نمی‌کنی؟ فرمود: ای مفضل! امام بعد از من فرزندان موسی می‌باشد و آن خلفی که آرزو و انتظار آن را می‌کشند م ح م د فرزند حسن بن علی بن محمد بن موسی می‌باشد^(۱).

۲- ابو بصیر می‌گوید: از حضرت ابو عبدالله شنیدم که می‌فرمود: از ما دوازده مهدی خواهد بود که شش تن از آنها در گذشته و شش نفر از آنها باقی مانده‌اند و خداوند با ششمین آنها هر چه خواهد، انجام می‌دهد^(۲).

۳- ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا سنت‌های انبیا از غیبت‌هایی که داشته‌اند، در قائم ما اهل بیت عجل الله تعالی فرجه محقق می‌شود؛ همانند همان سنت‌ها، بدون نقصان یا زیاده خواهد بود.

ابو بصیر می‌گوید: به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله! قائم از شما اهل بیت چه کس می‌باشد؟ فرمود: ای ابو بصیر! او پنجم از فرزندان پسر موسی می‌باشد و او فرزند سیده زنان است و دارای غیبتی است که مبطلان در او تردید کنند. سپس خداوند عزوجل او را ظاهر گرداند و بر دست او مشارق و مغارب زمین را فتح نماید و روح الله عیسی بن مریم علیها السلام فرود آید و پشت سرش نماز بگذارد و زمین به نور پروردگار روشن گردد و در روی زمین بقعه‌ای باقی نماند مگر آنکه در آن خدای عزوجل پرستش شود و تمام دین برای خدا باشد، اگر چه مشرکان را خوش نیاید^(۳).

۴- یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ای یونس:

۱. اکمال الدین: ۳۳۴/۲ ح ۴.

۲. کمال الدین: ۳۳۸/۲ ح ۱۳.

۳. کمال الدین: ۳۴۵/۲ ح ۳۱.

اگر علم صحیح می‌خواهی، نزد ما اهل بیت است که ما آن را به ارث برده‌ایم و شرع و حکمت و فصل خطاب به ما داده شده است. یونس می‌گوید: گفتم ای پسر رسول خدا! صلی الله علیه و آله تمام کسانی که از اهل بیت هستند از اولاد علی و فاطمه علیها السلام ارث برده‌اند، چنان که شما ارث برده‌اید؟ فرمود: جز امامان دوازده گانه دیگران ارث نبرده‌اند. گفتم: ای پسر رسول خدا! صلی الله علیه و آله نام آنان را برایم ذکر کن. فرمود: اول آنها علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی الباقر، سپس من و بعد از من فرزندان موسی و بعد از موسی فرزندش علی و بعد از علی محمد و بعد از او علی و بعد از علی حسن و بعد از حسن «حجت» می‌باشد. خداوند ما را برگزیده و طاهر گردانیده است و به ما عطا کرده چیزی را که به احدی از عالمیان نداده است ^(۱)(۲).

۹- مهدی (عج) در احادیث امام کاظم علیه السلام

- ۱- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که پنجم از اولاد هفتم ناپدید شد، شما را درباره حفظ دینتان سفارش می‌کنم، مواظب باشید کسی شما را شست نکند و شما را از آن جدا نسازد ^(۳).
- ۲- عباس بن عامر می‌گوید: از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحب این امر کسی است که مردم درباره او می‌گویند او هنوز متولد نشده است ^(۴).

۱. مختصر البصائر الدرجات: ۱۲۱ و بحار الانوار: ۴۰۳/۳۶ ح ۱۵.

۲. از امام صادق علیه السلام احادیث بسیاری درباره امام مهدی علیه السلام نقل شده که به علت رعایت اختصار از نقل آن خودداری می‌کنم از آن جمله روایت سماعة بن مهران در اصول کافی: ۵۳۴/۱ ح ۲۰ و حدیث مفضل بن عمر در بحار الانوار: ۳۹۰/۳۶ ح ۱ و روایت حماد بن عیسی در اختصاص ۲۰۷ و کشف الغمّه ۵۰۸/۲ و منابع الموده و روایت هشام در بحار الانوار ۴۰۶/۳۶ ح ۱۶ و منتخب الاثر در ۲۱۳ ح ۱۳۰ و نیز روایت علقمة بن محمد حضرمی در بحار الانوار ۴۰۹/۳۶ و اثبات الهداة ۶۰۳/۱ ح ۵۸۷ می‌باشد.

۳. کمال الدین: ۳۵۹/۲ ح ۱.

۴. کمال الدین: ۳۶۰/۲ ح ۲.

۳ - یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما قائم به حق می‌باشید؟ فرمود: من قائم به حق هستم، ولی قائمی که زمین را از دشمنان خداوند عزوجل پاک سازد و زمین را پر از عدل و داد گرداند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده، پنجم از فرزندان من است که برای او غیبتی است که زمان آن به طول انجامد، از بیم و خوفی که بر خود دارد و در آن هنگام گروه‌هایی مرتد شوند و از دین برگردند و گروهی دیگر ثابت و استوار در دین بمانند^(۱).

۱۰- مهدی (عج) در احادیث امام رضا علیه السلام

۱ - عبدالسلام بن صالح هیزوی می‌گوید: از دِغبل بن علی خزاعی شنیدم که می‌گفت: برای مولایم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قصیده خودم را خواندم که اول آن این بیت بود:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفِرِ الْعَرَصَاتِ

سپس ادامه داد تا هنگامی که این شعرم را خواندم:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النُّعْمَاءِ وَالنَّقَمَاتِ

حضرت علیه السلام گریه شدیدی کرد و سپس رو به سوی من کرد و فرمود: ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرد. آیا می‌دانی این امام کیست و چه زمانی قیام می‌کند؟ گفتم: نه ای مولای من! اما خروج امامی از شما خاندان را شنیده‌ام که زمین را از فساد پاک گرداند و آن را پر از عدل نماید؛ چنان که پر از ظلم شده باشد.

فرمود: ای دِغبل! امام بعد از من محمد فرزندانم و بعد از محمد فرزندش علی می‌باشد و بعد

۱. کمال الدین: ۳۶۱/۲ ح ۵.

از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزند او حجت قائم منتظر عجل الله تعالی فرجه می باشد که زمانی طولانی در غیبت و پس از ظهورش مطاع می باشد و اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند عزوجل آن روز را طولانی نماید تا این که او ظاهر شود و زمین را پر از عدل کند؛ همانطور که پر از جور شده باشد^(۱).

۴ - حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده است و او از پدرش و ایشان از پدرانش علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دوست دارد به دین من تمسک جوید و بر کشتی نجات بعد از من سوار شود، به علی بن ابی طالب اقتدا نماید و با دشمن او دشمنی و با دوست او دوستی کند. او وصی و جانشین من بر امت من در حیات و بعد از وفات من است و او امیر هر مسلمان و امیر هر مؤمنی بعد از من خواهد بود. قول او قول من و امر او امر من و نهی او نهی من و پیرو او پیرو من و ناصر او ناصر من و خاذل او خاذل من است. سپس فرمود: بعد از من هر که از علی جدا شود، روز قیامت مرا نبیند و من نیز او را نبینم و هر که با علی مخالفت کند، خداوند بهشت را بر او حرام کند و جایگاه او را در آتش قرار دهد که بد منزلگاهی است، و هر که از یاری علی خودداری کند، روز قیامت مخذول گردد و هر که علی را یاری کند، خداوند روز ملاقات او را یاری و حجت او را به او تلقین نماید. سپس فرمود: حسن و حسین دو امام امت من هستند بعد از پدرشان و دو سید جوانان اهل بهشت اند و مادرشان سیده زنان عالم و پدرشان سید اوصیا باشد و از اولاد حسین نه امام خواهد بود که نهمین آنها قائم از فرزندان من است؛ طاعت آن امامان طاعت من و معصیت آنها معصیت من است. به خدا شکایت می کنم از کسانی که فضل آنها را انکار و حرمت آنها را بعد از من ضایع نمایند و کافی است که خدا، ولی و ناصر عترت من و امامان امت من باشد و از کسانی که حق آنها را

۱. کمال الدین: ۲/۳۷۲ ح ۶.



انکار کنند انتقام گیرد ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(۱) (۲).

۱۱- مهدی (عج) در احادیث امام جواد علیه السلام

۱- عبدالعظیم حسنی علیه السلام می گوید: بر مولای خود محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و خواستم از قائم عجل الله تعالی فرجه سؤال کنم که آیا او مهدی است یا غیر او می باشد، حضرت فرمود: ای ابوالقاسم: همانا قائم از ما همان مهدی علیه السلام می باشد که در زمان غیبت باید انتظار او را کشید و در زمان ظهور باید او را اطاعت کرد و او هم اسم من و از فرزندان من است و سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث کرد و ما را به امامت مخصوص گردانید، همانا اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی کند تا این که او ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و همانا خداوند تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح کند؛ همانطور که امر کلیم خود موسی علیه السلام را اصلاح کرد، هنگامی که او آمد تا برای اهل خود آتش ببرد و بازگشت در حالی که پیامبر و نبی بود. سپس فرمود: افضل اعمال شیعیان ما انتظار فرج است^(۳).

۲- صقر بن ابی دلف می گوید: از حضرت جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا امام بعد از من فرزندی علی و امر او امر من است و گفته او گفته من می باشد و طاعت او طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن می باشد و فرمان او فرمان پدرش و قول او قول پدرش و طاعت او طاعت پدرش می باشد. سپس سکوت کرد. من به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! صلی الله علیه و آله بعد از حسن چه کسی امام است؟ آن حضرت گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: همانا بعد از حسن فرزند او قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به حق و منتظر

۱. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. کمال الدین: ۲۶۰/۱ و بحار الانوار: ۲۵۴/۳۶ ح ۷۰.

۳. کمال الدین: ۳۷۷/۲ ح ۱.



می باشد. به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! صلی الله علیه و آله چرا او را قائم نام نهاده اند؟ فرمود: زیرا او قیام کند بعد از آن که نامش مرده باشد و اکثر قائلان به امامت او مرتد شوند. به حضرت عرض کردم: چرا او را منتظر گویند؟ فرمود: برای این که برای او غیبتی است که ایامش زیاد و دورانش طولانی گردد. پس مخلصان انتظار خروجش را می کشند و منکران گرفتار شک و تردید شوند و انکار کنندگان او را تمسخر کنند و وقاتون دروغ گویند و شتاب کنندگان در آن هلاک شوند و کسانی که تسلیم امر حق باشند، نجات یابند^(۱).

۱۲- مهدی (عج) در احادیث امام هادی علیه السلام

۱- عبدالعظیم حسنی علیه السلام می گوید: بر آقای خود حضرت هادی علیه السلام، وارد شدم هنگامی که آن حضرت مرا مشاهده کرد، فرمود: مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! تو حقیقتاً ولی مایی. به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! صلی الله علیه و آله من می خواهم دین خود را بر شما عرضه نمایم؛ اگر مورد قبول شما باشد، بر آن ثابت و استوار باشم تا این که خداوند عزوجل را ملاقات نمایم. امام علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! بیان کن. به حضرت عرض کردم: من می گویم همانا خداوند تبارک و تعالی واحد است و چیزی همانند او نیست و خارج از حد ابطال و حد تشبیه است و همانا او جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه او اجسام را آفریده و صورتها را تصویر کرده و آفریننده اعراض و جواهر است و پروردگار و مالک و جاعل و ایجاد کننده هر چیز است و همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او و خاتم انبیا است و بعد از او نبی ای تا روز قیامت نمی باشد و شریعت او خاتم شرایع است و شریعتی بعد از شریعت او تا روز قیامت نیست و می گویم همانا امام و خلیفه و ولی امر بعد از او «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» و سپس حسن و آنگاه حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و سپس جعفر بن



محمد و بعد از او موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و سپس تو هستی ای مولای من! امام هادی علیه السلام فرمود: و بعد از من فرزندانم حسن است. پس مردم چه خواهند کرد نسبت به جانشین او؟ عبدالعظیم گوید: عرض کردم پس از او چگونه است ای مولای من؟ فرمود: زیرا شخص او دیده نمی شود، نام (اصلی او - م ح م د -) او جایز نیست ذکر شود تا این که خروج کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

عبدالعظیم می گوید: به حضرت هادی علیه السلام عرض کردم من اقرار می کنم و می گویم همانا دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و اطاعت از آنها اطاعت خدا و نافرمانی ایشان نافرمانی خدا می باشد.

و می گویم همانا معراج حق است و سؤال در قبر حق است و همانا بهشت حق و آتش حق و صراط حق و میزان حق می باشد و همانا قیامت خواهد آمد و در آن شکی نیست و همانا خداوند کسانی را که در قبرها هستند، زنده می گرداند، و می گویم همانا فریضی که واجب است بعد از ولایت، نماز و زکات و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

حضرت هادی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! سوگند به خدا این دین خدا می باشد که خداوند برای بندگانش به آن راضی شده است. پس بر آن ثابت و استوار باش. خداوند تو را بر قول ثابت در دنیا و آخرت پایدار گرداند^(۱).

۲ - ابوهاشم جعفری می گوید: از حضرت ابوالحسن صاحب عسک علیه السلام شنیدم که می فرمود: جانشین بعد از من فرزندانم حسن است. پس چه خواهید کرد با جانشین بعد از جانشین من؟ گفتم: برای چه خدا مرا فدایت گرداند؟ فرمود: برای این که شما او را نمی بینید و برای شما جایز نیست نام او را ببرید. گفتم: چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگویند حجت آل

۱. کمال الدین: ۲/۳۷۹ ح ۱.

محمد صلی الله علیه و آله (۱)

۳ - صقر بن ابی دلف کرخی می گوید: هنگامی که متوکل سید ما حضرت هادی علیه السلام را به سامرا منتقل کرد، من آمدم تا از آن حضرت خبر بگیرم. رازقی، دربان متوکل، به من نظر کرد و دستور داد که نزد او بروم و گفتم: چه کار داری؟ گفتم: خیر، ای استاد! گفتم: بنشین. صقر می گوید: من با خود گفتم خطا کردم و اشتباه نمودم که به اینجا آمدم. سپس هنگامی که مردم از نزد او رفتند، رازقی به من گفتم: چه حاجتی داری و برای چه مقصودی آمده‌ای؟ گفتم: برای امری خیر. گفتم: شاید برای خبر گرفتن از مولای خود آمده‌ای؟ به او گفتم چه کس مولای من است؟ مولای من امیرالمؤمنین است. گفتم: ساکت باش، مولای تو حق است و از من پنهان مکن که من نیز بر عقیده تو می باشم. گفتم: خدا را حمد می کنم. گفتم: دوست داری او را ببینی؟ گفتم: آری. گفتم: بنشین تا صاحب پیک از نزد او بیرون آید. صقر می گوید: من نشستم تا این که او بیرون آمد. رازقی به غلام خود گفت دست صقر را بگیر و او را به نزد آن علوی که در حجره محبوس می باشد، ببر و او را با آن علوی تنها بگذار. صقر می گوید: مرا به حجره داخل کرد و اشاره به آنجا کرد که امام علیه السلام در آنجا محبوس بود. من داخل شدم و دیدم امام هادی علیه السلام بر روی حصیری نشسته و مقابل او قبری کنده و آماده بود. سلام کردم و امام علیه السلام پاسخ داد و به من امر کرد بنشینم. سپس فرمود: ای صقر! برای چه به اینجا آمده‌ای؟ گفتم: ای سید من! آمده‌ام تا از شما خبر بگیرم. سپس نظر به آن قبر کردم و گریستم. امام علیه السلام نگاهی به سوی من کرد و فرمود: ای صقر! نگران مباش که در این وقت از آنها آسیبی به من نخواهد رسید. صقر می گوید: گفتم الحمد لله. سپس گفتم ای سید من! حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که معنای آن را نمی دانم. فرمود آن چیست؟ گفتم کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «لا تعادوا ایام فتعادیکم؛ با ایام دشمنی نکنید که با شما دشمنی

نماید»، معنای این حدیث چیست؟ فرمود: ایام ما هستیم، از آن زمان که آسمان و زمین بر پا گردید. پس شنبه به اسم رسول خدا ﷺ و یکشنبه کنایه از امیرالمومنین ﷺ دارد و دوشنبه به نام حسن و حسین و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من می باشد و پنجشنبه فرزندان حسن بن علی و جمعه به نام فرزندان فرزندانم می باشد که پیروان حق گرد او جمع شوند و او همانکس است که زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و این معنی ایام است. پس در دنیا با آنها دشمنی ننمایید که در آخرت با شما دشمنی ورزند. سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که من بر جان تو ایمن نمی باشم^(۱).

۱۳- مهدی (عج) در احادیث امام عسکری ﷺ

- ۱- محمد بن علی می گوید: دو سال قبل از وفات امام حسن عسکری ﷺ ایشان از جانشین بعد از خود مرا خبر داده و سپس آن حضرت سه روز قبل از وفاتش باز مرا از جانشین بعد از خودش باخبر کرد^(۲).
- ۲- ابو هاشم جعفری می گوید: به حضرت ابو محمد ﷺ عرض کردم جلالت و عظمت شما مرا از سؤال کردن باز داشته است. آیا به من اجازه می دهی که از شما سؤال نمایم؟ فرمود: سؤال کن. عرض کردم: ای سید من! آیا برای شما فرزندی می باشد؟ فرمود: آری. عرض کردم: اگر حادثه ای برای شما رخ داد، کجا از او پرسش نمایم؟ فرمود: در مدینه
- ۳- عمرو اهوازی می گوید: امام حسن عسکری ﷺ فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من است.

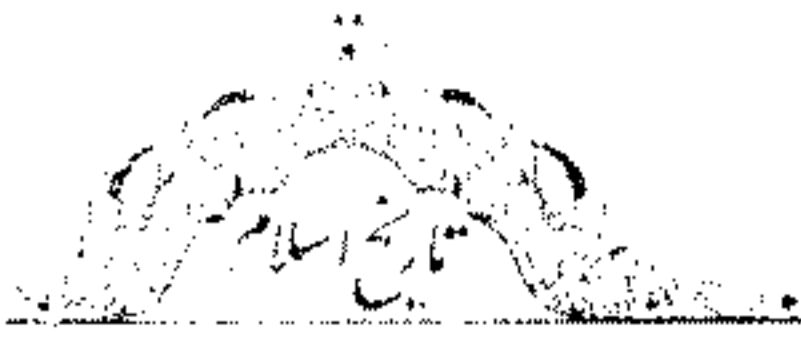
۱. خصال ب ۱۰۲ ح ۷ و معانی الاخبار ۱۲۳ و اعلام الوری ۲۳۷.

۲. اصولکافی: ۱/۳۲۸ ح ۱.

۴ - ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نام او را ذکر نکرده نقل کرده که گفت: من به سامرا آمده درب خانه حضرت ابو محمد (ع) رفتم پس ایشان مرا طلب کرد و من داخل شدم و سلام کردم. فرمود: برای چه آمدی؟ گفتم: میل دارم شما را خدمت کنم. فرمود: ملازم در باش. از آن پس من با دیگر خدمتکاران در خانه بودم و به بازار می رفتم و نیازهای آنها را خریداری می کردم و اگر آن حضرت در خانه بودند، با اجازه وارد می شدم. روزی وارد شدم و حضرت عسکری در خانه بود و مردانی در آن جا بودند. پس در خانه صدای حرکتی را شنیدم، کسی مرا صدا زد که همانجا باش. من دیگر قدرت داخل و یا خارج شدن را نداشتم سپس کنیزی بیرون آمد با چیزی که روی آن پوشیده بود. آنگاه مرا صدا زدند که داخل شو. من داخل شدم و کنیز را صدا زد. آن کنیز آمد. حضرت به آن کنیز فرمود: آن روپوش را بردار. من در آن هنگام کودکی سفید روی و زیبا چهره را دیدم که از سینه تا ناف او موهای سبزی روئیده بود. حضرت فرمود: این صاحب شما می باشد. سپس امر فرمود آن کنیز آن کودک را ببرد. من دیگر آن کودک را ندیدم تا این که حضرت ابو محمد عسگری از دنیا رفت^(۱).

۵ - علی بن الحسن می گوید از حسن بن علی العسکری (ع) شنیدم که می فرمود: پدرم مرا از پدرش و از جدش حدیث کرد که رسول خدا (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: یا علی! دوست نمی دارد تو را، مگر کسی که ولادتش پاک باشد و دشمن نمی دارد تو را، مگر آن که ولادتش خبیث باشد و تو را دوست ندارد، مگر مؤمن و با تو دشمنی نکند، مگر کافر. سپس عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! ما در زمان حیات تو علامت خُبِثِ ولادت و کفر را به بغض ورزیدن به «علی» و دشمنی با او شناختیم. نشانه و علامت خُبِثِ ولادت و کافر بعد از تو هنگامی که اسلام را به زبان ظاهر سازند و آنچه در دل دارند را مخفی نماید، چیست؟ فرمود: ای پسر مسعود! به درستی که علی بن ابی طالب امام شما بعد از من است و

۱. اصولکافی: ۳۲۹/۱ ح ۶.



خلیفه من بر شما است. هنگامی که او درگذرد، فرزندم حسن امام بعد از او و خلیفه من بر شما است و هنگامی که او درگذرد، فرزندم حسین امام بعد از او و خلیفه من بر شما باشد. سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری امامان شما و جانشینان من بر شما هستند؛ نهمین آنها قائم امت من است. زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد. آنها را دوست ندارد، مگر آن که ولادتش پاک باشد و دشمن ندارد، مگر آن که ولادتش پست و خبیث باشد. آنان را دوست ندارد، مگر مؤمن و دشمنی با آنها نکند، مگر کافر، و هر کس یکی از آنها را انکار نماید. مرا انکار کرده است و هر کس مرا انکار نماید، خداوند عزوجل را انکار نموده است و هر کس با یکی از آنها جهد کند، با من جهد کرده و هر کس با من جهد کند، با خداوند عزوجل جهد نموده است؛ زیرا طاعت آنها اطاعت من و اطاعت من اطاعت خداوند است و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خداوند عزوجل است. ای پسر مسعود! مبادا در دل تو ناراحتی باشد از آنچه حکم نماید، که کافر شوی؟ پس سوگند به عزت پروردگارم من اهل تکلف نیستم و درباره علی و امامان از اولاد او از روی هوا سخن نگویم. سپس رسول خدا در حالی که دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرده بود، گفت: خدایا دوست بدار هر کسی را که جانشینان من و امامان امت من را بعد از من دوست بدارد و دشمن بدار هر کسی را که آنان را دشمن بدارد و یاری کن هر کسی را که آنها را یاری کند و خوار کن هر کسی را که آنها را خوار نماید و زمین را از قائم و حجت خالی مگذار، ظاهر باشد یا غائب، تا دین تو و حجت و بینات تو باطل نگردد. سپس فرمود: ای پسر مسعود! من در این جا برای شما جمع کردم چیزی را که اگر از آن جدا شوید، هلاک گردید و اگر به آن تمسک جوید، نجات پیدا کنید، والسلام علی من اتبع الهدی^(۱).

۶- احمد بن اسحاق گوید: بر حضرت ابومحمد حسن بن علی علیه السلام وارد شدم و من تصمیم

۱. اثبات الهداة ۲/۳۷۹، و منتخب الاثر: ۱/۱۵۶.



داشتم از جانشین بعد از او سؤال کنم؟ آن حضرت ابتداء به سخن کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی از روزیکه آدم علیه السلام را خلق کرد زمین را خالی از حجت خود بر خلق گذاشت و تا قیامت هم خالی از حجت نگذارد به او بلاء را از اهل زمین دفع کند و به او باران را نازل کند و برکات زمین بوسیله او بیرون آید.

احمد بن اسحاق گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا امام و خلیفه بعد از شما کیست؟ آن حضرت برخاست و با شتاب وارد اطاق شد، آنگاه بیرون آمد در حالیکه بر شانه او کودکی بود مانند ماه که نزدیک به سه سال داشت و مرا فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر تو در پیشگاه خداوند عزوجل و حجت‌های او گرامی نبودی من این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم کنیه او است کسی که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق مثل او در این امت مانند خضر علیه السلام و مانند ذوالقرنین است و سوگند به خدا غیبتی برای او باشد که نجات پیدا نکند مگر کسی که خداوند عزوجل او را بر عقیده به امامت ثابت نگه دارد و او را برای دعاء به تعجیل فرج موفق نماید.

احمد بن اسحاق گوید عرض کردم: ای مولای من، آیا علامتی دارد که دل با آن مطمئن شود؟ در این هنگام آن کودک با زبان عربی فصیح فرمود: من بقیة الله در زمین و انتقام گیرنده از دشمنانم پس دیگر بدنبال علامت و اثر پس از معاینه نباش ای احمد بن اسحاق.

احمد بن اسحاق گوید: من، سرور و شادمانی بیرون آمدم و فردای آن روز نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفته و به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرور من به آنچه بر من منت نهاده‌ی زیاد گردید.

آن سنتی که از خضر و ذوالقرنین در او می‌باشد چیست؟ فرمود: ای احمد غیبت طولانی گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا غیبت او بسیار طولانی شود؟ فرمود: آری و سوگند به

پروردگام آنقدر طولانی شود تا بیشتر کسانی که به او اعتقاد دارند برگردند و باقی نماند مگر آنکه خداوند عزوجل برای ولایت ما از او تعهد گرفته است و ایمان را در دل او قرار داده و او را به روح از جانب خود تأیید کرده است.

ای احمد ابن اسحاق این امر از امر خدا باشد و رازی از رازهای او و غیبی از غیبهای خدا است پس آنچه به تو دادم بگیر و آن را کتمان کن و از سپاسگزار باش تا با ما فردا در علیین باشی^(۱).

۱. کمال الدین: ۲/۳۸۴ ح ۱.



فصل سوم

اعتقاد به مصالح موعود





اقوام و ملل و موعود مُصلح

اعتقاد بر موعود در آخر الزمان اختصاص به شیعه امامیه ندارد! بلکه تمام مسلمانان به وجود موعود مُصلح از فرزندان پیامبر ﷺ معتقدند و در ادیان آسمانی نیز بشارت به ظهور مُصلح آمده است و اینکه در آینده جهان، حکومت برای صالحان خواهد بود و آنان وارث زمین می‌گردند.

و این موضوع را قرآن کریم به عنوان یک امر حتمی که از آن تعبیر به کتابت و نوشته شده ذکر می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^(۱)

«ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان صالح من وارث زمین خواهند بود».

بلکه با تتبع و استقصاء در میان آئین‌هایی که اکنون و یا در گذشته بوده و کاوش و تحقیق در اعتقاد آنان به این حقیقت پی می‌بریم که اعتقاد به موعود مُصلح از جمله باورهای پیروان آن مذاهب می‌باشد، هر چند که آن آئین‌ها در حوزه ادیان الهی قرار ندارند و برخی از آنها چه بسا نسبت به مبدأ و معاد یا معتقد نبوده و یا با دیده تردید به آن مینگرند، اما بر این باورند که روزی جهان به دست عدالت گستری اداره خواهد شد و او با مبارزه با بی‌عدالتیها و ظلم و فساد - که هم اکنون در جهان وجود دارد و تا ریشه کن نمودن تباهی و بیدادگری، حاکمیت عدل و داد را در سراسر گیتی بنا می‌نماید و حاکمیت زورگویان و ستمگران جای خود را به حاکمیت

۱. سوره انبیاء: ۱۰۵.



صالحان خواهد داد البته تحقق چنین حکومتی مستلزم مقدمات و اموری است که به تدریج بایستی فراهم شود، تا زمینه پیدایش آن حکومت پدید آید از این رو بخشی هر چند کوتاه را به بیان باورها و معتقدات غیر از شیعه امامیه می‌پردازیم که آنان نیز در این امر موافق با اعتقاد شیعه هستند که آینده جهان در اختیار صالحان قرار خواهد گرفت.

این بحث در سه بخش است:

- ۱ - مهدی از نظر مسلمانان.
- ۲ - مصلح موعود در ادیان الهی.
- ۳ - مصلح موعود نزد دیگر ملل.

۱- مهدی از نظر مسلمانان

غیر از شیعه دیگر مسلمانان بر اساس روایات نبوی که در مصادر آنها آمده است غالباً بر این عقیده‌اند که از تبار رسول خاتم صلوات الله علیه فردی که هم نام اوست در آخر زمان ظهور خواهد نمود و جهان را از ظلم و بیدادگری پاک خواهد کرد و به سلطه مستکبران و زورگویان پایان خواهد داد و حکومت عدل و داد را در سراسر گیتی بر پا خواهد نمود و این امر از جمله امور حتمی و قطعی است بنابراین در این زمینه دو محور را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف - روایات نبوی که از طریق عامه در کتب معتبر و مصادر قابل اعتماد آنها در رابطه با مهدی موعود و ظهور او در آخر زمان و ایجاد حکومت عدل و قسط و بر چیدن سلطه ظالمان و ستمگران و هم چنین ویژگیهای آن موعود و نسب او وارد شده است که تعداد این روایات در مصادر عامه و فراوان است که در این جا به برخی از آن روایات اشاره می‌کنیم.

ب - اظهارات برخی از علماء و دانشمندان عامه را که به ظهور فرزندی از خاندان پیامبر صلوات الله علیه در آخر زمان و حاکمیت عدالت و دادگستری توسط او می‌آوریم است با استناد به



روایات معتبری که در این رابطه از رسول خدا ﷺ رسیده است.

احادیث نبوی

- ۱ - عبدالله می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: دنیا پایان نمی پذیرد تا اینکه مردی از اهل بیت که هم نام من است عرب را مالک می گردد^(۱).
- ۲ - ابو صالح از ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر روزی خداوند آن روز را طولانی گرداند تا اینکه مردی از اهل بیت من ولایت را عهده دار شود که اسم او اسم من است^(۲).
- ۳ - علی رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: المهدی منا اهل البيت يصلح الله في ليلة^(۳) مهدی از ما اهل بیت است خداوند امر او را در یک شب اصلاح می نماید^(۴).
- ۴ - سعید بن مسیب می گوید: ما نزد ام سلمه بودیم و سخن از مهدی به میان آمد ام سلمه گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود «المهدی من ولد فاطمة»^(۵) مهدی از اولاد فاطمه است.
- ۵ - انس بن مالک می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود ما فرزندان عبدالمطلب سادات اهل بهشت هستیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی^(۶).

۱. سنن الترمذی: ۵۰۵/۴ ح ۲۲۳۰ و بعد ان ذکر الحدیث قال قال ابو عیسی: وفي الباب عن علی و ابی سعید و ام سلمه و ابی هریره و هذا حدیث حسن صحیح.
 ۲. سنن ترمذی: ۵۰۵/۴ ح ۲۲۳۱ و بعد نقل الحدیث قال: قال ابو عیسی: هذا حدیث حسن صحیح.
 ۳. سنن ابن ماجه: ۱۳۶۷/۲ ح ۴۰۸۵.
 ۴. سنن ابن ماجه: ۱۳۶۷/۲ ح ۴۰۸۵.
 ۵. سنن ابن ماجه: ۱۳۶۸/۲ ح ۴۰۸۶.
 ۶. سنن ابن ماجه: ۱۳۶۸/۲ ح ۴۰۸۷.





۶- عبدالله بن حارث می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: جماعتی از مشرق زمین خروج خواهند کرد و برای مهدی هموار و آماده می نمایند یعنی زمینه سلطنت او را فراهم سازند^(۱).

۷- عبدالله می گوید: در آن هنگام که ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم ناگهان تعدادی از جوانان بنی هاشم به طرف ما رو آوردند، پیامبر ﷺ وقتی آنان را دید اشک در چشمانش جمع شد و رنگش تغییر کرد من به آن حضرت گفتم: ما در چهره شما چیزی را دیدیم که از آن کراهت داریم فرمود: ما اهل بیت هستیم که خداوند آخرت را به جای دنیا برای ما برگزیده و اهل بیت من پس از من دچار بلاها گردند تا اینکه گروهی از طرف مشرق بیایند که با آنها علمهای سیاه باشد و درخواست خیر و خوبی کنند پس مقاتله کنند و پیروز گردند و به آنها خواسته آنها داده می شود و آنها قبول نکنند تا اینکه آن علمها را به مردی از اهل بیت من دهند. آنگاه او زمین را پر از عدل نمایند چنانکه آنها پر از ظلم شده باشد. پس کسی که از شما آنها را درک کند نزد ایشان برود اگرچه حرکت بر روی یخ باشد^(۲).

شبهات

برخی نسبت به وجود حضرت مهدی موعود علیه السلام تردید بلکه آن را انکار کرده و مطرح کرده اند که مقصود از مهدی موعود عیسی بن مریم است و کسی دیگر به نام مهدی غیر از مسیح عیسی بن مریم علیه السلام در آخر زمان نخواهد آمد و برای اثبات این ادعای خود به جمله ای استناد کرده اند که «ولا مهدی الا عیسی بن مریم»^(۳) و گمان کرده اند که مهدی همان عیسی علیه السلام است.

۱. سنن ابن ماجه: ۱۳۶۸/۲ ح ۴۰۸۸.

۲. سنن ابن ماجه: ۱۳۶۶/۲ ح ۴۰۸۲.

۳. سنن ابن ماجه: ۴۹۵/۲.



پاسخ

حاکم نیشابوری صاحب مستدرک پس از ذکر این جمله گفته است من آن را برای احتجاج نیاوردم بلکه برای تعجب ذکر کردم ذهبی در میزان گفته منکر است و بیهقی آن را ضعیف شمرده است هیثمی گفته معلول و صنعانی گفته این موضوع است و آبری و قرطبی و ابن تیمیه و ابن قیم و غیر اینها آن را ضعیف شمرده‌اند.

بیهقی گفته این را تنها محمد بن خالد نقل کرده و حاکم ابو عبدالله گفته که محمد بن خالد مجهول است و او از ابان بن ابی عیاش نقل کرده که او متروک است و او از حسن از پیامبر ﷺ نقل کرده که منقطع است و احادیث که بر خروج مهدی دلالت دارد سند آنها صحیح‌تر است (۱) (۲).

شبهه دیگر

برخی دیگر که مشاهده کرده‌اند احادیث وارد شده از پیامبر ﷺ در رابطه با مهدی علیه السلام صحیح و متواتر است و ممکن نیست از جهت سند آنها را رد کرد آن را تاویل کرده و گفته‌اند مهدی در این روایات رمز است و اشاره به خیر و هدایت و صلاح است.

پاسخ

این گونه تاویل در حقیقت تکذیب آن روایات است زیرا در آن روایات از مهدی به عنوان مردی از خاندان پیامبر و فرزندان فاطمه یاد شده است نه اینکه تاویل روایات باشد زیرا تاویل در صورتی صحیح است که ممکن باشد برداشت دیگری از متن کرد در حالی که در احادیث وارده تصریح شده است که مهدی شخص است و نمی‌توان آن را به رمز تاویل نمود.

۱. المستدرک: ۴/۴۴۱.

۲. ارشاد الحیران: ۴۰.

مهدی نزد علماء غیر شیعه

۱ - ابن حجر هیتمی

می‌گوید: ابوالقاسم محمد «الحجة» عمر او هنگام درگذشت پدر پنج سال بود خداوند به او در آن سنین از عمر «حکمت ربانی» عطا نمود. او را قائم منتظر گویند. اخبار متواتری رسیده است که مهدی از این امت است و عیسی از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر مهدی نماز خواهد خواند^(۱).

۲ - ابن کثیر

می‌گوید: مقصود از پرچم‌های سیاه پرچم‌های سیاهی نیست که ابو مسلم خراسانی بر افراشت و دولت بنی امیه را ساقط کرد، بلکه مقصود پرچم‌های سیاهی است که یاران مهدی خواهند آورد^(۲).

۳ - ابن ابی الحدید

از نظر ابن ابی الحدید، در میان همه فرق مسلمین اتفاق نظر قطعی وجود دارد که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی‌پذیرد، مگر پس از ظهور مهدی علیه السلام^(۳).

۴ - صدر الدین قونوی

او می‌گوید: پس از مرگ من آنچه از کتاب‌هایم که درباره طب و حکمت است و همچنین

۱. المهدی الموعود المنتظر: ۲/۲۰۰ و خورشید مغرب: ۶۹.

۲. المهدی الموعود المنتظر: ۲/۷۲ شیخ نجم الدین جعفر عسکری.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵۳۵.

کتاب‌های فلسفه، همه را بفروشید و پول آن را به فقرا صدقه بدهید و کتاب‌های تفسیر و حدیث و تصوف را در کتابخانه نگاه دارید. در شب اول مرگ من هفتاد هزار بار کلمه توحید (لا اله الا الله) را بخوانید و سلام مرا به مهدی عجل الله فرجه برسانید^(۱).

۵ - محمد بن بدر الدین رومی

او می‌گوید: خداوند به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبوت تشریحی را ختم کرد و دیگر تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد. همچنین خدا به وسیله فرزند صالح پیامبر او که دارای نام پیامبر و کنیه پیامبر (ابوالقاسم) است، ولایت تامه و امامت عامه را ختم خواهد کرد و این ولی همان کسی است که مژده داده‌اند که زمین را چنان که از جور و ستم لبریز شده باشد، از عدل و داد لبریز سازد و ظهور او به ناگهان اتفاق افتد.

خداوند این همه پریشانی و گرفتاری را از این امت به برکت ظهور و حضور او برطرف فرماید «انهم یروونه بعیداً و نراه قریباً»؛ آنها ظهور او را بعید و ناممکن می‌پندارند و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم^(۲).

۶ - جلال الدین السیوطی

او می‌گوید: احمد بن حنبل و ابو عیسی ترمذی و حافظ سلیمان بن احمد طبرانی، همه با اسنادی که خود دارند، از عبدالله بن حرث ذبیدی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: مردمان از مشرق زمین خروج کنند و مقدمات حکومت مهدی را فراهم سازند. این مردم همان کسانند که با پرچم‌های سیاه از ایران بیرون خواهند آمد و در حدیث ذکر شده است

۱. الامام الثانی عشر: ۷۸.

۲. الامام الثانی عشر: ۷۷ و خورشید مغرب: ۷۰.

و همین‌ها هستند که پیامبر ﷺ امر کرده است همه مردم با امیر آنان یعنی مهدی علیه السلام بیعت کنند^(۱).

۷ - شیخ عبدالحق دهلوی

او می‌گوید: در احادیث بسیاری که به حد تواتر رسیده، وارد شده است که مهدی از اهل بیت پیامبر ﷺ و از اولاد فاطمه علیها السلام می‌باشد.

۸ - شیخ ابوالعرفان صبان

او می‌گوید: اخبار و احادیث از پیامبر ﷺ به حد تواتر نقل شده است که مهدی ظهور خواهد کرد و او از اهل بیت پیامبر است و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

۹ - زینی دحلان

آنچه مورد اتفاق نظر علما می‌باشد، این است که مهدی قائم آخر الزمان است و او زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود و احادیث درباره مهدی و ظهور او بسیار است^(۲).

۱۰ - شیخ منصور علی ناصف

او می‌گوید: باب هفتم درباره خلیفه مهدی در میان علمای سلف و خلف مشهور است که در آخر الزمان - به حتم و یقین - مردی از اهل بیت پیامبر ﷺ که نام او مهدی است، ظهور خواهد کرد. او بر همه کشورهای اسلامی استیلا خواهد یافت و مسلمانان همه پیرو او خواهند

۱. المهدی الموعود المنتظر: ۷۲/۲.

۲. منتخب الاثر: ۹/۲.

شد. او به عدالت رفتار می‌کند و دین را قوت می‌بخشد. آنگاه دجال پیدا می‌شود و عیسای مسیح از آسمان فرود می‌آید و دجال را می‌کشد یا با مهدی در کشتن دجال همکاری می‌کند. سخنان و احادیث پیامبر ﷺ را دربارهٔ مهدی، جماعتی از نیکان اصحاب پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند و آن احادیث را بزرگان محدثین در کتاب‌های خود با اسناد و مدارک گرد آورده‌اند؛ محدثان بزرگی مانند ابو داود ترمذی و ابن ماجه و طبرانی و ابو یعلی و بزار و امام احمد حنبل و حاکم نیشابوری جزء ناقلان احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه هستند. این عقیده اهل سنت از سلف تا خلف است^(۱).

۱ - علمای عامه بر ظهور مهدی ﷺ به احادیث متواتر و یا احادیثی که به حد تواتر معنوی می‌رسد، استدلال کرده‌اند.

و ائمهٔ عامه حدیث آورده‌اند که دربارهٔ مهدی احادیثی وارد شده که درجه تواتر می‌رسد؛ از آن جمله امام شافعی و امام حافظ سخاوی و ابوالعلاء ادریس حسینی عراقی است.

۲ - احادیث مهدی از گروه کثیری از صحابهٔ پیامبر نقل شده است.

۳ - فقها امامان مذاهب عامه در کتاب‌های خاص و مستقلاً منکران امام مهدی را رد کرده‌اند.

۴ - گروهی از علمای حدیث کتاب‌های جداگانه‌ای تألیف کرده‌اند که ظهور مهدی ﷺ را اثبات می‌نمایند. این کتاب‌ها بیش از ده‌ها کتاب است که در رابطه با اجتماع مسیح عیسی ﷺ و مهدی ﷺ و دجال لعنة الله علیه می‌باشد.

۵ - راویان و علمای رجال از اهل حدیث بر بسیاری از احادیث دربارهٔ مهدی ﷺ اعتماد کرده‌اند و گفته‌اند به حد تواتر می‌رسد که از آن جمله بیهقی و شمس الدین ذهبی و ابن تیمیه و ابن قیم و حافظ و ابن کثیر را می‌توان نام برد.

۱. غایة المأمول: ۶۳۲/۵ و ۳۸۱ به نقل منتخب الاثر: ۹/۲.

۶- فقهای و ائمه مذاهب عامه مثل شافعی قائل به وجود مهدی و تواتر احادیثی که درباره ظهور آن حضرت رسیده است؛ می‌باشند و امام احمد بن حنبل در مسند خود جریان ظهور مهدی علیه السلام را ذکر کرده است.

۷- امت احادیث مهدی را سینه به سینه از گذشتگان خود تاکنون قبول کرده است.

۸- هرکه با علماء در باره مهدی مخالفت کرده و او را انکار نموده است، دلیلی ندارد که بتواند در مقابل آنچه اهل سنت و جماعت و فقها و علما و محدثان بر آن اتفاق کرده‌اند، مقاومت کند.

۹- امر مهدی معلوم و احادیث آن مستفیض بلکه متواتر است و تعدادی از اهل علم تواتر معنوی آن را پذیرفته‌اند؛ بسبب زیادی طرق آن و گوناگونی استخراج آن احادیث و صحابه و راویان و الفاظ آن^(۱).

۲- مهدی عجل الله تعالی فرجه در ادیان الهی

از دیر زمان ظهور مصلح در میان امت‌ها مطرح بوده و این بشارت به آنها داده شده که در آخر الزمان مصلحی پدیدار می‌گردد که عدل و داد را حاکم می‌کند و بساط ظلم و ستم را بر می‌چیند و مردم را از سلطه متجاوزان رهایی می‌بخشد و او منجی و مصلح است.

اعتقاد به دوره آخر الزمان و انتظار ظهور منجی، عقیده‌ای است که در کیش‌های آسمانی یهود (جودائیسیم) و زردشتی (زوراستریانیسم) و مسیحیت (در سه مذهب عمده آن کاتولیک، پروتستان، و ارتدکس) و مدعیان نبوت عموماً و دین مقدس اسلام خصوصاً به مثابه یک اصل مسلم پذیرفته شده است و درباره آن در مباحث تئولوژیک مذاهب آسمانی، رشته تئولوژی

۱. بشری البشر فی حقیقة المهدی المنتظر: ۲۰.



بابلیکال کاملاً شرح و بسط داده شده است^(۱).

بشارت‌ها و پیشگویی‌هایی که درباره مهدی و ظهور مهدی در کتاب‌های مقدس و دیگر آثار پیشین و در سخنان حکمای قدیم آمد است، فراوان است؛ حتی در آثار مصر قدیم نیز در این باره کلماتی آمده است.

الف - آیین زردشتی

در کتاب‌ها و آثار زردشت و زردشتیان درباره آخر الزمان و ظهور موعود مطالب بسیاری آمده است. از جمله این کتاب‌ها: کتاب اوستا، کتاب زند، کتاب جاماسب نامه، کتاب داستان رینیک و کتاب زراتشت نامه.

در دین زرتشت موعودهایی معرفی شده‌اند که آنان را سوشیانت می‌نامند. این موعودها سه تن بوده‌اند که مهمترین آنان آخرین ایشان است و او سوشیانت پیروزگر خوانده شده است.

و این سوشیانت همان موعود است؛ چنان که گفته‌اند: سوشیانت مردیسان به منزله کریشنای برهمنان، بودای پنجم بودائیان، مسیح یهودیان، فارقلیط عیسویان و مهدی مسلمانان است^(۲).

ب - بودائیان

چنان که در پاره‌ای از کتب آمده است، در آیین بودائی نیز مسأله انتظار مطرح است و شخص مورد انتظار و موعود مصلح در این آیین بودای پنجم می‌باشد.

۱. مجموعه حکمت، سال سوم، ۱ و ۲ به نقل از خورشید مغرب ۵۲.

۲. دائرة المعارف فارسی: ۱۳۷۳.



ج - یهودیان

یهودیان که خود را پیروان حضرت موسای کلیم می‌دانند نیز منتظر موعودند. در آثار دینی یهود و اسفار تورات و دیگر کتاب‌های انبیای آنان همواره به موعود اشاره شده است که به پاره‌ای از این کتاب‌ها اشاره خواهیم کرد.

اگر به مطالب کتاب «نبوت هیلد» (وحی کودک) مراجعه کنیم، به مطالب بسیاری درباره ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به قسمت‌هایی از تاریخ و احوال پیامبر و حوادث مربوط به بعثت و پاره‌ای از علائم آخر الزمان و رجعت و اشاراتی به شخصیت حضرت حجة بن الحسن المهدی (عج) و حتی اشاراتی درباره واقعه عاشورا دست خواهیم یافت^(۱).

به هر حال، یهودیان به حضرت مسیح ایمان نیاوردند و بالطبع موعود آنان هنوز ظهور نکرده است. اگر در مجموع آنچه در آثار مقدس یهودی آمده است، تأمل شود، چهره سه موعود در آنها ترسیم شده است:

۱ - حضرت مسیح صلی الله علیه و آله.

۲ - حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

۳ - حضرت مهدی عج.

بر این اساس، انتظار در آیین یهود، دارای کیفیتی ویژه است و چون این گروه نه به حضرت مسیح صلی الله علیه و آله و نه به حضرت محمد صلی الله علیه و آله به هیچکدام نگرویدند، تنها موعود نجات بخش طبق کتب یهودیان امام مهدی می‌باشد.

اینک به نام چند کتاب از کتاب‌های یهود و عهد عتیق که در آنها سخنانی درباره موعود آمده است، اشاره می‌کنیم:

۱. بشارات عهدین: ۷.

۱ - کتاب دانیال پیامبر .

۲ - کتاب حجی (حکای) پیامبر .

۳ - کتاب صفینای پیامبر .

۴ - کتاب اشعیای پیامبر .

همچنین در کتاب زبور داود علیه السلام نیز در این باره مطالبی ذکر شده است؛ چنان که قرآن کریم از زبور و ذکر غلبه صالحان در آن سخن گفته است «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^(۱)، و در تورات که اکنون در اختیار اهل کتاب می باشد، آمده است: خدای تعالی ابراهیم را به اسماعیل بشارت داد و او را نمود هذور زیاد گرداند و در ذریه اسماعیل دوازده نفر بزرگ قرار خواهد داد.

د - در آیین مسیحیان

در آیین مسیحیت و کتاب های مقدس مسیحی بشارت های بیش تر و روشن تری درباره موعود آخر الزمان وجود دارد که یکی از علل آن، قرب زمانی این آئین به اسلام است؛ زیرا با ظهور حضرت مسیح علیه السلام زمان در مقیاس کلی به ظهور حضرت مهدی نزدیک تر شده است. در اینجا به چند کتاب که در آنها بشارت ها و اشارتهایی درباره ظهور موعود در آخر الزمان آمده است، اشاره می کنیم:

۱ - انجیل متی .

۲ - انجیل لوقا .

۳ - انجیل مرقس .

۴ - انجیل برنابا .

۱. سوره انبیاء: آیه ۱۰۵.

۵- مکاشفات یوحنا.

و به دلیل همین حضور موعود در فرهنگ‌های گوناگون و در عقاید و کتاب‌های امت‌ها و ملت‌ها است که در یکی از زیارت‌های حضرت حجة بن الحسن علیه السلام چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى مَهْدِي الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ سَلَامٌ بِرِ مَهْدِي كَمَا أَنَّهَا مِنْ أَوْ سَخْنِ كَفْتَهَانِدْ هَمَّ
او که همه اقوام و افکار را متحد کند و زیر پرچم آورد^(۱).

در میان اقوام و ملل در تمام اعصار و قرون گذشته بوسیله هر پیامبر یا حکیم و یا بزرگی که سخن از موعود به میان آمده است، به تعبیرها و اصطلاح‌ها و نام‌های متعارف در میان همان قوم، مقصود از همه آن تعبیرها و اشارت‌ها و نام‌ها، موعود آخر الزمان بوده است. همه ادیان معتقدند که در پایان هر دوره‌ای از تاریخ بشر، از لحاظ معنوی و اخلاقی رو به انحطاط می‌رود و چون در حال هبوط و دوری از مبدأ است طبعاً در خود این قدرت را نمی‌بیند که بتواند به خودی خود به این سیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی خاتمه دهد. پس ناچار در انتظار آن روزی است تا یک شخصیت معنوی و بلند پایه که از مبدأ وحی الهی سرچشمه می‌گیرد، ظهور کند و جهان را از تاریکی و جهل و غفلت و ظلم و ستم نجات دهد. در این مورد در تعالیم هر دینی به صورت رمز به حقایقی اشاره شده است که با معتقدات آیین‌های دیگر توافق و هماهنگی کامل دارد؛ مثلاً در کیش هندو و در کتب پورانا شرح مفصّلی درباره دوران آخر عصر کالی یعنی آخرین دوره قبل از ظهور دهمین آواتارای و یشنو درج گردیده است^(۲).

و مقصود از عصر کالی آخر الزمان است و اکنون عصر کالی است.

به هر حال با استقراء و کاوش در میان آیین‌های اقوام و ملل که صبغه الهی ندارند نیز به

۱. خورشید مغرب: ۵۷.

۲. معارف اسلامی در جهان معاصر: ۲۴۵.

این واقعیت پی می‌بریم که آنها نیز بر اساس آنچه فطرتشان می‌طلبد خواهان تحقق عدالت و گسترده شدن حاکمیت آن و بر اندازی تجاوز و ستم هستند و فراگیر بودن و جهان شمولی آن را می‌خواهند و لکن احساس می‌کنند که توان و قدرت دستیابی به آن را ندارند، اما بر این عقیده و باورند که آینده جهان به دست یک مصلح با اقتدار خواهد بود که توان کافی را برای تحقق این آرمان داشته باشد و مردم برای حاکمیت عدل از او اطاعت و پیروی نمایند.

و این باور در آثار و کتابهایی که از آنها در دست است بخوبی و به وضوح استفاده می‌شود. از باب نمونه همانگونه که اشاره شد در آیین هندو کتاب‌های آنان نیز سخن از نجات دهنده و موعود آمده است، از آن جمله در کتاب «مهاده بهاراتا» و کتاب «پورانها» مطالبی در این رابطه آمده است.



فصل چہارم

وضاحت سیاسی

۹

اجتماعی



۱- عصر عسکرین

در سال ۲۳۲ پس از مرگ واثق، برادرش جعفر «متوکل» قدرت را در دست گرفت و او بر خلاف برادرش نسبت به خاندان پیامبر ﷺ و علی ﷺ دشمن بود و به فاصله کوتاهی امام هادی و عسکری ﷺ را از مدینه به سامراء منتقل نمود.

جزری نقل کرده است که در سال ۲۳۶ متوکل امر کرد قبر حسین بن علی ﷺ را خراب کنند و نیز منازل و خانه‌های اطراف آن را تخریب نمایند و از طرف او کسی جار می‌زد که هر کس بعد از سه روز نزد قبر حسین ﷺ مشاهده شود او را در سیاه چالها حبس خواهیم کرد لذا مردم بناگزیب آنجا را ترک نمودند.

و می‌گوید متوکل کینه شدیدی نسبت به علی بن ابی طالب ﷺ و خاندان او داشت و اگر مطلع می‌شد که شخصی دوستدار علی ﷺ و خاندان او است او را گرفته و خونس را می‌ریخت.

کسانی که مشهور به دشمنی و کینه با علی ﷺ بودند مانند علی بن جهم شاعر شامی و عمر بن فرح و ابوالسمط از فرزندان مروان بن ابی حفصه که از موالیان بنی امیه بودند و عبدالله بن محمد معروف به ابن اترجه را از جمله منادمان و هم نشینان خود قرار داد. این افراد متوکل را از علویان می‌ترسانیدند و به او اشاره می‌کردند که آنها را از خود دور کند و نسبت به آنها بد رفتاری نماید^(۱).

۱. الکامل فی التاریخ: ۵۵/۷.

در زمان متوکل که حضرت علی بن محمد الهادی و فرزندش حسن بن علی العسکری علیه السلام به سامرا منتقل گردیدند، عصر خفقان و استبداد بود. و هیچ کسی حق کوچکترین مخالفت حتی اظهار عقیده‌ای که مخالف با نظر متوکل باشد را نداشت و در صورت ابراز مخالفت دستگیر و به فجیع‌ترین وجه به قتل می‌رسید متوکل حتی به دوستان و نزدیکان خود رحم نمی‌کرد و به عنوان نمونه ایتاخ را که از نزدیکانش بود به حج فرستاد و در مراجعت در بغداد به فرمان متوکل او و دو فرزندش را زندانی کردند و به قتل رسانید^(۱).

ابن اثیر در وقایع سال ۲۳۷ می‌نویسد: در این سال متوکل امر کرد که جسد احمد بن نصر خزاعی را از بالای دار به زیر آورده و به بازماندگانش دهند و جسد او را به بغداد حمل کرده سر او را به بدنش ملحق نموده و غسل و کفن کرده او را دفن نمودند و گروه زیادی گرد آمدند تا برای تبرک او را مسح کنند. حتی متوکل هنگامیکه قدرت را در دست گرفت از بحث و گفتگو درباره قرآن و غیر آن نهی کرد و آن را به تمام بلاد مکتوب کرد.

و هم چنین نقل کرده است: که به متوکل گزارش کردند عیسی بن جعفر بن محمد بن عاصم در بغداد ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بدگویی می‌کند متوکل به محمد بن عبدالله بن طاهر نوشت که او را با تازیانه بزند و هنگامیکه زیر تازیانه جان داد او را در دجله اندازد. او دستور متوکل را اجرا کرد^(۲).

در رابطه با خود کامگی و قضاوت متوکل گفتنی‌ها بسیار است از آن جمله در حبیب السیر آورده است: گاه متوکل در مجالس و بزم و خوشگذرانی برای اینکه لذت بیشتری ببرد در جمع ندیمان و نزدیکان خود دستور می‌داد تا شیری وحشی را آورده رها کنند و یا ماری را در آستین یکی از آنان اندازند و یا جعبه‌هایی پر از عقرب را در مجلس آورده رها می‌کردند به گونه‌ای که

۱. الکامل فی التاریخ: ۴۶/۷.

۲. الکامل التاریخ: ۷۹/۷.



کسی یارای حرکت کردن نداشت و او از ترس و آه و ناله نزدیکان و دوستان خود لذت می‌برد^(۱).

این فقط مختصری از اخلاق و روضیات متوکل در عصر عباسیان بود و آنچه در ایام امام هادی و فرزندش امام حسن علیه السلام که در سامرا بودند، روی داده حکایت از محیطی بسته که وحشت و ترس بر جامعه حاکم بود، دارد. لذا به نمونه‌هایی از آنچه مربوط به آن عصر در رابطه با آن بزرگواران است اشاره‌ای می‌کنیم.

۱ - حضرت ابو محمد، امام عسکری و حسین بن محمد عقیقی و محمد بن ابراهیم عمری در حبس و زندان بودند، امام علیه السلام فرمود: اگر در میان شما نبود کسی که از شما نیست - نامحرم نبود - به شما می‌گفتم که چه وقت برای شما گشایش خواهد بود. آنگاه امام علیه السلام به شخصی به نام جمحی اشاره کرد که بیرون برود، او بیرون رفت. امام علیه السلام فرمود: این مرد از شما نیست، از او حذر کنید و همانا در لباس او است چیزی که آن را برای سلطان نوشته و آنچه شما می‌گویید، به او خبر داده است. سپس بعضی از آنها برخاستند و لباس او را تفتیش نمودند. آن نوشته را یافتند که تمام آنچه در زندان رخ داده بود از امور مهم، همه آنها را در آن گزارش کرده بود^(۲).

بهر حال وضعیت سیاسی قبل از تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را باید از زمان ورود پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام به شهر سامرا مورد دقت و بررسی قرار داد و ورود امام عسکری علیه السلام در معیت پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام در عصر متوکل عباسی سال بوده است.

و چنانکه ذکر شد متوکل با علوین دشمنی داشت و نسبت به آنها و کسانی که نسبت به

۱. حبيب السیر: ۲/۲۷۳.

۲. كشف النعمة: ۲/۴۳۲.





آنها ابراز علاقه می‌کردند، به شدت برخورد می‌نمود و رفتاری خصمانه داشت؛ حتی اجازه نقل حدیثی را که در فضایل اهل بیت بود، نمی‌داد و کسانی که اینگونه احادیث را نقل می‌کردند، اگر چه شیعه نبودند، مورد عقوبت قرار می‌داد؛ چنان که خطیب نقل کرده است:

متوکل به این مقدار بسنده نکرد و در صدد از بین بردن آثار اهل بیت علیهم‌السلام و هدم قبور آنان بر آمد و دستور تخریب قبر امام حسین علیه‌السلام را داد که همه اینها نشانه عناد و دشمنی و عداوت بیش از حد او نسبت به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و هنگامی که متوجه شد که حضرت هادی علیه‌السلام در مدینه از محبوبیت برخوردار است و جاذبه معنوی و الهی آن بزرگوار مردم را مجذوب نموده، دستور داد که آن حضرت را از مدینه به سامرا بیاورند. او در حقیقت، با این کار می‌خواست امام علیه‌السلام را از مردم جدا سازد و ارتباط حضرت را با مردم قطع کند و در سامرا که یک شهر نظامی بود، ایشان را در زندان یا تحت نظر داشته باشد. لذا امام هادی و عسکری علیه‌السلام را به سامرا منتقل نمود و برخی ولادت حضرت عسکری را در سامرا ذکر کرده اند^(۱).

۲ - حسین بن علی می‌گوید: مردی نزد امام هادی علیه‌السلام آمد، در حالی که ترسیده بود و بر خود می‌لرزید و می‌گفت: پسرم را به سبب محبت شما خاندان دستگیر کرده‌اند و امشب قرار است که او را از فلان موضع که جای بلندی است، به زیر اندازند و در همان موضع او را دفن کنند. امام علیه‌السلام فرمود: اکنون چه می‌خواهی؟ گفت: چیزی که والدین می‌خواهند. امام علیه‌السلام فرمود: باکی بر فرزند تو نیست. برو که فرزندت فردا نزد تو می‌آید. صبح هنگام فرزندش آمد. پدر به او گفت: چه شد که نجات یافتی؟ گفت: هنگامی که قبر را کردند و خواستند مرا بزیار اندازند، ده نفر از کسانی که بوی عطر از آنها به مشام می‌رسید، آمدند و از گریه من سؤال کردند و من جریان خود را گفتم. آنها اظهار داشتند ما کسی را که می‌خواهد تو را به زیر اندازد،

۱. مناقب ابن شهر آشوب: ۴/۴۲۲.

در جای تو قرار می‌دهیم و تو می‌روی و در کنار تربت نبی اکرم صلی الله علیه و آله سکونت می‌کنی. آنگاه مأمور متوکل را حاجب را گرفتند و از بالای کوه بزیر انداختند و کسی جزع و ناله او را نشنید و کسی از آنها مرا ندید و آن افراد که مرا نجات دادند، اکنون منتظرند که من نزد آنها بروم. آن گاه با پدرش وداع کرد و رفت. پدرش نزد امام هادی علیه السلام آمد و ماجرا را برای ایشان علیهم السلام نقل کرد. امام هادی علیه السلام تبسم کرد و فرمود: اینها نمی‌دانند آنچه را که ما می‌دانیم ^(۱).

۳- روزی در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که از طرف خلیفه عباسی در قم مأموریت گرفتن مالیات و اراضی را عهده دار بود، صحبت از علویان و مذهب آنها به میان آمد. او که به شدت با علویون عداوت داشت، گفت: من در سامرا مردی از علویان را مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا علیه السلام در فضایل اخلاقی و عفاف و بزرگی و کرم در میان اهل بیتش و بنی هاشم ندیدم که بنی هاشم او را بر بزرگان خود و کسانی که سن آنها بیشتر از او بود مقدم می‌داشتند و هم چنین فرماندهان و وزرای بنی العباس و عامه مردم او را احترام کرده و بر دیگران مقدم می‌داشتند.

احمد بن عبیدالله بن خاقان می‌گوید: روزی من کنار پدرم ایستاده بودم، آن روز پدرم با مردم ملاقات داشت. در این هنگام دربانان آمدند و به پدرم گفتند: ابو محمد ابن الرضا در خانه می‌باشد. پدرم با صدای بلند گفت: او را اذن دهید. من از دربانان تعجب کردم که با چه جرات نام کسی را با احترام و با کنیه نزد پدرم می‌برند، در حالی که فقط از خلیفه و ولی عهد یا کسی که سلطان دستور داده بود که نام او را با احترام یاد کنید، با کنیه نام می‌بردند. سپس مردی جوان گندمگون، خوش قامت و زیبا چهره وارد شد که دارای جلالت و هیبت بود. هنگامی که پدرم او را دید، بلند شد و چند قدم به طرف او جلو رفت و من به یاد نداشتم که او این احترام را نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان انجام دهد. وقتی به او رسید، با او

۱. مناقب ابن شهر آشوب: ۴/۴۱۶.

معانقه کرد و صورت و سینه او را بوسید و دست او را گرفت و او را در مسند خود نشاند و خودش در کنار او نشست، در حالی که صورتش را به طرف او کرده بود و با او صحبت می‌کرد و می‌گفت فدایت شوم. من از آنچه از پدرم می‌دیدم، به شدت شگفت زده شده بودم که در این هنگام دربان آمد و گفت موفق (برادر خلیفه معتمد) وارد شد و موفق وقتی نزد پدرم می‌آمد، ابتدا دربانان و خواص از فرماندهانش می‌آمدند و میان مجلس پدرم و درب خانه همچنان به صف می‌ایستادند تا این که موفق داخل و خارج شود و پدرم همچنان با ابومحمد مشغول صحبت بود تا این که دید غلامان مخصوص موفق وارد شدند. آنگاه به ابومحمد گفت: خدا مرا فدایت گرداند، اگر می‌خواهید مجلس را ترک کنید. آنگاه پدرم به دربانان خود گفت: ایشان را از پشت صف دربانان و خواص موفق ببرند تا موفق او را نبیند. سپس پدرم با او معانقه کرد و او رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: این چه کسی بود که او را با کنیه نزد پدرم نام بردید و پدرم او را اینگونه احترام کرد؟ گفتند: این مردی علوی است که به او حسن بن علی گفته می‌شود و معروف به ابن الرضا علیه السلام است. من بیشتر تعجب کردم و آن روز همچنان در رابطه با او و پدرم و آنچه دیده بودم، فکر می‌کردم! تا این که شب فرا رسید و عادت پدرم این بود نماز عشاء را می‌خواند و آنگاه می‌نشست و نگاه می‌کرد در اموری که نیاز به مشورت داشت و چیزی که باید بعرض سلطان برساند و چون نشست، من نزدش رفته و برابر او نشستم و کسی نزد او نبود. به من گفت: احمد حاجتی داری؟ گفتم آری. ای پدر! اگر اجازه دهی از آن سؤال کنم؟ گفت: فرزندم هر چه می‌خواهی، سؤال کن. گفتم: ای پدر! این مرد که صبح دیدم او را احترام کردی و خود را فدای او می‌نمودی، که بود؟ گفت: فرزندم! او امام رافضیان، حسن بن علی معروف به ابن الرضا می‌باشد. پس مدتی سکوت کرد و آنگاه گفت: پسر! اگر امامت از خلفای بنی العباس زایل گردد، از بنی هاشم و غیر آنان، جز او هیچکس استحقاق آن را ندارد، و او استحقاق خلافت را به سبب فضل و عفاف و کرائم اخلاق و زهد و



عبادت و صلاحش دارد اگر پدر او را دیده بودی او را نیز مردی بزرگوار و با وقار و فاضل می‌یافتی.

احمد بن عبیدالله بن خاقان می‌گوید: من بیشتر در اندیشه فرو رفتم و بر پدرم و آنچه از او شنیدم و از او سؤال کردم و او دربارهٔ حسن بن علی علیه السلام گفت: در خشم شدم. و همیشه در این اندیشه بودم که از او خبر بگیرم و دربارهٔ او تحقیق نمایم. اما از هر کس، اعم از بنی هاشم و فرماندهان و کاتبان و قضات و فقها و دیگر مردم دربارهٔ او سؤال کردم چیزی نشنیدم مگر آنکه او را نزد آنها در نهایت احترام و عظمت یافتم که با گفتار نیک از او یاد کرده و جایگاهش را رفیع می‌شمردند، و او را بر جمیع اهل بیت او و بزرگان مقدم می‌داشتند. از این رو او نزد من دارای منزلتی عظیم شد.

برخی از حضار در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که از اشعریین بودند از او درباره برادر حسن ابن علی علیه السلام «جعفر» چه پرسیدند؟

او گفت: جعفر کیست! که از او سؤال می‌کنید و یا او را با حسن قرین می‌سازید او فاسق و فاجر بود و آشکارا خمر می‌نوشید و پست مهره بود و من او را دیدم که هتک نفس خود می‌کند و خود را خفیف و کوچک می‌شمارد. احمد بن عبیدالله بن فاقال می‌گوید هنگامی که حسن بن علی علیه السلام بیمار شد، سلطان کسی را نزد پدرم فرستاد که ابن الرضا بیمار شده است. پدرم در همان ساعت سوار شد و به سرعت به دارالخلافه رفت و با عجلهٔ پنج نفر از خادمان (خلیفه) را که از خواص و مورد وثوق او بودند و از جملهٔ آنها نحریر بود^(۱)، آورد و به آنها دستور داد که صبح و شام نزد امام بروند و ملازم ایشان باشند.

پس از دو یا سه روز به پدرم خبر رسید که امام ضعف پیدا کرده و بیماریش شدیدتر شده است. پدرم اطبا را امر کرد که ملازم خانهٔ ایشان باشند و نزد قاضی القضاة فرستاد، او را در

۱. نحریر خدمتگزار سلطان و از خواص او بوده است.





مجلس حاضر ساختند و دستور داد که ده نفر از کسانی را که به دیانت و امانت و ورع آنها اطمینان دارند، برگزیدند و آنها را حاضر ساخت و به خانه حسن علیه السلام فرستاد و دستور داد که شب و روز نزد او باشند. آنها در خانه بودند تا این که رحلت فرمود. آن روز سامرا یکپارچه غرق ضجه و فریاد شد و سلطان فرستاد تا خانه او را تفتیش کرده و حجره‌ها را تجسس نمایند و همه آنها را بسته و مهر بر آنها زدند و دنبال فرزند امام علیه السلام بودند و زنانی را آوردند که تخصص و مهارت در شناسایی حمل و بارداری زنان داشتند، آنان را نزد کنیزان حسن بن علی علیه السلام بردند تا آنها را معاینه کنند بعضی از آنها گفتند: کنیزی در آنجا هست که حامله می‌باشد آن کنیز را در حجره‌ای قرار داده و غریب خادم و اصحاب او را بر آن کنیز نگهبان قرار دادند و زنانی نیز با آنها بودند که نگهبانی می‌کردند^(۱).....

۲- هراس حاکمان از تولد حضرت

در عصر ولادت حضرت مهدی عجل الله فرجه، قیامهایی به وقوع پیوست که پیام آنها برای سردمداران عباسی بسیار نگران کننده بود، اگر چه آن حوادث ارتباط زیادی با ولادت امام زمان علیه السلام نداشت، اما بطور طبیعی آن رویدادها در افکار و تصمیم‌گیریها و واکنش‌های آنها بی تأثیر نبود و با مراجعه به تاریخ و بررسی رویدادهای آن عصر این واقعیت بخوبی ملموس و قابل درک است که نقل برخی از آن قیامها در این جا مناسب به نظر می‌رسد.

۱- ابن اثیر جزری در حوادث سال ۲۳۵ ذکر کرده است که در آن سال یحیی بن عمر بن یحیی بن زید بن علی بن بالحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در بعضی از نواحی گروهی را جمع کرده بود بر علیه خلیفه دست به قیام بزند، اما او را دستگیر کرده و نزد متوکل آوردند و در

۱. اصول کافی: ۱/۵۰۳ م ۱.



حبس او را زد آزار و شکنجه قرار دادند^(۱).

۲- در سال ۲۳۷ مردی به نام صالح بن نصر کنانی از اهل بست قیام کرد و یعقوب بن لیث با او بود و بر سجستان استیلاء یافت و طاهر بن عبدالله امیر خراسان با او نبرد کرد و سجستان را پس گرفت، اما پس از آن دوباره یعقوب بن لیث بر آنجا مسلط گردید و بلاد را در تصرف خود در آورد و قوی گردید^(۲).

۳- در سال ۲۵۰ یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه خروج کرد و گروه کثیری از اعراب و اهل کوفه گرد او جمع شدند و او در کوفه از موقعیت خوبی برخوردار گردید و بیت المال کوفه و آنچه در آن بود را در اختیار گرفت و درب زندانها را باز کرد و زندانیان سیاسی را آزاد کرد و عمال و کارگزاران حکومت را از کوفه بیرون نمود و با سپاهیان حکومت به فرماندهی عبدالله بن محمود جنگید و آنان را شکست داد و از کوفه بیرون آمد، جماعتی دیگر به او پیوستند، از آن جا به واسط و سپس به بستان آمد. حسین بن ابراهیم با گروهی نیرومند و شجاع برای مقابله با او آمدند و یحیی باز به سوی کوفه آمد و عبدالرحمن بن خطاب قبل از ورود به کوفه با او به نبرد پرداخت، یحیی او را نیز شکست داد و آنگاه وارد کوفه شده زیدیه در کوفه به او پیوستند.

یحیی در کوفه مردم را به کسی که از آل محمد مورد رضایت باشد دعوت کرد! پس مردم به او علاقمند شدند و بیشتر مردم از اهل بغداد ولایت او را پذیرفتند و گروهی از اهل تدبیر و بصیرت از شیعیان با او بیعت کردند و گروه دیگری که از تعهد و دیانت برخوردار نبودند نیز با او بیعت نمودند.

آنگاه سپاهیان یحیی آماده نبرد با سپاهیان دشمن به فرماندهی حسین بن اسماعیل

۱. الکامل فی التاریخ: ۵۳/۷.

۲. الکامل فی التاریخ: ۶۴/۷.

شدند و در آن نبرد سپاهیان یحیی شکست خوردند و یحیی به شهادت رسید. سر او را نزد محمد بن عبدالله بن طاهر فرستادند و او سر یحیی را به سامراء نزد مستعین فرستاد و مستعین سر یحیی را بر دروازه نصب کرده و سپس به زیر آوردند و آن را به بغداد منتقل نمودند و محمد بن عبدالله به سبب کثرت مردمی که اجتماع کرده بودند نتوانست آن سر را بر دروازه نصب نماید و ترسید مردم سر را از او بگیرند، لذا از آویختن آن سر صرف نظر کرد و آن را در صندوقی در انبار تسلیحات قرار داد و آنگاه حسین بن اسماعیل فرمانده سپاه سرهای از بدن جدا شده و اسیران را به بغداد فرستاد. در بغداد اسیران را رها کردند و سرها را دفن نمودند.

اما چون خبر شهادت یحیی به محمد بن عبدالله در بغداد رسید! برای اینکه به او تهنیت گویند جلوس کرد. در این هنگام ابن هیثم ابوهاشم جعفری^(۱) بر او وارد شد و گفت: ای امیر تو برای تهنیت شنیدن برای قتل مردی نشسته‌ای که اگر رسول خدا ﷺ زنده بود به او تعزیت می‌گفتند! و محمد بن عبدالله پاسخی به او نداد و ابن هیثم بیرون آمد و گفت: ای فرزندان طاهر، بدرستیکه گوشت پیامبر گوارا نباشد، خون خواهی که طالب آن خدا باشد، خون خواهی موفق خواهد بود^(۲)

و شعراء اشعار فراوانی در قتل یحیی سرودند، زیرا یحیی دارای سیره‌ای نیکو و با دیانت بود^(۳).

۱. ابوهاشم جعفری همان داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است که در متن داود بن هیثم ذکر شده و در ص ۱۷۵ ضبط صحیح آن آمده است ابوهاشم تقه و جلیل القدر و عظیم المنزله نزد ائمه علیهم السلام بوده و حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری و صاحب الامر علیهم السلام را دیده و از آنها روایت کرده و مردی صاحب ورع و زهد و ناسک و عالم و عامل بوده است و سید بن طاوس رحمته الله ذکر کرده که او از جمله وکلاء ناحیه مقدسه بوده و شیعیان نزد او می‌رفتند و در سال ۲۶۱ وفات کرد سفینه البحار: ۷۱۸/۲.

۲. يَا بَنِي طَاهِرٍ كُلُّهُ وَبَيْنَا
إِنَّ لَحْمَ النَّبِيِّ غَيْرَ مَرِي
إِنَّ وَتَرَأَى يَكُونُ طَالِيَهُ
اللَّهُ لَوْ تَرَى نَجَاحَهُ بِالْحَرِيِّ

۳. الكامل فی التاريخ: ۱۲۶/۷.



۴- در همین سال یعنی سال ۲۵۰ که پنج سال قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام بوده است حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل زید بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در طبرستان ظاهر گردید و مردم آن دیار با او بیعت کردند و با سپاهیان دشمن به فرماندهی محمد بن اوس به نبرد پرداخت و او و سپاهیان را شکست داد و آنگاه به أمل آمد و آنجا را تصرف کرد و طبرستان را تحت سیطره خود در آورد. آنگاه سپاهی را به فرماندهی یکی از خاندان خود به سوی ری گسیل داشت و آنجا را نیز به کنترل خود در آورد و عمال سلطان را از آنجا بیرون راند.

این خبر به خلیفه وقت مستعین رسید؛ برای مقابله با او نامه‌ای به احمد بن صالح فرستاد و او اسماعیل بن فراشه را با سپاهی به سوی همدان گسیل داشت تا از ورود سواران حسن بن زید به همدان جلوگیری نماید^(۱).

۵- در روز عرفه همین سال (۱۵۰) در ری احمد بن عیسی بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام خروج کردند و احمد بن عیسی نماز عید را با مردم ری گزارد و سپس مردم را دعوت کرد به کسی از آل محمد صلی الله علیه و آله به او مردم راضی شوند. محمد بن علی بن طاهر با او به نبرد و شکست خورده به قزوین رفت^(۲).

۶- و در سال ۲۵۱ مردی از طالبین به نام حسین بن احمد بن حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کرد.

خلیفه وقت مستعین سپاهی را به فرماندهی فراحم بن خاقان برای مقابله با او فرستاد او به کوفه آمد و پس از درگیری و نبرد فراحم بر حسین بن احمد غالب آمد و او را از کوفه بیرون

۱. الکامل فی التاریخ: ۱۳۰/۷.

۲. الکامل فی التاریخ: ۱۳۴/۷.



راند^(۱).

۷- در همین سال ۲۵۱ مردی از علویین در ناحیه نینوی از خاک عراق قیام کرد هشام بن ابی زلف در ماه رمضان این سال برای جنگ با او مأمور شد و تعدادی از یاران او را کشت و آن شخص از آنجا به کوفه آمد^(۲).

۸- در همین سال (۲۵۱) حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الاقسط بن محمد بن علی بن حسین بن علی «معروف به کرکی» در نواحی قزوین و زنجان قیام کرد و عمال حکومت را از آنجا بیرون نمود^(۳).

۹- در همین سال (۲۵۱) اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در مکه قیام کرد! والی آنجا که جعفر نامی بود گریخت و اسماعیل منزل او و منازل عمال سلطان را تصرف کرد و برخی از سپاه و یاران او از اهل مکه را به قتل رساند^(۴).

۱۰- در سال ۲۵۴ که امام علی بن محمد الهادی در سامرا وفات کرد به امر حکومت مفلح با اهل قم که شیعیان و یاران اهل بیت بودند، نبرد سختی کرد و گروهی زیادی از اهل آنجا را به قتل رساند^(۵).

۱۱- در سال ۲۵۵ یعنی سال ولادت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه خلیفه وقت مهتدی برای مفلح فرمانده سپاهیان خود که از ری به سوی سامرا در حال رفتن بود نوشت بازگردد و از ری محافظت کند و دو نفر را به سوی او فرستاد و او را از غلبه علویین برحذر

۱. الکامل فی التاریخ: ۱۶۴/۷.

۲. همان: ۱۶۵/۷.

۳. همان: ۱۶۵/۷.

۴. همان: ۱۶۵/۷-۱۶۶.

۵. الکامل فی التاریخ ۱۸۹/۷.

داشت^(۱).

۱۴ - در رجب سال ۲۵۵ عیسی بن جعفر و علی بن زید از اولاد امام حسن علیه السلام در کوفه خروج کردند و عبدالله بن محمد بن داود بن عیسی که از عمال حکومت بود را به قتل رساندند^(۲).

۱۵ - در مصر سال ۲۵۵ مردی از علویین به نام احمد بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن طباطبا، بین برقه و اسکندریه مصر قیام کرد و از آنجا به صعيد آمد و طرفداران او زیاد شدند و مدعی خلافت شد. احمد بن طولون سپاهی را برای جنگ با او فرستاد و او را شکست داد و او خود ایستادگی کرد و کشته شد و سر او را به مصر حمل کردند^(۳).

با توجه به احادیثی که در رابط حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده بود و قیامهایی که در آن دهه بود در پنج سال قبل از ولادت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه رخ داده بود و آمادگی فوق العاده‌ای که در مردم به ویژه شیعیان دیده می‌شد و نیز با توجه به اینکه حاکمان عباسی تعیین داشتند که تولد مهدی موعود علیه السلام در زمان امام عسگری قطعی است، نگرانیهای آنان روز افزون می‌شد به گونه‌ای که دیوانه وار به خانه و کاشانه اهل بیت و بنی هاشم حمله می‌کردند و دو امام بزرگوار شیعیان امام هادی و امام عسگری را به مرکز نظامی خود یعنی سامرا منتقل کرده و به شدت آنان و خانواده ایشان را تحت نظر داشتند و هرگونه حرکتی توسط یاران و شیعیان را زیر نظر می‌گرفتند همه اینها شرایط را دقیقاً همچون زمان موس بن عمران علیه السلام کرده بود تا نوزادی که موعود آسمانی است متولد نگردد اکنون به چند قطعه از تاریخ در این رابطه اشاره می‌کنیم.

۱ - امام حسن عسگری علیه السلام کنیزی به نام صیقل داشت که احتمال داده می‌شد باردار باشد.

۱. الکامل فی التاریخ: ۲۰۴/۷.

۲. الکامل فی التاریخ: ۲۱۶/۷.

۳. الکامل فی التاریخ: ۲۱۷/۷.



لذا او را به خانه معتمد (خلیفه عباسی) بردند و زنان معتمد و خدمه او و زنان موفق (برادر خلیفه) و زنان قاضی ابن ابی شوارب در تمام اوقات مراقب او بودند و او را تحت نظر داشتند تا این که امر صفار^(۱) و قیام او و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان و نیز خروج صاحب زنج در بصره^(۲) و دیگر امور به حدی آنان را مشغول و گرفتار کرد که از سامرا بیرون رفتند و نیز از پرداختن به جست و جوی فرزند حضرت عسکری علیه السلام و کنیزی که احتمال حمل او می‌رفت. غافل و منصرف شدند^(۳).

۳- شبهات تولد امام مهدی (عج) با موسی علیه السلام

۱- سعید بن جبیر می‌گوید: از حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در قائم ما عجل الله تعالی فرجه ستمهایی از انبیاء می‌باشد؛ سنتی از پدرمان آدم علیه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم اما آنچه از آدم و نوح می‌باشد، طول عمر است و آنچه از ابراهیم می‌باشد، مخفی بودن ولادت اوست و عدم حضور میان مردم، و اما آنچه از موسی است، بیم و غیبت است و آنچه از عیسی می‌باشد، اختلاف مردم درباره اوست، و اما آنچه از ایوب است، فرج و گشایش بعد از بلا و سختی است و اما آنچه از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، قیام و جهاد^(۴) می‌باشد^(۵).

۱. مراد از صفار، یعقوب بن لیث است که همانطور که پیش از این در متن ذکر شده ابتداء در سجستان قیام کرد و بعد کرمان و سپس فارس را به تصرف خود در آورد و آنگاه بلخ و طبرستان و اهواز و غیر آن را گرفت و استیلاء عباسیان را بر این نواحی از بین برد.

۲. صاحب زنج در بصره خروج کرد و جنگ و درگیری تا سال ۲۷۰ ادامه پیدا کرد و خلایق زیادی کشته شدند.

۳. بحارالانوار: ۳۳۱/۵ ح ۴ و کمال الدین: ۱۴۹/۲.

۴. طول عمر حضرت آدم در روایات آمده است و حضرت نوح در قرآن به آن اشاره شده که مدت ۹۵۰ سال رسالت او بوده و اما حضرت ابراهیم در تواریخ ذکر شده که مخفی متولد شد و از خلق عزلت گزیده بود و اما بیم و غیبت حضرت موسی ع در قرآن می‌فرماید فخرج منها خانفا یتربق قال نجنی من القوم الظالمین و غیبت او ایامی بود که در مدین آمد و با شعیب بود و اختلاف مردم درباره عیسی این است که آیا او کشته شد و یا به آسمان بالا رفت و اما فرج بعد از بلا برای



۱ - از آنجا که اخبار در رابطه با وجود مقدس حضرت مهدی عجل از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام به طور متواتر و قطعی به مردم رسیده بود و همگان به وجود حضرت و ظهور قیام او معتقد بودند، لذا برخی نسبت به بعضی افراد مثل محمد بن عبدالله بن الحسن گمان کردند که او مهدی است و همین طور نسبت به بعضی اشخاص دیگر پندار غلطی داشتند و هنگامی که دیدند آن ویژگی‌ها که پیامبر ﷺ درباره مهدی عجل الله تعالی فرجه بیان کرده تحقق نیافت، در انتظار کسی بودند که آن معیارها را داشته باشد و از طرف دیگر شیعه بر اساس حدیث پیامبر ﷺ که امامان را دوازده نفر معرفی فرموده بودند تأکید می‌کردند و این مطلب در میان پیروان و اصحاب ائمه شایع و منتشر بود و حکام و سردمداران عصر ائمه علیهم السلام از آن اطلاع داشتند و در صدد قلع و قمع آن بر آمدند. لذا ولادت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه مخفی بود و حتی تا لحظه ولادت آن حضرت نزدیکان او نمی‌دانستند؛ چنان که در حدیث حکیمه خاتون آمده است و شواهد دیگری نیز وجود دارد که حاکمان از تولد او بی‌مناک بودند و لذا جاسوسهایی در خانه حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام گمارده بودند که اگر فرزندی متولد شد، اطلاع دهند.

صدوق از پدرش و او از عبدالحمید با چند واسطه نقل کرده است که حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: ای عبدالحمید! همانا برای خداوند رسولانی است که آشکار و علنی هستند و رسولانی دارد که در خفا و پنهان از دیدگان مردم می‌باشند پس هرگاه خداوند را به رسولان آشکارش قسم دادی به رسولان پنهان او نیز قسم داده و حاجت خود را درخواست کن. این موضوع از کلام خداوند در این آیه شریفه نیز استفاده می‌شود ﴿وَرُسُلًا قَدْ

⇒ ایوب در قرآن آمده است.

و اما سنت پیامبر قیام به سیف و جهاد بود که امام عصر با ستمگران و بیدادگران مبارزه خواهد کرد.

۱. کمال الدین: ۱/۳۲۱ ح ۳.

قَصُّنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُضْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا^(۱)؛ «و رسولانی که داستان آنها را بر تو گفتیم از پیش و رسولانی که قصه آنها را بر تو ذکر نکردیم و موسی با خدا تکلم کرد».

به هر حال وضعیت حجج الهی از زمان وفات آدم تا هنگام ظهور ابراهیم علیه السلام اینگونه بوده است خداوند تولد ابراهیم را مخفی نگاه داشت و او را از چشم‌ها؛ زیرا امکان ظهور حجت الهی در آن زمان که نمرود بر همه ارکان جامعه دست انداخته و ادعای خدایی و ربوبیت می‌کرد و پایه‌های حکومت خود را محکم کرده بود بسیار مشکل می‌نمود و ابراهیم علیه السلام در زمان سلطنت نمرود امر خود را پنهان می‌کرد و خود را ظاهر نمی‌نمود و نمرود نوزادان را می‌کشت و عقاب او در جست و جوی بودند تا این که ابراهیم خود آنها را دلالت کرد و امر خود را اظهار نمود بعد از آنکه دوران غیبت او سپری شد و زمان خاموشی فرا رسید، چیزی که خداوند اراده کرده بود، در اثبات حجت و اکمال دینش. و هنگامی که زمان وفات ابراهیم فرا رسید اوصیای او و حجت‌های خداوند عزوجل در زمین، برخی بصورت آشکار و برخی دیگر در پنهان، تا زمان بعثت موسی علیه السلام راه او را ادامه دادند.

فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در پی جست و جوی موسی به قتل می‌رساند زیرا خبر ظهور موسی علیه السلام شایع شده بود. لذا خداوند ولادت او را مخفی داشت و سپس مادر موسی او را در دریا انداخت.

موسی علیه السلام در دامان فرعون پرورش یافت در حالیکه او نمی‌دانست که این نوزاد کیست. و چون موسی علیه السلام رحلت کرد برای او اوصیایی بود که حجت‌های خدا بودند؛ برخی به صورت آشکار و برخی دیگر به صورت پنهان تا هنگام ظهور عیسی علیه السلام که عیسی علیه السلام در ولادت ظاهر و نشانه‌های او آشکار بود و خود را نمایاند و براهین خود را ارائه داد و خود را مخفی ننمود زیرا



او در عصری بود که ظهور حجت به این صورت ممکن بود.

بعد از عیسی علیه السلام اوصیایی آمدند که آنها حجت‌های خدای عزوجل بودند که برخی به صورت علنی و برخی دیگر در پنهان به سر می‌بردند تا هنگامی که پیامبر اسلام ظاهر شد. از جمله مسائلی که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شده و از سنت‌های دیگر انبیاء نیز بوده است تعیین اوصیاء بعد از خود بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اوصیاء خود را همانند رسولان گذشته منصوب نمود و فرمود: که مهدی خاتم امامان علیه السلام است و همانا او زمین را پر از عدل و داد کند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. امت تمام این امور را از آن حضرت نقل کرده‌اند و این که عیسی علیه السلام هنگام ظهور او فرود آید و پشت سر او نماز گزارد پس ولادت همه اوصیاء و مقامات آنها یکی پس از دیگری حفظ شد تا هنگام ولادت صاحب زمان علیه السلام فرا رسد کما این که حکمت ایجاب می‌کند تا تدبیر پایدار در رابطه با غیبت کسانی که ذکر کردیم از حجت‌های گذشته اعمال شود^(۱).

۴- حوادث مهم قبل از تولد حضرت مهدی (عج)

مقصود از حوادث رویدادهایی است که در بلاد و شهرها رخ داد و این رویدادها غیر از قیامهایی بود که توسط علویان و غیر آنها به وقوع پیوست که شرح آن را پیش از این ذکر کردیم. از زمانی که حضرت هادی و عسکری علیه السلام توسط متوکل عباسی از مدینه به سامرا منتقل شدند، تا هنگام تولد حضرت مهدی قریب بیست سال به طول انجامیده لذا حوادث را به ترتیب سنوات و سالهایی که آن حوادث اتفاق افتاده ذکر می‌نماییم.

عصر متوکل

بعد از واثق در ذی حجه سال ۲۳۲ مردم با متوکل بیعت کردند و او قدرت را در اختیار گرفت^(۱) و در سال ۲۳۴ طوفانی عجیب در عراق وزید که همانند آن را مردم به یاد نداشتند. این طوفان زراعت کوفه و بصره و بغداد را سوزاند و مسافرانی را که در راهها بودند، هلاک کرد و پنجاه روز ادامه پیدا کرد؛ به طوری که حتی مردم از رفتن به بازار و کارهای روزانه خود بازماندند و کسی را قدرت بر راه رفتن در مسیرها نبود و گروه زیادی هلاک شدند.

در همان سال زلزله شدیدی در دمشق رخ داد که خانهها خراب شد و وسعت آن تا «انطاکیه» کشیده شد و آنجا را نیز خراب و منهدم کرد و بلاد جزیره را در بر گرفت و تا موصل رسید و گفته شده که پنجاه هزار نفر از اهل موصل هلاک شدند^(۲).

در سال ۲۳۶ متوکل امر کرد قبر امام حسین علیه السلام را منهدم کردند و خانههای اطراف آن را خراب نمودند و زمین آن را به کشتزار مبدل نمودند و مردم را از زیارت مرقد مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام منع کردند^(۳). متوکل معروف به تعصب بود؛ به طوری که مسلمانان به حدی از او ناراحت شدند که اهل بغداد بر دیوارها و مساجد برای او دشنام می نوشتند و شعرا او را هجو می کردند.

در سال ۲۴۰ مردم خلاط^(۴) صیحه عظیمی از آسمان شنیدند که به سبب آن گروه زیادی از مردم مردند و تگرگ به اندازه تخم مرغ در عراق بارید و سیزده قریه در بلاد مغرب ناپدید شد و در زمین فرو رفت.

۱. الکامل فی التاریخ: ۳۳/۷.

۲. تاریخ الخلفاء: ۳۴۷.

۳. الکامل فی التاریخ: ۵۵/۷.

۴. خلاط بکسر خاء نام شهری آباد است که در اقلیم پنجم واقع شده و در آن میوه فراوان و آب زیادی و سردی آن ضرب المثل است و در کنار آن دریاچه‌ای وجود دارد که بی نظیر است. معجم البلدان: ۳۸۱/۲.



در سال ۲۴۱ تناثر نجوم شد و بیشتر شب ادامه داشت؛ به طوری که مردم چنین رویدادی را به یاد نداشتند.

در سال ۲۴۲ زلزله عظیمی در تونس و اطراف آن و در ری و خراسان و نیشابور و طبرستان و اصفهان رخ داد و کوهها از هم جدا و قطعه قطعه شدند و زمین شکافهایی برداشت و در قریه سویداء مصر، از آسمان سنگ بارید که یکی از آن سنگها را وزن کردند، ده رطل بود و کوهی در یمن حرکت کرد تا به مزارع دیگران رسید و در حلب پرندهای سفید در ماه رمضان ظاهر شد که فریاد می زد ای مردم! تقوای خدا را پیشه سازید و چهل مرتبه فریاد می زد! خدا خدا خدا. سپس پرید و رفت، اما فردای آن روز مجدداً آمد و همانند روز گذشته فریاد زد و پیک این واقعه را نوشت و پانصد نفر که این صدا را شنیده بودند، گواهی دادند^(۱).

قتل ابن سکیت

در سال ۲۴۴ متوکل یعقوب بن سکیت را که امام در علم نحو بود، و متوکل او را برای تعلیم فرزندان خود تعیین کرده بود، به قتل رساند. ماجرا از این قرار بود که متوکل روزی به معتز و مؤید دو فرزند خود نظر کرد و به ابن سکیت گفت: آیا این دو فرزند من نزد تو محبوب ترند؟ یا حسن و حسین (فرزندان رسول خدا ﷺ)؟ ابن سکیت گفت: قنبر غلام علی بهتر از این دو می باشد متوکل دستور داد ترکها شکم او را لگد کردند تا این که از دنیا رفت و گفته شده که دستور داد زبان او را بیرون آوردند تا این که از دنیا رفت و دینه او را نزد پسرش فرستاد^(۲).

در سال ۲۴۵ زلزله های بسیاری سطح کره زمین رخ داد و شهرها و قلعه ها و پل ها خراب

۱. روضة الصفا: ۴۷۸/۳.

۲. تاریخ الخلفاء: ۳۴۸.



شد و در انطاکیه کوهی در دریا سقوط کرد و از آسمان صدایی مهیب و وحشتناک شنیده شد و در مصر زلزله‌ای آمد و اهل بلیس از ناحیه مصر صدای وحشتناکی شنیدند و گروهی از مردم آنجا مردند و آب چشمه‌های مکه فرو رفت. متوکل صد هزار دینار فرستاد تا آب از عرفات به مکه جاری سازند.

مسعودی می‌گوید: در همین دوران متوکل غوطه ور در لذات و شراب بود و چهار هزار کنیز داشت^(۱)

کشته شدن متوکل

در سال ۲۴۷ متوکل تصمیم گرفت تا فرزندش منتصر را از ولی عهدی خود خلع کرده و معتز فرزند دیگرش را به علت محبتی که به مادرش داشت جایگزین او کند. لذا از منتصر خواست که از مقام ولایت عهدی کناره گیرد اما منتصر قبول نکرد. از آن پس متوکل در هر مجلسی سعی بر تحقیر منتصر داشت و بارها او را تهدید می‌کرد و او را دشنام می‌داد. در همین ایام ترکها که حفاظت و امور کاخ را عهده دار بودند از متوکل برگشته به او پشت کردند و دست به دست منتصر دادند و نیمه شب چهارم یا پنجم شوال به امر منتصر متوکل را از پای در آوردند.

منتصر عباسی

در سال ۲۴۸ منتصر را پس از نزدیک به شش ماه حکومت مسموم کردند و از دنیا رفت.

مستعین عباسی

در سال ۲۵۱ مستعین برادر متوکل پس از سه سال حکومت به دستور فرزند برادرش معتز



کشته شد^(۱).

معتز عباسی

در سال ۲۵۲ معتز پسر متوکل قدرت را در دست گرفت و در رجب همین سال معتز برادر خود مؤید را از ولایت عهدی خلع کرد و او را در غل و زنجیر کرد و او را به قدری زد که بعد از سه روز از دنیا رفت و از ترس این که نگویند او برادر خود را کشته، قضات را حاضر کرد تا ببینند که اثر شکنجه که به وسیله آن کشته شده باشد، در بدن او نیست، بعد از مرگ برادرش گروهی آمدند و حقوق خود را از او طلب کردند. معتز از مادرش که اموال زیادی نزد او بود، خواست که حقوق آنها را بدهد، ولی او نداد و در بیت المال هم چیزی نبود. لذا تصمیم گرفتند که او را از خلافت برکنار کنند، بدین منظور لباس حرب به تن کردند و به دارالخلافت آمدند و گروهی هجوم بردند و پای او را گرفتند و او را در برابر آفتاب نگه داشته، بر صورت او می زدند و به او می گفتند که خود را از حکومت خلع کن. سپس قاضی و شهود را آوردند و او را خلع کردند و محمد بن واثق را که معتز او را به بغداد تبعید کرده بود، به سامرا آوردند و معتز خلافت را به او تسلیم کرد و بعد از پنج شب گروهی معتز را گرفتند و به حمام بردند. تشنگی بر او غالب شد و او را آب ندادند. آنگاه به او آب بسیار سرد دادند که بلافاصله جان داد. این واقعه در ماه شعبان سال ۲۵۵ اتفاق افتاد^(۲).

شهادت امام هادی علیه السلام

و در سال ۲۵۴ حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام در سامرا به شهادت رسید و در خانه

۱. تاریخ الخلفاء: ۳۵۷.

۲. تاریخ الخلفاء: ۳۵۹ - ۳۶۰.



خود مدفون گردید^(۱).

مهتدی عباسی

در رجب سال ۲۵۵ مهتدی حکومت را به دست گرفت و پس از کم‌تر از یک سال حکومت در رجب ۲۵۶ کشته شد^(۲).

معتمد عباسی

در سال ۲۵۶ معتمد، احمد بن متوکل، قدرت را به دست گرفت و در ایام او زنجی‌ها وارد بصره شدند و دست به قتل و سوزاندن و تخریب و اسیر کردن مردم زدند و به دنبال آن بیماری وبا در عراق آمد که عده زیادی که بیرون از حد شمارش است از دنیا رفتند و در پی آن زلزله‌های پیاپی روی داد و هزار نفر از مردم در اثر ویرانی‌های زلزله جان دادند و جنگ زنجی‌ها تا سال ۲۷۰ ادامه پیدا کرد و معتمد، برادر خود موفق را برای مقابله با آنها فرستاد که فقط از مسلمان‌ها یک میلیون و پانصد هزار نفر کشته شدند و تنها در یک روز در بصره سیصد هزار نفر به قتل رسیدند تا این که رهبر زنجی‌ها کشته شد و سر او را به نیزه زدند و به بغداد آوردند^(۳).

و در سال ۲۶۰ در ایام معتمد قحطی شدیدی در حجاز و عراق پدید آمد که قیمت یک پیمان از گندم به صد و پنجاه دینار رسید. و در همین سال علی بن زید والی کوفه کشته شد.

۱. سفینه البحار: ۲/۲۴۰.

۲. تاریخ الخلفاء: ۳۶۱-۳۶۳.

۳. تاریخ الخلفاء: ۳۶۳-۳۶۴.

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

در سال ۲۶۰ امام عسکری علیه السلام در سامرا در سن ۲۸ سالگی به دست خلیفه عباسی به شهادت رسید و در کنار پدر بزرگوارش در همان حجره به خاک سپرده شد امام عسکری علیه السلام در سال ۲۳۲ به دنیا آمدند و شش سال مقام شامخ و رفیع امامت را عهده دار بودند.



فصل پنجم

اموال حضرت مهدی علیه السلام
و آغاز امامت

الف - نسب امام مهدی

۱ - پدر و اجداد حضرت

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند حضرت امام حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابی طالب علیه السلام است. القاب آن حضرت: صامت، هادی، رفیق، زکی، سراج، مضی، شافی، مرضی، حسن و عسکری می باشد و آن حضرت و پدر و جد او در زمان خود معروف به ابن الرضا بودند.

۲ - مادر

نرجس مادر حضرت حجة علیه السلام او ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر پادشاه روم است و مادر نرجس از اولاد حواریین بوده که با شمعون وصی حضرت مسیح علیه السلام منسوب است. نرجس خاتون خط را می دانست و به لغت عربی آشنایی داشت و هنگامیکه اسیر شد نام خود را نرجس نهاد تا شناخته نشود و هنگامیکه به حضرت حجة علیه السلام حامله شد و نور وجود مقدس آن حضرت او را فرا گرفت صیقل نام نهاده شد. وقتی فرزند او حضرت مهدی علیه السلام متولد شد بر مادر خود سلام کرد و هنگامیکه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به نرجس خاتون از آنچه بعد از وفاتش بر آنان وارد خواهد شد خبر داد، از حضرت خواست تا از خدا بخواهد که وفاتش را قبل از وفات امام علیه السلام قرار دهد لذا نرجس علیه السلام در زمان حیات امام از دنیا رفت و بر قبر او

لوحی است که بر آن نوشته شده است این قبر مادر «م ح م د» علیه السلام است^(۱).

ازدواج امام عسکری علیه السلام و نرجس خاتون

بشیر بن سلیمان که از اولاد ابو ایوب انصاری و یکی از دوستان حضرت ابوالحسن (امام هادی) و ابومحمد (امام عسکری) علیه السلام و همسایه ایشان در سُرَّ مَنْ رَأَى بود، می گوید: کافور خادم نزد من آمد و گفت مولای ما ابوالحسن علی بن محمد عسکری تو را نزد خود می طلبد. بشیر می گوید: من نزد حضرت هادی رفتم و هنگامی که در برابر ایشان نشستم، به من فرمود: ای بشیر! تو از اولاد انصار می باشی و این موالات در میان شما بوده و آن را از نیاکانتان به ارث برده اید و شما مورد وثوق ما اهل بیت هستید و من تو را به شرافتی که از شیعه در موالات پیشی بگیری، برتری دهم و از رازی مطلع گردانم و برای خریدن کنیزی بفرستم.

سپس حضرت نامه ای که با خط رومی و زبان رومی نوشته و با مهر خود آن را ممهور نموده بود و کیسه ای زرد رنگ که در آن دویست و بیست دینار بود، به من داد و فرمود: این را بگیر و به سوی بغداد حرکت کن و کنار جسر فرات در فلان روز هنگام ظهر حاضر شو! در این هنگام گروهی از اسرا را خواهی دید که نزدیک جسر می آوردند و در بین آنان عده ای از کنیزان می باشند. خریداران به سوی آنان می شتابند که بعضی از ایشان که از وکلای بنی العباس اند و تعداد کمی هم از جوانان عرب هستند. پس هنگامی که آنها را دیدی، در تمام روز از مکانی دور برایشان اشراف داشته باش به ویژه بر کسی که نام او عمر بن یزید نخاس^(۲) است، تا این که به خریداران کنیزی را عرضه کند که این صفات و خصوصیات را دارد؛ دو لباس حریر در بر دارد و از عرضه کردن خود بر خریداران امتناع می کند و نمی گذارد کسی او را لمس نماید و با

۱. سفینه البحار: ۵۸۳/۲.

۲. برده فروش.

آنان موافقت نمی‌کند و فریادی با لهجه رومی از پشت پرده می‌شنوی. بدان که او می‌گوید: وای که هتک شده پرده. پس بعضی از خریداران بجهت عفاف او تا مبلغ سیصد دینار حاضر به خریداری او می‌شوند و او می‌گوید: اگر در هیأت سلیمان بن داوود و همانند مُلک او ظاهر گردی، مرا رغبتی در تو پیدا نشود و بر مال خود بترس، و فروشنده گوید: چاره چیست و من بایستی تو را بفروشم و آن کنیز گوید: شتاب مکن، بایستی خریداری پیدا شود که دل من بر او آرام گیرد و به وفا و امانت او مطمئن شوم. در این هنگام تو نزد عمر بن یزید رفته به او بگو که با تو نامه‌ای از یکی از اشراف به زبان رومی است که در آن نامه، کرم و وفا و بزرگی و سخاوت او توصیف شده است. نامه را به کنیز بده تا در اخلاق صاحب این نامه دقت کند و بیندیشد. اگر مایل بود و به او راضی شد، من وکیل صاحب نامه هستم تا او را از تو بخرم.

بشیر بن سلیمان گفت: آنچه مولایم ابوالحسن علیه السلام دستور داده بود، درباره آن کنیز انجام دادم. هنگامی که آن زن در نامه نظر کرد، به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند یاد کرد با تأکید که اگر از فروختن او امتناع کند، خود را خواهد کشت. بشیر بن سلیمان می‌گوید: من درباره قیمت آن کنیز با فروشنده بحث و گفت و گو و چانه زنی نمودم تا به همان مقدار دیناری که مولایم داده بود، راضی شد. سپس پول را به فروشنده دادم و او آن کنیز را در حالی که شادمان بود، به من تسلیم کرد. من با آن کنیز به محل اقامتم آمدم. آن زن هنوز در آنجا مستقر نشده بود که نامه مولایم را از گریبان خود بیرون آورد و آن را می‌بوسید و روی چشمان و صورت و بدنش می‌گذاشت. باتعجب به او گفتم: تو نامه‌ای را می‌بوسی که صاحب نامه را نمی‌شناسی؟

گفت: ای بی توجه به جایگاه فرزندان انبیا! به من گوش فرا ده و توجه کن. من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم می‌باشم و مادرم از اولاد حواریین منسوب به وصی مسیح، شمعون، می‌باشد تو را به امر عجیب خبر دهم.



جدم قیصر تصمیم گرفت که مرا به فرزند برادرش تزویج نماید و من دختری سیزده ساله بودم. قیس و رهبانان را که تعداد آنها سیصد نفر بود و از نسل حواریین بودند، در قصر خود جمع کرد و از هفتصد نفر دیگر از بزرگان و امرای سپاه فرماندهان لشکر دعوت نمود و نیز چهار هزار نفر از نقیبان و سپاهیان و سران قبایل را در آن مجلس گرد آورد و تختی مزین به جواهر را بر جایی بلند قرار داد، در این هنگام فرزند برادرش بر بالای آن تخت رفت و همه متوجه او شدند و اسقف‌ها به پا خاستند و کتاب‌های انجیل خود را گشودند، ناگاه پایه‌های آن تخت درهم شکست و تخت از بالا به زیر افتاد و آن کس که بالای تخت بود، افتاد و بی‌هوش شد. رنگ اسقف‌ها پرید و بر خود لرزیدند و بزرگ آنها به جدّ من گفت: ای پادشاه! ما را معاف دار از این امر نحس که دلالت بر زوال دین و مذهب مسیحی دارد. جدم این رویداد را به فال بد گرفت و به اسقف‌ها گفت: این ستون را بلند کنید و آن جایگاه را بالا برید و برادر او را حاضر کنید تا این دختر را به او تزویج کنم تا این نحوست به سعادت تبدیل شود. هنگامی که تخت را بالا بردند، همان رویداد برای برادر او اتفاق افتاد.

مردم متفرق شدند و جدم قیصر روم در حالی که اندوهناک بود، به پا خاست و به منزل همسران خود رفت و پرده‌ها آویخته شد.

من آن شب در خواب دیدم! حضرت مسیح و شمعون و تعدادی از حواریین در قصر جدم اجتماع کردند و منبری از نور که بسیار بلند بود در همان مکان که جدم تخت خود را قرار داده بود، نصب کردند و محمد صلی الله علیه و آله و داماد و وصی او و عده‌ای از فرزندان علیه السلام بر او وارد شدند. سپس حضرت مسیح جلو رفت و با او معانقه کرد. محمد صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای روح خدا! من برای خواستگاری از دختر وصی تو شمعون آمده‌ام. بگو تا ملیکه را برای این فرزندم بیاورند و اشاره به ابو محمد صاحب این نامه کرد. آن گاه مسیح علیه السلام به شمعون نظر کرد و به او گفت: شرافت به سوی تو آمده است. پس رحم خود را به رحم آل محمد صلی الله علیه و آله وصل کن.



شمعون گفت: چنین کردم سپس بر آن منبر بالا رفت و محمد ﷺ خطبه خواند و مرا به فرزندش تزویج کرد و مسیح ﷺ گواهی داد و فرزندان محمد ﷺ و حواریین گواهی دادند. هنگامی که از خواب بیدار شدم، از بیم کشته شدن ترسیدم خواب خود را برای پدر و جدم نقل کنم و آن را مخفی کردم و در دلم محبت ابو محمد ﷺ زیاد شد؛ به طوری که غذا و آب نمی‌خوردم تا این که ضعیف و لاغر و به شدت بیمار شدم و در شهرهای روم طبیبی نبود، مگر این که جدم او را حاضر کرد اما مفید واقع نشد و داروی آنان اثر نبخشید تا هنگامی که از درمان من مأیوس شد، به من گفت: ای نور چشمم! آیا دلت چیزی را می‌خواهد در این دنیا تا من آن را فراهم کنم؟ گفتم: من درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم. اگر عقوبت را از اسیران مسلمان که در زندان به سر می‌برند، برداری و زنجیرها از پای آنان بگشایی و بر آنها تصدق کنی و نوید آزادی به آنها دهی، امید است که مسیح و مادرش عافیت را نصیب من نمایند، و جدم خواسته مرا عمل کرد و من کمی بهتر شدم و مختصری غذا می‌خوردم و جدم شاد شد و به اسیران توجه بیشتری کرد.

چهارده شب پس از آن در خواب دیدم که فاطمه سیده زنان عالمین ﷺ به دیدن من آمد و با او مریم دختر عمران و هزار حوریه بهشتی بود و مریم به من گفت: این خانم سیده النساء ﷺ مادر شوهر تو ابو محمد ﷺ است. من دامن او را گرفتم و گریه کردم و از این که ابومحمد به دیدار من نیامده، به او شکوه کردم.

فاطمه ﷺ فرمود: فرزندم! تا تو مشرک و بر دین نصاری هستی، ابومحمد به دیدار تو نمی‌آید و این خواهرم مریم است که از دین تو به خدا تبری می‌جوید. اگر می‌خواهی خشنودی خدای تعالی و خشنودی مسیح و مریم ﷺ را به دست آوری و به زیارت ابومحمد نائل گردی، بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله، هنگامی که من این کلمات را گفتم، فاطمه ﷺ مرا به سینه چسبانید و آرام شدم و فرمود: اکنون در انتظار دیدار ابو

محمد ﷺ باش. من او را به دیدار تو می فرستم. سپس از خواب بیدار شدم و در انتظار دیدار ابو محمد ﷺ به سر می بردم و هنگامی که شب بعد فرا رسید، در خواب ابو محمد ﷺ را دیدم، به او گفتم: به من جفا کردی ای حبیبم آنقدر که در اثر فراق تو من در معرض مرگ قرار گرفتم. فرمود: من تأخیر نکردم، مگر به جهت این که تو مشرک بودی. اکنون که مسلمان شدی، هر شب به دیدار تو خواهم آمد تا این که خداوند وسیله دیدار ما را در بیداری فراهم سازد. پس تا کنون دیدار او با من قطع نشده است.

بشیر می گوید: به آن کنیز گفتم: چگونه در میان اسیران واقع شدی؟ گفت: ابو محمد ﷺ شبی از شبها به من گفت: جدت قشونی را برای جنگ با مسلمین در فلان روز اعزام می کند و خود به دنبال آنها خواهد آمد. تو در هیأت خدمه با تعدادی از کنیزان از فلان راه به آنها ملحق شو و من چنین کردم. سپس گروهی از مسلمانان ما را اسیر کردند تا این که ماجرای من به اینجا انجامید و کسی نمی دانست که من دختر پادشاه روم هستم تا این لحظه، مگر تو که اکنون من تو را نیز مطلع کردم، و آن کسی که من در سهم او از غنائم قرار گرفتم، از نام من سؤال کرد؟ گفتم: نام من نرجس است. گفت: این نام کنیزان باشد.

بشیر می گوید: به او گفتم: من در شگفتم که تو زنی از اهل روم هستی چگونه به عربی صحبت می کنی؟ گفت: جدم به زبان عربی علاقه زیادی داشت و او مرا بر یادگیری تشویق کرد تا این که زنی که مترجم او بود، صبح و شام نزد من می آمد و من عربی را از او آموختم و قدرت بر تکلم پیدا کردم! بشیر می گوید: هنگامی که آن زن را به شُرِّ مَنْ رَأَى آوردم و به خدمت مولایم ابوالحسن ﷺ رسیدم، امام ﷺ فرمود: خدا چگونه عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرافت محمد و اهل بیت او ﷺ را به تو نشان داد؟ آن زن گفت: ای پسر رسول خدا ﷺ! من چه بگویم درباره چیزی که تو از من به آن داناتری. حضرت به او فرمود: من دوست دارم که تو را اکرام کنم. کدامیک را بیشتر دوست داری؛ ده هزار دینار یا بشارت به شرافت ابدی؟

گفت: بشارت به فرزندی برای من . حضرت فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که مالک شرق و غرب دنیا شود و زمین را پس از آن که از ظلم و جور لبریز شده باشد، پر از عدل و داد کند آن زن گفت: از چه کسی؟ فرمود: از همان کسی که رسول خدا ﷺ تو را برای او در فلان شب و فلان سال خواستگاری کرد . مسیح ع و وصی او تو را به چه کسی تزویج نمود؟ آن زن گفت: به فرزند شما ابو محمد ع . امام هادی ع فرمود: او را می شناسی؟ آن زن گفت: شبی نبوده که او را زیارت نکنم، از آن شب که به دست سیده النساء ع اسلام اختیار کردم . بشیر می گوید: سپس مولای ما فرمود: ای کافور! به خواهرم حکیمه بگو تا نزد ما آید . هنگامی که حکیمه وارد شد، امام هادی ع به او فرمود: این همان زن است . حکیمه دست در آغوش او در آورد و بسیار شادمان شد . آنگاه حضرت ابوالحسن ع به خواهرش فرمود: ای دختر رسول خدا ﷺ! این زن را با خود به منزل ببر و فرایض و سنن را به او تعلیم کن که او همسر ابو محمد و مادر قائم ع است ^(۱) .

ب- ولادت حضرت مهدی (عج)

پیش گویی ها پیرامون امام دوازدهم از پیامبر و ائمه ع در اذهان بود و همه در انتظار تولد آن موعود بودند تا این که وقت مقرر فرا رسید و انجاز وعده الهی موعدهش محقق گردید، خاتم اوصیاء و حجت دوازدهم در صبح روز نیمه شعبان دیده به جهان گشود و عدل گستر جهان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه از مادر متولد شد .

موسی بن محمد از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی ع روایت کرده است که: امام حسن عسکری ع نزد من فرستاد خدمت ایشان رسیدم فرمود: ای عمه! امشب نزد ما افطار کن که شب نیمه شعبان است و خداوند حجت خود را در این شب ظاهر گرداند .

۱ . غیبه طوسی و بحار الانوار: ۶/۵۱ ح ۱۲ و مناقب ابن شهر آشوب: ۴/۴

من عرض کردم مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند در او اثری از حمل نیست؟ فرمود: همین است که برای تو می‌گویم؛ حکیمه گفت: پس آمدم سلام کردم و نشستم. نرجس خواست کفش از پایم بیرون آورد و گفت: ای سیده من و سیده خاندان من! چگونه شب کردی؟ گفتم: بلکه تو سیده من و سیده خاندان من می‌باشی. گفت: ای عمه! این چه سخنی است؟ گفتم: دخترم! امشب خدا به تو پسری کرامت فرماید که در دنیا و آخرت آقا می‌باشد پس او شرم کرد و حیا نمود وقتی از نماز عشاء فارغ شدم افطار کردم و در بستر خوابیدم. چون نیمه شب شد، برای نماز شب برخاستم و نماز را خواندم و نرجس همچنان در خواب و راحت بود. من نیز پس از تعقیب نماز شب خوابیدم اما هراسان بیدار شدم. و نرجس خاتون همچنان خواب بود، تا اینکه بیدار شد و از جا برخاست، نماز شب را خواند و باز خوابید. حکیمه می‌گوید: برای این که بدانم صبح شده، از حجره بیرون آمدم. فجر اول ظاهر شده بود و هنوز نرجس در خواب بود. در شک افتادم، که امام فریاد زد: عمه شتاب مکن که مطلب نزدیک شده است. حکیمه گفت: نشستم و سوره «الم سجده» و «یس» را خواندم که ناگاه نرجس هراسان از خواب برخاست. من به بالینش شتافتم و گفتم بسم الله علیک، آیا چیزی احساس می‌کنی؟ گفت بله! گفتم: آسوده خاطر باش. همان است که به تو گفتم.

حکیمه می‌گوید: در آن هنگام حالتی در من پیدا شد که از خود بی خود شدم و نرجس نیز چنین شد. وقتی به خود آمدم و متوجه شدم، جامه از روی نرجس کنار زدم، آقای خود را دیدم که در حال سجده است و مواضع سجودش را بر زمین گذاشته است. او را در بر گرفتم، دیدم نظیف و پاکیزه است. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا زد و فرمود: ای عمه! فرزندم را نزد من بیاور. او را نزد امام علیه السلام بردم حضرت علیه السلام دست‌های خود را زیر پا و پشت او گذارد و پاهای او را به سینه خود چسبانید و زبانش را در دهان او نهاد و دست بر چشم‌ها و گوش و مفاصلش کشید. سپس فرمود: سخن بگو ای پسر! فرمود: اشهدان لا اله الا الله وحده لا

شریک له وان محمداً رسول الله . سپس بر امیرالمؤمنین و امامان تا پدرش صلوات فرستاد و سکوت کرد . امام فرمود: او را نزد مادرش ببر تا به او سلام کند و نزد من بیاور . او را نزد مادرش بردم ، به مادرش سلام کرد و سپس او را برگرداندم و در خدمت امام گذاشتم . امام فرمود: ای عمه! روز هفتم که شد ، نزد ما بیا . حکیمه گفت: بامدادان رفتم تا به امام سلام کنم . پرده را بالا زدم تا آقای خود را زیارت کنم ، او را ندیدم گفتم: فدایت شوم چه شد آقای من؟ فرمود: ای عمه! او را به آن کس سپردم که مادر موسی او را به او سپرد . حکیمه گفت: روز هفتم که شد ، نزد آن حضرت رفتم و سلام کردم و نشستم . امام علیه السلام فرمود: پسر من را نزد من بیاور . من او را در حالی که در پارچه ای بود ، نزد آن حضرت بردم . امام علیه السلام با فرزندش همانند روز اول رفتار نمود؛ زبان در دهانش نهاد ، مثل آن که شیر و عسل به او می دهد . سپس فرمود: فرزندم سخن بگو ، گفت: اشهدان لا اله الا الله و بر محمد و امیرالمؤمنین و امامان تا پدرش صلوات الله علیهم اجمعین صلوات فرستاد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ تُرِیدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلٰی الذِّیْنِ اسْتَضَعُّوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نَرِیْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوْا یَحْذَرُوْنَ ﴾^(۱) .

□ ابو عالم خادم گفت: برای امام عسکری علیه السلام فرزندی متولد شد او را محمد نام نهاد و روز سوم او را نشان اصحاب خود داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من و خلیفه من بر شما می باشد و او قائمی است که انتظار او را می برند و هنگامی که زمین را ظلم و جور فرا گرفت او ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند^(۲) .

□ غیاث بن اسید گفت: من نزد محمد بن عثمان عمری قدس الله روحه حاضر بودم که می گفت هنگامیکه مهدی علیه السلام متولد شد نوری از بالای سر او به آسمان ساطع گردید پس او

۱ . سوره قصص ، آیه ۵ .

۲ . کمال الدین : ۲۳۱ ح ۸ .

صورت بر زمین نهاد و سجده برای پروردگار تعالی نمود و آنگاه سر برداشت و می گفت:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^(۱) و ولادت آن حضرت در روز جمعه بود.

□ احمد بن حسن بن اسحاق قمی گفت: هنگامیکه خلف صالح علیه السلام متولد شد از طرف مولای ما ابومحمد حسن بن علی علیه السلام به احمد بن اسحاق نامه‌ای رسید و در آن به خط آن حضرت که توقیعات به همان خط از او می‌رسید ذکر شده بود برای ما مولودی به دنیا آمد و بایستی نزد شما مخفی و مستور باشد و از همه مردم کتمان نمایید و ما او را ظاهر نسازیم مگر بر نزدیکترین افراد بخاطر قرابت او و برای بهترین و خالص‌ترین اولیاء به سبب ولایت او و دوست داریم به تو اعلام داریم تا خدا تو را به وسیله آن شاد گرداند همانگونه که ما را به وسیله او شاد نمود والسلام^(۲).

ج - امام عصر (عج) هنگام شهادت پدر

ابوالادیان می‌گوید: من از خادمین امام حسن بن علی علیه السلام بودم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردم. در آن بیماری که حضرت وفات کرد، من بر آن حضرت وارد شدم. آن بزرگوار نامه‌هایی نوشت و به من فرمود: این نامه‌ها را با خود به مدائن می‌بری و سفر تو پانزده روز به طول می‌انجامد و روز پانزدهم باز می‌گردد. چون وارد سامرا می‌شوی صدای شیون و ناله را در خانه من می‌شنوی و مرا می‌بینی که برای غسل دادن در مُغْتَسَلِ قَهْرار داده‌اند. ابوالادیان می‌گوید: گفتم ای سید من! هرگاه چنین شد، چه کسی بعد از شما خواهد

۱. سوره آل عمران: ۱۸-۱۹.

۲. کمال الدین: ۴۳۳ ح ۱۶.



بود؟

فرمود: کسی که جواب نامه‌های مرا از تو مطالبه کند، او قائم علیه السلام بعد از من است. گفتم: بیشتر برایم بیان فرمایید. فرمود: کسی که بر من نماز گزارد، او خلیفه و جانشین من است. گفتم: باز هم از علائم او برایم بگویید. فرمود: هر کس خبر دهد که در همین تو چیست، او امام بعد از من است. سپس هیبت آن حضرت مانع شد که از آنچه در همین است، سؤال کنم.

آن‌گاه نامه‌ها را برداشتم و از سامرا به سوی مدائن بیرون آمدم و جواب آن نامه‌ها را گرفتم و روز پانزدهم، همانگونه که امام علیه السلام فرموده بود، وارد سامرا شدم. که صدای شیون و ناله از خانه آن حضرت شنیدم و بدن مطهر آن حضرت را دیدم که در محلی قرار دادند تا او را غسل دهند. در این هنگام جعفر بن علی برادر آن حضرت را دیدم و گروهی را که اطراف او جمع شده بودند و به او تسلیت می‌گفتند. با خود گفتم اگر این شخص امام باشد، پس دیگر امامت باطل شده است؛ چون او را می‌شناختم که به سبب برخی از اعمالش شایستگی ندارد. ابوالادیان می‌گوید: من پیش رفتم و به او تسلیت گفتم و او را تهنیت دادم، ولی او از من درباره چیزی سؤال نکرد. سپس عقید^(۱) بیرون آمد و به جعفر گفت: ای سید من! برادرت را کفن کرده‌اند. بیا بر او نماز بگذار.

جعفر بن علی و کسانی که در اطرافش بودند، وارد شدند و سمان و حسن بن علی که معروف به سلمه بود، پیشاپیش آنها بودند. هنگامی که وارد خانه شدیم، مشاهده کردیم که حسن بن علی علیه السلام را کفن کرده‌اند. جعفر بن علی جلو رفت تا بر برادر خود نماز بگذارد. چون خواست تکبیر بگوید، ناگهان کودکی که چهره و موهای مُجَعَّد و دندان‌های مرتبی داشت ردای جعفر را گرفت و فرمود: ای عمو! کنار رو که من به نماز پدرم سزاوارترم. جعفر کنار رفت،

۱. عقید خادم حضرت امام حسن علیه السلام بوده است.



در حالی که چهره او دگرگون و زرد شده بود و آن کودک بر آن حضرت نماز گزارد و او را در کنار قبر پدرش دفن کردند.

سپس ابوالادیان می‌گوید: آن کودک به من فرمود: جواب نامه هایی که با تو می‌باشد را بیاور. من آنها را به آن حضرت دادم و با خود گفتم این دو نشانه بود و ماجرای همیان باقی مانده است. سپس نزد جعفر بن علی رفتم شخصی بنام حاجز و شاء، به او گفت: ای سید من! این کودک چه کسی بود تا این که حجت بر او اقامه کنیم؟ جعفر بن علی گفت: سوگند به خدا من او را ندیدم و نمی‌شناسم.

در آن هنگام گروهی از قم آمدند و از حضرت حسن بن علی سؤال کردند و از وفات آن حضرت خبر دار شدند و گفتند بعد از آن حضرت چه کسی جانشین او می‌باشد؟ بعضی از حاضرین به جعفر بن علی اشاره کردند. اهل قم نزد جعفر رفتند و به او تسلیت و تهنیت گفته اظهار داشتند: با ما نامه‌ها و اموالی است. شما باید بگویید که نامه‌ها را چه کسانی نوشته‌اند و اموال چه مقدار است؟

جعفر بن علی برخاست و لباس خود را تکان داد و گفت: از ما علم غیب می‌خواهند. ابوالادیان می‌گوید: در این هنگام خادمی بیرون آمد و گفت: نامه فلان و فلان با شما می‌باشد و در همیان هزار دینار است که ده دینار آن نقش روی آن پاک شده است. آن‌گاه اهل قم به او گفتند: آن کس که تو را برای این امر فرستاده است، او امام است، امام این اموال را ما به کسی نمی‌دهیم مگر علائمی را که از مولایمان حسن بن علی علیه السلام دیده بودیم در او بیابیم و الا اموال را به صاحبان آنها بر می‌گردانم تا خود هر آنگونه که خواهند عمل کنند.

از سوی دیگر جعفر که خود را برای جانشین برادر ناکام می‌دید، نزد خلیفه رفت و از آنان به خلیفه شکایت کرد. خلیفه دستور داد آن گروه که از قم آمده بودند و اموال با آنها بود را احضار نمایند و به آنها گفت: این مال را ببرید و به جعفر بدهید. آنها گفتند: خدا امیرالمومنین را





اصلاح کند. ما گروهی هستیم اجیر شده و وکلای صاحبان این اموال هستیم و اینها امانت آنها می باشد و ما را امر کردند که این اموال نپردازیم مگر علامت و نشانه‌ای باشد و این امری بوده است که ابو محمد حسن بن علی علیه السلام مقرر داشته است.

خلیفه گفت: چه علامت و نشانه‌ای با ابو محمد بوده است؟ آن جماعت گفتند: اموالی که ما می آوریم از دینارها خصوصیات آنها را حضرت ابو محمد ذکر می کرد و همین طور صاحبان آن اموال و مقدار آن اموال را که چه قدر است، و با این نشانه‌ها ما اموال را به او تسلیم می کردیم و ما بطور مکرر نزد آن حضرت می رفتیم و این امور علامت و دلالت ما بود که ما بر این اساس اموال را می پرداختیم و ابو محمد از دنیا رفت و اگر این مرد (جعفر بن علی) صاحب این امر است! باید همانگونه که برادرش عمل می کرد عمل نماید تا ما اموال را به او بدهیم و در غیر این صورت، آن اموال را به صاحبانش بر می گردانیم.

جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین! این جماعت گروهی هستند دروغگو که بر برادرم دروغ بسته‌اند و این علم غیب است. خلیفه گفت: این جماعت فرستادگان از طرف صاحبان اموال می باشند. آن گروه گفتند: عمر امیرالمؤمنین زیاد شود، دستور دهید کسی ما را بدرقه کند تا از این شهر خارج شویم. خلیفه به نقیبه امر کرد که آنها را از سامراء بیرون ببرد.

هنگامی که از شهر سامرا خارج شدند، غلامی که چهره‌ای زیبا داشت و گویا خادم بود، به دنبال آن گروه رفت و با اسم آنها را صدا زد و به آنها گفت: مولای خود را اجابت کنید. آنها گفتند: تو مولای ما هستی؟ گفت: من به خدا پناه می برم. من بنده مولای شما هستم. به سوی او بیایید. آن جماعت گفتند: با آن غلام آمدیم تا وارد خانه مولایمان حسن بن علی علیه السلام شدیم. که فرزند سید و مولایمان حضرت عجل الله تعالی فرجه را زیارت کردیم که بر تختی نشسته، همانند پاره ماه و لباس سبزی در برداشت. بر او سلام کردیم، آن حضرت پاسخ ما را داد و سپس فرمود: تمام مال فلان مقدار دینار است؛ این مقدار از فلانی و این مقدار از فلان



شخص است و یک یک اوصاف را ذکر کرد تا این که همه آنها را بیان نمود.

سپس لباس‌های ما و اثاثیه و حیواناتی که با ما بود، همه را توضیح داد و ما به شکرانه آن به سجده افتادیم و خدا را سپاس گفتیم و زمین مقابل او را بوسیدیم و از آنچه سؤال کردیم، پاسخ داد و ما اموال را نزد آن حضرت آوردیم و قائم علیه السلام ما را امر فرمود که بعد از آن اموال را به سامرا ببریم و مردی را در بغداد معین فرمود که اموال را نزد او ببریم. چون خواستیم از نزد آن حضرت خداحافظی کنیم، حضرت به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری، کفن و مقداری حنوط داد و فرمود: خداوند اجر تو را عظیم گرداند. هنگام بازگشت به عقبه همدان نرسیده بودیم که از دنیا رفت رحمة الله علیه و بعد از آن ما اموال را به بغداد می‌بردیم و به نواحی و اشخاصی که از طرف آن حضرت منصوب در بغداد بودند می‌دادیم و از نزد آنها توقیعاتی بیرون می‌آمد^(۱).

۳ - احمد بن اسحاق می‌گوید: بر حضرت ابو محمد علیه السلام وارد شدم، امام علیه السلام به من فرمود: ای احمد! شما چگونه خواهید بود، در آنچه مردم در آن شک و تردید دارند؟ عرض کردم. هنگامی که نامه رسید و در آن خبر ولادت سید ما علیه السلام بود هیچ مرد وزن یا کودکی که می‌فهمید نبود، مگر این که قائل به حق شد.

امام علیه السلام فرمود: مگر نمی‌دانید هرگز زمین خالی از حجت خدای تعالی نخواهد بود...^(۲).

داود بن صفوان می‌گوید: من بر ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی قرائت کردم او گفت: ولادت م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین در سامراء سال دویست و پنجاه و شش می‌باشد و مادر او صقیل و ابوالقاسم کنیه اوست و نبی اکرم

۱. کمال الدین: ۲/۴۷۶ ح ۲۶.

۲. بحار الانوار: ۵۰/۳۳۶ ح ۱۳ به نقل از عیون المعجزات.

وصیت کرد و فرمود که اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من و لقب او مهدی است و او حجت و منتظر صاحب الزمان است.

اسماعیل بن علی گفت: من بر ابو محمد، حسن بن علی علیه السلام، وارد شدم، نزد آن حضرت بودم که به خادم خود عقید فرمود: ای عقید! برای من مقداری آب گرم بیاور چیزی نگذشت که صقیل جاریه^(۱) «مادر حضرت صاحب الامر» آب را آورد، هنگامی که امام قدح را در دست گرفت و خواست آن را بنوشد، دست مبارکش می لرزید، به طوری که آن ظرف به دندانهای آن حضرت می خورد. لذا ظرف را بر زمین نهاد و به عقید فرمود: داخل بیت شو، در آنجا کودکی را در حال سجده می بینی. او را نزد من آور. ابو سهل می گوید: عقید گفت: من داخل شدم در جست و جوی آن کودک، ناگهان کودکی را دیدم که در حال سجده بود و انگشت سبابه خود را به سوی آسمان بلند کرده بود. به او سلام کردم. او نماز را مختصر کرد و به او گفتم: همانا سید من شما را امر کرد که نزد او بروی. پس مادرش صقیل آمد و دست او را گرفت و نزد پدرش حضرت امام حسن علیه السلام برد.

ابو سهل گفت: هنگامی که آن کودک برابر حضرت امام حسن علیه السلام آمد، سلام کرد و او رنگی همانند دُر سفید داشت و موهای سرش مجعد و درهم پیچیده بود و دندانهایی بازداشت. هنگامی که امام حسن علیه السلام او را دید، گریست و فرمود: «یا سید اهل بیته اِسْقِنِی الْمَاءَ قَانِیْ ذَاهِبْ اِلَی رَبِّی» ای بزرگ اهل بیت خود! مرا آب بنوشان که من عازم رفتن به سوی پروردگارم هستم. آن کودک آن ظرف مصطکی را گرفت و لبهای پدر را حرکت داد و او را نوشانید و هنگامی که امام حسن علیه السلام آن را نوشید، فرمود: مرا آماده نماز کنید پس در دامن او دو حوله ای قرار داده و آن کودک او را وضو داد پس ابو محمد علیه السلام به آن کودک فرمود: ای فرزندم! تو را

۱. در اینکه مادر حضرت حجت صلوات الله علیه در هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در حال حیات بوده و یا پیش از آن از دنیا رفته اختلاف است که قبل از این ذکر شد و ممکن است این جاریه دیگری غیر از مادر حضرت حجت صلوات الله علیه باشد.



بشارت باد که تو صاحب الزمان هستی و تو مهدی و حجت خدا در زمین می باشی و تو فرزند من و وصی منی و از من تولد یافتی و تو م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستی و تو از رسول خدا ﷺ تولد یافتی و تو خاتم ائمه طاهرين می باشی و رسول خدا تو را بشارت داده و نام و کنیه تو را نهاده و این عهد پدر من به سوی من است از پدران طاهرينش؛ صَلَّى اللهُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ رَبَّنَا إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، و همان وقت حسن بن علی صلوات الله عليهم اجمعين از دنیا رفت^(۱).

د- آغاز امامت امام زمان (عج)

پس از شهادت امام یازدهم حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام در ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری امامت به دوازدهمین و آخرین امام خاتم الاوصیاء حضرت صاحب الامر حجة بن الحسن عجل الله فرجه رسید^(۲).
عمر مبارک آن بزرگوار هنگام شهادت پدر بزرگوارش پنج سال و چند ماه می باشد اگر سال ولادت آن حضرت را سال ۲۵۵ بدانیم چنانچه کلینی می گوید حضرت صاحب علیه السلام در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج متولد شده است^{(۳)(۴)}.

۱. غیبة طوسی: بحار الانوار: ۱۶/۵۲ ح ۱۴.

۲. ممکن است روز اول ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ حضرت عسکری علیه السلام مسموم شده و روز هشتم همان ماه و سال از دنیا رفته باشد؛ چنان که شیخ مفید ظاهراً همین قول را اختیار کرده است و می گوید: در اول ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ حضرت ابو محمد مریض شد و در روز جمعه بعد از گذشت هشت شب از همان سال در سن بیست و هشت سالگی از دنیا رفت.

۳. اصول کافی: ۵۱۴/۱.

۴. در کمال الدین: ۴۳۲/۲ ح ۹ آورده است که از بعضی روایات استفاده می شود که ولادت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در سال دویست و پنجاه و شش بوده است چنانچه صدوق رحمة الله علیه از ابو هارون نقل کرده است که می گوید: من صاحب الزمان ۷ را دیدم و مولد آن حضرت روز جمعه سال دویست و پنجاه و شش بوده است.



هـ- وقایعی که در آغاز امامت حضرت قائم اتفاق افتاد

در آغاز امامت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف، وقایع و حوادث فراوانی روی داد که به طور اجمال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

البته ذکر تمام رویدادهای عصر آغاز امامت آن حضرت که مقارن با غیبت صغرای آن بزرگوار است، ضروری به نظر می‌رسد. مقصود از ذکر رویدادهای مهم آن عصر، بیان حساسیت‌های آن زمان و توضیح و تبیین این امر است که این رویدادها و حوادث چه مقدار در غیبت آن حضرت نقش داشته است.

شیخ مفید^(۱) می‌گوید: ولادت آن حضرت را پدرش مخفی و امر او را مستور نگه داشت؛ به جهت این که زمان سخت و صعب بود. سلطان آن زمان به شدت در طلب و تعقیب آن بزرگوار بود و تلاش می‌نمود که از آن حضرت اطلاعی پیدا کند و برای این که اعتقاد شیعه امامیه درباره آن حضرت شایع شده بود و سلطان می‌دانست که شیعیان در انتظار او هستند، امام عسکری در زمان حیات خود فرزندش را ظاهر نکرد و بیشتر مردم بعد از وفات امام عسکری فرزندش امام عصر عجل الله تعالی فرجه را نشناختند. لذا جعفر بن علی برادر حضرت ابو محمد عسکری^(ع) ترکه و اموال او را تصرف کرد و تلاش کرد کنیزان آن حضرت را زندانی کند و اصحاب آن حضرت را که در انتظار فرزند او بودند و یقین به وجود او داشتند و قائل به امامت او بودند مورد تعدی قرار داده و آنان را می‌ترسانید و پراکنده می‌کرد. از این رو سختی زیادی بر خاندان حضرت ابو محمد وارد شد؛ از دستگیری و زندان و تهدید و کوچک شمردن اما سلطان به نتیجه‌ای دست پیدا نکرد^(۱).

و- مدعیان نیابت

پس از وفات امام عسکری علیه السلام و آغاز امامت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه که همراه با غیبت صغری بود، نواب خاصی از طرف ناحیه مقدسه تعیین شدند و اینها کسانی بودند که از قبل و در زمان امامت حضرت هادی و عسکری علیه السلام شناخته شده و از بزرگان شیعه و اصحاب آن دو امام و مورد تأیید آنان بودند؛ مانند عثمان بن سعید، و محمد بن عثمان، در این دوران گروهی به دروغ خود را نایب خاص حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه معرفی کردند و از این طریق در صدد فریب مردم و انحراف ایشان برآمدند که از طرف ناحیه مقدسه در رابطه با نادرست بودن ادعای آنان توقیعاتی بیرون آمد و دروغ بودن ادعای ایشان به مردم اعلام شد و شیعیان آنها را شناختند و از آنان تبری جستند که به ذکر نام برخی از آنها و شرح مختصری در رابطه با آنان می پردازیم.

۱- شریعی

محمد بن همام می گوید: کنیه شریعی ابو محمد است و او اول کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده بود و اهلیت آن را نداشت و بر خدا و حجت های الهی دروغ بست. پس شیعیان او را لعنت کردند و از او تبری جستند و توقیع در رابطه با لعن و تبری از او رسیده است.

شریعی به دنبال ادعای نیابت اظهارات کفرآمیزی کرد و لب به الحاد گشود البته تمام کسانی که ادعای نیابت دروغ می کردند ابتدا دروغ آنها نسبت به امام علیه السلام بود و ادعا می نمودند که از طرف آن حضرت وکیل هستند و مردم ضعیف را از این طریق فریفته، دعوت به موالات و دوستی خودشان می نمودند. سپس ترقی کرده، ادعاهای بالاتری می نمودند تا قول حلاجیه

آن طوری که از ابو جعفر شلمغانی و مانند او مشهور است^(۱).

۲ - نمیری

از جمله کسانی که مدعی مقام نیابت شد محمد بن نصیر نمیری است.

ابن نوح می‌گوید: محمد بن نصیر نمیری از جمله اصحاب ابو محمد، حسن بن علی علیه السلام بود. هنگامی که حضرت ابو محمد از دنیا رفت، او مقام ابو جعفر، محمد بن عثمان که نایب دوم حضرت صاحب الامر بود را ادعا می‌کرد و مدعی با بیعت شد. پس خداوند به سبب الحاد و جهلی که از او ظاهر گشت او را مفتضح و رسوا کرد ابو جعفر محمد بن عثمان نایب حضرت او را لعن نمود و از او دوری جست و از او فاصله گرفت و ادعای محمد بن نصیر بعد از شریعی بود.

ابو طالب انباری می‌گوید: هنگامی که محمد بن نصیر مدعی نیابت خاصه گردید، ابو جعفر از او دوری جست و او را لعن نمود و این خبر به محمد بن نصیر رسید. لذا آهنگ آن کرد که نزد ابو جعفر نایب حضرت صاحب الامر آید و دل او را به خود معطوف بدارد و عذر خواهی کند، ولی ابو جعفر، محمد بن عثمان به او اجازه نداد و از ملاقات با او امتناع کرد و محمد بن نصیر بدون نتیجه بازگشت.

سعد بن عبدالله می‌گوید: محمد بن نصیر نمیری ادعا می‌کرد که او فرستاده پیامبر است و علی بن محمد علیه السلام او را فرستاده است و قائل به تناسخ گردید و درباره حضرت ابوالحسن علیه السلام غلو می‌کرد و به ربوبیت او قائل شده بود و می‌گفت که محارم را می‌توان اجابت کرد و نکاح مردان را تجویز می‌کرد و می‌گفت این نوعی تواضع و تذلل و برای فاعل یکی از لذات است و خداوند عزوجل هیچیک از اینها را حرام نکرده است.

۱. کتاب الغیبة: و بحار الانوار: ۳۶۷/۵۱.



محمد بن موسی بن حسن بن فرات یکی از کسانی بود که با او هماهنگ بود و ادعای او را تقویت می نمود و او را کمک می کرد.

ابو ذکریا یحیی بن عبدالرحمان جوانی را بر پشت محمد بن نصیر دید و او را مورد عتاب قرار داد او در پاسخ گفت: این از جمله لذات است و این تواضع برای خدا و ترک کبر است. سعد بن عبدالله می گوید: محمد بن نصیر هنگامی که بیمار شد، در حالی که زبانش سنگین شده بود، به او گفته شد: بعد از خودت چه کسی جانشین تو خواهد بود؟ او با زبانی آهسته و ضعیف گفت: احمد، و دانسته نشد که این کدام احمد است. لذا پیروان او پس از مرگش سه فرقه شدند؛ فرقه ای گفتند مراد از احمد، فرزند خود او احمد بن محمد است، و برخی دیگر گفتند مقصود او احمد بن محمد بن موسی بن فرات است، و گروه سوم گفتند مقصود او احمد بن ابی الحسین بن بشیر بن یزید می باشد. پس متفرق شدند و به کسی رجوع نکردند.

۳ - احمد بن هلال کرخی

از جمله کسانی که به دروغ مدعی مقام نیابت شد، احمد بن هلال است. ابو علی بن همام می گوید: او در ابتدا از اصحاب حضرت ابو محمد علیه السلام بود. سپس شیعه اتفاق کردند بر این که ابو جعفر محمد بن عثمان رحمة الله علیه با نص و تصریح حضرت امام حسن علیه السلام در زمان حیات ایشان وکیل آن حضرت گردید و هنگامی که حضرت امام حسن علیه السلام از دنیا رفت، شیعیان به احمد بن هلال کرخی گفتند: آیا امر ابو جعفر، محمد بن عثمان را نمی پذیری و به او مراجعه نمی نمایی، در حالی که امامی که اطاعت او لازم، است تصریح کرده که او وکیلش می باشد؟ احمد بن هلال به شیعیان گفت: من از امام علیه السلام نشنیدم که بر وکالت محمد بن عثمان تصریح کرده باشد و من پدر او عثمان بن سعید را انکار نمی کنم، اما این که قطع پیدا کنم که ابو جعفر وکیل صاحب الزمان علیه السلام است، چنین جرأتی ندارم. شیعیان به او گفتند: غیر از



تو دیگران از آن حضرت شنیده‌اند. احمد بن هلال گفت: شما و آنچه شنیده‌اید، خود می‌دانید، و دربارهٔ ابوجعفر، محمد بن عثمان نایب دوم حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه توقف کرد و او را نپذیرفت. لذا شیعیان او را لعن کردند و از او دوری جستند. سپس به دست ابوالقاسم بن روح (نایب سوم حضرت) توقیع بیرون آمد که در آن لعن و دروی از او بود^(۱).

۴ - محمد بن علی بن بلال

از دیگر کسانی که ادعای وکالت دروغین از طرف صاحب الامر عجل نمودند، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال است و قصهٔ او معروف است در رابطه با آنچه بین او و ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری واقع شد و اموالی که برای امام علیه السلام بود آنها را نگه داشت و از دادن آنها امتناع ورزید و ادعای وکالت کرد تا این که از او تبری و دوری جسته و لعنت کردند و از طرف حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مورد او توقیعی بیرون آمد که معروف است.

ابو غالب رازی از محمد بن محمد بن یحیی نقل کرده است که مردی از اصحاب ما پس از اختلافی که پدید آمد، به ابو طاهر بن بلال پیوست و سپس از او جدا شد و باز به جمع ما ملحق شد. از سبب آن سؤال کردیم، گفت: ما روزی نزد ابو طاهر بودیم و برادرش ابوالطیب و ابن حرز و گروهی از اصحاب او نیز حضور داشتند. در این هنگام غلامی وارد شد و گفت: ابو جعفر عمری در خانه می‌باشد. پس آن جماعت مضطرب شدند و آن حالت پیش آمده را انکار کردند و ابو طاهر گفت: وارد شود. ابو جعفر رضی الله عنه داخل گردید و ابو طاهر و آن جماعت برای او به پا خاستند و او را در بالای مجلس نشانند و ابو طاهر هم در برابر او نشست و او صبر کرد تا همه ساکت شدند.

سپس ابو جعفر گفت: ای طاهر! تو را به خدا سوگند آیا حضرت صاحب الزمان تو را امر

نکرد که مالی که نزد تو می‌باشد، نزد من بفرستی؟ گفت: چرا. ابو جعفر رضی الله عنه برخاست و برگشت و در میان آن گروه سکوتی پدید آمد و وقتی تمام شد، ابو الطیب برادر او به او گفت: از کجا صاحب الزمان را دیدی؟ ابو طاهر گفت: ابو جعفر مرا به بعضی از خانه‌ها خود برد پس از بالای خانه آن حضرت مشرف گردید و مرا امر نمود که مال را به او دهم. ابو الطیب گفت: تو از کجا دانستی که او صاحب الزمان علیه السلام است؟ گفت: هیبتی از او در من پدیدار شد و رعب و ترسی مرا فرا گرفت که دانستم او صاحب الزمان می‌باشد و آن مرد گفت: این سبب جدا شدن من از ابوطاهر است ^(۱).

۵ - حلاج

از دیگر مدعیان دروغین نیابت - چنان که در بعضی از نقل‌ها آمده است - حسین بن منصور حلاج است. ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب فرزند دختر ام کلثوم، دختر ابو جعفر، محمد بن عثمان (نایب دوم حضرت) می‌گوید: هنگامی که خدای تعالی اراده کرد که امر حلاج را کشف و روشن سازد و فضحیت او ظاهر گردد، در دلش افتاد که ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی رضی الله عنه از جمله کسانی است که می‌توان او را فریب داد. پس کسی را نزد او فرستاد و او را نزد خود طلبید و گمان کرد که ابوسهل همانند غیر او از ضعفا در این مسأله می‌باشد، بسبب ناراحتی که دارد و چنین اراده کرده بود که او را به سوی خود بکشاند و او را دعوت می‌کرد به خود تا او را با تصوف منقاد نماید و به آن هدفی که دارد، از طریق حيله و نیرنگ دست پیدا کند؛ زیرا ابوسهل در میان مردم موقعیت خاصی داشت و از نظر علم و ادب نیز دارای مکانتی بود. او در نامه‌هایی که برای ابوسهل می‌فرستاد، می‌گفت: من وکیل صاحب الزمان علیه السلام هستم و با این نامه پراکنی‌ها، نادانان را به سوی خود جلب می‌کرد و برای



ابو سهل می نوشت من مأمور شده‌ام که با تو مرا سله داشته باشم و تو را یاری کنم؛ به سبب تقوای تو و هرگز در این امر دچار تردید و شک نشوی.

ابو سهل رضی الله عنه، برای او پیغام داد که من سؤال کوچکی دارم که در کنار چیزهایی که به دست تو ظاهر می‌گردد، از دلایل و براهین، خفیف و ناچیز است و آن این که من مردی هستم که به کنیزان علاقه‌مند هستم و چند کنیز دارم، اما سپیدی مو مرا از آنها دور می‌کند و نیاز دارم که هر جمعه خضاب کنم و برای من مشقت دارد که این را از آنها پنهان نمایم و اگر این مسأله را بدانند که مویم سفید است، نزدیکی من مبدل به دوری و وصال من تبدیل به هجران می‌گردد. لذا من می‌خواهم که مرا از خضاب کردن و زحمت آن بی‌نیاز کنی و محاسن مرا سیاه گردانی و اگر چنین نمودی، من تو را اطاعت می‌کنم و به سوی تو می‌آیم و به قول تو قاتل می‌شوم و مردم را به مذهب تو دعوت می‌کنم.

حلاج هنگامی که این جواب را از او شنید، فهمید که در مرا سله با او خطا کرده و این که مذهب خود را به او نمایانده جهالت و نادانی کرده است لذا. جوابی به او نداد و دیگر کسی نزد او نفرستاد و ابو سهل این جریان را نزد هر کسی به صورت طنز و یک جریان مضحکه ذکر می‌کرد و کار او را نزد کوچک و بزرگ مشهور نمود و این کار سبب شد که ادعای نادرست او کشف گردد و مردم از او متنفر شوند.

جماعتی از حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه نقل کردند که ابن حلاج به قم آمد و نامه‌ای به پدر صدوق نوشت و او را به سوی خود خواند و می‌گفت: من فرستاده‌ام امام و وکیل او هستم. هنگامی که نامه به دست پدرم رسید، آن را پاره کرد و به آورنده آن نامه گفت: چه فراغتی برای این نادانی‌ها داری؟

سپس علی بن بابویه برخاست و به سوی دکان خود رفت و جماعتی از اصحاب و غلامانش با او بودند. هنگامی که وارد محلی شد که در آنجا دکانش بود، هر کس در آنجا



نشسته بود برخاست، جز مردی که در جای خود نشسته بود و بلند نشد و پدرم او را نمی‌شناخت. هنگامی که پدرم نشست و لوازم مربوط به تجارت خود را بیرون آورد، چنان که تجار معمولاً چنین می‌کنند، رو به بعضی از حضار کرد و از آن مردی که او را نمی‌شناخت، سؤال کرد. آن مرد شنید و رو به پدرم کرد و گفت: از من سؤال می‌کنی، در حالی که من حاضر هستم؟ پدرم به او گفت: تو را بزرگ قلمداد کردم و قدر تو را عظیم شمردم که از خودت سؤال کنم. آن مرد به پدرم گفت: نامه مرا پاره می‌کنی؟ و من شاهد بودم که آن را پاره کردی. پدرم به او گفت: پس تو همان صاحب نامه هستی! آنگاه گفت: ای غلام پای او را بگیر و بر پشت او را بکش تا دشمن خدا و رسولش از این خانه بیرون رود و به او گفت: ادعای معجزات می‌نمایی؟ لعنت خدا بر تو باد. پس از آن دیگر او را در قم ندیدیم^(۱).

۶ - ابن ابی العزاقر «شلمغانی»

دیگر کسانی که در عصر غیبت صغری علم مخالفت با نواب حضرت صاحب الامر عج بر افراشت، ابن ابی العزاقر است.

هبة الله بن محمد بن احمد الکاتب، فرزند دختر ام کلثوم، دختر ابو جعفر عمری رضی الله عنه می‌گوید: مادر بزرگم مرا خبر داد و گفت: ابن ابی العزاقر نزد طایفه بنی بسطام و جاهتی داشت و این بدین جهت بود که شیخ ابوالقاسم برای او نزد مردم منزلت و جاهی قرار داده بود. وقتی او مرتد شد، هر دروغ و کفری را برای بنی بسطام نقل می‌کرد و آن را به شیخ ابوالقاسم نسبت می‌داد! و ایشان آن را می‌پذیرفتند تا این که این مطلب برای ابوالقاسم (حسین بن روح) کشف شد و این عمل او را انکار کرد و بزرگ شمرد و بنی بسطام را از تکلم با او نهی نمود و آنها را به لعن و دوری از او امر نمود، اما آنان نپذیرفتند و بر تولیت او اصرار

۱. بحار الانوار: ۳۶۹/۵۱.

نمودند.

ابن ابی العزاقر به بنی بسطام می‌گفت: من راز و سز را ظاهر ساختم و او از من تعهد گرفته بود که آن را کتمان نمایم و برای این مرا به دوری از خود پس از آن که از مخصوصان بودم عقوبت کرد، زیرا امر عظیمی است که آن را جز ملک مقرب و یا نبی مرسل و یا مؤمنی که مورد آزمایش قرار گرفته باشد، تحمل نکند و این اظهارات باعث شد که او در نفوس بنی بسطام عظیم باشد این جریان نیز به ابوالقاسم (حسین بن روح) رسید. نامه‌ای به بنی بسطام نوشت در رابطه با لعنت و دوری از ابن ابی العزاقر و کسانی که از او پیروی کنند و تولیت او را بپذیرند هنگامی که آن نامه به ایشان رسید! نامه را به ابن ابی العزاقر نشان دادند. او گریه شدیدی کرد و سپس گفت همانا برای این امر باطن عظیمی است و آن اینکه لعنت دور کردن است و معنی قول او که گفته لعنة الله؛ یعنی خدا من را از عذاب و آتش دور گرداند، و الآن منزلت خود را دانستم و صورت خود را به خاک مالید و گفت: بر شما باد که این امر را کتمان کنید.

دختر ابوجعفر می‌گوید: من به شیخ ابوالقاسم خبر دادم که روزی ما نزد مادر ابی جعفر بن بسطام رفته بودیم و او از ما استقبال کرد و احترام نمود و نسبت به من احترام بیشتری کرد، بطوری که روی پای من افتاد و پایم را می‌بوسید. من از این کار او را منع کردم و به او گفتم: ای سیده من! همانا این کار بزرگی است. پس روی دست من افتاد و بوسید و گریست و سپس گفت: چگونه من با تو چنین نکنم، در حالی که تو مولای من فاطمه می‌باشی؟ به او گفتم ای سیده من! چگونه من فاطمه هستم؟ به من گفت: همانا شیخ یعنی ابوجعفر با پرده و پوششی بیرون آمد بسوی ما و به او گفتم آن پرده چه بود؟ گفت: از ما تعهد گرفته که آن را پنهان کنیم و اگر من آشکار کنم، کیفر شوم. گفتم: تعهد می‌کنم که این راز را برای کسی نگویم و در دلم گذراندم مگر به شیخ رضی الله عنه یعنی ابوالقاسم حسین بن روح و او را استثنا کردم.

آنگاه مادر ابو جعفر بن بسطام به من گفت: همانا شیخ ابو جعفر به ما گفته است که روح رسول خدا ﷺ منتقل به پدرت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان رضی الله عنه شده است و روح امیرالمؤمنین ﷺ به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح مولای ما فاطمه ﷺ منتقل به تو شده است. پس چگونه تو را تعظیم نکنم؟

دختر محمد بن عثمان می گوید: به او گفتم این کار را نکن! این دروغ است. به من گفت: این راز بزرگی است و از ما پیمان گرفته شده که آن را برای کسی نگوئیم. خدا را از شما می خواهم من مرا به عذاب گرفتار نکنی و ای سیده من! اگر تو اصرار بر افشای آن نداشتی، آن را برای تو یا دیگری افشا نمی کردم. ام کلثوم می گوید: من هنگامی که از نزد او بازگشتم، نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ﷺ رفتم و ماجرا را برای او گفتم. او به من اطمینان داشت و سخن مرا پذیرفت و به من گفت: ای فرزندم! بعد از این جریان مبادا دیگر نزد این زن بروی و اگر نامه ای به تو نوشت، مبادا آن را بپذیری و فرستاده او را قبول نکنی و دیگر با او ملاقات نکن که این اظهارات او کفر به خدای تعالی و الحاد است، که این مرد ملعون در دل های این گروه محکم کرده است، تا این راهی باشد بر این گفته که بگوید: خدای تعالی در او حلول کرده است؛ آنطور که نصاری درباره مسیح ﷺ می گویند و در نتیجه به قول حلاج لعنه الله برسد.

دختر محمد بن عثمان می گوید: پس از آن من از طایفه بنی بسطام دوری گزیدم و نزد آنها نرفتم و عذر آنها را قبول نکردم و مادر آنها را دیگر ملاقات نکردم و این جریان در میان طایفه بنی نوبخت شایع شد و کسی باقی نماند، مگر این که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح با او مکاتبه کرد و امر به لعن ابو جعفر شلمغانی و دوری از هر کس او را دوست بدارد و به گفته او راضی شود یا با او سخن بگوید نمود؛ سپس توقیعی از صاحب الزمان ﷺ ظاهر شد که امر به لعن ابو جعفر محمد بن علی (شلمغانی) و دوری از او و کسانی که از او متابعت و پیروی نمایند و به گفته او راضی شوند.

برای ابن ابی العزاقر شلمغانی حکایاتی قبیح نقل شده، و سبب قتل او این بود که هنگامی که ابوالقاسم حسین بن روح لعن او را آشکار نمود و مشهور شد و از او تبری جست و همه شیعیان را به آن امر کرد، دیگر برای او راهی برای منحرف کردن مردم باقی نماند روزی در مجلسی که رؤسای شیعه در آن جمع بودند، حسین بن روح گفت: بین من و او را جمع کنید تا من دست او را بگیرم و او دست مرا بگیرد. پس اگر آتشی از آسمان فرود نیامد که او را بسوزاند، آنچه درباره من گفته حق است. این جریان به خلیفه عباسی، «راضی»، رسید و او امر کرد که او را بگیرند و به قتل برسانند پس او را گرفته و کشتند و شیعیان از او راحت شدند^(۱) و این واقعه در سال ۳۲۳ هجری رخ داد^(۲).

ز - اوصاف و ویژگیهای حضرت مهدی (عج)

حضرت مهدی سلام الله علیه خاتم الاوصیاء و آخرین امام و حجت الهی و بقیه الله است همانگونه که رسول خدا ﷺ خاتم انبیا و افضل رسل بود لذا حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه همچون پیامبر اکرم ﷺ صاحب ویژگیهای خاص می باشد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱ - محمد بن مسلم ثقفی می گوید: من بر حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام وارد شدم و قصد داشتم که از قائم آل محمد علیه السلام سؤال کنم. امام علیه السلام و فرمود: ای محمد بن مسلم! همانا در وجود قائم آل محمد علیه السلام ویژگیهایی از پنج نفر از رسولان را می باشد؛ ۱. یونس بن متى، ۲. یوسف بن یعقوب، ۳. موسی، ۴. عیسی علیه السلام، ۵. محمد صلی الله علیه و آله. اما شباهت او به یونس بن متى این است که او بعد از غیبت رجوع کند و جوان باشد بعد از آنکه سن او سن

۱. بحارالانوار: ۳۷۱/۵.

۲. بحارالانوار: ۳۷۷/۵۱.



بزرگ سالان است، و اما شباهت او به یوسف بن یعقوب علیه السلام غیبت او از خاص و عام است او از برادرانش پنهان و با وجود قرب مسافت بین او و پدر و اهل و پیروانش، پدرش یعقوب از او اطلاعی نداشت، و اما شباهت آن حضرت به موسی علیه السلام دوام خوف و طولانی شدن غیبت و مخفی بودن ولادت و سختی و ناراحتی پیروان او بعد از او می باشد که آزار و اذیت را تحمل کنند تا این که خداوند عزوجل اذن در ظهورش دهد و او را یاری نماید و او را بر دشمن پیروز گرداند، و اما شباهت او به عیسی علیه السلام اختلاف کسانی است که درباره او اختلاف کردند تا این که گروهی گفتند که او متولد نشده و دسته ای گفتند که او از دنیا رفته و طائفه دیگری گفتند که او کشته و به دار آویخته شد، و اما شباهت او به جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خروج با شمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و جباران و طاغوتها می باشد و او با شمشیر و رعب یاری شود و هیچ رایتی از او باز نگردد^(۱).

۲ - حسین بن خالد می گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: دین ندارد کسی که وزع ندارد و همانا گرمی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست^(۲).

سپس فرمود: چهارم از فرزندان من فرزند سید العلماء است که خداوند به وسیله او زمین را پاک گرداند از هر جور و ستمی. او همان کسی است که مردم در ولادت او تردید کنند و او صاحب غیبت است و هنگامی که ظهور نماید، زمین به نور پروردگار روشن گردد و میزان عدل بین مردم نهاده شود و کسی به کسی ستم نکند و او همان کس است که زمین برای او در نور دیده شود و او را سایه نباشد و او همان کس است که منادی از آسمان ندا کند که تمام مردم زمین آن را بشنوند! که بدانید حجت خدا نزد خانه خدا ظاهر شده است، پس او را متابعت کنید که همانا حق در او و با او می باشد و آن قول خداوند عزوجل است که می فرماید: ﴿ان نشأ

۱. کمال الدین: ۳۲۷/۱ ح ۷.

۲. در اکمال الدین: ۳۷۱/۲ ذکر شده است: و لا ایمان لمن لا تقيّة له إن أكرمكم عند الله أعمالكم بالتقيّة.



نزل عليهم آية من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعين»^(۱).

۳ - ریان بن ضلت می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما صاحب الامر هستید؟ امام علیه السلام فرمود: من صاحب این امر هستم، اما من آن کسی که زمین را پر از عدل و داد کند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، نیستم. همانا قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف آن کسی است که در هنگام خروج یا اینکه در سن پیری است، اما چهره‌ای جوان دارد و دارای بدنی نیرومند است به گونه‌ای که اگر بخواهد بزرگ‌ترین درخت را با دست از جای برکند و اگر بر کوهها فریاد زند، سنگ‌ها بلرزد و با او عصای موسی و خاتم سلیمان است و او چهارمین از فرزندان من است: خدا او را غایب کند تا زمانی که بخواهد، سپس او را ظاهر گرداند، پس زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد^(۲).



۱. سورة شعراء: ۴.

۲. کمال الدین: ۲/۳۷۶ ح ۷.



فصل ششم

غیبت صغری ، نواب
و توقیحات

الف - چرا غیبت صغری

برای حضرت مهدی عجل الله فرجه دو غیبت است؛ ۱. غیبت صغری ۲. غیبت کبری که در روایات به هر دو غیبت تصریح شده است و علاوه بر آنچه در روایات آمده، در خارج نیز تحقق یافته است. غیبت صغری در اصطلاح به آن مدت گفته می‌شود که ارتباط مردم با حضرت ولی عصر عجل الله فرجه، توسط نواب چهارگانه بود که قریب هفتاد سال به طول انجامید و پس از وفات نائب چهارم علی بن محمد سمی در سال ۳۲۹، غیبت کبری آغاز گردید و دیگر ارتباط مردم از طریق نواب خاص قطع و از آن پس که فقهاء و مراجع جامع الشرایط عهده‌دار نیابت عامه می‌باشند.

غیبت صغری چرا ادامه نیافت؟

در این جا لازم بنظر می‌رسد به این سؤال که چرا غیبت صغری ادامه نیافت؟ و اگر غیبت صغری ادامه می‌یافت و مردم می‌توانستند تا پایان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و لحظه ظهور، توسط نواب خاص با آن حضرت ارتباط داشته باشند، چه اشکالی به وجود می‌آمد؟ پاسخ دهیم.

پاسخ

یکی از دلایل در مورد ادامه نیافتن غیبت صغری این است که نواب خاص که از طرف



حضرت به طور مستقیم مأمور اداره امور مردم و رابط ظاهری و خاص حضرت بودند از امکانات و قدرت لازم برای برخورد با حاکمان جائر برخوردار نبودند و پیوسته مورد آزاد و اذیت و محدودیت از جانب ایشان قرار می گرفتند و طبیعی بود که این امر نمی تواند ادامه یابد و قطعاً حاکمان ظالم برای برداشتن موانع از مسیر حکومت خودکامه خود آنان را محبوس و یا حتی به شهادت می رسانند. دیگر نکته ای که در این باب می توان به آن اشاره کرد سوء استفاده منحرفین و فریب کاری آنانی بود. کسانی که از فرصت استفاده کرده و خود را نایب خاص حضرت معرفی می کردند و باعث انحراف عده ای از مردم می شوند که به برخی از آنان اشاره شد. در اینجا تذکر این نکته ضروری است که در غیبت کبری، این مردم هستند که باید با تحقیق و تفحص فقیه جامع شرایط را پیدا کرده و او را به عنوان مرجع و ولی فقیه خود انتخاب کنند در حالیکه در غیبت صغری نایب خاص با حکم حضرت نیابت را عهده دار می شد و بعضی با سوء استفاده می گفتند، از طرف حضرت منصوب شده و حکم داریم، که تا معلوم شدن این ادعای کذب گروه بسیاری منحرف می شدند.

و سومین دلیل می تواند اراده ذات اقدس الهی بر وجود دو غیبت صغری و کبری باشد که این مطلب از احادیث بسیاری به دست می آید که فرمودند برای حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است. کوتاه مدت و دراز مدت که شاید باید بندگان خدا در دوران بر یک از غیبتها به نوعی در امتحان بزرگ الهی قرار گرفته و از این آزمون سربلند یا سرافکنده بیرون آیند همچون دیگر آزمایشهای الهی.

به هر حال غیبت صغری و غیبت کبری تفاوت هایی دارند که به آنها اشاره می کنیم.

۱- غیبت صغری دورانی محدود داشت که قریب هفتاد سال به طول انجامید و شروع آن از هنگام ولادت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بود؛ اگر ما آغاز غیبت را از همان لحظه ولادت حضرت قرار دهیم، بدلیل اینکه امام عصر عجل الله تعالی فرجه از ابتدای ولادت از



نظر مردم غائب بودند و تنها گروهی از خواص از یاران و نزدیکان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را زیارت نمودند. یا اینکه آغاز غیبت را از هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه السلام قرار دهیم که آغاز امامت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نیز می باشد و در هر صورت این غیبت محدود و تا سال سیصد و بیست و نه که چهارمین نائب حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه یعنی علی بن محمد سمری از دنیا رفت ادامه داشته است.

۲- ویژگی دیگر غیبت صغری، ارتباط مردم با آن حضرت می باشد و در غیبت صغری اگر چه مردم ارتباط مستقیم با آن حضرت نداشتند، اما ارتباط توسط نواب خاص حضرت برقرار و به طور کلی قطع نشده بود، و مردم توسط نواب، مطالب و مشکلات و سؤال های خود را به آن حضرت می رساندند و پاسخ آن ها را دریافت می نمودند، در حالی که در عصر غیبت کبری ظاهراً این ارتباط حتی با واسطه وجود ندارد.

۳- ویژگی دیگر غیبت صغری همانگونه که اشاره شد! نصب و تعیین نواب خاص می باشد که امام علیه السلام به طور مستقیم و خاص شخصی که شرایط لازم را از جهت ایمان و تقوا و علم و امانت و ثاقت و دیگر خصوصیات دارا می باشد، برای تصدی مقام نیابت بر می گزیند و او را بر این منصب تعیین می کند که اصطلاحاً آن شخص نایب خاص و سفیر نامیده می شود و در برخی از روایات به نواب خاص اطلاق وکیل هم شده است، اگر چه وکالت عنوانی اعم از نیابت است؛ زیرا برخی از طرف ناحیه مقدسه وکیل بوده اند، همانند قاسم بن علا، اما منصب نیابت نداشته اند. در هر صورت، امام عصر عجل الله تعالی فرجه در دوره غیبت کبری نایب خاص ندارند و فقهای عظام شیعه از طرف آن بزرگوار نیابت عامه دارند؛ چنان که در توقیع آمده است: **أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ**^(۱) که این حقیقت نصب عام است.

۱. کمال الدین: ۴۸۳/۲ ح ۴.

ب- نواب خاص

نواب خاص حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه در دوره غیبت صغری

و مسئولیت آنها

ابتدا به ذکر نواب خاص و تعداد آنان و مختصری از شرح حال ایشان می پردازیم و سپس وظائفی که آنها در عصر غیبت صغری عهده دار بوده اند بیان می کنیم.

تعداد نواب در عصر غیبت صغری چهار نفر بود که به ترتیب.

۱. عثمان بن سعید.

۲. محمد بن عثمان.

۳. حسین بن روح

۴. علی بن محمد

رحمة الله عليهم بودند.

۱- عثمان بن سعید

عثمان بن سعید اولین بار نواب اربعه است و آنچه درباره جلال و عدالت و امانت او وارد شده است بیشتر از آن است که ذکر شود.

شیخ طوسی (ره) می گوید: اما اولین سفیر (نایب خاص) در زمان غیبت، کسی است که حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری و ابو محمد حسن بن علی علیه السلام او را نصب کرده اند و او شیخ مورد وثوق ابو عمرو عثمان بن سعید عمری و اسدی است، و به او سمان می گویند؛ زیرا برای مخفی داشتن مسئولیتی که داشت، تجارت روغن می کرد و شیعیان هرگاه اموالی را برای حضرت ابو محمد علیه السلام می فرستادند، آن اموال را در ظرف های روغن قرار می دادند و نزد عثمان بن سعید می فرستادند و او آنها را با خوف حمل می کرد و نزد حضرت ابو محمد علیه السلام



می برد. احمد بن اسحاق بن سعد قمی برای ما حدیث کرد: من روزی از روزها بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد صلوات الله علیه وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای سید من! برای من ممکن نمی شود که در هر زمان و همیشه حضور شما برسم پس قول چه کسی را قبول کنیم و امر چه کسی را اطاعت کنیم. امام هادی علیه السلام به من فرمود: این ابو عمرو (عثمان بن سعید) ثقة امین است. آنچه او برای شما گوید، از جانب من می گوید و هر چه به شما برساند، از طرف من رسانده است. پس هنگامی که حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام از دنیا رفت، من روزی خدمت فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و به آن حضرت همان مطلبی را که به پدر بزرگوارشان گفته بودم عرض کردم: امام عسکری علیه السلام فرمود: این ابو عمر (عثمان بن سعید) ثقة امین و در گذشته نیز ثقة بوده است و مورد وثوق من در حیات و ممات است. هر چه به شما بگوید، از جانب من گفته است و هر چه به شما برساند، از ناحیه من می رسانده. و حضرت عسکری علیه السلام به گروهی فرمود: گواه باشید بر این که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و همانا فرزند او محمد وکیل فرزند من مهدی شما می باشد.

و روایت شده است: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت، در مراسم غسل آن حضرت، عثمان بن سعید رضی الله عنه حضور یافت و متولی تمام امور آن حضرت از تکفین و حنوط دادن و دفن کردن گردید و او مأمور به این امر بود در ظاهر به گونه ای که نمی توان آن را انکار کرد گرچه در واقع امر کفن و دفن امام به عهده امام بعد از اوست اما چون حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه غایب بودند به ظاهر عثمان بن سعید متکفل امور بود.

و توقیعات حضرت صاحب الامر علیه السلام به دست عثمان بن سعید و ابو جعفر محمد بن عثمان به شیعیان و اصحاب خاص پدرش ابو محمد علیه السلام می رسید، که در آن امر و نهی و پاسخهایی بود و شیعیان از آن ها سؤال کرده بودند. شیعیان همچنان بر عدالت این دو نفر گواه و معتقد بودند تا این که عثمان بن سعید رضی الله عنه از دنیا رفت و فرزندش ابو جعفر او را غسل داد





و متولی انجام کارهای او گردید و تمام امور به او وا گذاشته شد و شیعیان بر عدالت و وثاقت و امانت او اتفاق داشتند؛ زیرا تصریح بر امانت و عدالت او شده بود و در زمان حیات امام حسن علیه السلام امر شده بود که به او رجوع نمایند.

و هنگامی که عبدالله بن جعفر حمیری برای او آنچه را امام هادی و عسکری علیه السلام درباره او فرموده بودند نقل کرد، به سجده افتاد و گریست. سپس گفت: اکنون سؤال کن. عبدالله بن جعفر به او گفت: آیا تو جانشین ابو محمد علیه السلام را دیدی؟ گفت: آری.

و در توقیعی شریف خطاب به محمد بن عثمان در رابطه با تسلیت پدرش آمده است: خداوند ثواب تو را زیاد و صبر تو را نیکو گرداند. تو مصیبت زده‌ای و ما نیز چنین هستیم و فراق او تو و ما را اندوهناک نمود. خداوند در بازگشت به خودش او را مسرور سازد، و از کمال سعادت پدر تو این بود که فرزندی همانند تو روزی او گردانیده است.

و در توقیع حضرت ابو محمد علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل مدح عثمان بن سعید ذکر شده است.

و شیخ اجل عبیدالله بن عبدالله اسد آبادی در مقنع گفته است: حضرت امام حسن علیه السلام تصریح فرمود: بر فرزندش خلف صالح و ابو محمد عثمان بن سعید عمری را وکیل خود و واسطه بین خودش و شیعه در زمان حیات خود قرار داد.

و هنگامی که زمان شهادت حضرت عسکری علیه السلام فرا رسید، شیعیان خود را جمع کرد و به آنان خبر داد که فرزندش جانشین او و صاحب الامر بعد از او می‌باشد و ابو محمد عثمان بن سعید وکیل او و باب او و سفیر او بین حضرت صاحب الامر و شیعیان می‌باشد و هر کسی را حاجتی باشد، به او مراجعه کند؛ همانطور که در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام به او مراجعه می‌شد، و کنیزان و زنان خود را به او تسلیم کرد. تا این که می‌گوید: عثمان بن سعید کنیزان را پذیرفت و در میان آنها مادر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نیز بود، ایشان را به



بغداد منتقل کرد و شیعیان از هر کجا آهنگ او می‌کردند و نیازها و سرگذشت خود را با او در میان می‌گذاشتند و پاسخ‌ها توسط او به شیعیان می‌رسید. و هنگامی که وفات عثمان بن سعید فرا رسید، بزرگان شیعه را نزد خود طلبید و به آنها خبر داد که از دنیا می‌رود و همانا صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه او را امر نموده است که تصریح کند که فرزندش محمد بن عثمان جانشین او می‌باشد و هر کس را سؤالی است، از او جویا شود. آنگاه از دنیا رفت و او اولین نائب حضرت صاحب الامر علیه السلام بود^(۱).

۲ - محمد بن عثمان

دومین نایب خاص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه محمد بن عثمان بن سعید عمری فرزند عثمان بن سعید نایب اول آن حضرت می‌باشد. کنیه او ابو جعفر و باب حضرت هادی علیه السلام است و پنجاه سال وکیل ناحیه مقدسه بوده و به دست او از طرف حضرت مهدی صلوات الله علیه معجزات زیادی ظاهر گردیده است.

احمد بن اسحاق هنگامی که از حضرت عسکری علیه السلام سؤال کرد: با چه کسی معامله کنم و از چه کسی اخذ کنم و گفتار چه کسی را قبول نمایم، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: عمری و فرزندش مورد وثوق می‌باشند. هر چه آنها به تو برسانند، از ناحیه من رسانده‌اند و هر چه به تو بگویند، از طرف من گفته‌اند. به سخن آنها گوش کن و از آنها اطاعت نما. همانا آن دو مورد اطمینان می‌باشند.

محمد بن عثمان، مردی متواضع بود و در خانه‌ای کوچک زندگی می‌کرد و غلام و خادمی نداشت. توقیعات شریفه‌ای در وثاقت و امانت او و این که او به جای پدرش که نایب خاص بود، قرار داده شده، رسیده که در بعضی از توقیعات آمده است:

۱. سفینه البحار: ۱۵۸/۲.

اما محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه و عن ابیه، پس همانا او ثقة من است و نامه او نامه من می باشد.

محمد بن عثمان دارای کتاب‌هایی است در فقه که از حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام و از حضرت صاحب علیه السلام شنیده است و هم چنین احادیثی که پدرش از آن دو بزرگوار نقل کرده در این کتابها آورده است.

از محمد بن عثمان روایت شده است که گفت: سوگند به خدا صاحب این امر در موسم حج در هر سال حاضر می شود و مردم را می بیند و آنها را می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند.

و نقل شده است که به او گفته شد: آیا صاحب الامر علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: آری و آخرین دیدارم با او کنار بیت الله الحرام بود و او می گفت: **اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي؛** خدایا آنچه به من وعده داده‌ای، محقق کن ^(۱).

و باز از محمد بن عثمان روایت شده است که گفت: حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه را دیدم که پرده کعبه را در مُسْتَجَار گرفته و می گوید: **اللَّهُمَّ انْتَقِمْ بِي مِنْ أَعْدَائِكَ؛** خدایا از دشمنانت به وسیله من انتقام بگیر ^(۲).

و روایت شده است که محمد بن عثمان برای خود قبری را حفر کرده بود و آن را مرتب نموده و در اطراف آن آیات قرآن و اسامی ائمه علیهم السلام را نوشته بود و هر روز در آن قبر می رفت و یک جزء قرآن می خواند و سپس بیرون می آمد. او در آخر ماه جمادی الاولی سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ از دنیا رفت و خود از روز وفاتش خبر داده بود. قبر او در بغداد کنار قبر مادرش می باشد و اکنون قبرش در مقبره بزرگی نزدیک درب سلمان است. محمد بن عثمان نزد مردم بغداد

۱. سفینه البحار: ۳۲۸/۱.

۲. سفینه البحار: ۳۲۸/۱.

مشهور به شیخ خلّانی می‌باشد^(۱).

۳ - حسین بن روح نوبختی

سومین نائب خاص حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی می‌باشد. ام کلثوم دختر ابو جعفر می‌گوید: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه وکیل ابو جعفر محمد بن عثمان بود و سالهای زیادی نظارت بر املاک او داشت و اسرار او را به رؤسای شیعه می‌رساند و از خواص او محسوب می‌شد؛ به طوری که مسائلی که در منزل و خانواده بود، به جهت انسی که با او داشت، به او می‌گفت و در هر ماه مبلغ سی دینار به او می‌داد، او و در نفوس شیعه منزلتی بس رفیع داشت؛ به جهت این که از خواص پدرم محسوب می‌شد و پدرم نزد شیعیان او را توثیق کرده بود و فضل و برتری و دین او منتشر گردیده بود و صلاحیت او برای این امر در طول حیات پدرم مشخص شده بود تا این که منتهی گردید به وصیت درباره او و تصریح به نیابت او؛ به طوری که هیچکس به جز کسی که جاهل باشد، به سبب امر پدرم درباره او تردید نکرد.

ابو علی محمد بن همام رضی الله عنه می‌گوید: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قدس الله روحه ما را قبل از مردنش جمع کرد - و ما وجوه شیعه و بزرگان آنها بودیم - و به ما گفت: اگر من از دنیا رفتم، امر بعد از من با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی می‌باشد و من مأمور شده‌ام که او را در جایگاه خود قرار دهم. پس به او رجوع نمایید و به او در کارهای خودتان اعتماد نمایید.

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که حال ابو جعفر رضی الله عنه سخت شد، جماعتی از بزرگان شیعه نزد او رفتند و به او گفتند: اگر حادثه‌ای رخ داد، چه کسی به جای تو خواهد بود؟ به آنها گفت: این ابوالقاسم حسین بن روح فرزند ابو بحر نوبختی است که قائم مقام من است و سفیر

۱. سفینه البحار: ۱/۳۲۷.



بین شما و صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه می باشد و وکیل و مورد اطمینان و امین است. پس به او رجوع کنید و در امور خودتان و در مهمات بر او اعتماد نمایید. من به این کار مأمور شدم و به شما ابلاغ کردم^(۱).

جعفر بن محمد می گوید: من در هنگام وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری سمان در بالین او نشسته بودم و از او سؤال می کردم و با او سخن می گفتم و ابوالقاسم حسین بن روح نیز حضور داشت پس محمد بن عثمان روی به من کرد و مرا فرمود: من مأموریت پیدا کرده ام تا به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم جعفر بن محمد گوید: وقتی من این سخن را از محمد بن عثمان شنیدم از بالای سر او برخاسته و دست ابوالقاسم حسین بن روح را گرفته و در جای خود نشاندم و خودم در کنار پاهای محمد بن عثمان قرار گرفتم^(۲).

محمد بن علی اسود رضی الله عنه گوید: اموالی که مربوط به وقف بود من آنها را با خود حمل می کردم و نزد ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه می بردم او از من می گرفت، روزی مقداری از آن اموال را نزد او بردم و این وقت پیش از وفات او به دو یا سه سال بود، او مرا امر کرد که آن اموال را به ابوالقاسم روحی (حسین بن روح) رضی الله عنه تسلیم کنم، به او دادم و از او مطالبه رسید نمودم او به ابو جعفر عمری رضی الله عنه از من شکایت کرد! ابو جعفر مرا امر کرد که از او مطالبه قبض آن اموال را ننمایم و گفتم: هر چه از اموال به دست او رسید به دست من رسیده است محمد بن علی اسود گوید من از آن پس اموال را نزد او می بردم و از او مطالبه قبض نمی کردم^(۳).

ابوسهل نوبختی درباره حسین بن روح می گوید: اگر حضرت حجت! صلوات الله علیه زیر

۱. سفینه البحار: ۲۷۳/۱.

۲. کمال الدین: ۵۰۳/۲ ح ۳۳.

۳. کمال الدین: ۵۰۱/۲ ح ۲۸.





لباس او باشد، او را با مقراض پاره پاره کنند، هرگز لباس خود را کنار نزنند^(۱).

نقل شده است که زنی نزد حسین بن روح آمد و به او گفت: ای شیخ! چه چیزی نزد من است؟ حسین بن روح به آن زن گفت: آنچه با تو هست، آن را در دجله بیانداز، سپس نزد من بیا تا تو را با خبر کنم. آن زن رفت و آنچه با خود داشت، در دجله انداخت و سپس بازگشت. حسین بن روح به خادمه خود گفت: آن حقه را بیاور. خادمه حقه و کیسه‌ای را آورد و حسین بن روح به آن زن گفت: این حقه تو می‌باشد که با تو بود و آن را در دجله انداختی! من خبر دهم تو را به آنچه در آن است یا تو خبر می‌دهی؟ آن زن گفت: شما خبر دهید از آنچه در آن می‌باشد^(۲).

حسین بن روح در ماه شعبان سال ۳۲۶ از دنیا رفت و قبر او در بغداد می‌باشد.

۴ - علی بن محمد سمری

چهارمین و آخرین نایب خاص حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ابوالحسن علی بن محمد سمری است که پس از وفات حسین بن روح علیه السلام امر نیابت خاص، از طرف حضرت حجت علیه السلام به او واگذار شد و نزدیک به چهار سال مسؤولیت سفارت را عهده دار بود و شیعیان به او مراجعه می‌کردند. روزی به گروهی از مشایخ که نزد او بودند، گفت: خداوند شما را اجر دهد درباره علی بن حسین بن بابویه، او در این ساعت از دنیا رفت. آنها تاریخ و ساعت و روز و ماه را یادداشت کردند و بعد از هیجده روز خبر به بغداد رسید که در همان ساعت که او گفته بود علی بن بابویه از دنیا رفته است^(۳).

توقیعی قبل از وفات علی بن محمد سمری به دست مردم رسید به این مضمون

۱. سفینه البحار: ۲۷۳/۱.

۲. سفینه البحار: ۲۷۲/۱.

۳. کمال الدین: ۵۰۳/۲ ح ۳۲.



بسم الله الرحمن الرحيم ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادران تو را در باره تو زیاد گرداند، تو تا شش روز دیگر از دنیا میروی، پس امر خود را کن و به کسی وصیت مکن. هنگامیکه روز ششم فرا رسید نزد او رفتند او در حال جان دادن بود به او گفته شد بعد از شما چه کسی وصی خواهد بود؟ گفت: خداوند امری دارد که خود آن را می‌رساند و از دنیا رفت^(۱).
 علی بن محمد سمری در نیمه شعبان سال ۳۲۹ از دنیا رفت و قبر او در بغداد کنار قبر کلینی می‌باشد.^(۲)

ج - مسئولیت نواب خاص

در اینجا مسئولیت نواب خاص در عصر غیبت صغری را به شرح ذیل بیان می‌کنیم. البته ممکن است مسئولیت‌های دیگری نیز داشتند که به آن اشاره نشده است.

۱ - بردن سؤال‌ها مردم از احکام شرعی و مسائل دینی و دیگر درخواستهای آنان خدمت حضرت و گرفتن جواب و ارائه آن به سؤال‌کنندگان.

۲ - مشخص نمودن حق و باطل، اعم از اشخاص یا مواضع آنان در دوران غیبت صغری که بستر آگاهی مردم را برای شناخت راه حق از باطل برای آن دوران و نیز دوران پس از آن که ایام غیبت کبری بود فراهم می‌ساخت.

۳ - ابلاغ توقیعاتی که از ناحیه مقدسه درباره امری از امور و یا شخصی از اشخاص صادر می‌شد^(۳).

۴ - ابلاغ پیامهایی از حضرت برای افراد به گونه‌ای که هیچ کس جز پیام‌گیرنده از آن

۱. سفینه البحار: ۲/۲۴۹.

۲. سفینه البحار: ۲/۲۴۹.

۳. کمال الدین: ۲/۴۸۳ ح ۳.

ماجرا اطلاع نداشته است^(۱).

۵- رفع مشکلات فردی و یا اجتماعی که ایجاب می‌کرده از طریق آن حضرت توسط نواب خاص انجام پذیرد.

۶- دریافت اموال و وجوهی که مردم برای حضرت صاحب عجل الله تعالی فرجه می‌آوردند و یا رد و عدم قبول برخی از آنها و ابلاغ اخبار صادره از ناحیه حضرت نسبت برخی از امور سرّیه که آورندگان آن اموال نسبت به آنها مالها داشتند^(۲).

د- کیفیت ارتباط نواب با حضرت مهدی (عج)

از نکاتی که مناسب است مورد بررسی قرار گیرد، کیفیت ارتباط نواب اربعه و وکلاء در عصر غیبت صغری با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که در این زمینه باید به موارد ذیل توجه داشت:

۱- ارتباط و ملاقات وکلاء و نواب با امام عصر علیه السلام در یک زمان مخصوص و در شرایط خاص صورت می‌گرفته است؛ مثلاً ملاقات محدود به چند مرتبه در سال و آن هم در وقت خاصی بوده است، نه اینکه به صورت دائم و در اختیار نواب باشد، تا هر وقت بخواهند ملاقات کنند و هر زمان اراده نمایند، بتوانند با آن حضرت تماس داشته باشند.

۲- ملاقات حضوری و زیارت آن حضرت برای نواب فقط در مکان‌های خاصی بوده است، نه در هر جایی مثل این که نواب در موسم حج در مکه با آن حضرت ملاقات داشتند آن هم در مکه و در بیت الله الحرام کنار کعبه و یا در مشاعر مثل عرفات و مشعر و منی نه در غیر از ایام حج و نه در جای دیگر و اینگونه ملاقات‌ها مضمون و مستفاد از بعضی از روایات است.

۱. کمال الدین: ۴۸۶/۲ ح ۸.

۲. کمال الدین: ۴۹۰/۲ ح ۱۳.



۳ - این ملاقات‌ها فقط در شرایطی انجام می‌شد! که لازم و ضروری بود مثل اینکه حادثه‌ای مهم رخ داده باشد و یا مردم در امر مهمی نیاز به راهنمایی و هدایت شخص امام علیه السلام را دانسته باشند و یا مسئله مهم شرعی پیش آمده باشد که نواب قادر به پاسخ گویی نباشند به هر حال در هر شرایط و طبق خواست نواب صورت نمی‌گرفت.

۴ - آنگونه که از برخی روایات به دست می‌آید! اکثر ارتباطات به صورت سمعی بوده و نواب فقط صدای مبارک حضرت را می‌شنیدند بدون آنکه وجود مبارک ایشان را روایت کنند. البته چون نواب با صدای مبارک حضرت آشنا بودند تردیدی در اینکه صدا مربوط به حضرت می‌باشد نداشتند به علاوه در اکثر اوقات که پاسخ سؤال و ارتباط به گونه‌ای بود که جز حضرت از آن مطلع نبودند^(۱).

همچنین در عصر غیبت کبری برای برخی از افراد، غیر از نواب و وکلاء اینگونه ارتباط سمعی وجود داشته است؛ چنان که از سید بن طاووس نقل شده است که او در سرداب مقدس سامرا صدای مبارک صاحب الامر علیه السلام را شنید. و می‌گوید: من آن دعا را حفظ کردم و این در شب چهارشنبه سیزدهم ذی قعدة سال ۶۳۸ بود^(۲).

۵ - نوع دیگری از ارتباط نواب خاص با حضرت از طریق مکاتبه بوده است که امام علیه السلام پاسخ‌ها و اوامر و نواهی خود را به صورت مکتوب برای نواب می‌فرستادند و ایشان براساس دستور حضرت آن را ابلاغ می‌فرمودند^(۳).

البته ارتباطها منحصر به آنچه ذکر شد، نیست؛ زیرا ممکن است ارتباط نواب و وکلاء از طرق دیگری هم بوده باشد چنانچه در برخی از روایات به آن اشاره شده است و در زمان عسکرین علیهم السلام این گونه ارتباطات اتفاق می‌افتاد مثل اینکه نقل شده است از محمد بن فرج

۱. کمال الدین: ۴۸۶/۲ ح ۸.

۲. بحار الانوار: ۳۰۲/۵۳.

۳. کمال الدین: ۴۸۳/۲ ح ۳.



که او گفت: حضرت علی بن محمد علیه السلام به من فرمود: هر گاه خواستی مسأله‌ای را سؤال کنی، آن را بنویس و آن نامه را زیر مصلاهی خود بگذار و پس از ساعتی آن را بیرون بیاور و در آن نگاه کن. محمد بن فرج می‌گوید: من همین کار را انجام دادم، دیدم که جواب سؤال من در زیر همان نامه به صورت توقیع نوشته شده است ^(۱).

و یا سید بن طاووس نقل کرده است از کتاب رسائل کلینی که شخصی می‌گوید: من نامه‌ای را برای حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم که همانا شخص همچنان که دوست دارد به پروردگار خود رجوع کند، دوست دارد نسبت به امام خود نیز اینچنین باشد. آن شخص می‌گوید: امام در جواب نوشت: اگر تو را حاجتی است، لب‌های خود را حرکت ده و آن حاجت را به زبان بیاور، جواب خواهد آمد ^(۲).

بنابراین، ارتباط نواب خاص و وکلاء با وجود مقدس صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه در عصر غیبت صغری از این طریقی که ذکر شد، بوده است و بدیهی است که اینگونه ارتباطات برای توده مردم امکان‌پذیر نبوده است؛ لذا مردم با مراجعه به این نواب می‌توانستند با طرح مسائل و مشکلات خود اینگونه با حضرت ارتباط داشته باشند. البته در عصر غیبت کبری اینگونه ارتباط خاص وجود ندارد و مردم می‌توانند با مراجعه به فقهای جامع الشرایط که در غیبت کبری از طرف حضرت به صورت عام منسوب شده‌اند، پاسخ سؤال‌های خود را دریافت کنند.

۵- وکلاء و کسانی که در غیبت صغری امام مهدی (ع) را دیده‌اند

در عصر غیبت صغری برخی از افراد که از نواب خاص هم نبودند، از طرف ناحیه مقدسه

۱. بحارالانوار: ۱۵۵/۵۰ ح ۴۱ به نقل از خراج.

۲. بحارالانوار: ۱۵۵/۵۰ ح ۴۲ به نقل از کشف المحجّة.

دارای منصب وکالت بوده‌اند. مانند احمد بن اسحاق و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن علاء و غیر این افراد که وکیل بودند، اما نیابت خاصه نداشته‌اند.

صدوق از محمد بن ابی عبدالله کوفی نقل کرده است اسامی بعضی از کسانی که بر معجزات حضرت صاحب الزمان علیه السلام اطلاع یافته و آن بزرگوار را دیده‌اند بدین قرار است.

از وکلاء آن حضرت در بغداد: عمری و فرزندش و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه: عاصمی و از اهل اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم: احمد بن اسحاق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری: بتامی و اسدی و از اهل آذربایجان: قاسم بن علاء و از اهل نیشابور: محمد بن شاذان.

و از غیر وکلاء از اهل بغداد: ابوالقاسم بن ابی جلس و ابو عبدالله کنندی و ابو عبدالله جنیدی و هارون قزاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس و ابو عبدالله بن فروح و مسرور طبخ مولی ابی الحسن علیه السلام و احمد و محمد فرزندان حسن و اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب النواء و صاحب صره مختومه و از همدان: محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور: حسن بن هارون و احمد بن اخیه و ابوالحسن و از اصفهان: ابن باذ شاله و از صیمره: زیدان و از قم: حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحاق و پدر او و حسن بن یعقوب و از اهل ری: قاسم بن موسی و فرزندش و ابومحمد بن هارون و صاحب حصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفاء و از قزوین: مرداس و علی بن احمد. و از فاقر^(۱) دو نفر مرد و از شهرزور: ابن خال و از فارس: یحروج و از مرو: صاحب هزار دینار و صاحب مال ورقه بیضاء و ابو ثابت و از نیشابور: محمد بن شعیب ابن صالح و از یمن: فضل بن یزید و حسن فرزندش و جعفری و ابن اعجمی و شمشاطی و از مصر: صاحب دو

۱. در بعضی از نسخه‌ها قابس و در بعضی دیگر قائن ذکر شده است.

مولود و صاحب مال به مکه و ابورجاء و از نصیبین: ابو محمد بن و جناء و از اهواز: حصینی^(۱).

و - توقیعات حضرت صاحب الامر (عج) در دوره غیبت صغری

۱ - کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده است که گفت: از محمد بن عثمان عمری^{رضی الله عنه} درخواست کردم که نامه‌ای از من برای مولایم امام زمان عجل الله تعالی فرجه برساند و در آن از مسائلی که برایم مشکل شده بود، سؤال کردم. در توقیعی به خط مولایم صاحب الزمان^{علیه السلام} چنین وارد شد:

اما سؤال درباره منکران من از اهل بیت ما و بنی اعمام ما، بدان! خداوند تو را هدایت و ثابت گرداند که همانا بین خداوند عزوجل و بین هیچکس قرابتی وجود ندارد. هر کس مرا انکار نماید، از من نیست و راه او راه فرزند نوح است.

و اما جریان عمویم جعفر و فرزندان او، اینها همانند برادران یوسف^{علیه السلام} می باشد.

اما فُقاع، خوردن آن حرام است، و اما شلماب^(۲) مانعی ندارد، و اما اموال شما را ما نمی پذیریم، مگر برای این که پاک شوید. هر کس خواهد، بفرستد و هر کس خواهد، آن را قطع کند. آنچه خدا به من داده است، بهتر از آن است که شما داده‌اید.

و اما ظهور و فرج، با خدای تعالی است و کسانی که وقت تعیین کنند، دروغگو هستند، و اما قول کسی که می گوید: حسین^{علیه السلام} کشته نشده است، کفر و تکذیب و ضلالت است، و اما حوادثی که واقع می شود، در آنها به روایات احادیث ما مراجعه نمایید که آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنها هستم.

و اما محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه و عن ابیه من قبل - سپس او همانا مورد

۱. کمال الدین: ۴۴۲/۲ ح ۱۶.

۲. شلماب را از شيلم درست می کنند و شيلم دانه کوچکی همانند جو می باشد.

و ثوق من و نامه او نامه من است.

و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به زودی خداوند قلب او را اصلاح و شک را از او زایل کند.

و اما آنچه را نزد ما فرستاده‌اید و به ما رسانده‌اید، نزد ما پذیرفته نیست، مگر برای این که پاک و طاهر شود و اجرت زنی که غنا و خوانندگی می‌کند حرام است.

و اما محمد بن شاذان بن نعیم، مردی از شیعیان ما اهل بیت می‌باشد.

و اما ابو خطاب محمد بن ابی زینب اجدع^(۱)، ملعون است و اصحاب او ملعون می‌باشند. پس با کسی که اهل مقاله او هست مجالست نداشته باش. همانا من از آنها بیزار هستم و پدرانم از آنها بگری و دورند.

و اما کسانی که اموال ما را در اختیار دارند، هر کس از آن اموال چیزی را حلال بداند و بخورد، آتش می‌خورد.

و اما خمس، برای شیعیان ما مباح است و آنها از آن در حلیت اند، تا زمان ظهور امر ما؛ برای این که ولادت آنها پاک و طیب باشد و خبیث نشود^(۲).

و اما پشیمانی گروهی که در دین خدا شک کردند در مورد آنچه به ما داده‌اند، ما هر کس که درخواست کند مالش را باز گردانیم و نیازی به صله افراد شاک نداریم.

و اما علت آنچه از غیبت واقع شده است پس همانا خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم﴾^(۳). هیچیک از پدران من نیست مگر این که بر عهده او بیعتی از طاغیه زمانش بوده است و من هنگامی که خروج می‌کنم، بیعت

۱. محمد بن ابی زینب او همان ابوالخطاب است و اسم پدرش مقلاص می‌باشد. جامع الرواة: ۲/۳۸۲.

۲. اما اینکه چگونه در عصر غیبت خمس مباح گردیده و برای شیعیان حلال قرار داده شده است در کتابه‌های فقهی بحث از آن به طول مشروح ذکر گردیده است.

۳. سوره مائده: آیه ۱۰۲.

هیچیک از طاغوت‌ها بر عهده من نیست.

و اما چگونگی بهره بردن از من در زمان غیبت، همانند نفع بردن از خورشید است، هنگامی که به وسیله ابر از دیده‌ها غایب شود و همانا من برای اهل زمین امان هستم؛ همانطور که ستارگان، امان برای اهل آسمان می‌باشند. پس از آنچه به کار شما نیاید، سؤال نکنید و خود را درباره چیزی که به آن مأمور نشده‌اید، به زحمت نیندازید و برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید که دعا فرج شما است، و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر کسی که از هدایت پیروی نماید^(۱).

۲ - محمد بن علی اسود! برای من حدیث کرد: که علی بن حسین بن موسی بن بابویه رضی الله عنه بعد از وفات محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه از من خواست که از ابوالقاسم روحی (حسین بن روح) سؤال کنم که او از مولای ما صاحب الزمان علیه السلام سؤال کند که آن حضرت از خداوند عزوجل بخواهد تا فرزند پسری او را روزی نماید. او می‌گوید: من به حسین بن روح درخواست علی بن حسین بابویه را گفتم. او بعد از سه روز مرا خبر داد که آن حضرت برای علی بن حسین بابویه دعا کرد و به زودی فرزند مبارکی برای او متولد می‌شود که خداوند به سبب او نفع رساند و بعد از او نیز اولاد نصیب او باشد.

محمد بن علی اسود می‌گوید: من از حسین بن روح درباره خودم سؤال کردم: که آن حضرت دعا کند که خداوند مرا فرزند پسری روزی فرماید. حسین بن روح به من پاسخ نداد و گفت: راهی به سوی این امر نیست، سپس برای علی بن حسین رضی الله عنه محمد بن علی و بعد از او اولاد دیگری متولد شد، اما برای من هیچ فرزندی متولد نشد. صدوق بعد از نقل این مطلب می‌گوید: محمد بن علی اسود رضی الله عنه بیشتر اوقات، هنگامی که مرا می‌دید که به مجلس درس شیخ خودمان محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه می‌رفتم و میل و رغبت به نوشتن

۱. کمال الدین: ۴۸۳/۲ ح ۴.

علم و حفظ آن داشتیم، به من می گفت: عجب نیست که تو اینگونه میل و رغبت به علم داری. تو به دعای امام علیه السلام متولد شده‌ای ^(۱).

۳ - محمد بن ابراهیم بن مهزیار به عراق آمد، در حالی که دچار شک و تردید بود. پس توقیعی برای او به این مضمون: آمد (به مهزیار بگویید: ما آنچه از موالیانمان که در منطقه شما هستند حکایت کردی نیستیم و به آنها بگو مگر نشنیده‌اید خداوند عزوجل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ^(۲) و امر نیست مگر آنچه خواهد بود، تا روز قیامت. مگر نمی بینید که همانا خداوند عزوجل برای شما پناهگاه‌هایی قرار داده که به آنجا پناه آورید و نشانه‌هایی قرار داده است که هدایت شوید به وسیله آنها، از عصر آدم تا زمان ظهور ابومحمد (امام حسن عسکری علیه السلام) صلوات الله علیه و هرگاه علامتی غایب گردید، علامت دیگری نمایان شد و هرگاه ستاره‌ای غروب کرد، ستاره دیگری طالع شد و هنگامی که خداوند عزوجل روح (امام حسن عسکری علیه السلام) را قبض کرد، شما گمان کردید که همانا خداوند سبب میان خود و خلق خود را قطع کرد. نه هرگز چنین نبوده و نخواهد بود تا قیامت بر پا شود و امر خداوند ظاهر گردد و آنها آن را مکروه دارند.

ای محمد بن ابراهیم! دچار شک نشوی در آنچه برای آن آمده‌ای. همانا خداوند زمین را خالی از حجت نمی گذارد. مگر پدرت قبل از وفات به تو نگفت: هم اکنون کسی را نزد من حاضر کن تا عیار و مقدار این دینارها را معین کند و هنگامی که در این کار تأخیر شد و او ترسید که مرگش زود فرا رسد، به تو گفت این دینارها را معین کن بر خودت و کیسه‌ای بزرگ را بیرون آورد و سه کیسه و یک صره که در آن دینارهای مختلفی بود، تو مقدار آن را معین نمودی و او با خاتم خود آن را مهر کرد و به تو گفت: تو هم آنها را مهر کن. پس من اگر زنده

۱. کمال الدین: ۳۱/۵۰۳/۲.

۲. سوره نساء: ۵۹.

ماندم، خودم به آنها سزاوارترم و اگر مردم، از خدا بترس اولاً بر خودت سپس بر من و مرا خلاص کن و همانگونه باش که من بتو گمان دارم.

خدا تو را بیامرزد. آن دینارها که در میان نقدین تو آنها را بهتر دانستی، از حساب ما بیرون بیاور و آن ده دینار و اندی است و باز می‌گردانم آنچه بر عهده تو می‌باشد که همانا زمان سخت‌تر از آنچه که بوده می‌باشد و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ».

محمد بن ابراهیم می‌گوید: من به سوی عسکر برای زیارت آمدم و آهنگ ناحیه کردم. زنی مرا ملاقات کرد و گفت: تو محمد بن ابراهیم هستی؟ گفتم آری. گفت: باز گرد که در این وقت به مقصود نمی‌رسی و شب بازگرد که در آن وقت در باز است و داخل شو و به سوی آن حجره که چراغ در آن است بیا. محمد بن ابراهیم می‌گوید: من همان گونه که آن زن گفته بود، انجام دادم و شب بازگشتم و در خانه باز بود. به سوی حجره‌ای که توصیف کرده بود، رفتم. در آن بین که من بین دو قبر بودم و می‌گریستم، ناگهان صدایی را شنیدم که می‌گفت: ای محمد! از خدا بترس و از هر چه تو بر آن بودی، توبه کن که تو، امر عظیمی را به عهده گرفته‌ای^(۱).

۴ - نصر بن صباح می‌گوید: مردی از اهل بلخ پنج دینار به حاجز (واسطه) داد و چیزی نوشت و در آن نام خود را تغییر داد پس از طرف ناحیه مقدسه وصول آن پول و نام اصلی او و نسبش به او ابلاغ شد و برای او دعا شده بود^(۲).

۵ - محمد بن صالح می‌گوید: نامه‌ای نوشتم و در آن درخواست دعا نمودم برای مردی بنام (باداشاله) که ابن عبدالعزیز او را زندانی کرده بود. و نیز درخواست فرزندگی برای خود نمودم پس توقیع از ناحیه مقدسه بیرون آمد که از آن جاریه فرزندگی تو را نصیب خواهد شد و خداوند

۱. کمال الدین: ۴۸۶/۲ ح ۸.

۲. کمال الدین: ۴۸۸/۲ ح ۱۰.

هر چه خواهد انجام دهد و آن زندانی را خداوند خلاص می‌نماید پس من از آن جاریه صاحب فرزندی شدم که از دنیا رفت و روزی که آل توقیع به من رسید از طرف آن زندانی آزاد گردید^(۱).

۶- ابو رجاء مصری می‌گوید: من دو سال بعد از وفات ابو محمد علیه السلام چون جانشین او نشناختم برای تحقیق حرکت کردم. در سال سوم در مدینه بودم و فرزند حضرت ابو محمد علیه السلام را طلب می‌کردم! در صریاء^(۲) ابو غانم از من خواست که شب شام را نزد او باشم و من نشسته و فکر می‌کردم و با خود می‌گفتم: اگر آنحضرت را فرزندی بود بعد از سه سال نمایان می‌گردید. در این هنگام صدایی را شنیدم بدون آنکه صاحب صدا را ببینم. او می‌گفت: ای نصر بن عبدربه به اهل مصر بگو ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردید آنطور که او را دیدید؟ (نصر میگوید: من اسم پدر خود را نمی‌دانستم زیرا من در مدائن بدنیا آمدم نوفلی مرا بزرگ کرد، زیرا پدرم در همان دوران کودکی من از دنیا رفت و من در آنجا بزرگ شدم) چون صدا را شنیدم با شتاب از جا برخاستم و نزد ابو غانم نرفتم و راه مصر را پیش گرفتم^(۳).

۷- محمد بن هارون می‌گوید من پانصد دینار بر عهده داشتم از غریم (صاحب الامر) و من شبی در بغداد بودم و در آن شب یا دو تاریکی بود من دچار فزع و ترس شدیدی شدم درباره زیان و سود خود می‌اندیشیدم و با خود گفتم: حانوت‌هایی^(۴) که پانصد و سی دینار خریده‌ام آن را برای حضرت صاحب الامر (غریم) علیه السلام قرار می‌دهم و آن را پانصد دینار حساب می‌نمایم پس کسی نزد من آمد تا آن حانوت‌ها را از من دریافت نماید و آنچه در برای آن

۱. کمال الدین: ۴۸۸/۲ ح ۱۰.

۲. کمال الدین: ۴۹۱/۲ ح ۱۵.

۳. کمال الدین: ۴۹۱/۲ ح ۱۵.

۴. حانوت دکان و مغازه را گویند.



حضرت در آن رابطه نوشته بودم پیش از آن که زبان بگشایم و یا کسی را از آن مطلع سازم^(۱).

۸ - ابوالقاسم ابن ابی حلیس می گوید: من مرقد مطهر حسین علیه السلام را در نیمه شعبان زیارت می کرد در یکی از سالها قبل از ماه شعبان به عسکر (سامرا) آمدم و تصمیم گرفتم که در ماه شعبان به زیارت کربلا مشرف نشدم. اما هنگامی که ماه شعبان فرا رسید با خود گفتم: من زیارتی را که هر ساله می نمودم آن را رها نکنم پس برای زیارت حرکت کردم و هر وقت من به عسکر (سامرا) می آمدم به وسیله نوشته و یا رساله ای آنها را آگاه می کردم و در این مرتبه به ابوالقاسم حسن بن احمد وکیل گفتم که از آمدن من آنها را آگاه مکن من اراده کرده ام تا این سفر را زیارت خالصی قرار دهم پس ابوالقاسم نزد من آمد در حالی که تبسم می کرد گفت: این دو دنیا نزد من فرستاده شده و به من گفته شده است که آن را به حلیسی بده و او او را بگو «مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ» کسی که در طلب حاجت خدای عزوجل باشد خداوند در انجام حاجت او باشد^(۲).

۹ - ابوالقاسم ابن ابی حلیس گوید: شخصی که به من بدهکار بود از دنیا رفت و من نامه ای به ناحیه مقدسه نوشتم و اذن خواستم که نزد ورثه او در واسط بروم و با خود گفتم آن بدهکار تازه مرده است و من بروم شاید به حق خود برسم پس به من اذن داده نشد سپس بار دوم نامه نوشتم باز به من اجازه داده نشد پس از دو سال بدون درخواست اجازه نامه ای از ناحیه مقدسه به من رسید که نزد آنان (بازماندگان بدهکار) برو پس من به سوی آنان رفتم و به حق خود رسیدم^(۳).

۱۰ - علی بن محمد بن اسحاق اشعری می گوید: من همسری از موالی داشتم که مدتی از او کناره گرفته بودم پس او نزد من آمد و گفت: اگر من را طلاق داده ای مرا با خبر کن من به او

۱. کمال الدین: ۴۹۲/۲ ح ۱۷.

۲. کمال الدین: ۴۹۳/۲ ح ۱۸.

۳. کمال الدین: ۴۹۳/۲ ح ۱۸.



گفتم که تو را طلاق نداده‌ام و با او در آن روز هم بستر شدم او پس از چند ماه نامه‌ای به من نوشت که من حامله هستم من نامه‌ای به ناحیه مقدسه در رابطه با او و خانه‌ای که دامادم وصیت کرده به آن که برای غریم (صاحب الامر عجل الله فرجه) باشد و خواسته بودم که به من فروخته و پول آن را به تدریج بپردازم جواب از ناحیه مقدسه درباره خانه آمد «آنچه سؤال کردی به تو داده شد» اما از آن زن و حمل او ذکری نفرمود پس از چندی آن همسر نامه‌ای به من نوشت که حامله نیست و ادعای حمل واقعیت نداشت والحمدالله رب العالمین^(۱).

۱۱ - علی بن محمد صمیری رضی الله عنه نامه نوشت و درخواست کفنی برای خود نمود پس این جواب از ناحیه مقدس آمد «نیاز به آن کفن در سال هشتاد و یا هشتاد و یک خواهد بود^(۲) پس او در آن وقت که معین کرده بود از دنیا رفت و کفن او را یک ماه قبل از مردن برای او فرستاد^(۳).

۱۲ - جعفر بن عمرو گوید: من به سوی عسکر «سامرا» بیرون آمد و مادر ابومحمد ۷ (حدیث) زنده بود و با من گروهی بودند پس به سامراء رسیدیم دوستان من نامه‌ای نوشتند و اجازه زیارت از داخل خواستند و نام هر یک را در آن نامه می‌نوشتند من گفتم اسم من را ننویسید من درخواست اذن نمی‌کنم آنها نام من را ننوشتند پس از ناحیه مقدسه اذن داده شد و این عبارت «داخل شوید و کسی که امتناع کرد که درخواست اذن نماید»^(۴).

۱۳ - محمد بن یزداد نامه‌ای به ناحیه مقدسه نوشت و در آن درخواست دعا برای والدین خود کرده بود در پاسخ او این جواب از ناحیه مقدسه آمد خداوند تو و والدین تو و خواهرت که ملقب به کللکی است و از دنیا رفته مورد مغفرت قرار دهد و او زن صالحه‌ای بود که در جوار

۱. کمال الدین: ۴۹۷/۲ ح ۱۹.

۲. مقصود از هشتاد یعنی دویست و هشتاد و یا دویست و هشتاد و یک می‌باشد.

۳. کمال الدین: ۵۰۱/۲ ح ۲۶.

۴. کمال الدین: ۴۹۸/۲ ح ۲۱.

شوهر کرده بود^(۱).

این بخشی از توقیعات بود که از ناحیه مقدسه در پاسخ سؤال و یا نامه افراد توسط نواب و یا وکلاء به آنها ابلاغ می‌شد و از این طریق مردم در عصر غیبت صغری مشکلات و حوائج خود را به حضرت صاحب الامر منتقل کرده و پاسخ می‌گرفتند.



فصل ہفتم

غیبت کبری

الف - دوره غیبت کبری

بر اساس آنچه در روایات آمده برای حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه، دو غیبت است؛ غیبت صغری و غیبت کبری. از جمله این روایات، روایت ابو بصیر از امام صادق علیه السلام است که می‌گوید: به حضرت گفتم حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام می‌فرمود: برای آل محمد صلوات الله علیهم دو غیبت است؛ یکی طولانی و دیگری کوتاه. امام صادق علیه السلام فرمود: آری ای ابو بصیر! یکی از آن غیبت‌ها طولانی‌تر از دیگری است ^(۱).

با پایان گرفتن غیبت صغری که زمان آن قریب هفتاد سال بود، غیبت کبری آغاز شد که در سال ۳۲۹ پس از وفات چهارمین نایب خاص آن حضرت، علی بن محمد سمري رضی الله عنه شروع شد و پایان آن برای کسی معلوم نیست و اگر از ائمه هم در رابطه با زمان ظهور سؤال می‌شد، جواب می‌دادند کسانی که تعیین وقت می‌کنند، دروغ می‌گویند، و در توقیع اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری، نایب خاص حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه به خط آن بزرگوار چنین آمده است:

وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَكَذِبَ الْوَقَّاتُونَ ^(۲).

اما ظهور فرج، به مشیت و خواست خدای تعالی خواهد بود و کسانی که برای آن زمان تعیین کرده‌اند، دروغ گفته‌اند.

۱. سفینه البحار: ۲/۳۳۵.

۲. کمال الدین: ۲/۴۸۳ توقیع ۴.



سؤال

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که چرا برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه دو غیبت مقرر گردید و چرا از همان ابتدا غیبت کبری آغاز نشد و اساساً غیبت صغری و کبری برای چه بوده است؟

پاسخ:

اگر غیبت کبری از آغاز امامت حضرت آغاز می‌شد و برای زمانی نامعلوم ارتباط مردم با حجت خدا قطع می‌گردید و مردم خلأ امام و حجت الهی را به صورت دفعی احساس می‌کردند، این مسأله تأثیر منفی و نامطلوب در روحیه پیروان و مؤمنان می‌گذاشت و آنها را دچار اضطراب و نگرانی می‌کرد و ملجأ و پناهی برای جوابگویی نداشتند. در حقیقت باید گفت برای این که غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه چنین پیامدهایی نداشته باشد، تدریجی بود و غیبت صغری در واقع، مقدمه غیبت کبری و زمینه ساز آن بود؛ چون در آغاز غیبت، مردم آمادگی برای این امر نداشتند. لذا حضرت هادی علیه السلام چون به زمان غیبت نزدیک بودند و همچنین امام عسکری علیه السلام برای آماده کردن اذهان مردم از انظار دور بودند و در بسیاری از موارد بدون اینکه دیده شدند با مردم سخن می‌گفتند و ارتباطات مردم با آن دو بزرگوار از طریق مکاتبه و نامه بود، و اگر غیبت تامه به طور دفعی و ناگهانی واقع می‌شد، باعث شگفتی مردم و چه بسا موجب انکار امامت و وسیله انحراف افکار می‌گردید و پذیرش قطع ارتباط ناگهانی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه برای اکثر مردم دشوار بود. لذا قریب هفتاد سال رابطه مردم با امام زمان علیه السلام توسط نواب خاص برقرار بود و مردم می‌توانستند به وسیله ایشان، مسائل و مشکلات خود را به عرض آن بزرگوار برسانند و از این طریق پاسخ دریافت کنند و توقعیات حضرت هم به وسیله نواب خاص به مردم می‌رسید و علاوه بر اینها بسیاری

هم توانستند به خدمت حضرت رسیده و حضوراً امام خود را زیارت کنند. به هر حال، حکمت دو غیبت با توجه به نکاتی که ذکر شد، روشن است و اگر چه اصل غیبت برای برخی انبیای عظام الهی بوده است، و تعدد غیبت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه، به لحاظ این که غیبت دوم طولانی و زمان ظهور نامعلوم است و اینکه بصورت تدریجی تحقق پذیرد و غیبت صغری مقدمه‌ای برای غیبت کبری آن حضرت باشد لازم و ضروری بوده است.

ب - علت غیبت و فلسفه آن

برای غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه علل فراوانی در روایات ذکر شده است که هر کدام از این امور می‌تواند حکمت و فلسفه غیبت باشد که در بیانات ائمه علیهم‌السلام به آنها اشاره شده است. و ما برخی از آن روایات را ذکر خواهیم کرد.

اکنون به این نکته توجه کنیم که با موضوع بحث ارتباط دارد و آن اینکه در نظام خلقت از کوچکترین ذره تا بزرگ‌ترین موجود دارای فلسفه و حکمتی است که این تقدیر پروردگار حکیم و علیم است. حرکت‌های منظم کرات و در منظومه شمسی، حرکت منظم زمین و ماه و خورشید و دیگر کرات، همه دارای حکمت و فلسفه‌ای است که بشر راز برخی از آنها را کشف کرده و بسیاری از اسرار و رازهای نهفته در عالم همچنان در پرده ابهام است.

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^(۱)

«خورشید برای جایگاه استقرار خود جریان دارد و این تقدیر عزیز و دانا است و ماه را تقدیر نمودیم که منازلی را طی کرده و به جای خود بازگردد؛ نه خورشید را روا باشد که ماه را درک کند و نه شب از روز پیشی گیرد و همه آنها در فلکی شناورند هیچکس

نمی‌تواند به طور یقین ادعا کند که در کوچک‌ترین پدیده جهان رازی نهفته نیست.»

همچنان که کسی نمی‌تواند ادعا نماید که به تمام اسرار هستی احاطه دارد و از همه آنها آگاه است، بلکه یافته‌های بشر از رازهای هستی در برابر نا یافته‌ها بسیار اندک و ناچیز است و به فرموده قرآن: «وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^(۱).

هر وقت که بشر دریچه‌ای به سوی مجهولی می‌گشاید و پرده از روی نامعلومی کنار می‌زند و موفقیتی کسب می‌کند، در می‌یابد که مجهولات بی‌نهایتی فرا روی او وجود دارد این در نظام تکوین و در نظام تشریح هم وضع به همین منوال است و این مطلب در تکوین و تشریح هر دو جاری است و در عالم تشریح مواردی وجود دارد که هنوز عقل بشری به فلسفه آن راه نیافته است. البته این بدین معنی نیست که حکمت ندارد؛ زیرا همان آفریننده هستی، شرع را فرستاده و نظام تشریح نیز همانند نظام تکوین برخاسته از اراده او می‌باشد. و نیافتن دلیل بر نبود حکمت در آن نیست. و فلسفه بسیاری از موارد در نظام تکوین را بشر با گذشت زمان و بتدریج به دست آورده، که قبل از آن برای او موجب سؤال بوده و نمی‌دانست فلسفه آن چیست و در نظام تشریح نیز چنین است.

پس از بیان این مقدمه باید بگوییم ما در ایمان به غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به هیچ وجه نیازی به دانستن علت نداریم و اگر فرضاً نتوانستیم به هیچیک از اسرار آن دست پیدا کنیم، در ایمان و اعتقادمان به آن خدش‌های وارد نمی‌شود. البته به طور اجمال می‌دانیم که مصالح و فواید بزرگی در این غیبت است، اما دانستن یا ندانستن ما تأثیری در آن ندارد و غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه امری است که واقع شده و معتبرترین احادیث از آن حکایت دارد. و جمع بسیاری از بزرگان در عصر غیبت سعادت تشرف به محضر مبارک حضرت را پیدا کرده‌اند. بنابراین، غیبت امری حتمی است، اگر چه ما راز آن را ندانیم؛ همانطور که فایده بسیاری از چیزها را نمی‌دانیم، ولی به وجود آنها اعتقاد داریم.



و باید توجه داشت که در روایات به برخی از حکمت‌های غیبت ولی عصر علیه السلام تصریح شده، اگر چه پس از ظهور علت و فلسفه غیبت به طور کامل معلوم می‌گردد؛ چنان که در توقیع اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری آمده است: و اما علت آنچه واقع شده از غیبت، پس خدای عزوجل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ﴾^(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از اموری پرسش نکنید که اگر برای شما ظاهر گردد، شما را ناراحت کند. و اگر هنگام نزول قرآن از آن سؤال می‌کردید برای شما ظاهر می‌شد»^(۲).

و در حدیث دیگری عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا برای صاحب این امر غیبتی است که حتمی خواهد بود و هر مبطلی در آن گرفتار تردید می‌شود. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم برای چه؟ فرمود: برای چیزی که ما اجازه کشف آن را برای شما نداریم. به حضرت عرض کردم: حکمت غیبت آن حضرت چیست؟ فرمود: حکمت غیبت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه همان حکمت غیبت‌های متقدمین از حجت‌های الهی است و همانا وجه حکمت در غیبت روشن نمی‌شود، مگر بعد از ظهور او؛ چنان که حکمت آنچه خضر علیه السلام انجام داد، از سوراخ کردن کشتی و کشتن آن غلام و اصلاح آن دیوار، برای موسی علیه السلام معلوم نشد، مگر هنگام جدایی آن دو از یکدیگر، و فرمود: ای پسر فضل! این مطلب امری از امور و رازی از اسرار الهی است. و هرگاه دانستیم که خداوند عزوجل حکیم است، تصدیق کرده‌ایم که تمام افعال او از روی حکمت است، اگر چه علت آن برای ما کشف نشده باشد^(۳).

۱. سوره مائده: ۱۰۱.

۲. کمال الدین: ۲/۴۸۳ توقیع ۴.

۳. کمال الدین: ۲/۴۸۱ ح ۱۱.



اکنون به این سؤال می‌پردازیم که آیا حکمت‌های غیبت در اخبار بیان شده است؟ در پاسخ می‌گوییم که در روایات به برخی از اسرار غیبت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اشاره شده است که از آن جمله می‌توان امتحان و آزمایش افراد را در عصر غیبت از حکمت‌های آن بر شمرد:

الف - آزمون

۱ - ابن ابی یعفور می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: وای بر طغیانگران عرب از شری که نزدیک است! به حضرت عرض کردم: فدایت شوم با قائم عجل الله تعالی فرجه چند نفر از اعراب هستند؟ فرمود: تعداد کمی. گفتم: سوگند به خدا کسی که این امر را وصف می‌کند از آنها زیاد هستند. فرمود: به ناچار مردم بایستی آزمایش شوند و از یکدیگر تمیز داده شوند و غربال گردند و از غربال گروه زیادی خارج می‌شوند^(۱).

۲ - منصور می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای منصور! این امر نباید محقق نگردد، مگر پس از یأس و ناامیدی. نه سوگند به خدا تا این که مردم از یکدیگر جدا گردند. نه سوگند به خدا تا این که مورد آزمایش قرار گیرند. نه سوگند به خدا تا این که شقی شقاوتش و سعید سعادتش عیان گردد^(۲).

۳ - عبدالرحمن بن سیابه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که امام، راهنما و هدایت کننده در میان شما نباشد و برخی از برخی دیگر دوری جویند، در آن هنگام از یکدیگر تمیز داده می‌شوید و مورد آزمایش قرار گرفته و غربال می‌شوید و این وقتی است که سالها حاکمان پی در پی جا به جا شوند آنگونه که در اول روز امارت از کسی باشد و آخر روز او کشته و دیگری در مسند او نشیند^(۳).

۱. اصول کافی: ۱/۳۷۰ ح ۲.

۲. اصول کافی: ۱/۳۷۰ ح ۳.

۳. کمال الدین: ۲/۳۴۷ ح ۳۶.

ب - مهیا نبودن شرایط حضور امام عصر علیه السلام

از دیگر حکمت‌های غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، مساعد نبودن شرایط حضور امام در میان مردم است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که حفظ شریعت و تبیین آن به عهده امام می‌باشد. و امام مبین شریعت و دین و حافظ آن است و مردم باید بتوانند از نزدیک با او در تماس باشند و مسائل خود را از او سؤال کنند و مشکلات خود را با او در میان بگذارند و این با غائب بودن امام و حجت الهی و نداشتن ارتباط با او منافات دارد.

در پاسخ بایستی گفت که این مطلب درست است که فلسفه وجود امام بیان شریعت و حفظ و نگهداری آن و حضور در میان مردم و ارتباط با آنها و توجه به مشکلات و پاسخگویی به سؤالات ایشان می‌باشد و اساساً امامت همانند نبوت لطف الهی است و لطف بودن امامت و همه آنچه به آن اشاره شد، ایجاب می‌نماید که امام علیه السلام ظاهر و در میان مردم باشد و از نزدیک با مردم ارتباط داشته باشد و مردم هم به راحتی بتوانند با او در ارتباط باشند، اما باید توجه داشت که این لطف و بودن امام در میان مردم و ارتباط با امام به چه سببی قطع شد و اساساً علت غیبت چیست؟

آیا این امامت از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان حیات امام عسکری علیه السلام به طور مستمر و ظاهر نبوده؟ و بدون سبب از مردم گرفته شد و رابطه مردم با امام دوازدهم قطع گردید و آن حضرت از انظار مخفی و ناپدید شد؟ یا این که این خلأ به وجود آمده و پنهان شدن امام علیه السلام سبب یا اسبابی داشته است؟ و آیا سبب این غیبت مشخصاً امام علیه السلام بوده و او از نظرها پنهان شده و ارتباط خود را با مردم قطع کرده است یا این که علت غیبت آن بزرگوار خود او نیست، بلکه عواملی دیگر باعث غیبت امام علیه السلام گردید و به خود مردم باز می‌گردد؟ خواجه نصیر الدین طوسی می‌فرماید:



وجوده لطف و تصرف لطف آخر و عدمه منافی^(۱)؛ وجود امام لطف است و تصرف و لطف دیگری است و اما علت نبودن امام در میان مردم، خود مردم می باشند. یعنی قطع شدن رابطه مردم با امام علیه السلام از ناحیه خود مردم است و محروم شدن از درک حضور حضرت به خود مردم باز می گردد.

توضیح این مطلب به طور خلاصه و فشرده این است که خداوند حجت‌هایی را برای راهنمایی و هدایت مردم تعیین فرمود، اما مردم نه تنها از این موهبت الهی قدر دانی نکردند، بلکه نسبت به آنها ظلم و ستم روا داشتند؛ از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام اولین امام و حجت الهی، آنچنان مورد بی مهری قرار گرفت که به گروهی از اصحاب خود فرمود: لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قِيحًا؛ دل مرا پر از خون و جراحت کردید، و در سخن دیگری فرمود: وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ^(۲)؛ برای کسی که اطاعت نمی شود رأی و نظری نیست، و یا فرمود: كُنْتُ أَمِيرًا فَصِرْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا^(۳)؛ من امیر و فرمانده بودم، اما امروز فرمانبردار شدم. همچنین مردم در حق امام حسن علیه السلام آنگونه که در منابع آمده است، جفا کردند، و امام حسین علیه السلام و یارانش را شهید نمودند و یزید را که صلاحیت رهبری و زعامت امت را نداشت و شراب می خورد و به لهو و لعب مشغول بود، بر سید جوانان بهشت مقدم داشتند و او را رهبر خود قرار دادند و او را در قتل عام مردم مدینه و غارت اموال آنان و تجاوز به آنها و شکستن حرمت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت و یاری کردند، و در عصر امام سجاده علیه السلام هم رهبری جهان اسلام وضعیت بهتری نداشت؛ چون مردم عبدالملک بن مروان را به رهبری و امارت امت پذیرفتند که یکی از سیئات او حجاج بن یوسف ثقفی است^(۴) و پس از او فرزندان او یکی پس از دیگری جایگاه مقدس رهبری امت را غصب

۱. شرح تجرید: ۲۸۵.

۲. نهج البلاغه: خ ۶۹ / ۲۷.

۳. نهج البلاغه.

۴. ابن اثیر در الکامل ۵۲۱/۴ پس از نقل مطالب و اشعاری از عبدالملک بن مروان هنگام مرگش می گوید یحق بعبدالملک ان سحذر هذا الحذرو الخوف فان من یکن الحجاج بعض سیئاته یعلم علی ای شیء یقدم علیه.



کردند، و در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز قدرت در قبضه مروانیان بود. که ذکر اعمال و رفتار ناشایسته و قبیح آنها خارج از موضوع این اثر می‌باشد. تا این که در عصر امامت حضرت صادق علیه السلام دولت غاصبانه و متجاوز بنی امیه پایان گرفت و آفتاب اقتدار آنها افول کرد و رهبری امت اسلامی به دست عباسیان غصب شد و در عصر آنها اگر نگوییم که کار مشکل‌تر و وضع بدتر از عصر امویان بود، بدون تردید بهتر نبود؛ چون عباسیان از همان آغاز خلافت، برای کسب قدرت و استیلای تام بر مردم اقدام به مقابله با اهل بیت علیهم السلام و یاران آنها نمودند و قیام‌های آنها را سرکوب کردند و تعداد زیادی از اولاد ائمه علیهم السلام محبوس و مقتول گردیدند که شرح آن به رساله‌ای جداگانه نیاز دارد و ابوالفرج شرح کشته شدن فرزندان امام حسن علیه السلام و دیگر اولاد ائمه علیهم السلام را در مقاتل الطالبیین ذکر کرده است. در نقل آمده است: هنگامی که سر ابراهیم بن عبدالله را نزد منصور آوردند، او غذا می‌خورد، روی به حاضران کرد و گفت: صاحب این سر می‌خواست ما را از این غذاها باز دارد^(۱).

به طور کلی سیاست بنی‌العباس بر خلاف مروانیان بر این پایه استوار بود که ائمه علیهم السلام را از وطن خود جدا کنند و آنها را در محل حکومت خود سکونت دهند تا تحت نظر قرار گیرند و مردم نتوانند با آنها در ارتباط باشند. لذا هارون امام موسی کاظم علیه السلام را به بغداد آورد و زندانی کرد و مأمون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به خراسان آورد و معتصم امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد منتقل و شهید نمود و متوکل عباسی امام هادی و عسکری علیهم السلام را به سامراء آورد و آنها را در یک منطقه نظامی تحت نظر قرار داد و آن همه اهانت و آزار، که در کتب تاریخ ثبت شده است^(۲). نسبت به آن بزرگواران روا داشت و رابطه مردم با آنها عملاً قطع بود، مگر بعضی که با ترفندهایی می‌توانستند هر از گاهی با ایشان تماس داشته باشند، و در حالات امام عسکری علیه السلام آمده است که آن حضرت اکثر اوقات در زندان به سر می‌برد.

۱. مروج الذهب: ۲۹۸/۳.

۲. بحار الانوار: ۱۸۹/۵۰.



نکته دیگر این که، حاکمان متجاوز و ستمگر در عصر امامان علیهم السلام پس از انتقال این بزرگواران آنها را مسموم و شهید می‌کردند تا مردم از وجود آنها بهره‌مند نشوند. لذا حضرت جواد علیه السلام را در سن بیست و پنج سالگی و امام هادی علیه السلام را در حدود چهل سالگی و امام عسکری علیه السلام را در سن بیست و هشت سالگی شهید کردند و تمام امامان بزرگوار را یا با شمشیر یا با زهر به شهادت رساندند که شرح این جنایات هولناک در حدیثی آمده است^(۱).

لذا حجت دوازدهم علیه السلام که در زمان ولادتش و قبل از آن به شدت در تعقیب و جستجوی او بودند و می‌خواستند از تولدش جلوگیری کنند و اگر متولد شده است، به گمان خود او را از بین ببرند، به خداست پروردگار در پرده غیبت قرار گرفت و این غیبت به علت عدم صلاحیت یا به تعبیر دیگر مهیا نبودن شرایط حضور امام علیه السلام در میان مردم بود و روایاتی در این زمینه وجود دارد که می‌توان همین مطلب را از آن استفاده کرد؛ از آن جمله روایت ابن بکیر است که از زراره نقل کرده که گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا برای قائم غیبتی است، قبل از آن که قیام کند و او می‌هراسد. و اشاره کرد حضرت با دست خود به سینه‌اش؛ یعنی از قتل^(۲).

سؤال

چرا پس از آن زمان که دیگر کس در جست و جوی امام علیه السلام نبود و امام علیه السلام از قتل و کشته شدن بیم نداشت، باز هم در غیبت به سر می‌برد؟ به عبارت دیگر، اکنون که شرایط مهیا شده است، سزاوار است که آن حضرت ظاهر گردد تا مردم از برکات او استفاده کنند.

پاسخ

در جواب این سؤال باید بگوییم که اولاً آنچه ذکر شد، علت مُخَدِّثَةُ غیبت است؛ یعنی

۱. اعلام الوری: ۳۴۹.

۲. اصول کافی: ۱/۳۴۰ ح ۱۸.



سبب غیبت در آغاز که همان خوف از قتل در صورت ظهور بوده است. آنهم با توجه به اینکه این حذف هنوز هم وجود دارد و شرایط برای ظهور حضرت آماده نیست و تحمل وجود مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جز برای خواص وجود ندارد و این در حالی است که علت مُبْقِیَه و استمرار غیبت امر دیگری غیر از خوف از قتل است و در بحث قبل به آن اشاره کردیم که غیبت ولی عصر علیه السلام خود امتحان و آزمایش الهی می باشد.

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که پنجم از فرزند هفتم ناپدید شد، خدا را در دین خود منظور کنید که کسی شما را از آن جدا نکند. ای پسر! همانا به ناچار برای صاحب این امر غیبتی است تا این که کسی که به آن قائل بود، از آن بازگردد و این همانا محنت است از طرف خدای عزوجل بندگان را به آن می آزماید. اگر پدران و اجداد شما دینی را صحیح تر از این دین می دانستند، هر آینه پیروی آن می نمودند. علی بن جعفر می گوید: گفتم ای سید من! پنجم از اولاد هفتم چه کسی است؟ فرمود: ای پسر! خردهای شما ناتوان از حمل آن می باشد، اما اگر زنده بمانید، او را درک می کنید^(۱).

بنابراین مسئله استمرار غیبت را باید از حدوث غیبت در آن زمان از جهت علت جدا کرد آن زمان غیبت برای حفظ جان امام علیه السلام لازم بود، اما علت استمرار غیبت آزمایش بندگان است.

نکته دیگر این که امام عصر عجل الله تعالی فرجه آخرین حجت الهی و خاتم الاوصیاء و بقیه الله است و او همان موعودی است که بر اساس احادیث فراوان از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید حکومت فراگیر و جهانی ایجاد کند و این نیاز به شرایطی دارد که هر وقت فراهم گردد و اراده و مشیت الهی ایجاب نماید، آن حضرت ظهور خواهد کرد.

و البته او از نظرها غایب است، اما حجت خدا و امام بر خلق و خلیفه الهی است و برکات و فیوضاتش به طور مستمر به خلائق می رسد. آیا (مردم) نظام حضور امامان و پیشوایان الهی

۱. اصول کافی: ۱/۳۳۶ ح ۲.

را بعد از پیامبرشان ﷺ نمی‌دانند، که یکی پس از دیگری آمدند و امامت را عهده دار شدند تا آنکه (این منصب عظیم) به امام عسکری علیه السلام رسید. و او جانشین پدران خودش گشت و (خلق خدا را) به سوی حق هدایت نمود و به صراط مستقیم راهنمایی کرد آری او نور فروزان و شهابی درخشنده و چون ماه تابان بود و چون زمان امامتش پایان یافت دقیقاً مانند پدرانش عهد و پیمانی که به او بسته شده بود عملی ساخت و امر امامت را به وصی جانشینی که خداوند اراده فرمود تا او از چشمها پنهان و مکانش نامعلوم باشد تا آنگاه که خدا بخواهد سپرد، - آری - ما موضع قضای الهی هستیم و فضل او برای ما است که اگر خداوند اجازه فرماید و منع را بردارد و حکمی غیبت را به اراده ظهور تغییر دهد. آنگاه او حق را به نیکوترین وجه ظاهر سازد و با ادله‌ای روشن و نشانه‌هایی آشکار و واضح حقیقت را بنمایاند و پرده را کنار زده و حجت خود را ظاهر نماید. اما مقدرات الهی چیزی نیست که بر آن غلبه‌ای باشد و اراده او قطعی و غیر قابل بازگشت است و بر خداست او نمی‌توان پیشی گرفت، پس باید از خواسته‌های نفسانی دوری جست و آنچه که اراده و قداست الهی است سر نهاد و تسلیم بود.

ج - بررسی طول عمر امام (عج) از نظر علمی

از جمله سؤال‌هایی که در رابطه با حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه مطرح می‌شود، عمر طولانی آن بزرگوار می‌باشد به طور کلی آدمی دارای عمری طبیعی است و عمر طبیعی انسان محدود به حد معینی است. البته محیط زندگی و هوا و غذای مناسب و نداشتن نگرانی‌های روحی و برخی امور دیگر در طول عمر اثری بسزا دارد، ولی این به معنای همیشه ماندن یا طولانی شدن عمر خارج از حد معین برای انسان نمی‌باشد. در این صورت آیا می‌توان عمر طبیعی که مثلاً محدود به تا صد و پنجاه سال می‌باشد و آنچه که عادت به آن حکم می‌کند فراتر از این مقدار شود؟ پس چگونه عمر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه که بیش از ده قرن از آن سپری می‌شود، قابل توجیه است؟ به هر حال، این جهانی که



ما در آن زندگی می‌کنیم، مبتنی بر فرسایش تدریجی (آنتروپی) است و هر چیز در مسیر فنا و نابودی است؛ اگر چه حرکت اشیا به سوی فرسودگی گاه از سرعت بیش‌تری برخوردار است و گاه به کندی پیش می‌رود؛ مثلاً عمر یک گل که صبح غنچه آن باز و شام پژمرده می‌شود، تنها یک روز است و به زودی از بین می‌رود و سایر گیاهان در بهار سبز می‌شوند و در پاییز عمر آنها پایان می‌پذیرد. با این حال، برخی از اشجار و درختان عمر طولانی‌تری دارند، اما به هر حال عمر آنها محدود بوده و از بین می‌روند.

قرآن کریم درباره گیاهان می‌فرماید:

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِراً﴾^(۱).

«برای ایشان این مثال را بیان کن که زندگی دنیا مانند آبی است که ما از آسمان فرو می‌فرستیم و گیاهان زمین با آن آمیخته می‌شود و آنگاه خشک شده و بادهای آنها را پراکنده می‌سازد. و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

نظام حیات حیوانات نیز بر اساس سنت فرسایش تدریجی استوار است و در نهایت از بین می‌روند و انسان نیز از این قانون مستثنا نیست و فرسودگی و فنا همانند دیگر اشیا بر او عارض می‌شود. و قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً﴾^(۲).

«او کسی است که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه و سپس از علقه و سپس شما را طفل بیرون آورد سپس شما به جوانی و قدرت می‌رسید و آنگاه پیر (و فرسوده) می‌شوید.»

۱. سوره کهف: ۴۵.

۲. سوره غافر: ۶۷.





علاوه بر جانداران همه جمادات و کل عالم طبیعت نیز دستخوش قانون فرسایش است. بنابراین، چگونه ممکن است عمر یک انسان بالغ بر قرن‌ها شود و شخصی این مقدار طولانی بماند و عمر کند و چنان که در برخی از روایات آمده است، در هنگام ظهور، آن حضرت هنوز به دوران کهولت و پیری نرسیده است.

پاسخ

برای پاسخگویی به این سؤال ابتدا یک جواب کلی می‌دهیم و به سؤال کنندگان از این شبهه بر اساس اعتقاد شیعه نیز پاسخ خواهیم داد.

پاسخ کلی این است که آنچه در رابطه با این که نظام هستی بر اساس سنت فرسایش تدریجی بنا نهاده شده است، مطرح شد، با طولانی بودن عمر حضرت منافاتی ندارد و طولانی شدن عمر و ماندن زیاد در دنیا امری ممکن بلکه واقع است، اگر چه مرگ برای هر موجود زنده‌ای حتمی و قطعی است؛ چنان که قرآن کریم به این امر تصریح کرده است و می‌فرماید: «کل نفس ذائقة الموت»^(۱). هر نفسی مرگ را می‌چشد.

اما دانشمندان بر این امر معتقدند که بعضی از جانداران، نامحدود قابلیت بقا دارند و ممکن است انسان نیز هزار سال زندگی کند در صورتی که حوادث سبب قطع ریسمان حیات او نشود و این اظهار نظر آنان یک اظهار نظر حدسی و ظنی نیست، بلکه نتیجه عملیاتی است که با آزمایش تأیید شده است.

دکتر الکسیس کارل عضو آزمایشگاه رو کند در نیویورک توانست جزئی از بدن حیوان را سال‌ها بیش از آنچه خود آن حیوان به حسب عادت زندگی می‌کند، زنده نگاه دارد. در واقع، زندگی این جزء مقطوع با غذایی که برای آن آماده شده بود، مرتبط بود و به این وسیله، امکان بقای آن تا ابد در صورت رسیدن غذای لازم به آن معلوم شد.

۱. سوره آل عمران: ۱۸۵.





او همین آزمایش را در مورد قطعه‌ای از جنین مرغ خانگی انجام داد که بیش از هشت سال زنده ماند و همچنین با آزمایش‌هایی که روی قطعاتی از بدن انسان و عضلات و قلب و پوست و کلیه، انجام داد، معلوم شد تا زمانی که غذای لازم به آنها برسد، زنده می‌مانند و به نمو خود ادامه می‌دهند. استاد - دنمید و برل - از اساتید دانشگاه - جونس هبکنس - می‌گوید: زیست جاودان تمام اجزای سلولی رئیسی جسم انسان، بالقوه یا امری است که به امتحان ثابت شده یا آن که احتمال زیست جاودان آن کاملاً ارجح است.

ظاهراً اول کسی که این آزمایش را روی بعضی از اجزای حیوان با موفقیت انجام داد، دکتر «جاک لوب» عضو آزمایشگاه روکفلر بود. پس از او دکتر ورن لويس و همسرش ثابت کردند که ممکن است بعضی از سلول‌های جنین مرغ را در یک مایع نمکی زنده نگه داشت و اگر به آن بعضی مواد آلی افزوده شود، این سلول‌ها نمو کند و زیاد می‌شود بعد از این آزمایش‌ها دنبال شد که سلول‌های بدن هر حیوانی ممکن است زنده بماند و نمو کند در مایعی که در آن غذای لازم برای آنها باشد و لکن از این آزمایش‌ها ثابت نگردید که این اجزاء موجب پیری حیوان نیستند بلکه بیش از حد عادی زیست می‌کنند سپس این دانشمند آزمایش‌های خود را تعقیب کرد و خود او و همکارانش زحمات بسیاری متحمل شدند تا برای او ثابت گردید که:

اولاً: اجزای سلولی زنده می‌مانند، مگر آن که سوء تغذیه و یا عدم تأمین انرژی لازم یا دخول بعضی از میکروب‌ها سبب مرگ آنها بشود.

ثانیاً: این اجزاء علاوه بر آن که زنده می‌مانند، نمو نیز می‌کنند و زیاد می‌شوند؛ همانطور که در حال اتصال به جسم نمو دارند و زیاد می‌شوند.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که مسأله طول عمر انسان امری ممکن است و نمی‌توان آن را انکار کرد. شهید صدر علیه السلام می‌گوید: طول عمر انسان و باقی ماندن او طی قرن‌های متعدد از نظر منطق و از دیدگاه علم امری ممکن است، ولی از نقطه نظر عملی غیر ممکن است. با این حال، علم در طریق تحقق بخشیدن به این امکان می‌باشد و اما عمر



حضرت مهدی علیه الصلاة و السلام را بصورت سؤال مطرح کردن و یا بعید شمردن آن از نقطه نظر امکان عملی مورد توجه و لحاظ قرار می‌دهیم، و بعد از آن که امکان عمر طولانی از نقطه نظر منطق و علم ثابت شد و همچنین ثابت شد که علم در مسیر متحول کردن تدریجی این امکان نظری به امکان عملی است، دیگر استبعاد معنی و مفهوم نخواهد داشت؛ همانطور که قرآن می‌فرماید که نبی اکرم صلی الله علیه و آله شبی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر داده شد که اگر بخواهیم این سیر را در کنار قوانین طبیعی بفهمیم، باید اینگونه تعبیر کنیم که در آن زمان از قوانین طبیعی که هنوز علم آن را اثبات نکرده بود و بعد از صدها سال آن را اثبات کرد، شده است.

بنابراین، حرکت سریع از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در عمل اتفاق افتاد و تحقق پیدا کرد، پیش از آن که تحقق آن از نظر علمی روشن شود و برای آخرین خلیفه منصوص او، این عمر طولانی هست، پیش از آن که از نظر علمی امکان وجود آن ظاهر گردد. آری این عمر طولانی که خداوند به نجات دهنده منتظر، عنایت کرده است، برای مردم حتی در زندگی امروزشان امری غریب است، اما این غرابت بالاتر از تحول و دگرگونی عظیمی که در آن روز موعود بایستی محقق شود، نیست^(۱).

ثالثاً: نمو و تولید مثل آنها، با غذای آنها ارتباط دارند.

رابعاً: مرور زمان هیچ تأثیری در پیری و ضعف آنها ندارد و کوچک‌ترین اثر پیری در آنها ظاهر نمی‌شود، بلکه نمو و تولید مثل آنها در هر سال، مثل سال‌های پیش است و ظاهر کار نشان می‌دهد که همچنان زنده خواهند ماند تا زمانی که تحت مراقبت آزمایش کنندگان غذای کافی به آنها برسد پس پیری سبب نیست، بلکه نتیجه است.

سپس این سؤال را پیش می‌آورد که اگر اینچنین است، چرا انسان می‌میرد و چرا عمرش محدود است؟ و چرا به ندرت سن انسان از صد تجاوز می‌کند؟

پاسخ این است که: اعضای جسم حیوان بسیار و مختلف هستند و در عین حال با یکدیگر در نهایت ارتباط می‌باشند، تا جایی که زندگی عضوی به زندگی عضو دیگر ارتباط و توقف دارد. پس وقتی یکی از آنها ضعیف شد و به سببی از اسباب مرد، اعضای دیگر نیز به مرگ او می‌میرند، چنان که در بیماری‌های میکروبی مشاهده می‌شود، و بدین جهت است که متوسط عمر از هفتاد و هشتاد کم‌تر است.

و آنچه از آزمایش‌های ذکر شده به دست آمده و ثابت است این است که انسان به علت میزان گذر عمر نمی‌میرد؛ بلکه می‌میرد برای آنکه در اثر عوارضی بعضی از اجزای او تلف می‌شود به علت ارتباطی که اعضاء دیگر با این عضو دارند آنها نیز می‌میرند. پس زمانی که علم این عوارض را ریشه‌کن سازد یا مانع از تأثیر آنها بشود، هیچ مانعی از استمرار حیات تا صدها سال باقی نخواهد ماند؛ چنان که بعضی از درخت‌ها هزار سال و بیش‌تر زندگی می‌کنند.

چندی پیش مقاله‌ای از یکی از مطبوعات خارجی در روزنامه اطلاعات ترجمه شده بود که در آن نظر چند تن از پزشکان مشهور جهان در مورد نتایج چندین سال تلاش علیه بیماری پیری منعکس گردیده بود. نویسنده در این مقاله توضیح داده بود که اگر نسجی از بدن یک فرد محتضر جدا کنیم و آن را در محیط مناسبی پرورش دهیم، این نسج به زندگی خود ادامه خواهد داد. بنابراین، ایجاد محیط مناسب راز زندگی جاودانی است^(۱).

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌شود که پیری و فرسودگی سریع برای موجود زنده حتمی نیست و قرآن کریم هم اصل فرسودگی را مطرح کرده است و ممکن است بشر با کاوش در آینده جلو این فرسودگی سریع را بگیرد و آدمی بتواند همانند دیگر جانداران با رعایت شرایط و علم و آگاهی از راز حیات، قرن‌ها زنده بماند و مطالبی که از قول متخصصان و اهل اطلاع ذکر شد، گواه این مدعی است. و در تاریخ نام افراد زیادی که در دنیا عمری نسبتاً

۱. امامت و مهدویت: ۳۸۴/۲. چاپ دفتر انتشارات اسلامی.

طولانی داشته‌اند ثبت و ضبط شده است، که به تعدادی از آنان اشاره می‌کنیم:

- ۱ - لقمان کبیر! که پانصد و شصت سال عمر کرده است و روایت شده که او سه هزار و پانصد سال عمر کرده است.
- ۲ - زهیر بن جناب بن هبل بن عبدالله سیصد سال در دنیا زندگی کرد.
- ۳ - عمر بن عامر هشتصد سال در دنیا زیست.
- ۴ - هبل بن عبدالله بن کنانه ششصد سال عمر کرد.
- ۵ - مستو غر بن ربیعہ بن کعب سیصد و سی سال عمر کرد تا این که ظهور اسلام را درک کرد اما مسلمان نشد.
- ۶ - دوید بن نهد چهار صد و پنجاه سال در دنیا زیست.
- ۷ - تمیم بن عبدالله بن ثعلبه دویست سال زندگانی کرد.
- ۸ - ربیعہ بن ضبع بن وهب دویست و چهل سال زیست او نیز ظهور اسلام را درک کرد و مسلمان نشد.
- ۹ - معدی کرب جمیری دویست و پنجاه سال عمر کرد.
- ۱۰ - شریة بن عبدالله جعفی سیصد سال زندگانی کرد.
- ۱۱ - عزیز مصر در زمان یوسف علیه السلام که نام او ولید بن ریان بن دومغ بود، هفتصد سال عمر کرد.
- ۱۲ - ریان بن دومغ پدر عزیز مصر هزار و هفتصد سال زندگانی کرد.
- ۱۳ - دومغ پدر ریان سه هزار سال عمر کرد.
- ۱۴ - ذوالاصبع عدوانی که نام او حرثان بن حارث بن محرث است، سیصد سال زیست.
- ۱۵ - جعفر بن قبط (قرط) سیصد سال زندگانی کرد و اسلام را درک کرد.
- ۱۶ - عامر بن ظرب عدوانی سیصد سال عمر نمود.
- ۱۷ - محصن بن عتبان زبیدی دویست و پنجاه سال عمر کرد.



۱۸ - عوف بن کنانه کلبی سیصد سال در دنیا زیست.

۱۹ - صیفی بن ریح بن اکثم دویست و هفتاد سال در دنیا زندگی کرد.

۲۰ - اکثم بن صیفی یکی از بنی اسد بن عمر بن تمیم سیصد و شصت سال عمر نمود^(۱).

این افراد کسانی هستند که تاریخ نام و خصوصیات آنها را ثبت کرده و دارای عمری نسبتاً طولانی بودند. البته تعداد آنها بیش از این مقدار است که ذکر شد؛ مثلاً سلمان فارسی از جمله مُعَمَّرین است و نیز گفته شده که ضحاک هزار و دویست سال عمر کرد و پادشاهی که مهرگان را احداث کرد یک هزار و پانصد سال زیست^(۲).

و از طریق عامه نیز اخباری پیرامون طول عمر بعضی نقل شده است؛ مثل محمد بن سائب کلبی و محمد بن اسحاق بن بشار و عوانة بن حکم و عیسی بن زید و هیثم بن عدی الطائی، و در قرآن در مورد طولانی بودن عمر به نمونه هایی اشاره شده که قابل توجه می باشد؛ از آن جمله طولانی بودن عمر حضرت نوح علیه السلام است که درباره او می فرماید:

﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^(۳).

او در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال مکث کرد.

و همچنین درباره حضرت ادریس می فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾^(۴)

و در این کتاب از ادریس یاد کن که پیامبری صدیق بود و او را به مکانی رفیع بالا بردیم

و درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^(۵)

او را بطور یقین نکشتند * بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد.

۱. کمال الدین: ۵۵۹/۲ - ۵۷۰.

۲. بحار الانوار: ۲۹۰/۵۱.

۳. سوره عنکبوت: ۱۴.

۴. سوره مریم: ۵۶ - ۵۷.

۵. سوره نساء: ۱۵۷ - ۱۵۸.



سعید بن جبیر می‌گوید: از حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود در قائم ما عجل الله تعالی فرجه سنتی از نوح علیه السلام می‌باشد و آن طول عمر است ^(۱) اینها نمونه‌هایی از طول عمر انبیای گذشته بود که هرگونه استبعاد را درباره طول عمر حضرت مهدی علیه السلام رفع می‌نماید.



فصل هشتم

رابطه امام و مردم در
دوره غیبت کبری



همانگونه که گفته شد در دوران غیبت صغری ارتباط امام علیه السلام با مردم توسط نواب خاص حضرت بود که ایشان با شرایطی خاص و در زمان و وقت معین خدمت حضرت می‌رسیدند و این ارتباط پس از دوره غیبت صغری پایان یافت و دیگر هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که نماینده خاص حضرت بوده و یا با ایشان ارتباط مستقیم دارد یا می‌تواند مسائل مردم را با حضرت در میان گذارده و پاسخ دریافت نماید.

اما با وجود ادله و قرائن شکی نیست که هرگاه امام علیه السلام صلاح بدانند زمینه ارتباط یا دیدار خود را برای بعضی در زمان و مکان نامعلوم به وجود می‌آورند و لذا بعضی از اوتاد و علماء و بزرگان و یا افراد عادی اما دارای صلاحیت به گونه‌ای خدمت مولای خود شرفیاب شده‌اند و حضرتش را زیارت نموده‌اند که این تشریف‌گونه‌هایی مختلف داشته که در این فصل به آن اشاره خواهیم کرد.

الف - چگونگی ارتباط

در برخی از روایات آمده است که برای افراد مشاهده میسر نیست^(۱) اما این به آن معنا نیست که برای هیچکس و در هیچ شرایطی ارتباط امکان‌پذیر نمی‌باشد، بلکه از مجموعه آنچه در این زمینه وارد شده است، می‌توان نتیجه گرفت که ارتباط با آن حضرت به طور کلی منتفی نیست.

اسحاق بن عمار می‌گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام دو غیبت است،

۱. بخارالانوار: ۳۶۰/۵۱ ح ۷.

یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت اول کسی به جز شیعیان خاص حضرتش، از مکان او آگاهی ندارند و در غیبت کبری کسی از مکان او به جز موالیان خاص آگاه نیستند^(۱).
از این حدیث استفاده می‌شود که عده‌ای در عصر غیبت کبری با آن حضرت در ارتباط هستند.

البته این نکته قابل توجه است که امام علیه السلام با ولایتی که دارد و عنایات الهیه، از آنچه می‌گذرد، آگاه و مطلع است و ارتباط از ناحیه او با دیگران برقرار است *بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا*^(۲).

و حمیری می‌گوید: از محمد بن عثمان عمری شنیدم که می‌گفت: همانا سوگند به خدا صاحب این امر در موسم (حج) هر ساله حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و آنها را می‌شناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند^(۳).

سدیر صیرفی می‌گوید: از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا در صاحب این امر شباهتی از یوسف است، تا این که فرمود: انکار نکنند این امت آن چه خدا نسبت به حجت خود انجام دهد، همانگونه که با یوسف کرد و آن این که صاحب مظلوم شما که حق او را انکار کردند، صاحب این امر است. میان مردم تردد نماید و در بازارهای آنها راه برود و بر فرش‌های آنها قدم گذارد و او را نشناسند تا این که خداوند او را اذن دهد که خود را به مردم معرفی کند؛ همانگونه که به یوسف اذن داد، وقتی که برادرانش به او گفتند: همانا تو یوسف هستی، گفت: من یوسف هستم^(۴).

برخی ممکن است چنین عقیده داشته باشند که در عصر غیبت کبری به هیچوجه ارتباط از ناحیه مردم با آن حضرت میسر نیست و هر کسی چنین ادعایی داشته باشد، باید تکذیب

۱. اصول کافی: ۱/۳۴۰ ح ۱۹ و غیبة نعمانی: ۸۹.

۲. اصول کافی: ۱/۳۴۰ ح ۱۹ و غیبة نعمانی: ۸۹.

۳. بحارالانوار: ۱۵۲/۵۲ ح ۴.

۴. غیبة نعمانی: ۱۶۳ ح ۴.

بشود و شاید دلیل آنها بر این امر، به طور عموم روایاتی باشد که در این زمینه دارد شده، همچون توقیع حضرت به علی بن محمد سمری است که در آن آمده است: **وَسَيَأْتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الشَّاهِدَةَ الْأَمْنُ إِدْعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ مَقْتَرٌ**^(۱)؛ زود است که از شیعیان من کسی ادعای مشاهده نماید. آگاه باش هر که قبل از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده نماید، او دروغگوست و افتراء بسته است.

اما ممکن است گفته شود که شاید مراد از مشاهده‌ای که در این توقیع آمده است، مشاهده همراه با ادعای نیابت باشد^(۲)، و این احتمال با توجه به این که این توقیع به آخرین نایب حضرت بوده که نیابت خاصه به او ختم شد و پایان گرفت و در همان ایام کسانی بودند که ادعای نیابت خاصه داشتند (که به شرح حال آنها اشاره شد)، تأیید می‌شود، و عبارت «سیاتی» که در ابتدای روایت آمده است و بر آینده نزدیک دلالت دارد، خود شاهد دیگری بر این امر است. و وجوه دیگری برای توجیه توقیع ذکر شده است که به جهت اختصار از نقل آن صرف نظر شد. به هر حال، اصل ارتباط از طرف گروهی خاص را فی الجمله نمی‌توان انکار کرد؛ چون در پاره‌ای از روایات آمده است که برخی از افراد با آن حضرت هستند.

ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: برای صاحب این امر به ناچار غیبتی خواهد بود و به ناچار در غیبت او عزلت و کناره‌گیری خواهد بود و خوب منزلی است مدینه و با وجود سی نفر وحشتی نخواهد بود^(۳).

در این حدیث از بودن سی نفر با آن حضرت خبر داده است و در بعضی از روایات بودن موالی خاص با آن بزرگوار مورد تأیید قرار گرفته است. پس فی الجمله بودن و ارتباط برخی از افراد با آن حضرت جای انکار نیست. اما ارتباط با آن بزرگوار به چه کیفیتی میسر و ممکن است و برقرار کردن رابطه با آن حضرت در چه شکلی امکان‌پذیر است؟

۱. کمال الدین: ۵۱۶/۲ ح ۴۴.

۲. جنة المأوی ضمیمه بحار: ۳۱۹/۵۳.

۳. اصول کافی: ۳۴۰/۱ ح ۱۶.



ب- اقسام ارتباط

پس از بحث راجع به اصل ارتباط با امام عصر عجل الله فرجه به این بحث می‌پردازیم که ارتباط چگونه میسر است؟ و این ارتباط به چند صورت ممکن است؟ آیا فقط تحقق بعضی از این انحاء ممکن است و یا همه آنها احتمال دارد تحقق پذیرد.

۱- ارتباط رؤیایی

در عصر غیبت کبری یک نوع ارتباط ممکن است با امام عصر عجل الله فرجه وجود داشته باشد که از آن به ارتباط رؤیایی و یا ارتباط در خواب تعبیر می‌شود و تردیدی نیست که این نوع ارتباط در عصر غیبت کبری نه تنها ممکن بلکه در موارد بسیاری تحقق یافته است که برخی از این موارد را ذکر می‌کنم.

خواب شیخ صدوق رحمته الله

شیخ صدوق در رابطه با تألیف کتاب کمال الدین و تمام النعمة می‌گوید: سبب تألیف این کتاب، این بود که من هنگامی که از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نیشابور مراجعت کردم و در آنجا اقامت گزیدم، دیدم اکثر کسانی که از شیعه نزد من می‌آیند، مسأله غیبت ولی عصر علیه السلام آنها را متحیر کرده است و در امر آن بزرگوار گرفتار شبهه شده‌اند و از راه تسلیم جدا شده و به آراء و قیاس‌ها روی آورده‌اند. لذا منتهای تلاش خود را کردم که از طریق اخباری که در این رابطه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله ائمه علیهم السلام وارد شده آنها را به راه درست برگردانم، تا این که شیخی از اهل فضل و علم که اهل بخارا بود، به قم آمد و من آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او شدم و آن شخص شیخ نجم الدین محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی بود و پدرم از جدش روایت نقل کرده و علم و عمل و زهد و فضل





و عبادت او را می‌ستود. هنگامی که او را ملاقات کردم، سپاس خدا را به جای آوردم که این ملاقات برایم فراهم شده است. روزی او برای من حدیث می‌کرد و سخن از مردی برایم گفت که او را در بخارا ملاقات کرده بود و از بزرگان فلاسفه و منطقیین بود. او کلامی در باره حضرت قائم علیه السلام گفته بود که این شیخ در امر حضرت مهدی علیه السلام به جهت طولانی شدن غیبت و قطع شدن اخبار آن حضرت دچار حیرت و تردید شده بود. شیخ صدوق می‌گوید: من در رابطه با غیبت از نبی اکرم و ائمه علیهم السلام برای او اخباری نقل کردم که او آرامش پیدا کرد و آن تردید و شکی که در اثر سخنان آن شخص در او پدیدار شده بود، بر طرف گردید و آنچه از آثار صحیحه که شنید آنها را قبول کرد و تسلیم شد و از من خواست کتابی در این زمینه بنویسم. من او را اجابت کردم و به او وعده دادم که اگر خداوند وسیله بازگشت به ری را فراهم آورد و من در آنجا مستقر شوم اقدام خواهم کرد.

یک شب هنگامی که فکر می‌کردم و در اندیشه خانواده و فرزندان و برادران و نعمت بودم، ناگهان خواب بر من غلبه کرد و در خواب دیدم گویا در مکه هستم و اطراف خانه خدا طواف می‌کنم و در شوط هفتم کنار حجرالاسود آمدم و آن را استلام کردم و بوسیدم و می‌گفتم: «أَمَانَتِي أَدِّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ»^(۱). پس مولایمان حضرت قائم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه را دیدم که کنار درب کعبه ایستاده! در حالی که اشتغالات قلبی و اندیشه پراکنده‌ای داشتم. به حضرت نزدیک شدم و بر آن حضرت سلام کردم و سلامم را پاسخ داد و آنچه را در ذهن و فکر داشتم با یک نگاه دانست و به من فرمود: برای چه کتابی را در غیبت تصنیف نمی‌نمایی تا آنچه تو را مهموم کرده، برطرف سازد؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! من درباره غیبت چیزهایی را تصنیف کرده‌ام. آن حضرت فرمود: نه بر آن طریق، من تو را امر می‌کنم که اکنون کتابی را در غیبت تصنیف نمایی و ذکر کنی در آن غیبت انبیاء علیهم السلام را. سپس آن حضرت رفت. من از خواب با اضطراب بیدار شدم و دعا کردم و گریستم و حزن

۱. این دعایی است که مستحب است هنگام دست کشیدن به حجرالاسود خوانده شود.





و تا وقت طلوع فجر گریه می‌کردم و صبح هنگام تألیف این کتاب را برای امتثال امر ولی خدا و حجت او آغاز کردم و از خدا استعانت جسته و بر او توکل نمودم^(۱).

سید سعید رضی الدین و دعای عبرات

علامه^(۲) در آخر منهاج الصلاح درباره دعای عبرات می‌گوید: این دعا معروف و از حضرت صادق جعفر بن محمد^(ع) روایت شده و برای آن حکایتی معروف است که از سید سعید رضی الدین به دست امیری از امرای سلطان جرماغون مدت طولانی گرفتار و زندانی شده بود و با سختی و ضیق به سر می‌برد. پس در خواب خلف صالح، منتظر^(ع) را دید و گریست و گفت: ای مولای من! در نجات یافتن و خلاص من از این ظالمان شفاعت کن. آن حضرت به او فرمود: دعای عبرات را بخوان. گفت: دعای عبرات چیست؟ فرمود: در مصباح خودت می‌باشد. گفت: ای مولای من! در مصباح من نیست؟ فرمود: نگاه کن، آن را خواهی یافت. پس از خواب بیدار شد و نماز صبح را خواند و مصباح^(۲) را باز کرد و در آن ورقه‌ای را یافت که در آن این دعا در میان ورقه‌های کتاب بود و آن را چهل مرتبه خواند.

امیر دو زن داشت که یکی از آنها زن مدبری بود و امیر به او اعتماد داشت. وقتی امیر در نوبتش نزد او آمد، به امیر گفت: یکی از اولاد امیر المؤمنین علی^(ع) را گرفته‌ای؟ او به همسرش گفت: برای چه این سؤال را می‌کنی؟ گفت: من شخصی را دیدم که گویا نور خورشید از چهره‌اش ساطع بود. گلوی مرا بین دو انگشت خود گرفت و سپس گفت: همسرت فرزند مرا دستگیر کرده است و در غذا و آب بر او سخت گرفته است. به او گفتم: ای سید من! شما کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. به همسرت بگو اگر او را آزاد نکند، خانه او را خراب خواهیم کرد.

۱. کمال الدین: ۲/۱.

۲. مصباح مراد کتاب او می‌باشد.





این خواب منتشر شد برای سلطان و گفت: من در این باره چیزی نمی دانم و نواب خود را خواست و گفت: چه کسی نزد شما محبوس است؟ گفتند: مردی از علویین که شما فرمان دستگیری او را دادید. گفت: او را آزاد کنید و اسبی به او دهید تا بر آن سوار شود و راه را به او نشان دهید تا به منزلش برود^(۱).

شیخ حر عاملی

او می گوید: من در دوران کودکی قریب ده سال داشتم که بیماری شدیدی پیدا کردم؛ به طوری که اهل و خویشانم اطراف من جمع شدند و گریه کردند و برای عزا آماده شدند و یقین پیدا کردند که من در آن شب از دنیا می روم. پس من مابین خواب و بیداری، نبی اکرم و ائمه صلوات الله علیهم را دیدم و بر آنها سلام کردم و با هر کدام از آنها مصافحه نمودم و بین من و امام صادق علیه السلام جریانی واقع شد و کلامی که در خاطرم نماند، جز این که برایم دعا کرد. چون به حضرت صاحب علیه السلام رسیدم بر او سلام کردم و با آن حضرت مصافحه نمودم، و گریستم و گفتم: ای مولای من! می ترسم که در این بیماری بمیرم و به آرزویم که علم و عمل است نرسم. حضرت فرمود: نترس، تو در این بیماری نمی میری، بلکه خداوند تعالی تو را شفا می دهد و عمری طولانی می کنی. سپس قدحی که در دستش بود، به من داد. من از آن نوشیدم و از آن حال بهبود پیدا کردم و بیماری به طور کلی از من زائل شد و نشستم در حالی که اهل و خویشان من تعجب می کردند^(۲).

شیخ محمد

محدث جلیل محمد بن حسن حر عاملی می گوید: ما در بلاد خودمان در قریه مشعر روز

۱. جنة المأوی ملحق به بحار الانوار: ۲۲۱/۵۳.

۲. اثبات الهداة: ۷۱۰/۳ ح ۱۶۵.





عیدی نشستہ بودیم در میان ما گروهی از اهل علم و صالحان در آن مجلس بودند. من به آنان گفتم: ای کاش می دانستم در عید آینده چه کسی از این گروه زنده و چه کسی می میرد، مردی که نام او شیخ محمد بود و هم درس ما بود، به من گفت: من می دانم که در عید آینده زنده هستم و عیدهای بعد تا بیست و شش سال و به گونه ای بیان می کرد که قطع به این امر داشت و مزاح نمی کرد. من به او گفتم: تو علم غیب می دانی؟ گفت: نه، ولی من حضرت مهدی عجل الله فرجه را در خواب دیدم در حالی که به شدت بیمار بودم، به او گفتم: من بیمارم و می ترسم بمیرم و برای من عمل صالحی نیست تا خدا را با آن ملاقات کنم. به من فرمود: نترس، همانا خدای تعالی تو را از این مرض شفا عنایت کند و نخواهی مرد، بلکه تا بیست و شش سال دیگر زنده خواهی ماند. سپس ظرفی را به من داد و من از آن نوشیدم و بیماری من بهبود یافت و شفا پیدا کردم و من می دانم که این خواب شیطانی نیست.

شیخ حر می گوید: من هنگامی که سخن این مرد را شنیدم، تاریخ را یادداشت کردم و آن سال هزار و چهل و نه بود و مدتی از این ماجرا گذشت و من به مشهد مقدس منتقل شدم و در سال هزار و هفتاد و دو، هنگامی که سال آخر فرار رسید در دلم خطور کرد که مدت بیست و شش سال که آن مرد گفته بود، تمام شده است. پس به تاریخ مراجعه کردم و حساب نمودم دیدم بیست و شش سال از آن تاریخ گذشته است. با خودم گفتم که آن شخص از دنیا رفته است. حدود دو ماه از این ماجرا گذشت که از برادرم نامه ای دریافت کردم. و برادرم در آن نامه مرا از فوت آن مرد خبردار نمود^(۱).

۲- ارتباط سمعی

در عصر غیبت کبری نوعی دیگر از ارتباط بین مردم و حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه ممکن است وجود داشته باشد و آن ارتباط سمعی بدون رؤیت و مشاهده است.

۱. اثبات الهداة: ۷۱۲/۳ ح ۱۷۰.



در مصادر این گونه ارتباط ذکر و به موارد آن تصریح شده است. چنانکه میرزا عبدالله شاگرد مرحوم مجلسی در صحیفه سوم می‌گوید: از ابن طاوس رضی الله عنه نقل شده است که او سحری در سرداب از حضرت صاحب الامر علیه السلام شنید که می‌فرماید: اللهم ان شيعتنا خلقت من شعاع انوارنا وبقية طينتنا وقد فعلوا ذنوباً كثيرة اتكالا على جتنا وولایتنا فان كانت ذنوبهم بينك وبينهم فاصفح عنهم فقد رضينا، و ما كان منها فيما بينهم فاصلح بينهم وقاصص بها عن جنسنا وادخلهم الجنة وزحزحهم عن النار ولا تجمع بينهم وبين اعدائنا في سخطك ^(۱) ^(۲)

۳- ارتباط به صورت رؤیت علائم و نشانه ها

ممکن است در عصر غیبت کبری شخصی نشانه و علامتی را از حضور امام علیه السلام و یا حتی وجود مقدس صاحب الامر علیه السلام را زیارت کند بدون آنکه صحبتی با حضرت داشته باشد و یا کلامی از حضرت بشنود که به ذکر نمونه هایی از این نوع رؤیت اشاره می‌کنیم.

۱- ۳- مرحوم سلماسی می‌گوید: با علامه سید مهدی بحرالعلوم در داخل حرم عسکرین علیهم السلام می‌خواندیم چون سید بعد از تشهد خواست برای رکعت سوم برخیزد، حالتی بر او عارض شد و مکثی کرد، سپس برخاست! ما همه تعجب کردیم و سر آن را ندانستیم و کسی را هم جرأت سؤال نبود، تا اینکه به منزل آمدیم و سفره غذا حاضر شد، یکی از بزرگان از من خواست که از سید بحرالعلوم سؤال کنم از آن مکث قبل از برخاستن برای رکعت سوم و علت آن را جویا شوم. من به او گفتم که شما نزدیک‌تر از ما هستی سؤال کن، پس سید بحرالعلوم رضی الله عنه به من توجه کرد و گفت درباره چه مذاکره می‌کنید؟ گفتم: این آقایان می‌خواهند

۱. خدایا شیعیان ما از شعاع انوار ما و باقیمانده طینت ما آفریده شده‌اند و گناهان زیادی با اتکال بر محبت و ولایت ما کرده‌اند اگر گناهان آنها میان تو و آنها می‌باشد و از آنها در گذر که ما را خشنود می‌سازد و اگر از آن گناهان فیما بین خودشان است بین آنها را اصلاح کن و از خمس ما جبران نموده و آنها را داخل بهشت گردان و از آتش دورشان ساز و میان آنها و دشمنان ما در سخط خودت جمع مگردان.

۲. جنت المأوی ملحق به بحار الانوار: ۳/۵۳/۳۰۲ ح ۵۵.



از آن حالتی که در نماز برای شما پدید آمد بپرسند که علت آن چه بوده است؟ سید گفت: حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه داخل روضه (حرم) شد برای سلام بر پدرش علیه السلام و آن حالت که بر من عارض شد به سبب مشاهده جمال انور ایشان بود تا اینکه خارج گردید^(۱).

۲- ۳- عالم فاضل حاج مولی رضا همدانی در کتاب مفتاح النبوة در ضمن کلامی گفته است: همانا حضرت حجت علیه السلام گاهی خود را برای خواص از شیعه ظاهر می‌سازد و آن بزرگوار خود را قبل از پنجاه سال برای یکی از علمای با تقوی، مولی عبدالرحیم دماوندی ظاهر ساخت که کسی درباره صلاحیت و خوبی او تردیدی ندارد و این عالم در کتاب خود گفته است: من همانا آن بزرگوار را در شبی تاریک که چشم چیزی را نمی‌دید، مشاهده کردم که رو به قبله داشتند و نور از چهره مبارکشان به گونه‌ای ساطع بود؛ که من نقش‌های فرش را با آن نور می‌دیدم^(۲).

۴- ارتباط سمعی و بصری

این نوع ارتباط مردم با حضرت صاحب الامر در عصر غیبت کبری نیز ممکن است و قضایا و حکایات فراوانی در این رابطه در کتب و مصادر ذکر شده؛ به طوری که جای هیچگونه تردیدی برای شخص باقی نمی‌گذارد و به درستی و صحت آن اذعان پیدا می‌کند که شرح آن در بخش چهارم همین فصل ذکر خواهد شد.

۵- ارتباط قلبی و زبانی

این شکل دیگری از ارتباط است که برای هر کس و در هر زمان ممکن و میسر است و آن توجه با دل و التفات با قلب است و بدون تردید این نحوه ارتباط آثار و فواید زیادی دارد که اولاً

۱. جنة الماوی ملحق به بحار الانوار: ۲۳۷ / ۵۳.

۲. جنة الماوی ملحق به بحار الانوار: ۳۰۶ / ۵۳.



آن بزرگوار به کسی که با قلب و زبان او را یاد می‌کند و به او توجه نماید، عنایت می‌کند. در یکی از توقیعات آمده است: **إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ؛**^(۱) همانا رعایت حال شما مرا خسته نسازد و شما را فراموش نمی‌کنم.

۶- ارتباط نوشتاری

نوع دیگری از ارتباط، رابطه نوشتاری است که نمونه هایی از آن در دوران غیبت صغری به وقوع پیوسته؛ چنان که در بعضی از منابع آمده است مثل این که کلینی نقل کرده است که قاسم بن علاء گفت: من سه نامه به صاحب الزمان عجل الله فرجه در مورد حوائجی که داشتم، نوشتم و به آن حضرت عرض کردم که من مردی هستم که پیر شده‌ام و اولاد ندارم. امام عجل الله فرجه حوائج مرا پاسخ داد، اما درباره فرزند جوابی از آن حضرت به من داده نشد. مرتبه چهارم نامه‌ای را برای حضرت نوشتم و از آن بزرگوار سؤال کردم که دعا کند و از خدا بخواهد که خدا فرزندی را روزی من نماید. حضرت پاسخ داد و حوائج من را نوشت و مرقوم فرمود: خدایا فرزندی او را روزی کن که چشمش روشن شود و این حمل را برای او فرزند پسر قرار بده. قاسم بن علاء می‌گوید: وقتی نامه آن حضرت به دستم رسید، من نمی‌دانستم که همسرم حامله است. پس بر جاریه خود وارد شدم و از او سؤال کردم، او مرا خبر داد که مشکلی که داشتم بر طرف شد و بعد از چندی فرزند پسری از او متولد شد^(۲)،^(۳).

ج- نواب عام حضرت ولی عصر (عج) و ویژگی‌های آنها

۱. بحار الانوار: ۳۰۳/۵۱.

۲. بحار الانوار: ۳۰۳/۵۱.

۳. البته قاسم بن علاء یکی از وکلای ناحیه مقدسه بوده و شاید ارتباط او از طریق نامه بدون واسطه بوده، ولی ارتباط از طریق مکاتبه غالباً از طریق نواب خاص انجام می‌شد.

در عصر غیبت صغری برای حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نوابی بود که از ناحیه آن حضرت تعیین شده بودند اما این نوع نیابت در دوران غیبت کبری وجود ندارد بلکه نواب حضرت به صورت عام هستند. البته نواب عام را در عصر غیبت کبری از این جهت عام نامیده‌اند که متصدی مقام نیابت از ناحیه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه هستند، اما حضرت حجت علیه السلام آنها را به طور خاص و به نام تعیین فرموده‌اند، بلکه نواب عام با تعیین کلی از طرف آن بزرگوار منصوب هستند و مستند این نصب عام روایات فراوانی است که در این زمینه از ائمه طاهرين علیهم السلام رسیده است که برخی از آنها در نصب حاکم است؛ مثل روایت عمر بن حنظله که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: کسی از میان شما که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را شناخته است، پس به او راضی شوید که حاکم باشد. من او را حاکم قرار دادم و اگر حکم به حکم ما نمود و کسی از او نپذیرفت، به حکم خدا استخفاف کرده و ما را رد کرده و هر کس ما را رد کند، خدا را رد کرده است و ردّ خدا در حد شرک ورزیدن به او می‌باشد^(۱).

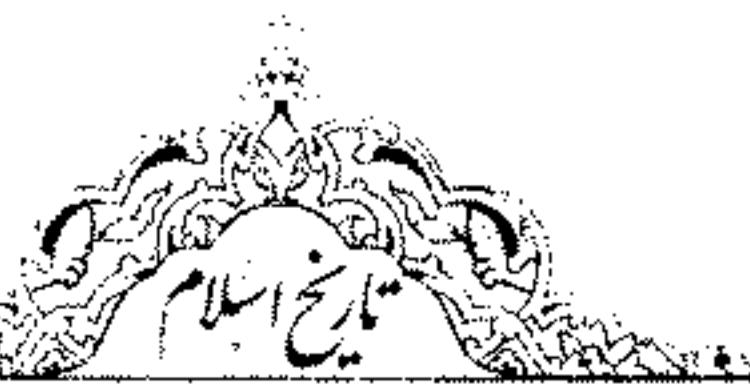
ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در میان خود مردی را قرار دهید که حلال ما و حرام ما را می‌شناسد. پس همانا من او را قاضی بر شما قرار دادم^(۲).

و از حضرت ولی عصر عجل الله فرجه در توقیعی که اسحاق بن یعقوب نقل کرده، آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ اما رویدادهایی که واقع می‌شود، در آنها به روایت احادیث ما مراجعه کنید. پس همانا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم.

البته مراد از روایت احادیث، فقهای هستند که آگاه به احادیث هستند و خاص و عام و محکم و متشابه حدیث را می‌شناسند و حدیث صحیح را از غیر صحیح تشخیص می‌دهند

۱. وسائل الشیعه: ۹۹/۱۸ ح ۱.

۲. وسائل الشیعه: ۱۰۰/۱۸ ح ۶.



و احادیث درست و ساختگی و موضوعه را از هم تمیز می‌دهند و آنها کسانی هستند که قدرت تفکیک احادیث صحیح و اصیل از غیر صحیح و ضعیف را دارند، و قادر به استنباط احکام می‌باشند. نه آن کسانی که فقط کتاب‌های معروف را خوانده و آن را حفظ کرده و به خاطر سپرده‌اند و فقط الفاظ آنها را می‌فهمند، اما معنای آنها را نمی‌دانند و قدرت استنباط احکام را ندارند.

بنا بر این، نواب عام در عصر غیبت کبری کسانی هستند که با نصب عام از طرف حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه منصوب می‌باشند و مسؤولیت بیان احکام الهی را که استنباط نموده‌اند، بر عهده دارند و همچنین رتق و فتق امور مسلمانان را عهده‌دار و مسئول حفظ دین از دستبرد کسانی که می‌خواهند در عقاید یا احکام خللی وارد کنند، هستند و نیز مقابله و دفاع از کیان اسلام و مسلمین، در برابر تهاجم کفار و مشرکین و همچنین مسؤولیت فراهم سازی بستر و زمینه مناسب برای تحقق آرمان‌های مقدس اسلام و قرآن کریم و اعتلای کلمه حق و توحید و تلاش و کوشش برای حفظ عزت اسلام و مسلمانان و بالا بردن توان و قدرت علمی و رزمی ایشان و نیز مقابله با کسانی که در صدد محاربه و جنگ با مسلمانان و اسلام می‌باشند، به عهده ایشان است. بنابراین، فقهای جامع الشرایط برای انجام این اموری که ذکر شد، و غیر آن از طرف حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه منصوب به نصب عام می‌باشند.

ویژگی‌های نواب عام حضرت ولی عصر (عج)

اگر چه ویژگی‌های نواب در عصر غیبت کبری به طور اجمال ذکر شد، اما از آنجا که در برخی از روایات به معیارها و خصوصیات که نواب عام باید از آنها برخوردار باشند، تصریح شده است، به ذکر این ویژگی‌ها می‌پردازیم:

الف - در نامه‌ای که امام حسین علیه السلام به مردم کوفه نوشت و آن را توسط مسلم بن عقیل فرستاد، آمده است: **لَعَمْرِي مَا الْأِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ،**



المَحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ؛^(۱) به جان خودم سوگند، امام و رهبر مردم نمی باشد، مگر کسی که بر اساس کتاب خدا حکم کند و عدالت و قسط را به پا دارد و متدین به دین حق باشد و خود را فقط برای خدا و در راه او حفظ کند.

در این نامه چهار ویژگی برای امام و رهبر تصریح شده است:

۱ - داوری بر اساس قرآن کریم که این امر متوقف بر فهم و شناخت قرآن و احکام الهی می باشد و بدون تفقه و آگاهی از احکام الهی داوری صحیح نیست و قرآن می فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است.

۲ - عدالت را به پا دارد و کسی^(۲) که عدالت و قسط را در جامعه به پا می دارد و آن را احیا می کند، باید خود نیز عادل باشد و قرآن می فرماید: ﴿وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ﴾^(۳)؛ من مأمور شده ام که بین شما به عدالت رفتار نمایم.

۳ - متدین و پیرو دین حق باشد تا مردم او را الگو و اسوه خود قرار دهند.

۴ - در مسیر رضای حضرت حق حرکت کند و خود را ملزم نماید که فقط کاری کند که خشنودی خدا را فراهم آورد.

اینها برخی از معیارها و ویژگی هایی است که در نامه حضرت حسین بن علی علیه السلام ذکر شده است.

ب - در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ ضَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مُوَلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ^(۴). اما کسی که از فقهاء نفس خود را صیانت کند و دین خود را حفظ نماید و با

۱. تاریخ طبری: ۱۹۸/۶.

۲. سوره مائده: ۴۵.

۳. سوره شوری: ۱۵.

۴. سفینه البحار: ۳۸۱/۲.

هوای نفس خود مخالفت کند و امر مولای خود را اطاعت کند پس بر عموم مردم لازم است که از او تقلید کنند.

در این حدیث نیز به چهار ویژگی اشاره شده ۱ - نفس خود را در مقابل شهوات و خواسته‌های نفسانی کنترل و محافظت کند.

۲ - دین خود را از هر گزندی محفوظ دارد.

۳ - با هواها و وسوسه‌های شیطان و نفس مخالفت نماید.

۴ - در مقابل اوامر مولای خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مطیع باشد.

این ویژگیها همه در رابطه با ساختار روحی و عملی فقیه است و کسی که در عصر غیبت کبری مرجع و مقتدای مردم می‌باشد، بایستی از نظر ویژگیهای روحی و اخلاقی و رفتاری این ارزشها را دارا باشد بعلاوه بر علم و دانش و فقه که تحصیل کرده است.

ج - در حدیث دیگری از حضرت رضا علیه السلام آمده است که فرمود: **مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقِيهِ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ**^(۱) از علامات فقه حلم و علم و سکوت است.

در این روایت نیز به سه ویژگی برای فقها اشاره شده است.

۱ - بردباری و تحمل.

۲ - دانش و فهم کامل دین در تمام ابعاد.

۳ - سکوت (که خودداری از بین سخن گفتن و زیاده‌گویی و افشای رازها باشد).

د - امکان رؤیت و مشاهده

۱ - مقصود از رؤیت

از جمله مباحثی که در عصر غیبت مورد توجه و بحث و تبادل نظر قرار گرفته، امکان

۱. اصول کافی: ۱۱۳/۲ ح ۱.

رؤیت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه می‌باشد. مقصود از رؤیت این است که انسان حضرت را ببیند و او را بشناسد زیرا ممکن است مراد از غیبت این باشد که کسی آن حضرت را نمی‌بیند و امام عصر علیه السلام در عصر غیبت از نظرها مخفی است به این معنی که خداوند بین مردم و آن حضرت حجاب و مانعی قرار داده است که به طور کلی مردم آن حضرت را نمی‌بینند^(۱) و ممکن است که مراد از غیبت این باشد که امام علیه السلام در میان مردم باشد و مردم آن بزرگوار را ببینند، اما آن حضرت را نشناسند. این معنی دوم از برخی از روایات استفاده می‌شود؛ چنان که حمیری از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه نقل کرده که گفت از او شنیدم که می‌گفت: سوگند به خدا همانا صاحب این امر در موسم حج، در هر سال حضور پیدا می‌کند و مردم را می‌بینید و آنها را می‌شناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند.^(۲)

با توجه به این روایت و آنچه که ذکر شد، مقصود از امکان رؤیت این است که آن حضرت را ببینند و بشناسند.

سؤال

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا دیدار امام علیه السلام برای عاشقان و شیفتگان آن بزرگوار مقدماتی لازم دارد و باید شرایطی را فراهم کرد و اعمالی را به جا آورد؟

پاسخ

در جواب این سؤال باید بگوییم که اساساً ملاقات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف منوط به مشیت و خواست الهی است؛ چنان که در مصادر و منابع به این امر تصریح شده است و این یکی از شرایط است.

۱. عبید بن زراه گوید از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردم امام خود را مفقود می‌نمایند و او در موسم حج حضور پیدا کرده و مردم را می‌بیند و مردم او را نمی‌بینند. کمال الدین: ۴۴۰/۲.

۲. کمال الدین: ۴۴۰/۲ ح ۸.



احمد بن ابراهیم بن نوبخت، داماد ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید دومین نایب خاص حضرت ولی عصر عجل الله فرجه روزی به پدر خانمش گفت: من به زیارت مولا یمان صاحب الامر عجل الله فرجه مشتاقم. ابوجعفر محمد بن عثمان به او گفت: با شوقی که داری، می خواهی او را ببینی؟ احمد بن ابراهیم گفت: آری. محمد بن عثمان گفت: خداوند تو را بر این شوق پاداش دهد و چهره حضرت صاحب الامر علیه السلام در حالت عافیت و راحتی به تو نشان دهد، بعد گفت: ای اباعبدالله! التماس و درخواست نکن که آن حضرت را ببینی و در ایام غیبت مشتاق آن حضرت باش، اما درخواست ملاقات نکن؛ زیرا این مسأله از جمله اموری است که مربوط به مشیت و اراده الهی است و تسلیم آن بودن بهتر است، لکن به وسیله زیارت کردن توجه به آن حضرت کن^(۱).

شرط دیگر ملاقات با حضرت، طهارت دل و پاکی روح و تزکیه نفس است؛ زیرا بین امام و مأموم بایستی سنخیت باشد و این سنخیت تنها در اعتقاد کافی نیست، بلکه باید در اخلاق و عمل نیز بین امام و مأموم و محبوب و محب سنخیت و تناسب باشد و چشمی که می خواهد آن مظهر جمال الهی را مشاهده کند، باید پاک باشد و گوش و زبان و دست و دیگر جوارح پاکیزه باشد و دل نیز پاک و طاهر باشد. قرآن مجید اشاره به این سنخیت کرده و می فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^(۲)

«کسانی که اطاعت خدا و رسول را می کنند پس آنان با کسانی هستند که خدا بر آنها انعام کرده است از انبیاء و صدیقان و شهدا و صالحان و اینان نیکو از».

و باز می فرماید:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^(۳)

۱. فوائد الرضویه: ۱۳.

۲. سوره نساء: ۶۹.

۳. سوره فاطر: ۱۰.



«و به سوی او کلمه پاک بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد».

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِذَا»^(۱).

«بلد پاک نبات آن باذن پروردگار بیرون آید و آن که خبیث است بیرون نیاورد».

اینها نمونه‌هایی از آیات است که بر سنخیت میان اشخاص و اشیاء دلالت می‌کند.

حافظ می‌گوید:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

ببر رخ او نظر از آینه پاک انداز

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

بنابر این، طهارت و تزکیه شرط دیگری برای امکان تشریف به محضر حضرت صاحب

الامر می‌باشد. البته این توفیقی است برای انسان که بتواند خود را تزکیه نماید.

شاعر می‌گوید:

مرا به چهره خود یک نگاه مهمان کن

اگر چه قابل آن نیستم تو احسان کن

شرط دیگر مداومت بر عبادت و مواظبت بر تضرع و انابه در چهل شب در اماکن مقدسه

است، در هر مکانی که باشد، و این عمل شایع و معروف است و حکایات کثیری در این رابطه

وجود دارد و اگر چه مستند خاصی درباره این شرط یافت نشده است، ولی ظاهر این است که

این از جمله اعمال تجربه شده می‌باشد و علما و صلحا و اتقیا بر این رویه بوده‌اند و شاید آنچه

از اخبار استفاده می‌شود، این باشد که مداومت بر عمل مخصوص، اعم از دعا و نماز و قرائت

و ذکر تأثیر دارد و باعث ترقی از درجه‌ای به درجه دیگر می‌شود.^(۲)

۱. سوره اعراف: ۵۸.

۲. جنة المأوی ملحق به بحار الانوار: ۳۲۵/۵۳.



در حدیث از حضرت باقر علیه السلام آمده است: هیچ بنده‌ای یاد خدا را در چهل صبح نیکو ندارد مگر این که خداوند او را در دنیا زاهد گرداند و بصیرتی به او عنایت کند که درد و درمان دنیا را بشناسد و حکمت را در قلب او ثابت نموده، و بر زبان او جاری نماید^(۱).

به هر حال، توجه و مداومت بر ذکر تأثیر بسزایی در توفیق یافتن برای تشریف به زیارت آن بزرگوار دارد؛ چنان که برای زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام در خواب آدابی می‌باشد.

هـ- تشریف یافتگان

در این قسمت سخن از کسانی است که سعادت تشریف به محضر مبارک ولی عصر عجل الله فرجه را در عصر غیبت پیدا کرده و آن بزرگوار را زیارت نموده‌اند. با توجه به این که تشریف یافتگان بسیار زیادند و مطالبی که در رابطه با تشریف ایشان می‌باشد فراوان است و این مجموعه گنجایش ذکر همه آنها را ندارد، به ذکر برخی از آنها بسنده می‌نماییم.

۱- تشریف حسن بن وجناء

حسن بن وجناء می‌گوید: من پنجاه و چهار مرتبه حج به جا آوردم. در آخرین سفر خود شب چهارم بعد از عشاء زیر ناودان در سجده در حال دعا و تضرع بودم که کسی مرا حرکت داد و گفت: ای حسن بن وجناء! برخیز. من برخاستم، ناگهان کنیزی زرد و لاغر را دیدم که شاید چهل سال یا بیشتر سن داشت. او به راه افتاد و من بدون سوال به دنبال او به راه افتادم تا این که به خانه حضرت خدیجه علیها السلام آمدیم در آنجا حجره‌ای در قسمت بالا بود. آن کنیز از پله‌ها به سوی آن حجره بالا رفت و من صدایی شنیدم که می‌گفت ای حسن بالا بیا. من نیز بالا رفتم و جلوی درب ایستادم. حضرت صاحب الزمان علیه السلام به من فرمود: حسن تو خود را می‌بینی که

بر ما مخفی هستی؟ سوگند به خدا هیچ وقتی تو در حج نبودی مگر این که من با تو بودم. سپس حضرت شروع کردند به بیان وقتی که من در سفر حج، افتادم و بی هوش شدم. پس از آن احساس کردم که آن بزرگوار دست خود را بر من گذاشت. من برخاستم و مرا فرمود: ای حسن! ملازم خانه جعفر بن محمد در مدینه باش و در اندیشه غذا و آب و پوشش نباش و سپس دفتری را به من داد که در آن دعای فرج و درود بر او بود و فرمود: این دعا را بخوان و اینگونه بر من درود بفرست و آن را جز به اولیای من که سزاوارند، عطا مکن. خدای جلّ جلاله تو را موفق کند. من گفتم: مولای من! شما را بعد از این نخواهم دید؟ فرمود: ای حسن! مگر زمانی که خدا بخواهد^(۱).

۲ - تشریف شیخ قصار

علی بن جعفر بن علی مدائنی می گوید: روزی من در مجلس پدرم بودم که شیخی به نام قصار که به زهد و عبادت مشهور بود رو به روی پدرم نشسته و برای او نقل می کرد که من شبی در مسجد جعفی - که مسجدی قدیمی در بیرون کوفه است - بودم. نیمه شب بود و من به تنهایی در آنجا عبادت می کردم که ناگهان سه نفر داخل مسجد شدند. وقتی به میان مسجد رسیدند. یکی از آنها نشست و دست به طرف راست و چپ زمین کشید، ناگهان آب نمایان شد و جوشید و او وضو گرفت و به آن دو نفر گفت وضو گرفتند و آنگاه جلو ایستاد و آنها و من با او نماز گزاردیم و هنگامی که سلام نماز را گفت، من حیرت زده شدم که چگونه آب از زمین جوشید. از آن کسی که در سمت راست من بود، سؤال کردم: این شخص کیست؟ به من گفت: صاحب الامر فرزند حسن بن علی علیه السلام. است من نزدیک رفتم و دستان حضرت را بوسیدم و گفتم: ای پسر رسول خدا! درباره شریف عمر بن حمزه چه می گویی؟ آیا او بر طریقه حق است؟ فرمود: نه و چه بسا هدایت شود، الا این که او از دنیا نمی رود، مگر این که مرا

۱. بحار الانوار: ۳۱/۵۲ ح ۲۷.

خواهد دید. علی بن جعفر می‌گوید: ما این سخن او را جدی نگرفتیم.

از این رویداد مدتی طولانی سپری شد و شریف عمر بن حمزه فوت شد و شنیده نشد که او حضرت صاحب الامر علیه السلام را ملاقات کرده باشد. پس از مدتی با شیخ زاهد قصار ملاقاتی داشتیم من آن جریان را یاد آور شدم که گفته بود و همانند کسی که او را رد کند به او گفتم: شما نگفتی که شریف نمی‌میرد، مگر این که صاحب الامر علیه السلام را می‌بیند. گفت: از کجا می‌دانی که او را ندیده است؟

پس از این ماجرا من با فرزند عمر بن حمزه ملاقاتی داشتم و صحبت از پدرش به میان آمد. او گفت: ما شبی در پایان شب نزد پدرمان بودیم و او در مرضی بود که در آن از دنیا رفت. نیروی او تمام شده و صدای او خفیف و آهسته بود و درها همه بسته بود. ناگهان شخصی بر ما وارد شد که ما ترسیدیم و ورود او را ندانستیم از کجا بود و فراموش کردیم از او سؤال کنیم، کنار پدرم نشست و با او آهسته سخن می‌گفت و پدرم می‌گریست. سپس آن شخص برخاست و هنگامی که از نظر ما ناپدید شد، پدرم گفت: مرا بنشانید. او را نشانیدیم و چشمش را باز کرد و گفت: این شخص که نزد من بود، کجا است؟ گفتیم: بیرون رفت. گفت: او را طلب کنید. ما خواستیم به دنبال او برویم، ولی درها بسته بود و کسی را نیافتیم. به پدرم گفتیم که او را نیافتیم و از او سؤال کردیم او که بود؟ گفت: صاحب الامر علیه السلام بود. سپس پدرم به همان حالت سنگینی که در بیماری بود برگشت و بی‌هوش شد^(۱).

۳ - ابن قولویه و تشریف ابن هشام

از جعفر بن محمد بن قولویه روایت شده که گفت: من در سال ۳۳۷ به بغداد آمدم تا به حج بروم و آن همان سالی بود که قرامطه^(۲) حجاز الاسود را به مکه برگردانیده بودند و تمام قصدم

۱. بحار الانوار: ۵۵/۵۲ ح ۳۹.

۲. مقصود از قرامطه گروهی از خوارج می‌باشند، از شیخ بهایی نقل شده است که در سال ۳۱۶ هجری قرامطه وارد



این بود که ببینم چه کسی حجرالاسود را در جای خود نصب می‌کند زیرا در کتاب‌ها ماجرای حجرالاسود را خوانده بودم و اینکه آن را در جایش حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام نصب می‌نماید؛ چنان که در زمان حجاج زین العابدین علیه السلام آن را در مکانش قرار داد. اما من در بغداد بیمار شدم، به طوری که بر جان خود ترسیدم و اسباب رفتن به مکه برایم فراهم نشد. مردی به نام ابن هشام را نایب نمودم و نامه‌ای مَهر شده و سر بسته به او دادم که از مقدار عمرم و از این که آیا مرگم در همین بیماری است یا نه سؤال کردم و به نایب گفتم: تمام هدف من رساندن این نامه به آن کسی است که حجرالاسود را در جای خودش می‌گذارد و گرفتن جواب نامه، و تو را برای همین کار نایب نمودم.

ابن هشام می‌گوید: من به مکه آمدم و وقتی قرار بود حجرالاسود را در جایش نصب کنند، به خادمان بیت الله هدیه‌ای دادم که نزدیک بروم؛ به طوری که ببینم چه کسی حجرالاسود را در جایش نصب می‌کند. یک نفر از آنها با من بود که مرا به جلو برد. هر که حجرالاسود را در جایش می‌گذاشت، حجرالاسود تکان می‌خورد و استقرار نمی‌یافت تا این که جوانی گندمگون و زیبا صورت آن را گرفت و در جایش نصب کرد که استقرار یافت به گونه‌ای که گویا از قبل همچنان بوده است. در این هنگام فریادهای مردم بلند شد و آن جوان به سوی درب مسجد الحرام بازگشت و از آنجا خارج شد. من او را دنبال می‌کردم و مردم را کنار زده و طوری او را تعقیب می‌نمودم که درباره من گمان کرده شد که از نظر عقل مشکل دارم و مردم برای من راه باز کرده و چشم من از آن جوان جدا نمی‌شد؛ تا این که آن جوان از مردم دور شد و من با سرعت به دنبال او می‌رفتم، اما او به آرامی راه می‌رفت و من به او نمی‌رسیدم. پس هنگامی که به جایی رسید که کسی به جز من او را نمی‌دید، ایستاد و متوجه من شد و فرمود: آنچه با تو می‌باشد بیاور. من آن نامه ابن قولویه را به او دادم. بدون این که در نامه نظر کند، فرمود: به

⇒ مکه شدند در موسم حج و حجرالاسود را گرفتند و بیست سال نزد آنان بود و گروه زیادی را بقتل رساندند
مجمع البحرین: ۴/۲۶۷.



او بگو ترسی بر تو از این بیماری نیست و زمان اجل تو که از آن ناگزیری، بعد از سی سال خواهد بود.

ابن هشام می‌گوید: اشک من جاری شد، به طوری که طاقت حرکت برایم نماند و آن جوان مرا گذاشت و رفت.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه می‌گوید: ابن هشام که او را به حج فرستاده بودم، مرا از کلام امام علیه السلام آگاه کرد. پس هنگامی که سال ۳۶۷ شد، جعفر بن محمد بن قولویه بیمار شد و آماده گردید و در امور خود نظر می‌کرد و تجهیزات مردن را تحصیل کرد و وصیت خود را نوشت و در نوشتن آن جدیت کرد. به او گفته شد: این خوف و ترس چیست؟ ما امید داریم خداوند به تو سلامتی عنایت نماید و بیمی بر تو نباشد. او گفت: این سال همان سالی است که من از آن بیم داده شده‌ام. پس به همان بیماری از دنیا رفت^(۱).

۴ - تشریف مرد مدائنی

ابو احمد بن راشد از بعضی از اهل مدائن نقل کرده است که گفت: من با یکی از دوستانم به حج رفتیم و در موقف با هم حضور داشتیم. ناگهان جوانی را دیدم که نشسته بود و پیراهن وردایی در بر داشت و در پایش نعلین زردی بود. در این هنگام سائلی نزدیک ما آمد و سؤال کرد، ما او را رد کردیم. بعد از ما نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال نمود. آن جوان چیزی از زمین برداشت و به او داد و آن سائل به او دعایی طولانی نمود و آن جوان به پاخواست و از نظر ما غایب شد. ما نزد آن سائل رفتیم و به او گفتیم: آن جوان چه چیز به تو داد؟ دیدیم سنگ‌هایی از طلا که به مقدار بیست مثقال بود، به او داده بود. من به آن دوستم گفتم: مولای ما نزد ما است و ما نمی‌دانیم. سپس در جست و جوی او برآمدیم و تمام موقف را فحص کردیم و او را نیافتیم و از کسانی که اطراف او بودند از اهل مکه و مدینه از او سؤال

۱. کشف النعمة: ۵۰۲/۲.

کردیم، گفتند: این جوانی است علوی که هر سال پیاده حج به جا می آورد^(۱).

۵ - تشریف عیسی بن مهدی

عیسی بن مهدی جوهری می گوید: من در سال دویست و شصت و هشت به حج آمدم و آهنگ مدینه داشتم، زیرا نزد ما صحت داشت که همانا صاحب الزمان علیه السلام ظاهر شده اند. پس من بیمار شدم اما از فید حرکت کردم. گرسنه بودم و دلم ماهی و خرما می خواست پس هنگامی که وارد مدینه شدم و برادران را ملاقات کردم، آنها مرا بشارت به ظهور آن حضرت در صابر دادند، به وادی صابر آمدم و هنگامی که به آنجا رسیدم، داخل قصر شدم و مراقب بودم تا این که نماز مغرب و عشاء را خواندم و دعا می کردم و تضرع می نمودم و سؤال می کردم. ناگهان بدر خادم مرا صدا زد، ای عیسی بن مهدی جوهری! داخل شو. پس تکبیر و تهلیل گفتم و حمد و ثنای خدای عزوجل را بسیار به جا آوردم! هنگامی که وارد شدم، سفره ای آماده دیدم. خادم مرا بر سر آن سفره نشانید و به من گفت: مولای تو امر می کند که از هر چه دوست داری، در این بیماری بخور و تو از فید بیرون آمدی. من گفتم: این برهان مرا کفایت می کند، اما چگونه غذا بخورم، در حالی که سید و مولایم را نمی بینم؟ پس صدایی شنیدم که فرمود: ای عیسی! غذایت را بخور که همانا مرا خواهی دید.

پس بر سر سفره نشستم و نگاه کردم، دیدم ماهی تازه طبخ شده و خرما در کنار خرما شیر در آن سفره قرار گرفته. با خود گفتم من بیمار و ماهی و خرما و شیر؟ آنگاه صدایی شنیدم که ای عیسی! در امر ما شک داری؟ آیا تو عالم تری به آنچه نفع یا ضرر دارد؟ پس گریستم و استغفار کردم و از همه آنها تناول نمودم و هرگاه دستم را بر می داشتم، کاستی در آن غذاها نمی دیدم و لذیذترین غذایی بود که در دنیا خورده بودم. غذای زیادی خوردم، به حدی خجالت کشیدم. پس صدایی شنیدم ای عیسی شرم مکن. این طعامی بهشتی است که دست مخلوق

۱. اصول کافی: ۱/۳۳۲ ح ۱۵.



آن را درست نکرده است. خوردم و دیدم از خوردن آن سیر نمی‌شوم. گفتم: ای مولای من! کفایت می‌کند. مرا صدا زد که نزد من بیا. با خود گفتم نزد مولایم بروم و دست خود را نشسته باشم؟ مرا صدا زد ای عیسی! مگر آنچه خوردی، نیاز به شستن دارد؟ دست خود را بو کردم، دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است نزد آن حضرت رفتم، نوری ظاهر شد که چشم مرا خیره کرد و بسیار مرا ترس فرا گرفت که گمان کردم از خود بی خود شده‌ام. پس مرا فرمود: ای عیسی! تو را ممکن نبود که مرا ببینی، اگر تکذیب کنندگان نبودند که می‌گویند او کجاست و در چه زمانی است و کجا متولد شده و چه کس او را دیده و چه چیزی از او به شما می‌رسد و چه خبری به شما می‌دهد و چه معجزه‌ای برای شما آورده است؟ بدان! سوگند به خدا امیرالمؤمنین را کنار گذاشتند با آن چه درباره او روایت کرده‌اند و دیگران را بر او مقدم داشتند و نزدیک بود او را بکشند و همچنین پدران مرا و آنها را تصدیق نکردند و نسبت سحر و خدمتگزاران جن به آنها دادند تا اینکه ظاهر گردید. ای عیسی آنچه دیدی برای اولیاء ما نقل کن، اما دشمنان ما را مبادا از آن مطلع گردانی.

گفتم: ای مولای من! برای من دعا کن که ثابت بمانم. فرمود: اگر خدا تو را ثابت نمی‌کرد، مرا نمی‌دید. برو که موفق شدی. پس بیرون آمدم و از آن پس، حمد و سپاس خدا را زیاد می‌نمایم^(۱).

۶ - تشریف راشد همدانی

او می‌گوید: من از حج باز می‌گشتم که راه را گم کردم. همچنان می‌رفتم تا در زمینی سر سبز و زیبا که خاک آن پاکیزه‌ترین خاکها بود قرار گرفتم، و در آن جا خیمه‌ای مشاهده نمودم. هنگامی که به آن خیمه رسیدم، دو خادم را دیدم که به من گفتند: بنشین که خداوند خیری

۱. بحار الانوار: ۶۸/۵۲ ح ۵۴.



نصیب تو گردانیده است. سپس یکی از آنها وارد خیمه شد و بیرون آمد و به من گفت: داخل شو. چون وارد شدم جوانی را دیدم که نشسته و بالای سرش شمشیری بلند آویزان است. به او سلام کردم، او پاسخ داد و پرسید: من کیستم؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: من قائم و آن کسی هستم که در آخر الزمان با این شمشیر خروج کنم و زمین را پر از عدل و داد می نمایم؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد. سپس من به رو بر زمین افتادم. آن حضرت فرمود: سر خود را بردار که سجده برای غیر خدا جایز نیست و تو راشد از بلد همدان هستی. آیا دوست داری که نزد اهل خود بازگردی؟ عرض کردم: آری کیسه ای به من داد و به خادم اشاره کرد. آن خادم چند قدمی با من برداشت، من اسد آباد را دیدم و به من گفت: این اسد آباد است ای راشد! برو. پس من متوجه شدم او را ندیدم. سپس داخل اسد آباد شدم و در آن کیسه پنجاه دینار بود و آنگاه داخل همدان شدم و به اهل خود بشارت دادم و تا هنگامی که آن دینارها را داشتیم، زندگی ما خوب بود^(۱).

۷ - تشریف ابوراجح

شیخ زاهد عابد محقق، شمس الدین محمد بن قارون می گوید: در جلّه حاکمی بود که مرجان صغیر نام داشت. به او خبر دادند که ابوراجح صحابه را دشنام می دهد. حاکم دستور داد او را حاضر کردند و به شدت زدند؛ به طوری دندان های ثنایای او افتاد و زبان او را نیز مجروح ساختند بینی او را پاره کردند و به یارانش دستور داد او را در کوچه های حلّه بگردانند. آن چنان او را مجروح کرده بودند که روی زمین افتاد و مرگ را مشاهده کرد و حاکم دستور قتل او را داد. عده ای از افراد گفتند: این پیر مردی کبیرالسن است و آنچه به او وارد شده، او را کفایت می کند و خواهد مرد و زیاد اصرار کردند. لذا او دستور داد رهایش کردند. خویشان او و خانواده اش در این که او در همان شب خواهد مرد، تردید نداشتند. فردای آن روز که مردم به سراغ او آمدند،

۱. ینابیع الموده: ۵۵۶/۲.



دیدند او ایستاده و نماز می خواند و حالی خوب دارد و دندان های ثنایای او که افتاده بود، سالم است و جراحات های او بهبود یافته و اثری از زخم در چهره اش نیست.

مردم از دیدن او تعجب کردند و از او در این باره سؤال نمودند: او در جواب گفت: من مرگ را مشاهده کردم و قدرت سخن گفتن نداشتم که از خدای تعالی سؤال کنم. لذا با قلب خود درخواست کمک کردم و به سید و مولایم صاحب الزمان علیه السلام استغاثه نمودم. هنگامی که شب فرا رسید، خانه را دیدم پر از نور شد. در این هنگام مولایم صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که دست شریف خود را بر صورتم می کشید و مرا فرمود: بیرون رو و برای عیالت تلاش کن. خداوند تعالی تو را عافیت داد. سپس من صبح کردم و چنین هستم که می بینید عافیت یافته ام.

شیخ شمس الدین می گوید: من به خدای تعالی قسم می خورم که این ابوراجح شخص ضعیفی بود زرد رنگ و هرگاه من حمام می رفتم او آنجا بود و همیشه او را بر همین حالت و همین شکل می دیدم. بعد از این ماجرا نزد او رفتم و او را دیدم که نیرویش زیاد و قامتش راست و چهره اش سرخ شده و به جوانی باز گشته است، همچون جوانی بیست ساله و هم چنین بود تا از دنیا رفت. وقتی این خبر منتشر شد، آن حاکم او را طلب کرد؛ او را نزد حاکم حاضر کردند. حاکم که روز گذشته او را به آن حالت دیده بود، وقتی او را دید که اثری از آن جراحات ندارد و دندان های او سالم شده، بسیار ترسید، و در حالیکه قبلاً در مقام امام علیه السلام پشت به قبله می نشست! و بعد از این ماجرا همیشه رو به قبله می نشست و به اهل حله لطف و نیکی می کرد، ولی این کار او را نفعی نبخشید و بعد از این جریان طولی نکشید که آن حاکم در گذشت^(۱).

۸ - تشریح علامه سید بحر العلوم

مولی زین العابدین که از خواص و نزدیکان علامه بحر العلوم در نهان و آشکار بود،

۱. بحار الانوار: ۷۰/۵۲ ح ۵۵.



می‌گوید: من در مجلس سید در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که ناگهان محقق قمی صاحب قوانین وارد شد. در آن سالی که برای زیارت قبور ائمه علیهم السلام و حج بیت الله الحرام از دیار عجم به عراق آمده بود. کسانی که در مجلس بودند، متفرق شدند. تا این که تنها سه نفر از اصحاب سید که دارای وِزَع و مرتبه اجتهاد بودند، ماندند.

محقق قمی متوجه جناب سید شد و گفت: شما فائز شدید و مرتبه ولادت روحانی و جسمانی را دارا هستید و قرب مکان ظاهری و باطنی را هم دارید پس ما را بر سفره‌ای از این خوان و با میوه‌ای از این میوه‌ها که چیده‌اید از این بهشت تصدق کنید.

سید گفت: من قبل از دو شب یا کم‌تر - تردید از راوی است - در مسجد اعظم کوفه برای اداء نافله شب بودم و عازم نجف شدم تا اینکه در اول صبح درس و بحث تعطیل نشود، و این عادت سید در طول سال‌ها بود. هنگامی که از مسجد خارج شدم، در دلم شوق رفتن به مسجد سهله افتاد، ولی از خوف این که قبل از صبح نتوانم به نجف بازگردم و درس و بحثم فوت شود، از رفتن به مسجد سهله منصرف شدم. با این حال شوق رفتن به مسجد سهله هر آن در من زیاد می‌شد و قلبم میل به آن مکان می‌کرد. در آن هنگام که من در تردید بودم، ناگهان بادی غبار آلود وزیدن گرفت و مرا از راه نجف جدا کرد و گویا توفیق بهترین یار من گردید و من به در مسجد سهله رسیدم.

سپس وارد مسجد سهله شدم در حالیکه مسجد خالی از زوّار و عبّاد بود. فقط شخص جلیلی را دیدم که مشغول مناجات با پروردگار بود، با کلماتی که دل‌های سخت را نرم می‌کرد و اشک‌ها را از چشم‌های خشک جاری می‌نمود. ذهنم مشوش شد و حالم تغییر یافت و زانوانم خشک شد و اشکم از شنیدن این کلمات که تاکنون گوشم نشنیده بود و حالتی که چشمم ندیده بود، جاری گردید. دعاها از دعا‌های وارد شده نبود و دانستم که آن مناجات‌کننده در همان حال آنها را انشاء می‌نماید، نه این که آن را حفظ کرده و می‌خواند. در جای خود ایستادم و می‌شنیدم و لذت می‌بردم تا این که آن شخص از مناجاتش فارغ گردید و به سوی



من توجه کرد و با زبان عجمی فرمود: مهدی بیا چند گام به سوی او پیش رفتم و ایستادم. مرا امر فرمود که پیش روم. کمی جلو رفتم و سپس ایستادم. باز مرا امر نمود که جلو بروم و فرمود: همانا ادب در امثال است. آن گاه نزدیک رفتم و سپس به طوری که دستم به او می‌رسید و دست شریفش به من می‌رسید، کلمه‌ای را فرمود. مولی زین العابدین سلماسی می‌گوید: وقتی کلام سید به اینجا رسید، این جریان را رها کرد و به پاسخ سوآلی که محقق قمی قبلاً از سبب کمی تصانیفش از او پرسیده بود، با وجود این که قدرت علمی او زیاد بود پرداخت و وجوهی را ذکر کرد. محقق قمی از آن کلمه‌ای که امام علیه السلام به او فرمود، سؤال کرد و او با دست خود مانند کسی که انکار کند، اشاره کرد که این سزای است که گفتنی نیست^(۱).

۹ - تشریف در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام

عالم فاضل میرزا حسین لاهیجی که از مجاورین مشهد غروی (نجف اشرف) می‌باشد و از صلحای اتقیا و نزد علما مورد وثوق است، می‌گوید: ملا زین العابدین سلماسی رضی الله عنه گفت: سید جلیل بحر العلوم اعلی الله مقامه روزی وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد، در حالیکه این مصراع را زمزمه می‌نمود:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن^(۲).

از سید رضی الله عنه از سبب خواندن این مصراع سؤال شد، فرمود: هنگامی که در حرم مطهر وارد شدم، حضرت حجت علیه السلام را دیدم که بالای سر نشسته و قرآن را با صدایی بلند تلاوت می‌کند. وقتی صدای او را شنیدم، مصراع مذکور را خواندم و هنگامی که وارد شدم، قرائت قرآن را تمام کرد و از حرم شریف بیرون آمد^(۳).

۱. جنة الماوی ملحق به بحار ۲۳۴/۵۳.

۲. مصرع دوم این بین چنین است. به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن.

۳. جنة الماوی ملحق به بحار الانوار: ۳۰۲/۵۳.

۱۰ - سرداب مقدس

سید مرتضی داماد خواهر علامه سید بحرالعلوم که مردی با وَزَع و متقی و از مصاحبان سید در سفر و حضر و نیز موظف به خدمت او در پنهان و آشکار بود، می‌گوید: من با علامه سید بحرالعلوم در یکی از سفرهای زیارتی در سامرا بودم، سید در یک حجره به تنهایی می‌خوابید و من هم حجره‌ای در کنار حجره او داشتم و شب و روز در نهایت مواظبت برای ضربت به او بودم و مردم در اول شب نزد سید جمع می‌شدند تا این که بخشی از شب می‌گذشت و اکثر شب‌ها وضع بدین منوال بود.

اتفاقاً در یکی از شب‌ها سید طبق عادت همه شب نشسته بود و مردم هم اطراف او بودند که دیدم گویا سید نشستن در آن اجتماع را دوست ندارد و می‌خواهد در خلوت باشد و با هر یک از آن افراد به گونه‌ای صحبت می‌کرد که حاکی از تعجیل برای رفتن بود. سپس مردم متفرق شدند و تنها من نزد او بودم. مرا نیز امر کرد که بیرون بروم. من به حجره خودم آمدم و در آن شب در حالت سید فکر می‌کردم و این فکر خواب را از چشمم ربوده بود. مدتی صبر کردم، سپس مخفیانه از حجره بیرون آمدم تا از حال او با خبر شوم. دیدم در حجره او بسته است. از روزنه در نگاه کردم، دیدم چراغ همچنان روشن است، اما کسی در حجره نیست. داخل حجره که شدم از وضع داخل حجره دریافتم که سید در آن شب نخوابیده است. لذا با پای برهنه مخفیانه حرکت کردم و در جست و جوی او بودم. داخل صحن شریف شدم، درهای حرم عسکرین بسته بود. بیرون حرم و اطراف آن را جست و جو کردم، از او اثری نیافتم. سپس داخل صحن آخری شدم که در آن سرداب است. دیدم درب‌ها باز است. پای برهنه مخفیانه و با تأنی از پله‌های پایین رفتم؛ به طوری که از من صدایی یا حرکتی شنیده نشود. صدایی از داخل سرداب شنیدم که گویا کسی با دیگری سخن می‌گفت، اما کلمات را تمیز نمی‌دادم تا این که سه یا چهار پله دیگر باقی مانده بود. ناگهان سید صدا زد: در جای خود باش ای سید مرتضی! چه می‌کنی و چرا از منزل بیرون آمدی؟



سید مرتضی می گوید: من متحیر ماندم و همانند چوبی بی حرکت شدم و تصمیم گرفتم که بدون جواب باز گردم، اما با خود گفتم چگونه حال تو بر کسی که تو را از غیر طریق حس می شناسد، مخفی می ماند. لذا جواب دادم و عذر خواهی کردم و اظهار پشیمانی نمودم و با همان حال پایین رفتم تا جایی که ضقه را مشاهده کردم و دیدم او به تنهایی برابر قبله ایستاده و کسی دیگر را در آنجا ندیدم. سپس دانستم که او با کسی که غایب از دیدگان بشر است - حضرت صاحب الامر علیه السلام - مشغول مناجات است. آنگاه باز گشتم، در حالی که خود را ملامت می کردم و پشیمان شده بودم ^(۱).

۱۱ - تشریف شیخ محمد حسن

عالم ثقه شیخ باقر کاظمی مجاور در نجف اشرف، حدیث کرد که در نجف اشرف مرد مؤمنی بود که او را شیخ محمد حسن سریره می نامیدند. او در سلک اهل علم بود و مرد با صداقتی بود و بیمار بود و سرفه می کرد و هر گاه سرفه می کرد، اخلاط از سینه اش با خون خارج می شد و در نهایت تنگدستی و فقر و احتیاج بود، حتی قوت و غذای یومیّه خود را نداشت و بیش تر اوقات به خارج نجف در بیابان نزد اعراب اطراف نجف می رفت، تا این که قوتی و آذوقه ای برای خود تهیه کند اما آنچه به دست می آورد، او را کفایت نمی کرد اما با همین حال سخت دوست داشت با زنی از اهل نجف ازدواج کند که به او تعلق خاطر پیدا نموده و او را از خانواده اش خواستگاری کرده بود، اما فامیل های آن زن به سبب فقر و تهیدستی شیخ، به او جواب مثبت نداده بودند و او از جهت این ابتلا در هم و غم شدید بود.

هنگامی که تهیدستی و بیماری او شدت یافت و از ازدواج با آن زن مأیوس شد، تصمیم گرفت چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود، تا بلکه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را از ناحیه ای که نمی داند ببیند و مراد خود از او بگیرد.

۱. جنة المأوی ملحق به بحار الانوار: ۲۳۸/۵۳.

شیخ باقر رضی الله عنه می گوید: شیخ محمد گفت: من چهل شب چهارشنبه مواظبت کردم بر رفتن به مسجد کوفه! هنگامی که شب آخر فرا رسید، شب زمستانی تاریکی بود و باد تندی می وزید و کمی هم باران می بارید و من هم در دکه های درب ورودی مسجد کوفه، یعنی دکه شرقی مقابل در اول که هنگام ورود به مسجد طرف چپ است، نشسته بودم و نمی توانستم به سبب خونی که در اثر سرفه از سینه ام می آمد، به داخل مسجد بروم و با من هم چیزی نبود که خود را از سرما حفظ کنم و این وضعیت سینه ام را تنگ کرده و بر غم و غصه من شدت بخشیده و دنیا در چشمم تیره شده بود و با خود فکر می کردم که این شبها پایان گرفت و این آخرین شب است و من کسی را ندیدم و چیزی هم بر من ظاهر نشد و من گرفتار این تعب و سختی عظیم هستم و این همه سختی و مشقت و ترس را در این چهل شب تحمل کردم که از نجف به مسجد کوفه آمدم و حاصل آن یأس و ناامیدی از ملاقات و برآورده شدن حاجاتم بود.

در این اثناء که در اندیشه بودم و کسی در مسجد نبود، آتشی روشن کردم تا قهوه ای را که از نجف با خود آورده بودم، گرم کنم؛ زیرا عادت به آن داشتم و نمی توانستم آن را ترک کنم و قهوه هم بسیار کم بود. ناگهان شخصی را دیدم که از ناحیه در اول به سوی من می آید. هنگامی که او را از دور مشاهده کردم، ناراحت شدم و با خود گفتم این اعرابی از اطراف مسجد نزد من آمده است تا قهوه مرا بنوشد و من بدون قهوه در این شب تاریک بمانم، و این امر هم بر اندوه من اضافه کرد. در این بین که من در این اندیشه بودم، او نزدیک من آمد و به من به اسم سلام کرد و در برابرم نشست و من در تعجب شدم از این که او اسم مرا می داند و گمان کردم از اعراب اطراف نجف است که من نزد او می روم. از او سؤال کردم از کدام اعراب هستی؟ فرمود: از بعضی از آنها. من شروع کردم به شمردن طوایف اعراب اطراف نجف. او در پاسخ جواب می داد: نه!! و من هر طایفه ای را ذکر می کردم، او می فرمود: از آنها نیستم. این امر مرا خشمگین کرد و به او گفتم آری تو از طریطره هستی و این را به صورت استهزا گفتم و این لفظی است که معنی ندارد. او از سخن من تبسم کرد و فرمود: چیزی بر تو نیست که من از





کجا باشم، اما چه چیز سبب شده که تو به اینجا آمده‌ای؟ من به او گفتم: برای چه سؤال از این امور می‌کنی؟ فرمود: ضرری به تو نمی‌رسد، اگر ما را خبر کنی. من از حسن اخلاق و شیرینی طبع و گفتار او تعجب کردم و دلم میل به او پیدا کرد و او هر مقدار سخن می‌گفت، محبت من به او زیاد می‌گشت. برای او سبیل از تن درست کردم و به او دادم، فرمود: تو بکش، من نمی‌کشم. در فنجان برای او قهوه ریختم و به او دادم، او گرفت و کمی از آن نوشید و باقی را به من داد و فرمود: تو آن را بنوش. من آن گرفتم و نوشیدم و توجه نکردم که او تمام فنجان را ننوشیده بود، اما محبت من هر آن به او زیاد می‌شد. به او گفتم: ای برادر! خداوند تو را در این شب به سوی من فرستاده که انیس من باشی. آیا با من نمی‌آیی که نزد قبر مسلم علیه السلام برویم و آنجا بنشینیم و با یکدیگر صحبت کنیم؟ فرمود: با تو می‌آیم، اما جریان خودت را بگو. به او گفتم: من واقع را برای شما می‌گویم. من در نهایت فقر و نیازمندی هستم، از آن وقتی که خود را شناختم، و با این فقر مبتلا به سرفه هستم و سال هاست که خون از سینه‌ام بیرون می‌آید و معالجه آن را نمی‌دانم و به زنی از اهل محله‌مان در نجف اشرف تعلق خاطر پیدا کرده‌ام و به سبب تنگدستی میسر نشده است که او را بگیرم و این گروه مرا مغرور کردند و به من گفتند: در حوایج خود قصد کن صاحب الزمان علیه السلام را! و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته نما که او را خواهی دید و حاجت تو را برآورده سازد و این آخرین شب از چهل شب است و من در این شب چیزی ندیدم و در این شب‌ها من تحمل مشقت‌های زیادی کردم، و این سبب آمدن من و این خواسته‌ها و حوائج من می‌باشد.

آن شخص در حالی که من غافل بودم و توجه نداشتم، به من فرمود: اما سینه‌ات خوب شد و اما آن زن را به زودی می‌گیری و اما تهدیدستی و فقر تو باقی می‌ماند تا از دنیا بروی، و من هیچ توجه به این سخنان نداشتم. به او گفتم: به کنار قبر مسلم نمی‌روی؟ فرمود: برخیز. برخاستم و متوجه جلوی خود بودم. هنگامی که وارد زمین مسجد شدم، به من فرمود: آیا نماز تحیت مسجد نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا می‌خوانم. سپس او نزدیک شاخص که در مسجد است





ایستاد و من هم پشت سر او به فاصله ایستادم و تکبیرة الاحرام گفته مشغول قرائت سورة فاتحه شدم.

من مشغول نماز بودم و سوره حمد را می خواندم. او نیز فاتحه را قرائت می نمود، اما من قرائت احدی را همانند او از زیبایی نشنیده بودم. در آن هنگام با خود گفتم: شاید این شخص صاحب الزمان علیه السلام باشد و یاد سخنان او افتادم که دلالت بر آن می کرد. هنگامی که این مطلب در دلم خطور کرد. آن بزرگوار در حال نماز بود. ناگهان نور عظیمی او را احاطه کرد که دیگر شخص آن بزرگوار را به سبب آن نور نمی دیدم، اما او همچنان نماز می خواند و من صدای او را می شنیدم. بدنم به لرزه افتاد و از ترس نمی توانستم نماز را قطع کنم. پس نماز را به هر صورتی که بود تمام کردم و نور از سطح زمین به بالا متوجه شد و من ندبه و گریه می کردم و از سوء ادبم با او در مسجد معذرت خواهی می نمودم و به او گفتم: شما صادق الوعد هستید و مرا وعده دادید که با من نزد قبر مسلم برویم. در آن هنگام که با آن نور تکلم می کردم، دیدم آن نور متوجه به حرم مسلم شد که من هم متابعت کردم. آن نور داخل حرم شد و در بالای قُبه قرار گرفت و همچنان بود و من گریه و ندبه می کردم تا فجر دمید و آن نور عروج کرد.

هنگامی که صبح شد، متوجه قول او شدم که فرمود: سینه ات خوب شد. دیدم سینه ام صحیح و سالم است و دیگر سرفه نمی کنم، و یک هفته پیش نگذشت که خداوند گرفتن آن زن را آسان کرد و از جایی که گمان نمی کردم فراهم شد، اما فقر و تهیدستی ام همچنان باقی ماند؛ چنان که حضرت صاحب صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین خبر داده بود^(۱).

۱۲ - تشریف سید محمد عاملی

او فرزند سید عباس آل عباس شرف الدین می باشد و ماجرای او چنین است.

۱. جنة الماوی ملحق به بحار الانوار: ۲۴۰/۵۳ حکایت ۱۵.



به سبب کثرت تعدی و جور بر او از وطن خود با بیم و ترس گریخت و شدیداً دچار فقر و تهیدستی بود؛ به طوری که در آن هنگام قوت روزش را نداشت و مردی عقیف بود و از کسی سؤال نمی‌کرد. مدتی مشغول به سیاحت بود و در ایام سیاحت در خواب و بیداری عجایب زیادی را دید تا در آخر کار مجاورت نجف اشرف را اختیار کرد و در یکی از حجره‌های فوقانی صحن مقدس ساکن گردید و در نهایت تنگدستی بود. کسی هم او را نمی‌شناخت و از حال او مطلع نبود، به جز افراد کمی. پس از پنج سال که از روستای خود بیرون آمده بود، در نجف فوت شد.

محدث نوری می‌گوید: سید محمد گاهی با من رفت و آمد داشت و شخصی بسیار عقیف و با حیا بود و ایام عزاداری نزد من می‌آمد و گاهی بعضی از کتاب‌های دعا را از من عاریه می‌گرفت، به سبب تنگدستی در امر معاش بیشتر اوقات غذای روزانه خود را نداشت، به جز چند دانه خرما، و برای وسعت روزی بر دعا‌های وارد شده مواظبت می‌کرد؛ به طوری که چیزی از اذکار روایت شده و دعا‌های وارد شده را ترک نمی‌کرد تا اینکه تصمیم گرفت نیاز خود را خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام مطرح کند و تا چهل روز حاجت خود را می‌نوشت و هر روز قبل از طلوع آفتاب از درب کوچکی که به طرف دریا بود بیرون می‌رفت و از طرف راست به مقدار یک فرسخ یا بیش‌تر دور می‌شد؛ به طوری که هیچکس او را نبیند. سپس عریضه خود را در گل قرار می‌داد و به اسم یکی از نواب ولی عصر علیه السلام آن را در آب می‌انداخت تا این که سی و هشت یا سی و نه روز بدین منوال گذشت. سید محمد (ره) می‌گوید هنگامی که یکی از روزها عریضه خود را به آب انداخته و باز می‌گشتم، در نهایت ملالت و تنگی خلق بودم و در حالی که سرم زیر بود، راه می‌رفتم متوجه شدم که مردی در هیأت اعراب به من نزدیک شد، و سلام کرد! من مختصراً جواب دادم و به جهت تنگی خُلقم توجهی به او نکردم مقداری با من راه آمد و من بر همان حال خودم بودم. سپس به لهجه اهل قریه من گفت: سید محمد حاجت چیست که سی و هشت یا سی و نه روز است که قبل از طلوع خورشید به فلان مکان

می‌روی و عریضه خود را در آب می‌اندازی؟ گمان می‌کنی امام تو اطلاع از حاجت تو ندارد؟ سید محمد می‌گوید: من از این امر تعجب کردم؛ زیرا هیچکس را از جریان خودم مطلع نکرده بودم و کسی هم مرا ندیده بود و کسی از اهالی جبل عامل در نجف نبود که او را شناسم خصوصاً او چپیه و عقال داشت که در بلاد ما مرسوم نبود. در خاطر آمد که به نهایت مطلب خود رسیدم و به نعمت بزرگ نائل گردیدم و این شخص همان حجت بر مردم امام عصر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد و من از قدیم شنیده بودم که همانا دست مبارک آن حضرت بسیار نرم و لطیف است؛ به طوری که دست کسی از افراد آنچنان نیست. با خودم گفتم من با دست او مصافحه می‌کنم، اگر دست او همانطور بود که شنیده‌ام، آنگاه آنچه سزاوار ساحت مقدس آن بزرگوار است، انجام می‌دهم. پس دست خود را برای مصافحه دراز کردم و او نیز دست مبارکش را کشید. دیدم دست مبارک او همچنان است که شنیده‌ام. یقین کرده‌ام که فائز و رستگار شدم. سرم را بلند کردم و صورتم را بر صورتش نهادم و خواستم دست مبارکش را ببوسم که دیگر او را ندیدم^(۱).

۱۳ - تشریف علامه حلی

سید شهید، قاضی نورالله شوشتری در حالات و مقامات عالیة آية الله العظمی علامه حلی رحمته الله نقل کرده است:

یکی از علمای اهل سنت که علامه در بعضی از فنون نزد او تلمذ کرده بود، کتابی در ردّ امامیه تألیف کرد و آن کتاب را برای مردم می‌خواند و آنها را گمراه می‌کرد و آن را به کسی نمی‌داد و می‌ترسید از این که یکی از امامیه ردّی بر آن بنویسد.

مرحوم علامه رحمته الله برای به دست آوردن آن کتاب چاره‌ای اندیشید که نزد او تلمذ کند تا بتواند آن کتاب را از او عاریه بگیرد. پس از او درخواست کرد و او شرم کرد که به علامه ندهد،

۱. جنة الماوی ملحق به بحار الانوار: ۲۴۸/۵۳ ح ۲۰.



اما به او گفت: من با خودم تعهد کردم که بیش از یک شب آن را به کسی ندهم. علامه همین مقدار وقت را غنیمت شمرد و کتاب را از او گرفت و به خانه آورد تا این که هر مقدار که میسر می شود آن را استنساخ کند. وقتی مشغول به نوشتن شد و شب به نیمه رسید، خواب بر او غلبه کرد. پس حضرت حجت علیه السلام حاضر شد و به او فرمود: امر کتاب را به من واگذار و بخواب. وقتی علامه بیدار شد، دید کتاب به اعجاز حضرت حجت علیه السلام تمام شده است.

۱۴ - تشریف مقدس اردبیلی

سید فاضل امیر علام می گوید: من در یکی از شبها در صحن روضه مقدسه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم. بیش نیمی از شب گذشته بود و من در صحن رفت و آمد می کردم که ناگهان مردی را دیدم به سوی روضه مقدسه می رود. به طرف او رفتم، هنگامی که نزدیکش رسیدم، او را شناختم، که او استاد فاضل و عالم متقی و پاک، مولانا احمد اردبیلی قدس الله روحه بود. لذا خودم را مخفی کردم تا او نزدیک در روضه رسید. در بسته بود، اما با رسیدن او درب باز شد و او داخل روضه گردید و من شنیدم تکلم می نمود و گویا با کسی نجوا می کرد. سپس بیرون آمد و درب روضه بسته شد، من پشت سر او رفتم تا از نجف خارج گردید و متوجه مسجد کوفه شد. و همچنان من پشت سر او حرکت می کردم، به طوری که مرا نبیند تا این که وارد مسجد شد و به سوی محرابی رفت که امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا شهید شد. مدتی طولانی مکث کرد و سپس باز گشت و از مسجد بیرون آمد و رو به سوی نجف نمود و من همچنان ایشان را تعقیب می کردم. هنگامی که نزدیک خانه رسید، مرا سرفه ای عارض شد که نتوانستم از آن جلوگیری کنم. او رو به من کرد و مرا شناخت و فرمود: تو میر علام هستی؟ گفتم: آری. فرمود: اینجا چه می کنی؟ گفتم: من با شما بودم، از هنگامی که وارد روضه مقدسه شدم تا این زمان. و تو را سوگند می دهم به حق صاحب این قبر که مرا خبر دهی از آنچه بر تو گذشت در این شب. مقدس اردبیلی به من فرمود: تو را با خبر می کنم، به



شرط این که مادام که من زنده هستم کسی را بر آن مطلع نسازی. وقتی از من تعهد گرفت فرمود: من در بعضی از مسائل فکر می‌کردم و حل آن برایم مقدور نبود. به فکرم رسید نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و از ایشان سؤال نمایم. هنگامی که به روزه رسیدم، در بدون کلید برایم باز شد و همانگونه که دیدی، داخل روزه شدم و به پیشگاه خدای تعالی تضرع و ابتهال کردم که مولای من جوابم را در آن مسأله بدهد. پس صدایی از قبر شنیدم که به مسجد کوفه برو، از قائم علیه السلام سؤال کن که همانا او امام زمان تو می‌باشد سپس من کنار محراب مسجد کوفه آمدم و از آن بزرگوار سؤال نمودم و جواب شنیدم و هم اکنون به خانه خود باز می‌گردم ^(۱).

۱۵ - تشریف امیر اسحاق استرآبادی

علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید: از جمله کسانی که پدرم به من خبر داد که به محضر مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده است، مرد شریف و صالحی در زمان ما بود که او را امیر اسحاق استرآبادی می‌گفتند و او چهل مرتبه پیاده به حج رفته و در میان مردم مشهور شده بود که او طئ الأرض دارد.

در یکی از سالها امیر اسحاق به شهر اصفهان آمد. من نزد او رفتم و از او سؤال کردم از آنچه میان مردم مشهور شده است؟ گفت: سبب آن این بود که من در یکی از سالها با گروهی از حجاج متوجه بیت الله الحرام شدم. وقتی به مکانی که از آنجا تا مکه هفت منزل راه بود، رسیدیم، من از قافله عقب افتادم به سبب بعضی از امور که یاد ندارم و گم شدم و متحیر مانده و تشنگی بر من غلبه کرد؛ به طوری که از زنده ماندن ناامید شدم.

پس صدا زدم و گفتم: یا ابا صالح یا اباصالح! مرا به راه هدایت کن. خدا تو را رحمت کند. ناگهان در آخر بیابان شبّحی نمایان گشت و وقتی من دقت کردم، در زمان کوتاهی نزد من

آمد. دیدم جوانی زیباروی است با لباسی تمیز و چهره‌ای گندمگون که همانند شرفا بود و بر شتری سوار و با او مشکی بود. بر او سلام کردم و او جواب داد و فرمود: تشنه‌ای؟ گفتم: آری. پس مشک آبی را به من داد و من نوشیدم و سپس فرمود: می‌خواهی به قافله برسی؟ گفتم: آری. مرا بر شتر سوار کرد و متوجه مکه شد. من شروع به خواندن جزایمانی کردم و عادت من این بود که هر روز حرز یمانی می‌خواندم. وقتی به خواندن آن شروع کردم، آن بزرگوار در بعضی از مواضع می‌فرمود اینگونه بخوان. سپس طولی نکشید که به من فرمود: این مکان را می‌شناسی؟ وقتی نگاه کردم دیدم، در ابطح هستم. فرمود: فرود آی. وقتی پیاده شدم و برگشتم که او را ببینم، از نظرم غایب شد. در آن هنگام دانستم که حضرت قائم علیه السلام بوده است. سپس پشیمان شدم و بر مفارقت آن حضرت و این که او را نشناختم تأسف خوردم. بعد از هفت روز قافله رسید و مرا در مکه دیدند، بعد از آن که از زنده بودن من مأیوس شده بودند. لذا به این جهت من مشهور به طی الارض شدم. علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید: پدرم رحمته الله گفت: من حرز یمانی را نزد او خواندم و آن را تصحیح کردم و او به من اجازه نقل داد^(۱).

۱۶ - تشرّف یاقوت اهل حلّه

عالم جلیل مولی علی دشتی می‌گوید: من یک مرتبه از زیارت امام صادق علیه السلام از طریق فرات به نجف اشرف باز می‌گشتم. هنگامی که سوار یکی از کشتی‌های کوچک شدیم تا مسیر بین کربلا و طویریج طی کنیم، دیدم افراد داخل کشتی از اهالی حلّه هستند و از طویریج راه حلّه و نجف جدا می‌شد و مسافران کشتی مشغول به لهو و لعب و مزاح بودند، اما یک نفر را دیدم که اعمال آنها را انجام نمی‌دهد و آثار وقار و سکینه در او بود و مزاح و خنده نمی‌کرد و آنها این فرد را بر مذهبش مورد انتقاد قرار می‌دادند، ولی او در غذا و آب با آنها مشارکت می‌کرد. من از او در تعجب شدم تا این که به جایی رسیدیم که آب کم بود و صاحب کشتی ما

۱. بحار الانوار: ۱۷۶/۵۲.

را پیاده کرد و ما پیاده کنار شط می رفتیم.

اتفاقاً، من با آن مرد در راه کنار هم قرار گرفتیم و من از او سؤال کردم که علت دوری جستن او از همسفرانش چیست و چرا آنها او را مذمت می کنند؟ او گفت: این افراد خویشان من و از اهل سنت هستند. پدرم از اینها و مادرم از اهل ایمان (شیعه) است و من هم از ایشان بودم، ولی خدا به برکت حضرت صاحب الزمان علیه السلام با شیعه شدنم بر من منت نهاد. از او سؤال کردم: چگونه ایمان آوردی؟ گفت: نام من یاقوت است و در کنار چسر حله روغن فروشی می کنم. در یکی از سالها برای تهیه روغن از افراد ساکن در بیابان به خارج حله رفتم، چند منزل از حله دور شدم تا این که روغنی که می خواستم خریدم و آن را بر الاغ خود بار کردم و با گروهی از اهل حله باز می گشتم. در یکی از منازل بین راه منزل کردیم و خوابیدیم. وقتی بیدار شدم، کسی از همراهان خود را ندیدم و همه رفته بودند و راه من در بیابانی خشک که درندگان زیادی داشت و اطراف آن هیچ آبادی نبود می گذشت. برخاستم و بار خود را بر الاغ گذاشتم و حرکت نمودم، ولی راه را گم کردم و حیران و سرگردان شدم و از درندگان ترسان بودم. تشنگی بر من غلبه کرد و شروع به استغاثه به خلفا نمودم و از آنها طلب کمک کردم و آنها را در پیشگاه خدای تعالی شفیع قرار دادم و تضرع زیادی کردم، تأثیری نداشت. در این هنگام به خاطر آوردم که از مادرم شنیدم که می گفت: همانا برای ما امامی است زنده که کنیه او اباصالح است و گمشدگان را راهنمایی می کند و فریادرس است و ضعیفان را کمک می نماید. با خدای تعالی تعهد کردم که اگر به او استغاثه کنم و او به فریاد من برسد، به مذهب مادرم در آیم. پس او را ندا کردم و به او استغاثه نمودم. ناگهان مردی را در کنار خود دیدم که با من حرکت می کند که عمامه سبزی بر سر داشت او مرا راهنمایی کرد و راه را به من نشان داد و مرا امر کرد به دین مادرم داخل شوم و کلماتی گفت که من آنها را فراموش کردم و فرمود: به زودی به قریه ای می رسی که اهل آن همه شیعه هستند. من گفتم: ای سید من! شما با من به این قریه نمی آید؟ با اشاره فرمود: نه؛ آنگاه از نظرم ناپدید شد و من مختصری راه رفتم تا به آن

قریه رسیدم و همراهان من بعد از من پس از یک روز به آنجا رسیدند و هنگامی که داخل حله شدم، نزد سید فقها سید مهدی قزوینی طاب ثراه رفتم و این قصه را برای او نقل کردم. او معالم دین را به من تعلیم نمود و از او سؤال کردم که عملی را به من بیاموزد که یک مرتبه دیگر به ملاقات آن حضرت موفق شوم. به من فرمود: حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را چهل شب جمعه زیارت کن و من از حله در شبهای جمعه می‌آمدم و امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کردم تا به آخرین شب جمعه رسیدم. روز پنجشنبه از حله حرکت کردم چون به دروازه شهر رسیدم، عمال حاکم ظالم را دیدم که از زائران جواز ورود می‌خواهند و مردم کنار دروازه شهر اجتماع کرده بودند. من چند بار تصمیم گرفتم که خود را مخفی کنم و از برابر آنها بگذرم و وارد شهر شوم که برایم میسر نگردید. ناگهان حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم در هیأت و لباس طلبه‌های عجم، عمامه سفیدی بر سر داشت و داخل شهر بود. به آن بزرگوار استغاثه کردم. ایشان بیرون دروازه آمد و دست مرا گرفت و از در وارد کرد به گونه‌ای که کسی مرا ندید. وقتی وارد شهر شدم، آن حضرت را در میان مردم گم کردم و فراق او حیرت زده ماندم ^(۱).

۱۷ - تشریف علی بن ابراهیم بن مهزیار

از دیگر کسانی که سعادت تشریف و ملاقات با حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه) برایش میسر گردید علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی است. او می‌گوید: برای تشریف به محضر مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و زیارت آن بزرگوار، بیست سفر به حج مشرف شدم! به امید آنکه آن حضرت را زیارت کنم و برایم میسر نشد؛ تا آنکه شبی در خواب دیدم کسی مرا صدا می‌زند و به من می‌گوید: ای پسر مهزیار امسال به حج مشرف شو! که امام خود را خواهی دید. از خواب بیدار شده و از جای برخاستم و بقیه شب را به عبادت تا صبح پرداختم.

۱. جنة المأوی به ضمیمه بحار الانوار: ۲۹۲/۵۳ حکایت ۴۲.

وقتی صبح شد چند همسفر پیدا کردم و به عزم حج از خانه بیرون آمدم و حرکت کردیم تا اینکه وارد کوفه شدیم.

در آنجا جستجو و تفحص زیادی کردم و اثر و خبری نیافتم؛ پس از کوفه با همراهانم به سوی حجاز حرکت کرده و داخل شهر مدینه منوره شدیم. چند روزی توقف کرده و برای تشریف و زیارت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه تفحص و جستجو کردم و هیچ خبری نیافتم و آن بزرگوار را زیارت نکردم. اندوه و ترس وجودم را گرفته بود، می ترسیدم.

آرزوی دیدن آن حضرت بر دلم بماند. به هر حال بسوی مکه حرکت کرده و در مکه جستجوی بسیار نمودم و اثری نیافتم. حج و عمره خود را در مدت یک هفته انجام دادم و در آرزوی دیدار حضرت می سوختم تا اینکه شبی در حال طواف در کنار خود جوانی خوش سیما را دیدم که بویی خوش داشت و با وقار حرکت می کرد و طواف می نمود که با مشاهده او دلم آرام گرفت، نزد او رفتم و دست خود را بر شانهاش گذاشتم، او متوجه من شد و گفت: از اهل کدام دیاری؟ گفتم اهل اهواز می باشم فرمود: ابن خضیب را می شناسی؟ گفتم آری خدای او را رحمت کند او دعوت حق را لبیک گفت: آری خدا او را رحمت کند که چه بسیار طولانی بود شب زنده داری او و راز و نیاز او به درگاه خداوند و چه فراوان اشک می ریخت.

سپس گفت: علی بن ابراهیم بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من خودم علی بن ابراهیم بن مهزیارم.

گفت: خدا تو را زنده بدارد ای ابوالحسن! بعد از آن با من مصافحه و معانقه نمود و گفت: چه کردی به علامتی که بین تو و امام خود امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم: نزد من موجود است.

گفت: آن را به من نشان ده! پس دست خود را در جیب خود داخل کردم و آن را بیرون آوردم و به او نشان دادم، وقتی آن را مشاهده کرد بی اختیار از چشمانش اشک جاری گردید و بلند و بلند می گریست تا آنکه لباس او تر شد.

سپس مرا گفت: به تو اذن داده شده است تا خدمت مولای خود برسی، برخیز و برو به خانه ات و برای سفر مهیا شو! و هنگامیکه هوا تاریک شد و دیده مردم را خواب گرفت بسوی شعب بنی عامر روانه شو، وعده ما آنجا باشد و در آنجا تو را خواهم دید.

علی بن ابراهیم مهزیار می گوید: من به سوی خانه خود رفتم وقتی لحظه موعود فرا رسید مرکب خود را آماده نموده و سوار بر مرکب شدم و با شتاب خود را به شعب بنی عامر که وعده ما در آنجا بود رساندم و آن جوان را در آنجا دیدم که مرا نزد خود طلبید، نزد او رفتم، هنگامیکه نزدیک او شدم ابتداء به من سلام کرد و گفت: ای برادر برویم.

پس با یکدیگر حرکت کردیم و در بین راه هم پیوسته صحبت می کردیم تا آنکه از کوههای منی عبور کرده به سوی کوههای عرفات حرکت کردیم. در میان کوههای طائف بودیم که فجر اول طالع شد. آن جوان گفت: پیاده شو و نماز شب بخوان که هم اکنون وقت فضیلت آن است.

پس من پیاده شدم و نماز شب را خواندم و گفت: نماز فجر را بخوان آن را نیز خواندم سپس مرا امر به سجود و تعقیبات نمود و آن را انجام دادم.

پس از فارغ شدن از نماز آن جوان سوار بر مرکب شد و من نیز به دستور او سوار بر مرکب شدم و به راه خود ادامه دادیم تا آنکه از کوههای طائف بالا رفتیم به من گفت: به مقابل خود نگاه کن بین چه می بینی؟ گفتم: آری شن زاری را می بینم که بر روی آن خیمه ای از مو می باشد و از آن خیمه نور بلند و ساطع است! هنگامیکه آن خیمه را دیدم دلم آرام گرفت. آنگاه به من گفت: آن کسی که محل آرزوها و امیدهاست در آن خیمه می باشد.

سپس مرا گفت: ای برادر به راه خود ادامه بده پس با هم حرکت نمودیم تا آنکه از کوه به زیر آمدیم و در پائین کوه به راه خود ادامه دادیم تا آنکه او بمن گفت از مرکب پیاده شو بدرستی که اینجاست که هر مشکلی آسان می شود و هر جباری خاضع و خاشع می گردد. سپس به من گفت: زمام و دهانه مرکب خود را رها کن و او را به حال خود بگذار.



گفتم: آن را به که بسپارم گفت: این جا حرم قائم علیه السلام است در این حرم داخل نمی شود مگر مؤمن و خارج نمی شود از آن مگر مؤمن پس زمام مرکب خود را رها کردم و با هم پیاده رفتیم تا در خیمه رسیدیم. گفت منتظر بمان تا من بروم و اذن دخول برای تو بگیرم.

پس او رفت و پس از مدتی آمد و گفت: داخل شو با سلامت و تهنیت، پس داخل خیمه شدم جمال مبارک آن حضرت را زیارت کردم، در حالیکه آن حضرت داخل خیمه نشسته بودند و لباس احرام پوشیده و چهره مبارک آن حضرت هم چون گل سرخ بود و جسم مبارک آن حضرت هم چون سرو، نه خیلی قد مبارک آن حضرت بلند و نه کوتاه بود بلکه در حد وسط با شانه پهن و پیشانی باز و ابروها و نیز بینی کشیده و گونه های او کم گوشت و در کنار لب سمت راستش خالی بود همچون نقطه مشک بر روی میوه عنبر.

پس چون آن حضرت را دیدم مبادرت به سلام کردم و حضرت جواب سلام مرا بهتر از سلام من داد آنگاه حضرت با من صحبت نمود و از اهل عراق سؤال کردند عرض کردم: ای سید من! اهل عراق و شیعیان در سختی و خواری زندگی می کنند.

حضرت فرمود: شما بر آنان مسلط می شوید همانگونه که آنها بر شما مسلط شدند و آنها دلیل خواهند شد.

عرض کردم: ای سید من وطن ما دور و مطلب ما زیاد است.

حضرت فرمود: ای پسر مهزیار پدرم با من عهد بسته است که زندگی نکنم در شهری که خداوند بر اهل آن غضب کرده و برای آنها در دنیا و آخرت خواری است و عذاب دردناک برای آنها است و امر نموده است که ساکن نشوم از کوهها مگر در پائین آن و از شهرها مگر پست آن. قسم بخدا! مولای شما اظهار نمود تقیه را و این تقیه را به من وا گذاشت و من الان در تقیه زندگی می کنم تا روزی که خداوند اذن خروج به من بدهد.

عرض کردم ظهور شما در چه زمانی است؟

فرمود: هر وقت که از رسیدن به حج شما را منع نمایند و خورشید و ماه جمع شوند و





کواکب و ستاره‌ها دور آنها جمع شوند.

عرض کردم: این امور چه وقت می‌باشد؟

فرمود: در فلان...! دابة الارض (جنبده زمین) که از ما است، بین صفا و مروه خارج می‌شود و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است و مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد. علی بن مهزیار می‌گوید: چند روزی در خدمت حضرت بودم؛ سپس به من اجازه مراجعت به وطن دادند بعد از آنکه کمال لذت را از دیدن آن حضرت بردم. آنگاه به وطن بازگشتم. سوگند به خدا از مکه تا کوفه سیر نمودم و با من غلامی بود که خدمات و کارهای مرا انجام می‌داد و غیر از خوبی و خیر ندیدم^(۱).

۱۸ - تشریف سید احمد موسوی رشتی

مرحوم محدث نوری نقل کرده: جناب مستطاب تقی صالح سید احمد، فرزند سید هاشم موسوی رشتی، تاجر و ساکن رشت در هفده سال قبل تقریباً به نجف مشرف شد و با عالم ربانی و فاضل حمدانی شیخ علی رشتی به منزل حضریر آمدند و شیخ از صلاح و سداد سید یاد کرد و گفت: ایشان قضیه عجیبی دارد که در آن وقت مجال بیان آن نبود تا اینکه از نجف برگشتم و در کاظمین سید احمد رشتی را ملاقات کردم که از سامراء مراجعت کرده و عازم ایران بود؛ شرح حال او و آن قضیه را سؤال کردم.

گفت: در سال هزار و دویست و هشتاد قمری از رشت عازم بیت الله الحرام شدم و به تبریز آمدم و در خانه حاج صفر علی، تاجر تبریزی منزل کردم. چون قافله حج نبود متحیر ماندم تا آنکه حاجی جبار جلو دار سدهی اصفهانی بار برداشت به جهت طربوزن؛ از او مرکب کرایه کردم و حرکت نمودم. وقتی به منزل اول رسیدم سه نفر دیگر به تحریک حاج صفر علی به من ملحق شدند

۱. کمال الدین: ۴۴۵/۲ ح ۱۹.





حاج ملا باقر تبریزی و حاج سید حسین تاجر تبریزی و حاج علی نامی که خدمت می‌کرد، پس به اتفاق حرکت کردیم تا رسیدیم به ارزته الروم و از آنجا عازم طربوزن شدیم.

در یکی از منازل ما بین این دو شهر حاج جبار جلو دار نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم ترسناک است مقداری زودتر بار کنید که همراه قافله باشید چون در سایر منازل از قافله عقب و با فاصله می‌رفتیم سپس ما در حدود دو ساعت نیم و یا سه چهارم فرسخ از منزل خود دور شدیم که هوا تاریک و برف باریدن گرفت به طوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده و به سرعت به راه خود ادامه دادند من نیز آنچه سعی کردم تا با آنها بروم ممکن نشد تا آنکه همراهانم رفتند و من تنها ماندم.

پس از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم و به بسیار مضطرب بودم، زیرا نزدیک ششصد تومان برای مخارج همراه داشتم، بعد از تأمل و تفکر بنابراین گذاشتم که در همان جا بمانم تا فجر طلوع کند و به آن منزل که از آن بیرون آمدیم مراجعت کرده تا با چند نفر محافظ به قافله ملحق شوم.

در همین حال بودم که در برابر خود باغی دیدم و در آن باغبانی را مشاهده کردم که در دست بیلی داشت و بر درختان می‌زد تا برف از آنها بریزد. چون مرا دید پیش آمد و به مقدار فاصله کمی ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم رفقای من رفتند و تنها ماندم و راه را نمی‌دانم و گم کرده‌ام.

به زبان فارسی فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی.

من مشغول خواندن نافله شدم بعد از فراغ تهجد باز آمد و گفت: نرفتی گفتم والله راه را نمی‌دانم.

فرمود: جامعه را بخوان من جامعه را حفظ نداشتم و تا کنون حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات مشرف شدم.

پس از جای برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم. باز نمایان شد و فرمود:



نرفتی؟ هستی! بی اختیار گریه کردم و گفتم: هستم، و راه را نمی دانم.

فرمود: زیارت عاشورا بخوان. و من زیارت عاشورا را نیز از حفظ نداشتم و تا کنون هم حفظ ندارم، پس برخاستم و از حفظ مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هستی! گفتم: نه، تا صبح هستم، فرمود: حال تو را به قافله می رسانم.

پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را بر دوش گرفت و آمد و فرمود: پشت سر من بر الاغ سوار شو، پس من سوار شدم و عنان اسب خود را کشیدم تمکن نکرد و حرکت ننمود. فرمود: جلو اسب را بمن ده به او دادم پس بیل را بر دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد اسب در نهایت تمکین متابعت کرد.

پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید. آنگاه سه بار فرمود:

نافله، نافله، نافله.

باز فرمود: چرا عاشورا نمی خوانید آنگاه سه بار فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا.

سپس فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید و تأکید فرمود: جامعه، جامعه، جامعه، و در وقت طی مسافت به صورت دایره وار سیر می نمود، یک دفعه برگشت و فرمود آنان رفقای شما هستند که در لب جوی آب فرود آمدند و مشغول وضو به جهت نماز صبح می باشند.

پس من از الاغ پائین آمدم تا سوار اسب خود شوم اما نتوانستم. پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید.

در همان حال به این فکر افتادم که این شخص که بود که به زبان فارسی حرف می زد و حال آنکه در آن منطقه زبانی جز ترکی و مذهبی جز مذهب عیسوی نبود و چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رسانید.

پس در عقب خود نظر کردم احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم و به رفقای خود



ملحق شدم^(۱).

۱۹ - تشریف آیه الله بافقی

از جمله کسانی که سعادت تشریف به محضر مقدس ولی عصر عجل الله فرجه را پیدا نمود آیه الله حاج شیخ محمد تقی بافقی قدس سره می باشد.

از جناب آقای حاج سید مرتضی ساعت ساز نقل کرده اند که او گفت: یک مرتبه در خدمت آیه الله حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله به مسجد جمکران رفتیم.

پس از انجام آداب مسجد و دعاهاى وارده، من در حال سجده و میان خواب و بیداری بودم که ناگهان کسی گفت: «حاج شیخ محمد تقی بیا که حضرت ولی عصر علیه السلام شما را طلب نموده است! و حاج سید مرتضی می گوید: من سر از سجده برداشتم دیدم حاج شیخ حرکت کرد و بطرف کوه خضر براه افتاد.

من او را مشاهده می کردم و از دور او را می دیدم که در دامنه کوه با سه نفر که منتظر او بودند به صحبت و گفتگو پرداخت و پس از آن بازگشت.

از او سؤال کردم آنان چه کسانی بودند؟

فرمود: یکی از آنها سالارم، امام عصر روحی له الفداء بود.

۲۰ - تشریف آقای بلور ساز

از جمله کسانی که در همین سالهای اخیر سعادت تشریف به محضر مقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه را پیدا کرد آقای عبدالرحیم بلور ساز می باشد.

و کیفیت تشریف بطوریکه یکی از اعظام^(۲) برایم نقل کردند چنین است:

۱. نجم الثاقب: ۲۵.

۲. مرحوم آیه الله گلپایگانی در اواخر عمرشان بود که از سفر مشهد بازگشته بودند. ماه صفر بود و این حقیر هم برای





آقای بلور ساز می‌گوید که پشت دندانهای پائین قسمت جلوی دهانم کیستی وجود داشت که مرا ناراحت می‌کرد. از این رو به دندان پزشک مراجعه کردم و پس از جراحی، به منزل آمدم. پس از گذشت مدت زمانی احساس کردم که قدرت حرکت دادن زبان و تکلم را ندارم. به پزشک مراجعه کردم که گفت بتدریج بهبودی حاصل می‌شود. اما مدتی گذشت و نتیجه‌ای نگرفتم! به ناچار به دکترهای دیگر در مشهد و تهران و شیراز و اصفهان مراجعه کردم و حاصلی نداشت و معلوم شد که عصب زیر زبانم که زبان را حرکت می‌دهد در اثر عمل جراحی قطع شده است و معالجه آن تأثیری نخواهد داشت.

یکی از دوستان گفت: نذر کن چهل شب چهارشنبه یا جمعه به مسجد جمکران بروی که اگر مصلحت باشد شفا پیدا خواهی کرد.

من تصمیم گرفتم که این کار را انجام بدهم. هر شب چهارشنبه از مشهد بوسیله هواپیما و گاهی بوسیله اتومبیل به قم و مسجد جمکران میرفتم تا هفته سی و هفتم بود که مشرف به مسجد جمکران شدم و طبق معمول هر هفته نماز تحیت مسجد و امام عصر عجل الله تعالی فرجه را خواندم و سر به سجده گذاشته و صد صلوات را در سجده با توجه به مشکل زبانم آنطور که می‌توانستم فرستادم؛ و در همان حال بودم که ناگاه دیدم که صحنه عوض شد و روبروی خود آقا را مشاهده کردم و آن حضرت متوجه من شدند و فرمودند: سلام کن. من به جهت مشکل زبانم نمی‌توانستم سلام کنم که امام عصر علیه السلام با شدت و تندید فرمود سلام کن، پس من سلام کردم و بیهوش شدم وقتی به هوش آمدم متوجه شدم که زبانم باز شد.

⇒ منبر در بیت ایشان دعوت شده بودم. خدمت ایشان برای عرض سلام مشرف شدم و تنها در محضر ایشان در اطاق خودشان بودم که ایشان جریان تشرف فوق را برایم نقل فرمودند البته چون از آن زمان بیش از ده سال می‌گذرد عین الفاظ ایشان را بیاد ندارم اما اصل جریان به همین مضمون می‌باشد که بعضی از اهل و شوق نیز آن را نقل کرده‌اند و بعد از آن از یکی از برادران ساکن در مشهد نیز از آن فرد و نامش سؤال کردم که ایشان برایم نام صاحب تشرف را برایم شرح داد. مؤلف.



۲۱ - تشریف محمد بن عیسیٰ بحرینی

علامه مجلسی «قدس سره» فرموده است جماعتی از ثقات ذکر کرده‌اند که مدتی ولایت بحرین زیر نظر حکومت غربی‌ها بود و آنان مردی ناصبی را والی بحرین کردند. او وزیری داشت که در دشمنی و عداوت با شیعیان از آن حاکم شدیدتر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت به شیعیان و دوست داران اهل بیت علیهم‌السلام بحرین می‌نمود.

پس آن وزیر پیوسته حيله و مکر می‌نمود تا اینکه ضرر و آسیب به شیعیان رسانده و یا آنها را بقتل برساند.

یکی از روزها وزیر نزد حاکم آمد در حالیکه اناری در دست داشت و آن را به حاکم داد. هنگامی که حاکم بر آن انار نظر کرد دید که بر آن نوشته شده: (لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله) و آن نوشته از خود انار است نه اینکه کسی آن را روی آن نوشته باشد.

پس حاکم از آن امر تعجب کرد و به وزیر گفت: این علامتی ظاهر و دلیل قوی بر ابطال مذهب شیعیان می‌باشد و به وزیر گفت: نظر و رأی تو درباره اهل بحرین چیست؟ وزیر گفت: ای امیر اینان جماعتی متعصب‌اند و انکار دلیل و براهین می‌نمایند و سزاوار است که آنها را حاضر کرده و این انار را به آنها نشان دهی پس هرگاه قبول کردند و از مذهب خود برگشتند از برای تو پاداش فراوان است و اگر از مذهب خود برنگشتند و بر گمراهی خود باقی ماندند سه راه پیش روی آنان قرار ده که ناگزیر باید یکی از آنها را بپذیرند.

اول آنکه با ذلت و خواری زندگی کنند و جزیه بپردازند دوم آنکه جوابی برای این دلیل بیاورند در حالیکه نمی‌توانند و سوم اینکه مردان آنها را کشته و زنان و اولادشان را اسیر و اموالشان را به غنیمت برداری حاکم رأی و نظر او را تحسین کرد و نزد علماء و فضلاء شیعه فرستاد و آنان را احضار کرد و آن انار را به آنها نشان داد و گفت: اگر پاسخ درست و قانع کننده در این رابطه نداشته باشید مردان شما را بقتل می‌رسانم و زنان و فرزندان شما را اسیر خواهم



کرد و مال شما را به غنیمت بر می دارم یا آنکه باید همانند کفار با ذلت جزیه بدهید.

بزرگان شیعه هنگامی که اظهارات او را شنیدند متحیر شده و قادر بر جواب نبودند و دچار دلهره و اضطراب گردیده و ترسیدند و گفتند: ای امیر سه روز ما را مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی و اگر نیاوردیم آنچه با ما خواهی انجام ده.

حاکم آنها را سه روز مهلت داد و ایشان با خوف و تحیر از نزد حاکم بیرون رفتند و در مجلسی دور یکدیگر جمع شده با هم مشورت کردند، تا اینکه تصمیم بر این امر گرفتند که از صالحان بحرین و زهاد آنها ده نفر را انتخاب نمایند و آنگاه از میان ده نفر سه نفر را برگزیدند. پس از این انتخاب به یکی از آن سه نفر گفتند: امشب تو به سوی صحرا رفته و خدا را عبادت کن و به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه استغاثه کن که او امام زمان بر ما و حجت خداوند عالم است، شاید به تو راه چاره از این بلیه عظمی را نشان دهد.

پس آن مرد بیرون رفت و در تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع نمود و خدا را خواند و استغاثه به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه تا صبح نمود و چیزی مشاهده نکرد و نزد اصحاب خود آمد و به آنها خبر داد که نتیجه ای حاصل نشد.

شب دوم یکی دیگر از آن سه نفر بیرون رفت و مثل نفر اول دعا و تضرع و زاری نمود و باز او هم چیزی مشاهده نکرد و بازگشت و به آنها خبر داد و ناراحتی و اضطراب آنها بیشتر شد.

شب سوم سومین نفر که نامش محمد بن عیسی و شخصی پرهیزکار بود با سر و پای برهنه به صحرا رفت و به دعا و گریه مشغول گردید و به خدا توسل جست که آن بلا و گرفتاری را از مؤمنان دفع نماید و به حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه استغاثه نمود.

هنگامی که شب به آخر رسید شنید که شخصی به او خطاب می کند و می گوید ای محمد بن عیسی چرا تو را به این حال می بینم و چرا بیرون آمدی در این بیابان.

محمد بن عیسی گفت: ای مرد دست از من بدار و مرا به حال خود بگذار که برای امر





عظیمی بیرون آمدم و آن را جز برای امام خود ذکر نمی‌کنم و به غیر از او که قادر بر حلّ مشکل است شکایت نمی‌کنم.

آن مرد گفت: ای محمد بن عیسی منم صاحب الامر، حاجت خود را ذکر کن! محمد بن عیسی گفت: اگر شما صاحب الامر هستید البته قصه مرا می‌دانی و احتیاج به گفتن نیست. فرمود: آری راست می‌گویی بیرون آمده‌ای از برای بلیه‌ای که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و ترسی که از تهدیدات حاکم بر شما مستولی گشته است.

محمد بن عیسی گفت: وقتی این کلام معجزه آسا را شنیدم متوجه آن حضرت شدم و عرض کردم: آری ای مولای من، تو می‌دانی چه بلایی به ما رسیده است و شما امام و ملازم و پناه مایی و بر کشف آن بلا قادر هستی.

پس آن حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی در خانه آن وزیر درخت اناری است هنگامی که آن درخت بار آورد وزیر قالبی از گل به شکل انار ساخته و آن را دو نیمه کرده و در میان هر یک از آن دو نیمه بعضی از آن کلمات را حک و نقش کرده و انار را در وقت کوچکی در میان آن دو نیمه گذارده و آن دو نیمه را به یکدیگر وصل نموده؛ پس چون انار در میان آن قالب بزرگ شد اثر نوشته بر آن نقش بسته.

فردا صبح نزد حاکم رفته و به او بگو که من جواب این مطلب را با خود آوردم و لکن ظاهر نمی‌کنم مگر در خانه وزیر. پس هنگامی که داخل خانه وزیر شدید به جانب راست خود در هنگام دخول غرفه‌ای خواهی دید. به حاکم بگو که جواب را فقط در آن غرفه خواهم گفت، البته وزیر ممانعت می‌نماید از دخول در آن غرفه و تو مبالغه کن و راضی مشو مگر آنکه به آن غرفه وارد شوی و مگذار وزیر زودتر از تو داخل غرفه گردد و تو اول داخل می‌شوی، پس در آن غرفه طاقچه‌ای خواهی دید که کیسه سفیدی در آن هست و آن کیسه را بگیر که در آن قالب گلی وجود دارد که وزیر بوسیله آن حيله کرده است آنگاه در حضور حاکم آن انار را در آن قالب بگذار تا آنکه حيله او معلوم گردد.

ای محمد بن عیسی! علامت دیگر آن است که به حاکم بگو اگر آن انار را پاره کنید به غیر از دود و خاکستر چیز دیگری در آن نخواهید یافت و بگو اگر راستی این سخن را می‌خواهید بدانید، به وزیر دستور دهید تا در حضور مردم آن انار را بشکنند! و هنگامی که وزیر آن را پاره نماید صورت و محاسنش به آن دود و خاکستر آلوده شود.

وقتی محمد بن عیسی این سخنان معجزه آسا را از امام زمان عجل الله تعالی فرجه شنید بسیار شاد و خرسند گردید و در برابر آن حضرت زمین ادب بوسید و با شادی و سرور به سوی اهل خود بازگشت.

و هنگامی که صبح شد نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی آنچه را که امام علیه السلام به او امر کرده بود انجام داد و ظاهر شد آن معجزاتی که آن حضرت به آنها خبر داده بود.

پس حاکم متوجه محمد بن عیسی شد و گفت: این امور را چه کسی به تو خبر داد؟ گفت: امام زمان و حجت خدا علیه السلام آن را فرمود.

حاکم گفت: امام شما کیست؟ پس او نام تمام ائمه علیهم السلام را یکی پس از دیگری ذکر کرد تا آنکه به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه رسید. حاکم گفت: پس دست خود را بده تا بر این مذهب من بیعت کنم و من گواهی می‌دهم که نیست خداوندی مگر خدای یگانه و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست و گواهی می‌دهم که بعد از آن حضرت، خلیفه و جانشین بلافصل او حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، پس هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخر ایشان را اقرار نمود و ایمان او نیکو گردید و امر بقتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذر خواهی کرد.

و این قصه نزد اهل بحرین معروف است و قبر محمد بن عیسی نزد ایشان معروف است^(۱) و مردم او را زیارت می‌کنند^(۲).

۱. در سفری که در سنه ۱۴۲۷ هجری قمری ایام شهادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام به بحرین داشتم، قبر محمد بن عیسی (رحمه الله) را زیارت کردم و قبر او هم اکنون دارای ضریح و در کنار مسجدی قرار دارد و محل زیارتگاه مردم آن دیار است. مؤلف.

۲۲ - تشریف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی رحمته

از دیگر تشریف یافتگان به محضر مقدس ولی عصر ارواحنا فداه، مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی آملی رحمة الله علیه است او عالمی زاهد و فقیهی پارسا و حکیمی وارسته می باشد علامه طباطبایی رحمة الله علیه درباره ملاقات با حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه از قول استاد خود مرحوم قاضی نقل می کند که می فرمود: بعضی از افراد زمان ما مسلماً محضر مبارک آن حضرت را درک کرده و به خدمتش شرفیات شده اند. که یکی از آنها آقای شیخ محمد تقی آملی می باشد. ایشان در مسجد سهله در محلی که به مقام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه معروف است به ذکر و دعا اشتغال داشت که ناگهان آن حضرت را در میانه نوری بسیار قوی می بیند که به او نزدیک می شوند و آن نور چنان با ابهت و عظمت بود که نفَس های او به شماره افتاد و نزدیک بود قبض روح شود. و او آن حضرت را به اسماء جلالیه خدا قسم می دهد که دیگر به او نزدیک نشوند و بعد از گذشت دو هفته که او در مسجد کوفه مشغول به ذکر بوده به زیارت حضرت نائل می شود^(۱).

۲۳ - تشریف یکی از بستگان مرحوم آیه الله اراکی رحمة الله علیه

از جمله کسانی که سعادت تشریف در این سالهای اخیر پیدا نمود، یکی از منسوبین نزدیک به مرحوم آیه الله اراکی است و ماجرای این تشریف بدین گونه است که یکی از صبیبه های ایشان که قصد تشریف به حج بیت الله الحرام را داشتند نزد پدرشان مرحوم آیه الله اراکی می روند و اظهار می دارند که من تا کنون به زیارت خانه خدا مشرف نشده ام و می خواهم تنها

۲. بحار الانوار: ۱۷۸/۵۲.

۱. مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی آملی رحمة الله علیه یکی از شخصیت های علمی این عصر بوده و جامع علوم عقلی و نقلی و صاحب تألیفات زیادی در فقه و حکمت است و از جمله کسانی بود که علم و عمل در او نمودار بود و فضائل اخلاقی و صفات پسندیده و فروتنی و تواضع او هر کسی را مجذوب می نمود.

به حج بروم. آیه الله اراکی می فرمایند: هنگام حرکت پیوسته بگو «یا حفیظ یا علیم» خداوند تو را کمک خواهد نمود، چون این سفر واجب است و خداوند از میهمانان خود حمایت می نماید.

این خانم پس از مراجعت واقعه‌ای را که برایشان در مکه مکرمه هنگام ورود به بیت الله الحرام رخ داده بود چنین تعریف کرد.

پس از آنکه در میقات محرم شدم به مکه آمده و وارد مسجد الحرام شدم که طواف را به جای بیاورم دیدم در اطراف کعبه آنقدر جمعیت متراکم و زیاد است که ابدأ من قدرت طواف کردن ندارم.

رکن حجر الاسود را که نقطه شروع طواف است پیدا کردم و هر چه خواستم طوافم را از آنجا شروع کنم و به گرد خانه کعبه طواف کنم برایم مقدور نشد به حدی که درمانده شدم و گفتم: خدایا من برای طواف خانه تو آمده‌ام و می بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیت قدرت ندارم، خدا چه کنم نمی توانم.

در همین فکر بودم که دیدم از محاذی حجر الاسود فضائی به شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن.

من وارد این محل خالی استوانه‌ای شدم و دیدم در جلو حضرت امام زمان علیه السلام مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت کمی به طرف دست چپ شخص دیگری است. من نیز وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم. از حجر الاسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم و در این مدت نه تنها احساس فشار جمعیت نمی کردم بلکه ابدأ حتی انگشت کسی به دست یا بدن من برخورد نکرد و در تمام هفت شوط حال طواف متوسل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می مالیدم و التماس و تضرع داشتم ولی چهره آن حضرت را نمی دیدم چون روی آن حضرت بطرف جلو و در حال طواف بودند. وقتی هفت شوط طواف به پایان رسید خود را خارج از آن مکان دیدم و دیگر آن حضرت



و شخص همراه او را ندیدم^(۱).

۲۴ - تشریف علامه سید مهدی بحر العلوم رحمته الله

از جناب مولای سلماسی طاب ثراه نقل می‌کنند که او ناظر بر امور جناب سید در ایام مجاورتش در مکه معظمه بوده است ایشان می‌گویند: سید بحر العلوم (ره) با آنکه در بلد غربت و منقطع از اهل و خویشان خود بود، اما در بذل و عطا کردن قوی القلب و به کثرت مصارف در امور خیر و زیاد شدن مخارج اعتنایی نمی‌کرد.

تا اینکه یکی از روزها چیزی نداشتیم؛ چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم که مخارج ما زیاد و چیزی در دست نیست! سید بحر العلوم چیزی نفرمود.

عادت سید بر این بود که صبح طواف می‌کرد و سپس از مسجد الحرام به خانه می‌آمد و در اطلاقی که مخصوص به خودش بود می‌رفت و ما قلیانی برای او می‌بردیم و او می‌کشید و آنگاه بیرون می‌آمد و در اطاق دیگر می‌نشست و شاگردها از هر مذهبی جمع می‌شدند پس او برای هر صنف به طریق مذهبش درس می‌فرمود.

یک روز بعد از آنکه من از تنگدستی نزد او شکایت کرده بودم، وقتی از طواف خانه خدا باز گشتم و بر حسب عادت قلیان را برای او حاضر نمودم، کسی درب خانه را کوبید. سید به شدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از این جا ببر و با شتاب برخاست و رفت درب خانه را باز کرد.

۱. نگارنده گویند: قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مرحوم آیه الله العظمی اراکی قدس سره نماز جمعه را در مسجد امام قم در شبستان شرقی مسجد می‌خواندند و تعداد اندکی در آن نماز شرکت می‌کردند، لکن اکثر نمازگزاران از روحانیون و بزرگان و برجستگان حوزه علمیه مثل مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری و علامه طباطبایی بودند. در یکی از روزهای جمعه که این حقیر در نماز جمعه شرکت کرده بودم مرحوم آیه الله اراکی ضمن خطبه نماز جمعه به تشریف یکی از منسویین خودشان بطور اجمال اشاره کردند. پس از نماز این جانب از یکی از اصحاب درس و از نزدیکان آیه الله اراکی سؤال کردم ایشان در پاسخ فرمود: که صیبه آیه الله اراکی در سفر حج در مسجد الحرام به سعادت تشریف نائل گردید.





شخص جلیل القدری به هیئت اعراب داخل شد، در اطاق سید نشست و سید در نهایت تواضع و ادب نزدیک درب نشست!

پس ساعتی با هم سخن گفتند. آنگاه آن شخص برخاست و سید از جای خود بلند شد و درب خانه را باز کرد و دو دست او را بوسید و او را بر شتری که درب خانه بود سوار کرد و آن شخص رفت و سید در حالیکه چهره‌اش متغیر شده بود بازگشت. و براتی را بدست من داد و گفت: این حواله‌ای است برای مرد صرّافی که در کوه صفا می‌باشد، این را برده و آنچه حواله کرده، از او بگیر.

مرحوم سلماسی می‌گوید: من حواله را از سید گرفتم و نزد همان مرد که به او حواله شده بود بردم، او حواله را گرفت و بر آن نظر کرد و آن را بوسید و گفت: برو چند نفر حمال بیاور پس من رفتم و چهار حمال آوردم و به مقداری که آن چهار نفر توان و قدرت داشتند، پول فرانسوی آورد و آنها برداشتند. و به منزل آوردند (هر واحد پول فرانسه در آن روز معادل پنج قران ایرانی بود).

پس از آن روزی رفتم از حال آن صرّاف جويا شوم که او کیست و این حواله از جانب چه کسی بود؟ پس نه صرّافی دیدم و نه دگانی! از کسی در آنجا سوال کردم او گفت در این جا هرگز صرّافی ندیده بودیم و در این جا فلان شخص می‌نشیند پس دانستم که این نیز یکی از اسرار الهی بود^(۱).

۲۵ - تشرّف حاج علی بغدادی

محدث نوری می‌گوید: قضیه صالح مُتقی «حاج علی بغدادی» موجود در کتاب (جنة المأوی) است و اگر نبود در این کتاب مگر این حکایت متقنه صحیح، که در آن فوائد بسیار است و در زمانی نزدیک واقع شده، هر آینه در شرافت و نفاست این کتاب کافی بود.

۱. جنة المأوی: ۲۳۷ و دار السلام عراقی: ۲۸۶.





و شرح آن چنین است که در ماه رجب سال گذشته که مشغول تألیف جنة المأوی بودم جهت زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز مبعث عازم نجف اشرف گردیدم، و در مسیر وارد کاظمین شدم و خدمت عالم عامل و فقیه کامل سید محمد، فرزند سید احمد کاظمینی ایده الله رسیدم و او از شاگردان استاد اعظم، شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه بود. از ایشان سؤال کردم اگر حکایت صحیح در این باب دیده یا شنیده نقل کنند. پس ایشان قضیه (تشریف حاج علی بغدادی) را نقل کرد و خودم سابقاً شنیده بودم و لکن ضبط اصل قضیه و سند آن را نکرده بودم. از او درخواست کردم که با خط خود آن را بنویسد! فرمود: مدتی قبل شنیده‌ام و می‌ترسم زیاد و کم شود و باید او را ملاقات کنم و از او سؤال نمایم و برای شما بنویسم، لکن ملاقات و پرسیدن از او دشوار است زیرا او پس از وقوع این جریان ارتباطش با مردم کم شده. حاج علی خانهاش در بغداد است و وقتی به زیارت کاظمین مشرف می‌شود به جایی نمی‌رود و بعد از زیارت به خانهاش باز می‌گردد و گاه می‌شود در سال یک دفعه یا دو دفعه در هنگام عبور او را ملاقات می‌کنم. علاوه بر آن بنایش بر کتمان قضیه است، مگر برای بعضی از خواص، چون از آن بیم دارد که این قضیه منتشر شود و بعضی از اهل عامه که منکر ولایت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او می‌باشند این جریان را مورد تمسخر قرار دهند و از طرف دیگر ممکن است مردم نقل این قضیه را به فخر فروشی و تنزیه نفس نسبت دهند.

محدث نوری می‌گوید: از سید خواهش کردم تا مراجعت حقیر از نجف اشرف به هر نحو که ممکن است او را دیده و ماجرا را از او سؤال کند و از نزد او بیرون آمدم.

به مقدار دو یا سه ساعت گذشت او برگشت و گفت از اعجب قضایا اینکه وقتی به منزل خود رفتم بدون فاصله کسی آمد و گفت جنازه‌ای را از بغداد آوردند و در صحن گذاشته‌اند و منتظرند که شما بر آن نماز بخوانید وقتی رفتم برای نماز حاج علی بغدادی را در میان تشیع کنندگان دیدم و او را به گوشه‌ای بردم و بعد از امتناع به هر نحو که بود قضیه را شنیدم پس بر این نعمت خدای را شکر کردم پس تمام قضیه را نوشت و در کتاب جنة المأوی ثبت کردم.

و پس از مدتی با جمعی از علماء کرام و سادات عظام به زیارت کاظمین مشرف شدیم و از



آنجا به بغداد رفتیم برای زیارت نواب اربعه (رضوان الله علیهم) پس از زیارت خدمت عالم عامل آقا سید حسین کاظمینی برادر جناب آقای سید محمد مذکور که در بغداد ساکن است مشرف شده و از او درخواست کردیم که حاج علی مذکور را احضار نماید پس از حضور از او خواستیم که در مجلسی آن قضیه را نقل نماید پس از اصرار راضی شد که در غیر آن مجلس بگوید به علت حضور جماعتی از اهل بغداد پس به خلوتی رفتیم و نقل کرد فی الجمله اختلافی در سه موضع داشت که خود معذرت خواهی کرد که به سبب طول مدت است و از سیمای او آثار صدق و صلاح به نحوی آشکار و هویدا بود که تمام حاضرین با تمام دقت که در امور دینی و دنیوی دارند قطع به صدق واقعه پیدا کردند.

حاج علی بغدادی ایده الله تعالی نقل کرد در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس به نجف اشرف رفتم بیست تومان آن را دادم به جناب علم الهدی شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی و در ذمه من بیست تومان باقی ماند که قصد داشتم در مراجعت به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس ایده الله بدهم.

پس وقتی به بغداد مراجعت کردم خوش داشتم که تعجیل کنم در ادا کردن آنچه در ذمه من باقی بود. روز پنج شنبه که مشرف شدم به زیارت کاظمین، رفتم خدمت جناب شیخ، سلمه الله و قدری از آن بیست تومان را داده و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج حواله کنم آنگاه تصمیم گرفتم که به بغداد بازگردم؛ و جناب شیخ هرچه خواهش کرد بمانم عذر آوردم زیرا طبق برنامه‌ای که داشتم باید مزد کارگران کارخانه شعر بافی را می‌دادم، پس برگشتم و چون یک سوم راه را تقریباً طی کردم، سید جلیلی را دیدم که عمامه‌ای سبز رنگ بر سر داشت و از طرف بغداد رو به من می‌آید، وقتی نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را برای مصافحه و معانقه گشود و فرمود: اهلاً و سهلاً و مرا در آغوش گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی داشت، پس ایستاد و فرمود: حاج علی خیر است به کجا می‌روی؟ گفتم کاظمین را زیارت کردم و به بغداد



بر می‌گردم. فرمود: امشب شب جمعه است برگرد! گفت: ای سید من، متمکن نیستم! فرمود: هستی، برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و از موالیان مائی و شیخ نیز شهادت دهد؛ زیرا خدای تعالی امر فرمود: دو شاهد بگیرید و این سخن آن بزرگوار اشاره بود به مطلبی که من در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته به من دهد که من از موالیان اهل بیت هستم و آن را در کفن خود بگذارم.

پس گفتم شما چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟ فرمود: کسی که حق او را به صاحبش می‌رساند چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد.

گفتم: چه حقی؟ فرمود: آنچه به وکیل من رساندی.

گفتم: وکیل شما کیست؟

فرمود: شیخ محمد حسن

گفتم: وکیل شما است

فرمود: وکیل من است

و به جناب آقا سید محمد گفته بود در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه من او را نمی‌شناسم پس با خود گفتم شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کرده‌ام باز با خود گفتم اگر این سید از حق سادات از من چیزی بخواهد خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او بدهم پس گفتم: ای سید نزد من از حق شما چیزی باقی مانده بود در امر آن به جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم.

برای آنکه اداء کنم حق شما یعنی سادات را به اذن او، پس او تبسمی کرد و فرمود: آری رساندی بعضی از حق ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف من گفتم: آنچه دادم قبول شد؟

فرمود: آری

پس در خاطر آمد که این سید از علماء اعلام تعبیر به وکلای ما می‌کند و این در نظر من بزرگ آمد. ولی با خود گفتم علماء اعلام وکیل بر قبض حقوق سادات هستند و مرا غفلت گرفت، آنگاه فرمود: برگرد؛ جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من





بود وقتی به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید و صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه دارای ثمر بودند با آنکه موسم میوه نبود و بر بالای سر ما سایه انداخته بود. گفتم: این نهرها و این درختها چیست؟ فرمود: هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را اینها با او می باشد.

پس گفتم: می خواهم سوال کنم، فرمود: سؤال کن، گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق مردی مدرس بود روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت به سر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی نباشد فرمود: آری والله برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است؟ فرمود: آری او و هر که به تو متعلق است.

پس گفتم: ای سید ما، برای من سؤالی است.

فرمود: سؤال کن.

گفتم: روضه خوانان امام حسین علیه السلام می خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام سؤال کرد آن شخص گفت: بدعت است پس در خواب هودجی را دید در میان زمین و آسمان سؤال کرد در آن هودج کیست؟ گفتند به اوفاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام، گفت به کجا می روند گفتند: به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعہ هایی را که از هودج می ریزد و در آن نوشته شده است.

أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِزُوَارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي اللَّيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

امان از آتش برای زائران حسین علیه السلام در شب جمعه است، امان از آتش روز قیامت است

این حدیث صحیح است؟

فرمود آری راست و تمام است.

گفتم: ای سید ما صحیح است که می گویند هر کس امام حسین علیه السلام را در شب جمعه

زیارت کند برای او امان است؟





فرمود: آری سوگند به خدا واشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.
گفتم: ای سید ما سؤال دیگری دارم.

فرمود: سؤال کن

گفتم: در سال هزار و دویست و شصت و نه، حضرت امام رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در دژوت یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف هستند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت امام رضا علیه السلام گفت: بهشت است و امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام، چه حق دارد منکر و نکیر در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده در مهمان خانه آن حضرت. آیا این صحیح است علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌آید و او را از نکیر و منکر خلاص می‌کند؟

فرمود: آری والله جدم ضامن است.

گفتم: ای سید ما مسئله کوچکی است می‌خواهم بپرسم.

فرمود: بپرس

گفتم: آیا زیارت من از حضرت رضا علیه السلام مقبول است؟

فرمود: آری قبول است انشاء الله.

گفتم: ای سید ما باز هم سؤال دارم.

فرمود: بپرس.

گفتم: حاج محمد حسین بزّاز باشی پسر مرحوم حاج احمد بزّاز باشی زیارتش مقبول است

یا نه؟ و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد امام رضا علیه السلام

فرمود: عبد صالح زیارتش مقبول است.

گفتم: ای سید ما مسئله‌ای

فرمود: بسم الله

گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش مقبول است؟ پس ساکت شد.



گفتم: ای سید ما سؤالی دارم.

فرمود: بسم الله.

گفتم: این کلمه را شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟ جوابی نداد.

حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص نیز مادر خود را کشته بود.

پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیعی که دو طرف آن باغهای فراوانی بود که مقابل بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل به باغها است از طرف راست، متعلق به بعضی از ایتام و سادات بود که حکومت جور آن را داخل جاده کرده و اهل تقوی و ورع از اهالی بغداد و کاظمین همیشه کناره می گرفتند و از راه رفتن در آن قطعه از زمین اجتناب می نمودند.

پس دیدم آن سید بزرگوار را که در آن قطعه زمین راه می رود، به او گفتم ای سید این موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن جایز نمی باشد.

فرمود: این موضع مال جد ما امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه او، اولاد ماست. تصرف در آن برای دوستان ما حلال است و در نزدیکی آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاج میرزا هادی می گفتند و از متمولین و ثروت مندان معروف عجم بود که در بغداد سکونت داشت گفتم: ای سید ما! راست است که می گویند زمین باغ حاج میرزا هادی مال موسی بن جعفر علیه السلام است.

فرمود: چه کاری به این داری و از جواب اعراض نمود.

پس رسیدیم به ساقیه آب که از شط دجله برای مزارع و باغهای آن حدود و جاده می گذرد و آنجا دو راه می شود به سمت شهر یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و او به راه سادات میل کرد گفتم: بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم.

فرمود: نه از همین راه خود می رویم.

پس آمدیم و چند قدمی که رفتیم ناگاه خود را در صحن مقدس در نزد کفش داری دیدم و



هیچ گونه کوچه و بازاری ندیدم.

پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پائین پا است. چون به درب رواق مطهر رسیدیم مکث نفرمود و اذن دخول خواند و داخل شد و نزد درب حرم ایستاد.

پس فرمود: زیارت کن، عرض کردم: من خواندن بلد نیستم.

فرمود: برای تو بخوانم

گفتم: آری.

فرمود: وَ أَدْخُلُ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَمَّ
چنین سلام کرد به هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسید در سلام به حضرت عسکری علیه السلام و
فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ.

آنگاه فرمود: امام زمان خود را می شناسی؟

گفتم: چرا نمی شناسم.

فرمود: سلام کن به امام زمان خود.

پس گفتم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بَنَ الْحَسَنِ.

سپس تبسم نمود و فرمود: عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را گرفته و بوسیدیم و به من فرمود:
زیارت کن.

گفتم: خواندن بلد نیستم، فرمود: زیارت برای تو بخوانم؟

گفتم: آری.

فرمود: کدام زیارت را می خوانی؟

گفتم: هر زیارت که افضل است همان را برایم بخوان.

فرمود: زیارت امین الله افضل است.

آنگاه مشغول شدند به خواندن و فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَيْهِ

علی عبادۀ تا آخر زیارت.

در این وقت چراغهای حرم را روشن کردند، پس شمعها را نیز روشن کردند. شمعها روشن بود و لکن دیدم حرم به نور دیگری مانند نور آفتاب روشن و منور است و شمعها مانند چراغی بودند که روز در نور آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت و متوجه این آیات و نشانه‌ها نمی‌شدم.

هنگامی که از زیارت فارغ شد از سمت پائین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت می‌کنی جدم حسین علیه السلام را؟

گفتم: آری زیارت می‌کنم شب جمعه است پس «زیارت وارث» را خواندند و مؤذن‌ها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود: نماز کن و ملحق شو به نماز جماعت.

پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و نماز جماعت در آن جا منعقد بود و خود به انفراد ایستاد در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم جایی پیدا شد وقتی فارغ شدم او را ندیدم.

پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص و جستجو کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کرده و چند قرآنی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان من باشد.

آنگاه به خاطر آمد که این سید چه کسی بود و آنگاه آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من و اطاعت از او در امر مراجعت به کاظمین با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن نام دوستانم و اینکه من شهادت می‌دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دارد در غیر موسم، و غیر از این امور از آنچه که گذشت سبب شد که یقین کنم به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است.

خصوص در آن جمله اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که آیا امام زمان خود را می‌شناسی؟ وقتی جواب دادم می‌شناسم فرمود: سلام کن و چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد.

پس آمدم در نزد کفشدار و از حال آن جناب سؤال کردم گفت: این سید که رفیق تو بود؟





گفتم: آری گفت: بیرون رفت.

پس آمدم به خانه مهمان دار خود و شب را در آنجا به سر بردم، چون صبح شد رفتم نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم برای او نقل کردم پس او دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی فرمود از اظهار این قصه و افشای این سرّ و فرمود خداوند تو را موفق کند پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم که سید جلیلی را دیدم نزدیک من آمد و پرسید چه دیدی؟ و اشاره به قصه آن روز کرد؟ گفتم: چیزی ندیدم باز اعاده کرد! و من به شدت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم^(۱).

۲۶ - تشریف زنی از عامّه و تشیع او

علامه مجلسی (قدس سره) از سید علی بن عبد الحمید و او از شیخ شمس الدین نقل کرده است که او گفت: از جمله نزدیکان و اصحاب سلاطین معمر بن شمس بود که به مذوّر اشتہار داشت و او را قریه‌ای مشهور به (برس) بود و آن را برای طائفه سادات علویین وقف کرده بود.

و او را نائبی بود مشهور به ابن خطیب از اهل صلاح و ایمان؛ و غلامی داشت عثمان نام که متولّی امور و نفقات و خورد و خوراک او بود و عثمان سنی مذهب و با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عداوت داشت و همیشه میان ابن خطیب و عثمان غلامش نزاع و خصومت بود.

روزی ابن خطیب و غلام با جمعی از عوام مردم در مقام ابراهیم خلیل علیه السلام که در اطراف حلّه معروف است جمع شده بودند ابن خطیب به عثمان گفت امروز حق از باطل روشن خواهد شد! من نام آنهایی که دوست دارم علی و حسن و حسین علیهم السلام را بر کف دست خود می‌نویسم

۱. جنة المأری: ۳۱۲-۳۱۷ و نجم الثاقب: ۲۰۰-۲۰۳.





و تو نیز نام کسانی را که دوست داری و به آنان معتقدی بنویس، بعد از آن هر دو دست به یکدیگر می‌بندیم و در آتش فرو می‌بریم پس دست هر کسی که سوخت بر باطل است و دست هر کس که نسوخت بر حق باشد عثمان قبول نکرد مردم عثمان را ملامت کردند و او را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند.

بر حسب اتفاق مادر عثمان در جای بلندی بود و این واقعه را دید و ملامت و سرزنش مردم را شنید مردم را دشنام داد و زبان طعن و ملامت گشود و مبالغه در آن کرد.

اما پس از این ماجرا با آنکه در ظاهر چشم او عیب و مشکلی نداشت، ناگهان از هر دو چشم نابینا گردید! نزدیکان او آمدند و چشم او را دیدند که حدقه و قسمت‌های دیگر آن سالم است اما بینایی ندارد و کور شده است. اطبای حله و بغداد را برای معالجه او آوردند و به نتیجه‌ای نرسیدند و از معالجات مایوس شدند. بعضی از زنان اهل ایمان که با آن زن دوستی داشتند به عیادت او آمده و به او گفتند اگر مذهب شیعه را اختیار نمایی و در مقام تولی و تبری بر آیی ما ضمانت می‌کنیم که خداوند تو را صحت و عافیت عنایت فرماید و بدون آن خلاصی ممکن نباشد.

مادر عثمان شنیدن این نصیحت، نور هدایت در دلش روشن گردید و راضی شد. پس هنگامی که شب جمعه فرا رسید آن زنان آمده و دست او را گرفته و به داخل قبه شریفه بردند که در حله معروف به مقام صاحب الزمان علیه السلام است و خود آنان بیرون قبه بیتوته نمودند وقتی یک چهارم از شب گذشت، مادر عثمان شادمان و مسرور با چشم بینا از قبه بیرون آمد و آن زنان را که در بیرون خوابیده بودند بیدار کرد و لباسهای آنها و رنگ آن لباسها را ذکر می‌کرد و توصیف می‌نمود! آن زنان که چشم بینای آن زن را دیدند شرح ماجرا را از او سؤال کردند مادر عثمان گفت: وقتی مرا به داخل قبه شریفه بردید و بیرون رفتید، ناگهان احساس کردم که دستی بر روی دستم گذارده شد و گوینده‌ای گفت: بیرون برو که خداوند تو را عافیت بخشید ناگاه دیدم که چشمان من بینا شد و قبه را پر از نور دیدم و شخصی را دیدم و از او پرسیدم که شما کستید؟



فرمود: منم محمد بن الحسن و از نظرم ناپدید گردید.

بعد از این جریان عثمان آمد و مادر خود را برد و زنان به خانه‌های خود بازگشتند و عثمان نیز مذهب تشیع اختیار کرد و اعتقاد او و مادرش نیکو گردید و این رویداد شایع شد و منتشر گردید و باعث بیداری جمع بسیاری شد و باعث اعتقاد آنان به وجود حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه گردید و این جریان در سال ۷۴۴ هجری رخ داد^(۱).

۲۷ - تشریف حسین مدلل

در نجف اشرف مردی از اهل خیر و صلاح به نام حسین مدلل بود او ساباطی بود (که معروف به ساباط مدلل متصل به دیوار حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) و صاحب عیال و فرزندی بود و مبتلا به بیماری فلج گردید و قدرت بر ایستادن نداشت و هنگام حاجت، عیال و فرزندان او را بلند می‌کردند. مدتی او بدین منوال بیمار بود و این باعث ناراحتی شدیدی برای عیال او گردید و نیازمند به مردم شدند و فشار بر آنها زیاد شد در شبی از شبهای سال ۷۲۰ هجری بعد از گذشتن یک چهارم از شب او اهل و عیال خود را بیدار کرد، آنها از خواب برخاستند که ناگهان دیدند خانه و بام پر از نور و روشنایی است گفتند: چه خبر است گفت: هم اکنون امام علیه السلام آمد و مرا فرمود: ای حسین برخیز گفتم: ای آقای من، می‌بینی که من قادر بر بلند شدم نیستم! پس دست مرا گرفت و بلند کرد و من دیدم که سالم شدم و آنچه به آن مبتلا بودم دیگر در من نمی‌باشد امام علیه السلام به من فرمود: این ساباط دربی است که من برای زیارت جدم علیه السلام از آن وارد می‌شدم. آن را هر شب ببندید گفتم: (سمعاً و طاعة لله و لك یا مولای) یعنی شنیدیم و اطاعت می‌کنم برای خدا و شما ای مولای من.

پس حسین مدلل برخاست و بسوی روضه شریفه امام علیه السلام بیرون رفت و ستایش کرد خدای تعالی را بر آن نعمتی که برای او حاصل شده بود و این ساباط تا این زمان محل نذورات

است و نذر کننده به برکات امام قائم علیه السلام محروم نمی شود^(۱).

۲۸ - تشریح عطوه حسینی

اربلی می گوید: سید باقی بن عطوه علوی حسینی برای من حکایت کرد که پدر او جراحی در بدنش بود و مذهب زیدی داشت و فرزندان خود را که متمایل بر مذهب امامیه بودند انکار می کرد و می گفت من مذهب شما را نمی پذیرم تا اینکه صاحب شما مهدی علیه السلام بیاید و مرا از این بیماری بهبودی بخشد و این سخن را تکرار می کرد. شبی هنگام عشاء گرد آمده بودیم که پدرمان فریاد زد و ما را طلبید ما بسرعت نزد او رفتیم! او به ما گفت: به صاحب خود ملحق شوید که هم اکنون از نزد من بیرون رفت! پس ما بیرون آمدیم و کسی را ندیدیم. نزد او بازگشتیم و از او سؤال کردیم: پدرمان گفت: شخصی بر من وارد شد و صدا زد: ای عطوه! گفتم: شما کیستی؟ فرمود: من صاحب فرزندان تو می باشم، آمده ام تا بیماری تو را برطرف سازم؛ پس دست خود را بسوی من دراز کرد و آن جراحی را فشاری داد و رفت و من دست خود را بر آن نهادم و اثری از آن جراحی نبود^(۲).

۲۹ - تشریح سید محمد قطیفی

محدث نوری نقل کرده از سید محمد بن سید مال الله ابن سید معصوم قطیفی که او گفت: در یک شبی از شبهای جمعه قصد مسجد کوفه نمودم. در آن زمان راه مسجد ترسناک بود و رفت و آمد بسیار کم شده بود مگر با جماعت و داشتن اسباب دفاع که دزدان آسیب نرسانند. پس من با یک نفر از طلاب روانه مسجد کوفه شده وقتی داخل مسجد شدیم کسی را در آنجا نیافتیم مگر یک نفر روحانی. شروع کردیم به اعمال وارده در مسجد کوفه، تا اینکه نزدیک شد آفتاب غروب کند رفتیم در مسجد را بستیم و پشت در را سنگ و آجر ریختیم که مطمئن

۱. بحار الانوار: ۷۳/۵۲.

۲. کشف الغمه: ۴۹۷/۲.



شویم که نمی‌شود آن را از بیرون باز کنند. و باز مشغول نماز و دعا شدیم و هنگامی که فارغ گردیدیم من و رفیقم در دگه القضاء مقابل قبله نشستیم و آن روحانی نزدیک باب الفیل مشغول خواندن دعای کمیل بود و با صدای بسیار سوزناک و حزین می‌خواند. آن شب آسمان صاف و مهتابی و روشن بود و من به آسمان نگاه می‌کردم در این هنگام بوی خوشی در هوا پیچید و فضا را پر کرد که بهتر از بوی مشک و عنبر بود. در همین حال دیدم نوری را که در اطراف شعاع نور ماه مانند شعله آتش ظاهر گردید و بر نور ماه غالب شد و در این موقع آواز آن مؤمن که با صدای بلند دعا می‌خواند خاموش شد.

ناگاه دیدیم شخصی داخل مسجد از طرف آن درب بسته شده با لباس اهل حجاز در حالیکه بر شانه او سجاده بود نهایت سکینه و وقار و هیبت و جلال راه می‌رود و به سوی درب مسجدی که به سمت قبر جناب مسلم بود حرکت می‌کرد.

با مشاهده او برای ما حواس نماند جز دیده‌ای که خیره شده و دلی که از جا کنده شده بود. پس هنگامی که مقابل ما رسید سلام کرد اما رفیق من بطور کلی توانایی خود را از دست داده بود و نتوانست جواب سلام بدهد! اما من سعی کردم تا به زحمت جواب سلام دادم تا آنکه او وارد صحن قبر مسلم رضی الله عنه گردید آنگاه ما به وضعیت اول برگشتیم و حال ما بجا آمد و گفتیم این شخص کجا بود و از کجا داخل شد؟

پس رفتیم به جانب آن شخص که مشغول دعا خواندن بود دیدیم او جامه خود را دریده و مانند مصیبت زدگان گریه می‌کند! از او در این مورد سؤال کردیم؟ گفت: چهل شب جمعه برای لقای امام عصر رضی الله عنه مواظبت کردم و به مسجد کوفه آمدم و امشب شب جمعه چهارم بود و نتیجه کارم بدست نیامد جز آنکه در این جا چنانکه دیدید مشغول دعا خواندن بودم که ناگاه دیدم آن جناب بالای سر من ایستاده! من متوجه او شدم، به من فرمود: چه می‌کنی؟ یا چه می‌خواهی؟ (تردید از ناقل است) من متمکن از جواب نشدم. پس از برابر من گذشت چنانچه



مشاهده کردید^(۱).

۳۰ - تشریف شیخ محمد کوفی

عالم متقی و وارسته آقای حاج شیخ محسن انصاری (که مدتی در نجف اشرف بودند) این مطلب را مرقوم داشته‌اند.

در زمان زعامت و مرجعیت مرحوم آیه الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره در نجف اشرف این خبر مشهور شد که آقای (شیخ محمد کوفی) از کوفه به مسجد سهله می‌رفت که ناگهان متوجه می‌شود در طرف راست ایشان آقای بزرگواری ظاهر شدند.

آن آقا به شیخ محمد کوفی می‌فرماید: شیخ محمد به کجا می‌روی؟

شیخ محمد کوفی در پاسخ می‌گوید: به مسجد سهله می‌روم.

آقا می‌فرماید: گذران زندگی و اداره معیشت شما از کجاست؟

شیخ محمد کوفی پاسخ می‌دهد آقای سید ابوالحسن در ماه چند دیناری به من عطا می‌فرمایند.

آقا فرمود: به ایشان بگویید: «أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْلِسْ فِي الدِّهْلِيْزِ وَأَقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ وَ نَحْنُ نَنْصُرُكَ» راحت باش و بر خود سخت مگیر. در دهلیزخانه بنشین و نیاز مردم را بر طرف ساز که ما تو را یاری خواهیم کرد. پس متوجه آن بزرگوار شدم دیدم از نظرم غائب شد پس او نوشته «من از فرزند ایشان شنیدم که وقتی آقا این مطلب را از شیخ محمد کوفی شنید، همه روزه مقدار زیادی پول با خود می‌آوردند و در دهلیزخانه به فقراء رسیدگی می‌کردند.

۳۱ - تشریف جمال الدین زهدری

علامه مجلسی قدس سره از سید علی بن عبدالحمید نقل کرده که او گفت: جمال الملة و

۱. جنة المأوى: ۲۶۳-۲۶۴.



الدین عبدالرحمن بن ابراهیم عمانی در ماه صفر سال ۷۵۹ هجری برای من این جریان را نقل و به خط خود نوشت.

من در شهر حله شنیدم که جمال الدین بن نجم الدین جعفر زهدری به مرض فلج مبتلا شد و بعد از وفات پدرش جدۀ پدری او انواع معالجات را در حق او بکار برد و فایده نبخشید. پس بعضی از اطباءی حاذق و متخصص بغداد را حاضر نمود و زمان طولی معالجه کردند و باز سودی نبخشید.

تا آنکه به جدۀاش گفتند او را یک شب در زیر قبه شریفه که در حله معروف به مقام صاحب الزمان علیه السلام است برده شاید خداوند او را شفا عنایت فرماید. آن زن صالحه این امر را پذیرفت و او را آورده و زیر قبه صاحب الزمان علیه السلام قرار داد و حضرت صاحب الزمان علیه السلام او را شفا داد و از فلج نجات یافت پس از آن میان من و او دوستی صمیمی برقرار شد بطوری که از همدیگر جدا نمی شدیم. روزی این حکایت را که در میان مردم حله مشهور شده بود از او سؤال کردم؟

گفت: من به بیماری فلج مبتلا بودم به طوری که اطباء از معالجه ام عاجز شدند و قضیه را آنطور که بصورت متواتر در حله شنیده بودم برای من نقل کرد تا به این نقطه رسید که مادر بزرگم یک شب مرا در زیر قبه گذاشت، ناگاه حضرت قائم علیه السلام تشریف آوردند و فرمودند: برخیز عرض کردم آقای من! یک سال است که قدرت برخاستن ندارم! باز فرمود: برخیز به اذن خدای تعالی و در برخاستن به من کمک نمود، پس من برخاستم و دیگر فلج نبودم.

هنگامی که مردم مطلع شدند بر سر من ریختند و لباسهای مرا پاره پاره کردند و از برای تبرک بردند و نزدیک بود که هلاکم کنند! پس لباس خودشان را بر من پوشانیدند و من بدون آنکه اثری از فلج داشته باشم به سوی خانه روانه شدم^(۱).

۳۲ - تشرّف اسماعیل بن حسن هرقلی

علی بن عیسی اربلی می‌گوید: خبر داد مرا جماعتی از افراد مورد وثوق که در بلاد حلّه شخصی بود که او را اسماعیل بن حسن هرقلی^(۱) می‌گفتند. او در زمان من فوت شد و من او را ندیدم و لکن فرزند او شمس الدین برای من گفتم: پدرم برای ما نقل کرد: که در جوانی در ران چپ من دملی به مقدار یک قبضه دست پدیدار شد این دمل در فصل بهار باز می‌شد و از آن خون و چرک بیرون می‌آمد و دردی داشت که مرا از بیشتر کارها باز می‌داشت. پدرم روزی به حلّه آمدم و نزد رضی الدین علی بن طاوس رفتم و از درد خود نزد او شکوه کردم و گفتم: می‌خواهم آن را درمان کنم. مرحوم سید بن طاوس اطباء حلّه را برای من حاضر کرد و به آنها موضع دمل را نشان داد؛ اطباء گفتند: این دمل روی رگ اکحل^(۲) قرار دارد و معالجه آن خطرناک است زیرا اگر آن را جدا کنیم ممکن است رگ قطع و او هلاک شود. مرحوم سید بن طاوس به من گفت: من عازم بغداد هستم و شاید اطباء بغداد آگاه‌تر و خبره‌تر از اطباء حلّه باشند، بهتر است برای درمان با من به بغداد بیایی. پدرم گفت: همراه سید به بغداد رفتم و سید اطباء بغداد را حاضر نمود و آنها همان نظر اطباء حلّه را اظهار کردند و من دلتنگ و مایوس شدم. سید بن طاوس به من فرمود: شریعت تو را اجازه داده است که در این لباس نماز بخوانی و خود را به زحمت میانداز و بر خود آسیب مرسا که خدای تعالی و پیامبرش از اینکار نهی کرده است.

شمس الدین می‌گوید: پدرم به سید بن طاوس گفت: اکنون که حال من بدین منوال است و من به بغداد آمدم پس به سامرا مشرف می‌شوم و سپس به خانه باز می‌گردم. سید بن طاوس تصمیم مرا نیکو شمرد؛ از این رو لباس و اموال خود را نزد سید بن طاوس گذاشتم و متوجه سامرا شدم.

اسماعیل می‌گوید: هنگامی که وارد سامرا شدم امام هادی و امام عسگری علیهما السلام را زیارت

۱. هرقل: نام قریه‌ای از توابع حلّه می‌باشد.

۲. اکحل شاه‌رگ را می‌گویند.

کردم و به سرداب مقدس رفتم و به خدا و امام زمان علیه السلام استغاثه نمودم و قدری از شب را در سرداب بسر بردم. سپس به منزل مراجعت کردم و تا روز پنج شنبه در سامرا بودم. آنگاه بسوی دجله رفتم و غسل کردم و لباس تمیز پوشیدم و ظرفی را که همراه داشتم پر از آب کردم و از کنار دجله بالا آمدم و آهنگ حرم مطهر کردم. در این هنگام چهار اسب سوار را دیدم که از شهر خارج می شدند. چون اطراف شهر گروهی از بزرگان اعراب ساکن بودند و گوسفندان خود را در آنجا می چرانیدند، من گمان کردم که این چهار اسب سوار از آنها هستند. اما هنگامی که نزدیک آنها رسیدم دو نفر از آنها جوان بودند که یکی از آن دو جوانی زیبا با کمال بود. هر یک شمشیری حمایل کرده بودند و دو نفر دیگر یکی پیر مردی نقاب دار که در دستش نیزه ای بود و آن دیگری شمشیری حمایل کرده و لباس مخصوصی بر تن داشت.

پس آن پیر مرد که نیزه در دست داشت سمت راست جاده ایستاده و سرنیزه خود را بر زمین نهاد و آن دو جوان در طرف چپ جاده ایستادند و آن کسی که لباس مخصوصی بر تن داشت برابرم وسط راه ایستاد و همگی سلام کردند و من جواب سلام ایشان را دادم. آنگاه آن کسی که لباس مخصوص بر تن داشت به من گفت: تو فردا نزد اهل خود خواهی رفت؟ گفتم: آری. گفت: نزدیک بیا تا ببینیم آنچه باعث درد تو گردیده است؟ و من را خوشایند نبود که دست بر من بمالد و با خود گفتم که اینها از اعراب بیابانند و از نجاست پرهیز نمی کنند و من هم اکنون از آب بیرون آمده و پیراهنم نمناک است، با این حال نزدیک او رفتم او مرا گرفت و با دست بسوی خود کشید و دست خود را از شانه کشید تا به محل جراحت و دمل رسید و آن را با دست فشار داد که به درد آمد. آنگاه بر روی زین نشست. آن پیر مرد به من گفت: ای اسماعیل رستگار شدی! من از اینکه نام مرا می دانست در شگفت شدم! گفتم: رستگار شدیم ما و شما انشاء الله. پس آن پیر مرد گفت: این شخص امام زمان تو می باشد. وقتی این را شنیدم به سوی او رفتم و زانوی او را در بر گرفته و بوسیدم و آن بزرگوار حرکت کرد، من هم با او براه افتادم. امام علیه السلام فرمود: برگرد، من گفتم: هرگز از تو جدا نمی شوم. فرمود: مصلحت در



برگشتن است. من همان سخن خود را تکرار کردم! آن پیرمرد گفت: ای اسماعیل شرم نمی‌کنی؟ دو مرتبه امام به تو فرمود: بازگرد و تو مخالفت می‌کنی! با شنیدن این سخن ایستادم و آن بزرگوار چند گامی برداشت و بمن توجه کرد و فرمود: هنگامی که به بغداد رسیدی مستنصر خلیفه عباسی تو را می‌طلبد؛ چون نزد او رفتی و چیزی بتو داد آن را نپذیر و به فرزند ماضی علی بن طاوس بگو تا نامه‌ای به علی بن عوض برای تو بنویسد و ما به او توصیه کرده‌ایم که آنچه می‌خواهی بتو بدهد. پس امام علیه السلام با اصحاب خود حرکت کرد و من هم چنان ایستاده و آنها را نگاه می‌کردم تا از نظرم ناپدید شدند و از مفارقت آنها اندوهناک شده تأسف خوردم، و مقداری روی زمین نشستم و آنگاه متوجه حرم شدم پس قوام (خدام) گرد من جمع شدند و گفتند چهره‌ات را دگرگون می‌بینیم، آیا چیزی تو را آزرده است؟ گفتم نه. گفتند سوارانی با تو نزاع و برخوردی کرده‌اند؟ گفتم نه. از آنچه می‌گوئید من خبری ندارم و لکن از شما می‌پرسم سوارانی که نزد شما بودند آنها را شناختید؟ گفتند آنها را می‌گویی که از بزرگان عرب و مالک گوسفندانند؟ گفتم نه. بلکه یکی از آنان امام عصر علیه السلام بود! گفتند: آن پیرمرد و یا آن صاحب لباس مخصوص؟ گفتم: آن صاحب لباس مخصوص. گفتند: بیماری خود را به او نشان دادی؟ گفتم: او با دست خود گرفت و آن را فشار داد، آنگاه لباس خود را از روی پایم کنار زدم از آن دمل اثری نیافتم! از حیرت دچار تردید شدم! آن دیگر پای خود را از زیر لباس بیرون آوردم چیزی در آن اثر جراحی نیافتم! آنگاه مردم بر من ریخته و لباس مرا پاره کردند و خدام مرا به خزانه بردند و ناظر بین النهرین در آن وقت در سامرا بود، صدای فریاد مردم را شنید و سؤال کرد؟ ماجرا را به او گفتند و او به خزانه آمد و از نام من سؤال کرد و پرسید چند روز است از بغداد بیرون آمدی؟ گفتم: اول هفته از بغداد خارج شدم. پس از نزد من رفت و من شب را در حرم ماندم و نماز صبح را خواندم و از سامرا حرکت کردم. مردم مرا مشایعت کردند تا اینکه از حرم و شهر دور شدم. بسوی بغداد می‌رفتم تا به او اوانا رسیدم که تا بغداد ده فرسخ فاصله بود. دیدم مردم بر پل قدیم گرد آمده و هر کس به آنجا می‌آید از اسم و نسب او سؤال می‌کنند که از کجا آمده. از نام من و اینکه از کجا آمده‌ام سؤال کردند، من خودم



را معرفی کردم، آنها نزد من جمع شدند و لباسهای مرا پاره کردند که از آن حالت من بی اختیار شدم.

ناظر بین النهرین به بغداد نامه نوشته و ماجرای من را گزارش کرده بود. به همین علت مرا به بغداد بردند و مردم اطراف من جمع شدند و نزدیک بود از کثرت ازدحام جانم برآید. وزیر سید رضی الدین بن طاوس را طلب کرد تا از صحت این خبر آگاه شود! پس سید رضی الدین علی بن طاوس با گروهی حرکت کرد و در باب ثوبی با او برخورد کردیم و همراهان او مردم را از اطراف من کنار زدند و هنگامیکه سید مرا دید گفت: این ماجرا را از تو می‌گویند. گفتم: آری، پس از مرکب پیاده شد و وقتی پای مرا دید که اثری از آن زخم در آن نبود بیهوش شد! چون به هوش آمد دست مرا گرفت و مرا نزد وزیر برد، در حالیکه می‌گریست و می‌گفت ای مولای ما این برادر ما و نزدیک‌ترین مردم به قلب من است. پس وزیر از من سؤال کرد و من ماجرا را برای او شرح دادم و اطباء را که از زخم پای من اطلاع داشتند حاضر ساخت و وزیر آنها را امر کرد که پای من را مداوا کنند. آنها گفتند چاره‌ای بجز برداشتن دمل نیست و اگر چنین کنیم رگ اکحل او قطع شده می‌میرد! وزیر آنان را گفت: اگر شما آن دمل را جدا کرده و او نمرد در چه مدت زخم او خوب می‌شود گفتند: دو ماه و جای آن بصورت حفره‌ای سفید باقی می‌ماند و موی در آنجا نمی‌روید وزیر آنها را گفت چه وقت زخم پای این شخص را دیدید؟ اطباء گفتند: ده روز قبل. وزیر لباس را از روی پای او کنار زد و اطباء دیدند اثری از آن زخم نیست! پس یکی از آنها فریاد زد که این کار مسیح است وزیر گفت: اکنون که معلوم شد کار شما نیست ما می‌شناسیم چه کسی آن را انجام داده و زخم پا را التیام بخشیده است.

سپس اسماعیل هرقلی را نزد خلیفه مستنصر برده و او جریان را سؤال کرد و اسماعیل ماجرای خود را شرح داد و او دستور داد هزار دینار به او بدهند و گفت: این را بگیر و در نفقات خود مصرف کن. اسماعیل گفت: من جرأت آن را ندارم که یکی از آنها را بردارم خلیفه گفت: از چه کسی می‌ترسی؟ اسماعیل گفت: از آن کس که با من چنین کرد و پای مرا بهبودی بخشید.



زیرا به من فرمود که از ابو جعفر خلیفه چیزی را نپذیر! خلیفه پس از شنیدن این مطلب گریست و ناراحت شد و اسماعیل از نزد او بیرون آمد و چیزی نگرفت.

علی بن عیسی می‌گوید: من بعضی از روزها این قصه را برای جماعتی که نزدم بودند حکایت می‌کردم. شمس الدین محمد بن اسماعیل هرقلی نزد من بود و من او را نمی‌شناختم، وقتی این قصه را تعریف کردم او گفت من فرزند او هستم و من از این اتفاق تعجب کردم و گفتم تو را در حالیکه زخم بود دیده بودی؟ گفت: نه زیرا من در آن وقت خردسال بودم و لکن بعد از بهبودی دیدم و اثری از آن زخم نبود و در جای آن موی روئیده بود و من از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن اسیر که از بزرگان و اعیان و هر دو از دوستان من بودند از این قصه سوال کردم؟ آنها صحت این جریان را تأیید کردند و گفتند ما زخم پای او را در آن حال و پس از صحت و بهبودی دیدیم.

و فرزند اسماعیل گفت: پدرم بعد از این ماجرا بسیار اندوهناک بود از فراق حضرت ولی عصر علیه السلام بطوریکه به بغداد می‌رفت و در فصل زمستان در آنجا می‌ماند و به زیارت سامرا می‌رفت و به بغداد باز می‌گشت و در آن سال چهل مرتبه به زیارت رفت! در آرزوی اینکه باز سعادت تشریف پیدا کند اما دیگر برایش میسر نگردید و با این حسرت از دنیا رفت^(۱).

۳۳ - تشریف سید محمد علی کرهرودی

از جمله کسانی که به سعادت تشریف نائل آمده جناب ثقة عادل سید محمد علی فرزند حاج سید عبدالرحیم عراقی کرهرودی است. او گفت در سالی که به زیارت ائمه عراق رفتم بعد از رسیدن به شهر بعقوبه، همراهان تصمیم گرفتند قبل از ورود به بغداد از راه علی آباد به سامرا رفته و پس از زیارت عسکرین علیهم السلام به بغداد و کاظمین بروند. هنگامی که از علی آباد و

۱. کشف الغمه: ۲/۴۹۳-۴۹۷.



جزائیه گذشتیم به نهری پر از آب و عریض و عمیق رسیدیم که عبور از آن مشکل بود و زوآر از آن عبور می‌کردند. در میان زوآر زنی سوار بر اسب بود و هنگام عبور از پل رودخانه، پای اسب لغزید و اسب به‌مراه آن زن سقوط کرده و در آب افتادند. آن اسب با شنا کردن سعی در حفظ خود و صاحبش می‌کرد و خود را از زیر آب بیرون کشید اما چون جریان آب تند بود موفق به بیرون آمدن از آب نمی‌شد در این هنگام آن زن صدای خود را به استغاثه بلند کرده فریاد می‌زد یا صاحب الزمان یا صاحب الزمان.

آقا سید محمد علی می‌گوید: من وقتی این جریان ناراحت کننده را دیدم سواره با شتاب داخل آب شدم که شاید بتوانم کمکی به او نمایم زیرا دیگر زوار مشغول کار خود بودند و توجهی به آن زن و فریادخواهی او نداشتند.

ناگاه شخصی را مشاهده کردم که در جلوی من و به دنبال اسب آن زن پیاده روی آب راه می‌رود و گویا روی زمین سخت حرکت می‌کند و پاهای او در آب فرو نمی‌رود در همین هنگام آن شخص دست انداخت و در یک چشم بر هم زدن راکب و مرکوب را گرفته و در کنار آب گذاشت و دیگر چیزی ندیدم.

بعد از این واقعه دیگر او را ندیدم مگر آنکه در همان نگاه اول او را با قامتی معتدل و چهره‌ای نورانی و بینی کشیده و شمائل ذکر شده برای حضرت صاحب الزمان مشاهده کردم بطوری که قطع پیدا کردم که آن شخص حضرت حجت علیه السلام است و بعد از این ماجرا شمائل و صورت او را در خاطر و ذهن خود سپرده بودم و به آن خاطره مسرور و تسلی خاطر میدادم تا آنکه وارد نجف اشرف گردیدم اتفاقاً روزی مشرف به زیارت قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شده و داخل حرم شریف شدم، در اثنای خواندن زیارت چشم باز کردم و در قسمت بالای سر ناگهان همان شخص را دیدم ایستاده و مشغول سلام و یا دعا بود! به جانب او شتافتم اجتماع زوار و کثرت جمعیت در حرم مانع گردید از آنکه خود را به سرعت به او برسانم و گویا در اعضاء و بدن خود سستی از حرکت احساس نمودم. در هر صورت بسیار

جستجو کردم و او را دیگر ندیدم^(۱).

۳۴ - تشریف حلاوی

مرحوم نهایندی از جناب عالم بزرگوار و فقیه عالی مقدار آقای سید علی اکبر خویی (رحمه الله) نقل کرده است که ایشان اظهار کردند هنگامی که من در نجف اشرف بودم برای انجام امری به شهر حله رفتم و در بازار حله نظرم به گنبدی افتاد که بر بالای سر درب ورودی آن زیارت مختصری از حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه نوشته شده بود و این عبارت «هذا مقام صاحب الزمان». نیز بر آنجا نقش بسته بود.

من از اهالی شهر حله از علت تسمیه آن مکان به این نام سؤال کردم آن‌ها هم اظهار داشتند که این جا خانه یکی از علماء این شهر بنام شیخ علی حلاوی بوده است و او مردی زاهد و عابد و پرهیزکار و همیشه در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام بسر می‌برده و آن حضرت را مورد خطاب قرار می‌داد و عرض می‌کرد که غیبت در این زمان دیگر وجهی ندارد زیرا یاران و علاقمندان در اطراف و شهرها زیاد هستند و در همین شهر حله بیش از هزار نفر از یاران حضور دارند، پس چرا شما ظهور نمی‌کنید؟ تا دنیا را پر از عدل و داد نمایی.

روزی شیخ علی به بیابان می‌رود و با همین جملات به آن حضرت خطاب می‌نماید. ناگهان شخصی در لباس عربی نمایان می‌شود و به او می‌گوید: ای شیخ این همه عتاب و خطاب را به که می‌کنی؟

او در پاسخ می‌گوید: خطابم به حجت وقت و امام زمان علیه السلام است که یاران مخلص و صمیمی در این زمان بسیار دارد، که در همین شهر حله بیش از هزار نفر از آنان موجود هستند و با این ظلم و جور فراگیر، چرا ظهور نمی‌کند؟ آن شخص به او فرمود: من صاحب الزمان هستم. با من این گونه عتاب مکن! که مطلب اینگونه نیست که تو فهمیده‌ای! و اگر سیصد و

۱. دارالسلام عراقی: ۲۹۳-۲۹۴.



سیزده نفر اصحاب من موجود بودند، من ظاهر می‌شدم. در این شهر حله که می‌گویی بیش از هزار نفر یاران من هستند من در این شهر یار و مخلص واقعی ندارم و تنها یار من تو و فلان شخص قصاب است و اگر می‌خواهی که واقع امر بر تو روشن شود، برو و آنان را که می‌گویی، در شب جمعه دعوت کرده و از برای آنها در صحن خانهات مجلسی مهیا کن و آن مرد قصاب را نیز دعوت کرده دو بزغاله نیز بر بام خانهات بگذار و منتظر ورود من بمانید، تا واقع امر را به تو نشان دهم که دچار اشتباه شده‌ای! این جملات را با شیخ علی گفت و از نظرش ناپدید گردید.

شیخ علی با کمال سرور و شادمانی به شهر حله بازگشت و ماجرا را برای آن مرد قصاب ذکر کرد و با مشورت یکدیگر از میان آن هزار نفر از اخیار و برگزیدگان، چهل نفر از منتظران حقیقی امام زمان را انتخاب کردند و شیخ علی از آنها دعوت کرد که شب جمعه به منزل او آمده تا به شرف حضور امام عصر عجل الله فرجه نائل آیند.

چون شب موعود فرا رسید آن مرد قصاب با آن چهل نفر در صحن خانه شیخ علی حاضر شدند و همه با طهارت و روی به قبله مشغول ذکر و صلوات و دعا و منتظر آن حضرت نشستند و شیخ علی بنا به دستور آن حضرت دو بزغاله را از قبل در بالای بام مهیا کرده بود. پس از سپری شدن مقداری از شب، ناگهان دیدند نور درخشانی در آسمان ظاهر شد و متوجه خانه شیخ علی و بر بام خانه استقرار یافت و پس از لحظاتی صدایی از پشت بام بلند شد و آن مرد قصاب را به آمدن بالای بام فرا خواند و او به بالای بام رفت. حضرت به مرد قصاب امر نمود که یکی از آن دو بزغاله را نزدیک ناودان برده و سر ببرد، بگونه‌ای که خون آن از ناودان در میان صحن خانه بریزد! پس مرد قصاب امر حضرت را انجام داد. آن جماعت هنگامی که خونها را دیدند که از ناودان جاری شد تصور کردند که آن بزرگوار قصاب را به قتل رسانده و این خون اوست که از ناودان جاری گردید! پس صدا از بام بلند شد و شیخ علی صاحب خانه را امر نمود که بر بالای بام رود هنگامی که شیخ بالای بام رفت، دید مرد قصاب سالم است و یکی از آن دو حیوان را سر بریده است. پس حضرت به آن مرد قصاب امر کرد که بزغاله دیگر





را سر ببرد و قصاب چنین کرد و هنگامی که خون آن حیوان از ناودان در میان صحن خانه ریخت! آن جماعت یقین کردند که شیخ علی نیز بقتل رسیده و اکنون نوبت هر یک از آنها خواهد رسید! همه از خانه شیخ علی بیرون آمده و فرار کردند^(۱). آنگاه حضرت به شیخ علی فرمود برو در صحن خانه و آن جماعت را بگو به بالای بام بیایند و مرا دیدار نمایند. شیخ علی هنگامی که از بام بزیر آمد؛ احدی از آن افراد را در صحن خانه ندید! به بام بازگشت و رفتن آن گروه را به عرض حضرت رسانید. حضرت فرمود: ای شیخ دیگر این قدر با من عتاب و خطاب مکن!! این شهر حله است که می‌گفتی بیش از هزار نفر از مخلصین ما در این جا هستند! پس چه شد که کسی از آنها بجز تو و این مرد قصاب نماند؟ جاهای دیگر را هم به همین گونه قیاس کن. این مطالب را حضرت فرمود و از نظر شیخ و قصاب ناپدید شد.

پس شیخ علی آن بقعه را مرمت کرد و به مقام صاحب الزمان نامگذاری نمود و از آن زمان تا کنون آن مقام شریف، محل رفت و آمد مردم و زیارتگاه خاص و عام است^(۲).



۱. یکی از طرفندهایی که توسط دشمنان مذهب تشیع در سطح وسیع پخش و حتی ناخواسته در بعضی از کتب شیعی نیز به آن دامن زده شده این است که از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چهره‌ای خشن که فقط با شمشیر سخن می‌گوید و حتی دوستان خود را از دم تیغ می‌گذرانند نشان داده شود و آنقدر برای این شبهه افکنی تبلیغ کرده‌اند که حتی دوستان حضرت در این شک بسر می‌برند که وقتی او بیاید گردن ما را می‌زند یا نه؟ که باید بر این تصورات باطل در بین شیعیان تأسف خورد که امام خود را آنگونه که باید نشناختند! مگر حضرت مهدی علیه السلام حجت خداوند رحمان نیست و مظهر صفات کمالیه رب الارباب نمی‌باشد؟ قطعاً رحمت او بر غضبش سبقت دارد. همانگونه که در روایات آمده است اکثریت مسیحیان به حضرت می‌گروند و ایمان می‌آورند و مستضعفین دنیا به او روی می‌آورند و آنانکه به معرفت کامل نرسیده‌اند به شناخت و ایمان کامل می‌رسند و به یاری او می‌پردازند. آری غضب او برای معاندینی است که سد راه بندگان خدا شوند و دجال گونه در پی حاکمیت شیطان باشند، بلکه آنان را از سر راه بر می‌دارند تا مانعی برای تکامل بندگان خدا نباشد و ظلم ریشه کن گردد و عدل و داد حاکم شود.

۲. العبقری الحسان: ۷۷/۲.



فصل نہم

انتظار



۱- انتظار چیست؟

رویدادی که علم و اطمینان و یا احتمال تحقق آن در آینده باشد، در وجود انسان حالتی را پدید می‌آورد که آن حالت نفسانی را انتظار نامند. البته این انتظار اگر در رابطه با فردی خاص باشد آن را انتظار خاص و اگر آن امر جنبه عمومی داشته باشد و مربوط به فرد یا گروهی خاص نباشد آن را انتظار عام می‌خوانند و نقطه مقابل انتظار یأس و ناامیدی است که هرگاه از نظر شخص تمام زمینه‌های تحقق امری از دست برود و یا ناکارآمد جلوه کند، حالتی در شخص پدید می‌آورد که آن را یأس نامند.

۲- انتظار فرج

انتظار مردم جهان در تمام قرون و اعصار بر آمدن موعودی نجات بخش، در فرهنگ شیعی و لسان روایات ما «انتظار فرج» خوانده شده که یکی از عبادات بلکه افضل عبادات نیز شمرده شده است.

یأس و ناامیدی

انتظار فرج از یک اصل کلی در قرآن کریم استنتاج می‌شود و آن اصل حرمت یأس از روح الله است. چنانکه می‌فرماید لا تأیسوا من رُوحِ الله^(۱) هرگز از رحمت الهی ناامید نشوید. مردم مؤمن به عنایات الهی هرگز و در هیچ شرایطی امید خویش را از دست نمی‌دهند

۱. سوره یوسف: ۸۷.

و تسلیم یأس و ناامیدی و بیهوده گرایی نمی‌گردند.

۳- دو گونه انتظار

انتظار و امید به آینده دو گونه است:

۱- انتظاری که سازنده و نگهدارنده است، تعهد آور است، نیرو آفرین و تحرک بخش است؛ این انتظار می‌تواند نوعی عبادت و حق پرستی شمرده شود. چرا که این نوع انتظار در منتظر انگیزه‌ای را ایجاد می‌کند تا خود و دیگران را به گونه‌ای آماده سازد که زمینه ساز ظهور موعود الهی باشند.

۲- انتظاری که ویرانگر است، اسارت بخش است، فلج کننده است و نوعی «اباحیگری» محسوب می‌شود. که این انتظار قطعاً گناهی بزرگ محسوب می‌گردد. در این نوع انتظار عدم تحرک و تنبلی در قالب واژه‌های ناامید کننده کار از دست بار نمی‌آید و باید منتظر بود تا موعود بیاید و بدتر از آن اشاعه فکر پلید و شیطانی بعضی از نادانان یا فریب کاران است که می‌گویند باید فساد و تباهی را افزون کرد تا امام بیاید پس این نوع انتظار از یک نوع بینش غلط منشاء می‌گیرد که توسط شیاطین و استعمارگران به جوامع نا آگاه تلقین می‌شود.

۴- اهمیت انتظار

می‌توان اهمیت انتظار را از آن کسی که انتظار او برده می‌شود دریافت و بر آن پایه ارزیابی کرد، کسی یا چیزی که انتظار آن برده می‌شود اگر از اهمیت بالایی برخوردار باشد انتظار نیز دارای اهمیت خواهد بود و اهمیت آن چه که مورد انتظار است به آثار و فوائد و برکاتی است که تحقق آن در بر خواهد داشت و هر مقدار آن فوائد و آثار بیشتر باشد، تحقق آن انتظار بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

از سوی دیگر کسی که در انتظار امری است متناسب با آن امر در ایجاد مقدماتی که در آن



نقش مستقیم و یا غیر مستقیم دارد تلاش می‌کند تا آنها را فراهم آورد، که در رابطه با انتظار موعود الهی و منجی جهان، باید برای فراهم آوردن زمینه حکومت عدل و داد و سعی در جهت خود سازی و بکارگیری ارزش‌های دینی و مبارزه و ستیز با ظالمان و مستکبران و دعا و درخواست از پروردگار در رابطه با تحقق آن وعده الهی تمام سعی و تلاش خود را به کار گرفت تا زمانی که وعده خداوند در زمین تحقق یابد و دولت فراگیر و جهان شمول حق ظهور کرده و نظام جهان را به دست گیرد.

۵- فضیلت انتظار

برای آگاهی از فضیلت انتظار و مقدار آن لازم است به آثار و اخباری که در این رابطه وارد شده مراجعه شود زیرا مقصود از فضیلت در این جا اجر و پاداش است که بر آن چیز که فضیلت دارد تعلق می‌گیرد.

واجب و مزد و میزان آن را کسی که امر به انتظار کرده است تعیین می‌نماید زیرا این امر خواست او می‌باشد و او به آن امر کرده و طلب نموده است بنابراین در مسأله فضیلت انتظار بایستی به روایات و اخباری که در این رابطه رسیده رجوع کرد تا معلوم شود برای انتظار چه فضیلت و اجر و پاداش معین شده است.

۱- یونس بن عبدالرحمن قال: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ: أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَائِهِ عَزَّوَجَلَّ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جُورًا وَظُلْمًا وَهُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمَدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَثُبْتُ فِيهَا آخِرُونَ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لَشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مَوَالِنَا وَالْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا أَوْلِيكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أُمَّةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً فَطُوبَى



لَهُمْ ثُمَّ طُوبَىٰ لَهُمْ وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱).

یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خوشا به حال شیعیان ما. کسانی که چنگ بر ریسمان ما در غیبت قائم ما می‌زنند و در موالات ما ثابت و استوار هستند و از دشمنان ما برائت می‌جویند، آنها از ما هستند و ما از آنها هستیم. آنها راضی هستند که ما امامان آنها هستیم و ما نیز راضی به آنها هستیم که شیعیان ما باشند. پس خوشا به حال آنان و خوشا به حال آنان. سوگند به خدا که ایشان با ما و در درجات ما، روز قیامت خواهند بود.

۲ - عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَاثِلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ علیه السلام:

قَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالسَّيْفِ أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشِيعَتُنَا صِدْقًا وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَجَهْرًا وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: إِنْ تَنَظَّرَ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ (۲)

ابو خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: همانا مردمی که در زمان غیبت امام مهدی زندگی می‌کنند و به امامت آن حضرت اعتقاد دارند و منتظر ظهور او هستند، برتر از مردم هر زمانی می‌باشند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی به آنها عقل و فهم و شناختی داده است که غیبت نزد آنها همانند مشاهده است و آنها را همانند جهادگران همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر قرار داده است. ایشان حقا مخلص و شیعیان و پیروان راستین ما و کسانی هستند که مردم را به دین خدای عزوجل در پنهان و آشکار دعوت می‌نمایند، و حضرت فرمود: انتظار فرج از بزرگ‌ترین فرج‌ها می‌باشد.

۱. کمال الدین: ۳۶۱/۲ ح ۵.

۲. کمال الدین: ۳۱۹/۲ ح ۲.

۳ - عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَيَأْتِي طُوبَى لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يُنَادِيَهُمُ الْبَارِي جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولُ عِبَادِي وَإِمَائِي آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَّقْتُمْ بِغَيْبِي، فَأَبْشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي، فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا مِنْكُمْ اتَّقِبَلُ، وَعَنْكُمْ أَعْفُو، وَلَكُمْ أَعْفِرُ، وَبِكُمْ أَشْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ وَأَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَلَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي.

قال جابر فقلت: يا بن رسول الله فما أفضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان قال: حفظ اللسان ولزوم البيت^(۱).

جابر از حضرت باقر عليه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: بر مردم، زمانی بیاید که امام آنها از نظر آنها غایب شود. پس خوشا به حال آن کسانی که بر امر ما در آن زمان ثابت و استوار بمانند و همانا کمترین پاداش برای آنها این است که حضرت حق تعالی جل جلاله آنها را ندا کند و بگوید: بندگان من! شما به نهبان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید. پس خود را بشارت دهید به حسن پاداش از طرف من. شما بندگان حقیقی من هستید. از شما قبول کنم و از شما در گذرم و شما را بیامرزم و به سبب شما، بندگانم را از باران بهره‌مند نمایم و بلا را از آنها دفع کنم، و اگر شما نبودید، عذاب من بر آنها نازل می‌شد. جابر گفت: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! بهترین عملی که مؤمن در آن زمان به کار گیرد، چیست؟ امام عليه السلام فرمود: حفظ زبان و ملازمت بیت (در خانه ماندن) می‌باشد.

۴ - عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ عليه السلام عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمْدُهَا طَوِيلٌ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولَانِ جَوْلَانِ النِّعَمِ فِي

غَيْبِهِ يَطْلُبُونَ الْمَرْعَىٰ فَلَا يَجِدُونَهُ إِلَّا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَىٰ دِينِهِ وَلَمْ يَقْسَ قَلْبُهُ لِطُولِ أَمَدِ غَيْبَةِ أَمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي^(۱).

عبدالعظیم حسنی از حضرت محمد بن علی از پدرش و او از پدرانیش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: برای قائم ما - عجل الله تعالی فرجه - غیبتی است که مدت آن طولانی خواهد بود. گویا شیعه را می بینم، همانند اشترانی که به دنبال چراگاه در حال جست و جو هستند اما نمی یابند. پس هر کس از آنها در دین خود ثابت و استوار بماند و قلب او به سبب طولانی شدن غیبت امامش سخت نگردد، او با من در درجه و رتبه من در روز قیامت خواهد بود.

۵ - عن الباقر عن آبائه: قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ^(۲).

حضرت باقر علیه السلام از پدرانیش نقل کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: بهترین عبادت، انتظار فرج است.

۶ - علاء بن سیابه قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ عليه السلام^(۳).

علاء بن سیابه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شما از دنیا برود و منتظر این امر باشد، همانند کسی خواهد بود که در خیمه قائم علیه السلام بوده است.

۷ - عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْنَا

۱. کمال الدین: ۳۰۳/۱ ح ۱۴.

۲. بحار الانوار: ۱۲۵/۵۲ ح ۱۱.

۳. بحار الانوار: ۱۲۵/۵۲ ح ۱۵.



أَسْوَاقَنَا إِنْتِظَاراً لِهَذَا الْأَمْرِ حَتَّى أَوْشَكَ الرَّجُلُ مِنَّا يَسْأَلُ فِي يَدَيْهِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَتَرَى مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرَنَا قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أَدْرِكَ الْقَائِمَ فَقَالَ: الْقَائِلِ مِنْكُمْ: إِنْ أَدْرَكْتَ الْقَائِمَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرَتُهُ كَالْمُقَارِعِ مَعَهُ بِسَيْفِهِ وَالشَّهِيدُ مَعَهُ لَهُ شَهَادَتَانِ^(۱).

عبدالحمید واسطی می گوید: به حضرت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم: خداوند امر شما را اصلاح نماید. سوگند به خدا ما بازارهای خود را رها کردیم و انتظار این امر را می بریم به طوری که نزدیک است هرکس به ما برسد - از این حالت ما - سؤال کند. امام باقر علیه السلام فرمود: ای عبدالحمید! تو می بینی کسی که خود را بر خدا محبوس کرده است خداوند برای او راهی برای رهایی قرار ندهد؟ آری سوگند به خدا برای او مخرجی قرار دهد. خداوند رحمت کند آن را که خود را بر ما حفظ کند خداوند رحمت کند آن را که امر ما را احیا نماید به حضرت عرض کردم: اگر کسی قبل از آن که قائم علیه السلام را درک کند، از دنیا برود، چیست؟ فرمود: کسی که از شما قائل است که اگر من قائم علیه السلام را درک کنم، او را یاری می نمایم، همانند کسی است که با شمشیر از او حمایت کرده و برای کسی که با او شهید شود، دو اجر شهادت است.

۸ - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ.

وَقَالَ علیه السلام: مُزَاوَلَةُ قَلْعِ الْجِبَالِ أَيْسَرُ مِنْ مُزَاوَلَةِ مُلْكٍ مُؤَجَّلٍ وَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَلَا تَعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدَمُوا، وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ الْأَمَدُ فَتَنْقَسُوا قُلُوبَكُمْ^(۲) وَقَالَ علیه السلام: الْآخِذُ بِأَمْرِنَا مَعَنَا غَدًا فِي

۱. بحار الانوار: ۱۲۶/۵۲ ح ۱۶.

۲. الخصال: ۵۸۶.

حَظِيرَةَ الْقُدْسِ وَالْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت الهی نا امید نشوید. پس همانا محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند عزوجل انتظار فرج است.

و فرمود: زایل کردن و کندن کوه‌ها آسان‌تر از بین بردن مُلکی است که مدت معینی دارد و به خدا استعانت جوید و بردباری کنید. همانا زمین از آن خداست و آن را به هرکس از بندگانش خواهد، به ارث دهد و عاقبت از آن پرهیزکاران است و در این امر قبل از رسیدن زمانش شتاب نکنید که پشیمان می‌شوید، و بر شما زمان طولانی نشود تا دل‌های شما سخت گردد.

و فرمود: کسی که به این امر گردن نهد، فردا با ما در حظیره القدس خواهد بود و کسی که منتظر امر ما باشد، همانند کسی است که در خون خود در راه خدا آغشته گردد (۲).

۹ - السُّنْدِيُّ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قُلْتُ، لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا تَقُولُ فِيمَنْ مَاتَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ؟ قَالَ: هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فِطْرَتِهِ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم (۳).

سندی از جدش نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می‌گویید درباره کسی که منتظر بوده و بر همان حال از دنیا رفته است؟ فرمود: او به منزله کسی است که در خیمه قائم علیه السلام باشد. سپس کمی مکث کرد و فرمود: او همانند کسی است که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

۱۰ - عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ فَقَالَ:

۱. الخصال: ۵۸۹.

۲. خصال: ۵۸۹.

۳. بحار الانوار: ۱۲۵/۵۲ ح ۱۴.



أَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ إِنْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي فَقَالَ: نَعَمْ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ (۱).

حسن بن جهنم می گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام از فرج سؤال کردم حضرت فرمود: آیا نمی دانی که انتظار فرج از فرج است؟ گفتم: نمی دانم شما مرا بیاموزید! فرمود: آری انتظار فرج از فرج است.

۱۱ - یحیی بن العلاء عن أبي جعفر علیه السلام قال: كل مؤمن شهيد، وإن مات على فراشه فهو شهيد، وهو كمن مات في عسكر القائم علیه السلام ثم قال: أيحبس نفسه على الله ثم لا يدخل الجنة (۲).

یحیی بن علاء از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر مؤمنی شهید است، اگر چه در میان بستر بمیرد و او همانند کسی است که در سپاه قائم علیه السلام بوده است. سپس فرمود: آیا او خودش را در راه خدا حبس نماید و سپس وارد بهشت نشود؟

۱۲ - عمار الساباطی قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام: العبادَةُ مَعَ الْأُمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَرِّ فِي السِّرِّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَفْضَلُ أَمْ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَدَوْلَتِهِ مَعَ الْأُمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ؟ فَقَالَ: يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَكَذَلِكَ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَرِّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَفْضَلُ لِخُوفِكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدْنَةِ، مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ الْأُمَامِ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَلَيْسَ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ مَعَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ. إِعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ فَرِيضَةً وَخَدَانًا مُسْتَرًّا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا كَتَبَ

۱. بحار الانوار: ۱۳۰/۵۲ ح ۲۹.

۲. بحار الانوار: ۱۴۴/۵۲ ح ۶۴.

الله عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِهَا خَمْسَةٌ وَعِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحَلَانِيَّةً.

وَمَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا كَتَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً كَتَبَ اللهُ لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً وَيُضَاعِفُ اللهُ تَعَالَى حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَذَانَ اللهُ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَعَلَى إِمَامِهِ وَعَلَى نَفْسِهِ وَأَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أضعافاً مضاعفةً كثيرةً إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِيمٌ.

قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ رَغِبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَحَشِيتَنِي عَلَيْهِ وَلَكِنِّي أَحَبُّ أَنْ أَعْلَمَ: كَيْفَ حِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَنَحْنُ وَهُمْ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ وَهُوَ دِينُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ؟

فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللهِ وَإِلَى الصَّلَاةِ وَالصُّومِ وَالْحَجِّ وَإِلَى كُلِّ فِقْهِ وَخَيْرٍ وَإِلَى عِبَادَةِ اللهِ سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ الْأِمَامِ الْمُسْتَرِّ مُطِيعُونَ لَهُ صَابِرُونَ مَعَهُ مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ خَائِفُونَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَعَلَى أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ تَنْتَظِرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَحَقِّكُمْ فِي أَيْدِي الظُّلْمَةِ قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ وَاضْطَرُّوْكُمْ إِلَى جَذْبِ الدُّنْيَا وَطَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَعِبَادَتِكُمْ وَطَاعَةِ رَبِّكُمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ فَسَبِّدْكَ ضَاعَفَ اللهُ أَعْمَالَكُمْ فَهَنِيئًا لَكُمْ هَنِيئًا.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا نَتَمَنَّى إِذَا أَنْ نَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ؟ وَنَحْنُ الْيَوْمَ فِي أَمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ جَاعِمَالِجِ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ وَيُحْسِنَ خَالَ عَامَّةِ النَّاسِ وَيَجْمَعَ اللهُ الْكَلِمَةَ وَيُوَلِّفُ لَفَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ الْمُخْتَلِفَةِ وَلَا يُعْصِي اللهُ فِي أَرْضِهِ وَيَقَامُ حَدُودُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَيُرَدُّ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهِرُوهُ حَتَّى لَا يَتَخَفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

أَمَا وَاللهِ يَا عَمَّارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ

عَزَّوَجَلَّ مِنْ كَثِيرٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَأُحُدًا فَأَبْشِرُوا^(۱).

عمّار سبابطی می‌گوید: به حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام عرض کردم: عبادت با امامی از شما که در دولت باطل در پنهانی غیبت می‌باشد، افضل است یا عبادت در ظهور حق و دولت حق با امامی که از شماست و ظاهر است؟ فرمود: ای عمّار! صدقه در سِرّ، سوگند به خدا افضل از صدقه دادن آشکارا باشد و همینطور عبادت شما در نهان، در حالی که با امامی هستید که در دولت باطل مخفی و پنهان است، افضل می‌باشد؛ برای ترس و بیمی که شما از دشمن خود در دولت باطل دارید، و این افضل است از کسی که خدا را در ظهور حق با امام ظاهر در دولت حق عبادت نماید، و عبادت با خوف و ترس در دولت باطل، مانند عبادت در حال امن و آرامش در دولت حق نیست. بدانید! کسی که از شما نماز واجب را به تنهایی و در نهان و استتار از دشمن خود در وقت بخواند و آن را تمام کند، خداوند عزّوجلّ برای او به سبب آن نماز بیست و پنج نماز فریضه بنویسد.

و هر کس از شما نماز نافله‌ای را در وقت خود به جای آورد و آن را تمام کند، خداوند عزّوجلّ برای او به سبب آن ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد، خداوند برای او بیست حسنه بنویسد، و خدای تعالی حسنات مؤمن را اگر عمل را نیکو انجام دهد، مضاعف گرداند و به وسیله تقیه و حفظ زبانش در دین و بر امام و خودش به خدا نزدیک گردد و خداوند چند برابر حسنات او را زیاده گرداند که خدای عزّوجلّ کریم است.

عمّار می‌گوید: به حضرت عرض کردم فدایت شوم! مرا در انجام این عمل ترغیب نمودی و بر آن برانگیختی، ولی من دوست دارم بدانم چگونه اعمال ما شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام در دوران غیبت افضل بر اعمال اصحاب امام ظاهر از شما خاندان در دولت حق است؟ در حالی که ما بر دین واحدی هستیم و آن دین خدای عزّوجلّ می‌باشد.

فرمود: شما - اگر زمان امام قائم را درک کنید و بر دین خود ثابت بمانید - سبقت گرفته‌اید

۱. اصول کافی: ۱/۳۳۴ و بحار الانوار: ۵۲/۱۲۷ ح ۲۰.

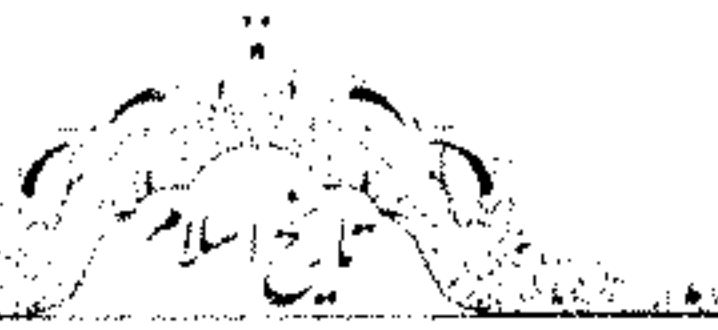
بر وارد شدن در دین خدا و به نماز و روزه و حج و به هر خیری پیشی گرفتید و به عبادت خدا را از شرّ دشمنان در پنهان انجام دادید آن هم با امامی که در استتار است، او را اطاعت کردید و برای او صبر کردید و در انتظار دولت حق بودید و بر امام خود و بر جان خودتان از حاکمان ظالم خائف بودید و به امام حق خود نظر می‌کردید و حق خود را در دست ظالمان می‌دیدید، در حالی که شما را از آن منع کرده بودند و شما را مجبور نموده بودند که جذب دنیا شوید و در طلب معاش باشید و در این حال، بر دین خود صبر کنید، خدا را عبادت کرده و امام خود را اطاعت نمودید در حالیکه از دشمن خائف بودید پس به سبب آن خداوند اعمال شما را مضاعف گرداند. پس پاداش افزون بر شما گوارا باد.

عمار می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم فدایت شوم چگونه می‌بینید که هم اکنون ما از اصحاب قائم علیه السلام باشیم تا حق ظاهر گردد و این در حالی است که امروز ما در امامت و اطاعت شما به سر می‌بریم - که امام ظاهر هستید - اما اعمال ما افضل و برتر از اصحاب دولت حق شما باشد؟

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! آیا دوست نمی‌دارید که خداوند عزوجل حق و عدل را در بلاد ظاهر سازد و حال عامه مردم نیکو گردد و خداوند کلمه را جمع کرده، میان دلهای مختلف الفت ایجاد کند و خداوند در زمین عصیان نشود و حدود الهی در میان خلق به پا داشته شود و حق به اهلش باز گردد، پس آن را ظاهر سازند تا آن که چیزی از حق به سبب ترس احدی از خلق مخفی نماند؟

۱۳ - مُحَمَّدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ^(۱).

محمد واسطی از حضرت ابوالحسن علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که



فرمود: افضل اعمال امت من انتظار فرج از طرف خدای عزوجل است.

۱۴ - مُحَمَّدَ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ فَقَالَ: أَلَيْسَ
إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^(۱)،^(۲)

محمد بن فضیل می‌گوید: از حضرت رضاء عليه السلام سؤال کردم از فرج امام عليه السلام. فرمود: آیا
انتظار فرج از فرج نیست؟ به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید: پس منتظر باشید که من باشم
از منتظران می‌باشم.

۱۵ - بَزَنْطِي قَالَ: قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام: مَا أَحْسَنُ الصَّبْرَ وَإِنْتِظَارَ الْفَرَجِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ
تَعَالَى «فَارْتَبِعُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»^(۳) وَقَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ وَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَحْيِي الْفَرَجُ عَلَى الْيَأْسِ فَقَدْ كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ^(۴).

بزنطی می‌گوید حضرت رضاء عليه السلام فرمود: چقدر شکیبایی و صبر و انتظار نیکو است! آیا
نشنیدی قول خدای تعالی را که می‌فرماید: «فَارْتَبِعُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»
و قول خدای عزوجل را که می‌فرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»؟
پس بر شما باد که صبر پیشه سازید که همانا فرج بعد از یأس باشد. به تحقیق کسانی که
قبل از شما بودند، صبر آنها از شما بیش تر بود.

۷- انتظار سازنده

از آیات استفاده می‌شود که ظهور مهدی موعود عليه السلام حلقه‌ای است از حلقات مبارزه اهل

۱. سوره یونس: ۱۰۳.

۲. سوره هود: ۹۳.

۳. سوره هود: ۹۳.

۴. تفسیر عیاشی: ۲۰/۲.



حق و اهل باطل که به پیروزی نهایی اهل حق منتهی می‌شود و سهیم بودن یک فرد در این سعادت، متوقف بر این است که آن فرد عملاً در گروه اهل حق باشد.

آیاتی که در روایات مورد استناد قرار گرفته، نشان می‌دهد که مهدی موعود عجل الله فرجه مظهر نویدی است که به اهل ایمان و صالحین داده شده است و مظهر پیروزی نهایی اهل ایمان است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^(۱).

خداوند به مؤمنان و نیکو کاران وعده داده است که آنان را خلفاء زمین قرار دهد همانگونه که قبل از ایشان مؤمنان خلفاء بر زمین بودند، و دینی را که برای آنها پسندیده است - در زمین - مستقر سازد و دوران خوف آنان را تبدیل به دوران امنیت نماید (دشمنان آنان را نابود سازد تا بدون ترس و واهمه) خدای خویش را پرستند و در عبادت خداوند، چیزی یا کسی را شریک حق نسازند.

ظهور مهدی موعود علیه السلام منتهی است بر مستضعفان زمین و وسیله‌ای است برای جانشینان و مقدمه‌ای است برای وراثت خلافت الهی توسط آنها در روی زمین:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^(۲).

و ما اراده کردیم تا بر مستضعفان زمین منت گذارده و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

آری ظهور مهدی موعود علیه السلام، تحقق بخش وعده‌ای است که خداوند متعال از قدیم‌ترین زمان‌ها در کتب آسمانی به صالحان و پرهیزکاران داده است که زمین از آن آنان است و در پایان تنها به صالحان و پرهیزکاران تعلق دارد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^(۳).

۱. سوره نور: ۵۵.

۲. سوره قصص: ۵.

۳. سوره انبیاء: ۱۰۵.

و مادر زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند .
﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ^(۱) .

زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگان که بخواهد واگذار می‌کند و سرانجام برای پرهیزکاران است .

و حدیث معروف که می‌فرماید:

يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا ^(۲) ،

زمین را پر از قسط و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد .

نیز شاهد مدعای ما است، چرا که در این حدیث نیز تکیه بر ظلم شده است و سخن از گروه ظالم است که مقابل گروه مظلوم قرار گرفته‌اند و این بدان معنی است که قیام مهدی عجل الله برای حمایت مظلومانی است که استحقاق حمایت دارند. بدیهی است که اگر گفته شده بود: **يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ إِيمَانًا وَتَوْحِيدًا وَصَلَاحًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ كُفْرًا وَشِرْكَاءَ وَفَسَادًا**، مستلزم این نبود که لزوماً گروهی مستحق حمایت وجود داشته باشند. در آن صورت، استنباط می‌شد که قیام مهدی عجل الله فقط برای تحقق یک ایدئولوژی حق است نه برای حمایت از مظلومانی که به علت پذیرش دین حق مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند گر چه اقلیتی باشند .

شیخ صدوق روایتی از امام صادق عجل الله نقل می‌کند مبنی بر این که این امر تحقق نمی‌پذیرد، مگر این که هر یک از شقی و سعید به نهایت کار خود برسد .

پس سخن در این است که گروه سَعْدًا و گروه اشقیاء هر کدام به نهایت کار خود می‌رسند و سخن در این نیست که سعیدی در کار نباشد و فقط اشقیاء به منتها درجه شقاوت برسند. در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام عجل الله به آن حضرت ملحق می‌شوند. پس معلوم می‌شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه‌هایی وجود دارد که

۱. سوره اعراف: ۱۲۸ .

۲. عقد الدرر: ۶۵ .

چنین گروه زبده‌ای را پرورش می‌دهد. این خود می‌رساند که نه تنها دین حق نابود نشده است بلکه نمودار آن است که عده‌ای مؤمن آنهم در ارزنده‌ترین درجات ایمان روی زمین وجود دارند که در ردیف یاران سید الشهداء می‌باشند^(۱).

از نظر روایات اسلامی در مقدمه قیام و ظهور امام یک سلسله قیام‌های دیگر از طرف اهل حق صورت می‌گیرد. آنچه به نام قیام «یمانی» قبل از ظهور بیان شده است، نمونه‌ای از این سلسله قیام‌ها است. این جریان‌ها نیز و بدون زمینه قبلی رخ نمی‌دهد. در برخی از روایات اسلامی سخن از دولتی است از اهل حق که تا قیام مهدی عجل الله فرجه ادامه پیدا می‌کند و چنان که می‌دانیم، بعضی از علمای شیعه که به برخی از دولت‌های شیعی معاصر خود حسن ظن داشته‌اند، احتمال داده‌اند که دولت حقی که تا قیام مهدی موعود^(عج) ادامه خواهد یافت همان سلسله دولتی باشد.

از مجموعه آیات و روایات استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود عجل الله فرجه آخرین حلقه از مجموع خلقات مبارزات حق و باطل است که از آغاز جهان بر پا بوده است و مهدی^(عج) موعود تحقق بخش خواسته و نتیجه همه انبیا و اولیا و مبارزان راه حق است^(۲).

۸- انتظار فراگیر

پس از بحث پیرامون نقش سازنده انتظار، نوبت به این امر می‌رسد که آیا انتظار از نظر مدت و زمان در یک مقطع خاص از زمان بایستی باشد یا این که انتظار تا قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه باید دائم و همیشگی باشد؟ و همچنین آیا انتظار در یک نقطه خاص جغرافیایی و در میان یک قوم و ملت است یا این که انتظار جهان شمول و فراگیر و برای همه ملت‌ها و امت‌ها خواهد بود؟ بنابراین دو مسئله مطرح است اول فراگیر بودن انتظار از

۱. قیام و انقلاب مهدی: ۶۴- انتشارات صدرا.

۲. قیام و انقلاب مهدی: ۶۵-۶۸.

نظر زمان و سؤال دوم فرا مرزی بودن انتظار.

در رابطه با سؤال اول که آیا انتظار مخصوص یک زمان خاص است، یا باید مداوم باشد؟ باید به این نکته توجه شود که برخی انتظار را در یک مقطع خاص از زمان پنداشته‌اند و فقط در آن زمان خود را مهیا کرده‌اند و در حالت انتظار به سر می‌برند؛ مانند روز جمعه از ایام هفته که گفته شده روز ظهور آن حضرت خواهد بود و یا در ماه مبارک رمضان که گفته شده صیحهٔ آسمانی در ماه رمضان تحقق می‌پذیرد و یا این که در ماه محرم که در برخی از روایات آمده است ظهور امام مهدی عجل الله فرجه در ماه محرم و روز عاشورا خواهد بود و یا این که در یک زمان که برخی از علائم ظهور تحقق می‌یابد، می‌گویند این نشانهٔ نزدیکی ظهور است، پس باید منتظر باشیم، اما از آنجا که این زمان‌های ذکر شده برای ما نامعلوم است و ما نمی‌دانیم در کدام جمعه و در کدام ماه رمضان و در کدام ماه محرم خواهد بود، نمی‌توان انتظار را منحصر در این اوقات دانست؛ همانند سپاهی که به آنها آماده باش داده می‌شود، پیش از آن که دشمن حمله کند، و این حالت آمادگی و انتظار هم چنان باقی خواهد بود. بنابر این، در این حالت که هر لحظه امکان رخدادی قطعی وجود دارد، نمی‌شود انتظار موقتی و مقطعی باشد. قیام حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نیز ممکن است هر لحظه تحقق یابد و زمان آن مشخص نیست؛ خصوصاً که در برخی از روایات آمده است که خداوند امر او را در یک شب اصلاح نماید^(۱).

اما در رابطه با سؤال دوم فراگیر بودن انتظار بدین معنی است که همه مردم در انتظار یک مصلح و یک عدالت گستر هستند و این اختصاص به قومی و یا قبیله و امتی ندارد بلکه این حالت انتظار برای ظهور مصلح در میان تمام ملل و اقوام وجود دارد، اما این بدین معنی نیست که همه منتظر مهدی علیه السلام باشند؛ زیرا ملت‌های زیادی مهدی علیه السلام را نمی‌شناسند و به او معرفت ندارند اما در انتظار یک مصلح می‌باشند، که از نظر آنها ممکن است بر شخص

۱. کشف الغمة: ۴۷۷/۲.

دیگری نیز تطبیق کند. پس اصل انتظار مصلح، فراگیر و جهان شمول است و اختلاف در تطبیق می‌باشد که هر ملتی مصلح را کسی می‌داند و امت اسلام هم آن مصلح را مهدی علیه السلام از بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیها السلام می‌داند و شیعه علاوه بر این او را حجت دوازدهم و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌داند که هم اکنون در قید حیات بوده اما در غیبت است و به اذن خدا هر وقت که او اراده کند، ظهور می‌نماید. بنابراین، ظهور مصلح جهانی در آخر الزمان نزد همه امت‌ها و اقوام ثابت و یکی از معتقدات آنها می‌باشد، اگر چه مصداق آن مصلح، بر اساس مذهب و آیین‌ها متفاوت باشد به همین سبب اعتقاد در آئین‌های گوناگون و در عقائد و کتب امت‌ها و اقوام اشاراتی به مصلح و منجی در آخر الزمان شده است آمده است، در یکی از زیارت‌های حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه چنین آمده است: **السلامُ على المهدي الذي وعد الله عز وجل به الأمم و أن يجمع به الكلم و يلتم به الشعث و يملأ به الأرض قسطاً و عدلاً^(۱)**. سلام بر مهدی که خداوند او را به امت‌ها وعده داده است و بوسیله او کلمه را جمع نماید و پراکندگی را به وسیله او گرد آورد.

۹- انتظار و نقش بازدارندگی آن

همانگونه که در بحث‌های گذشته ذکر شد، انتظار و مراتب آن مبتنی بر یک سلسله اموری است که بایستی منتظر در تحقق آن امور بکوشد تا انتظار و مراتب آن را در درون و بیرون و رفتار منتظر عینیت پیدا کند و هنگامی که آن اسباب فراهم آمد و عنوان انتظار محقق شد، آثار و لوازمی را به همراه دارد که در جای خود طرح می‌شود. اکنون مناسب است که به نقش بازدارندگی انتظار اشاره کوتاهی داشته باشیم.

انتظار همانگونه که نقش ایجابی نسبت به بعضی از امور دارد و منتظر سعی در فراهم



ساختن آن امور دارد تا به مرحله کمال انتظار نائل آید، نقشی بازدارنده نسبت به برخی از امور دیگر دارد و منتظر را از ارتکاب بعضی از امور باز می‌دارد که آن امور همان رفتار و اعمالی است که اسلام از آنها نهی کرده است و انجام آن را مبعوض می‌دارد چه آن امور در رابطه با اجتماع باشد، مانند ظلم و تعدی به حقوق دیگران، چه در رابطه با تکالیف فردی باشد به هر حال، انتظار نسبت به هر دو قسم نقش بازدارنده ایفاء می‌نماید و منتظر را ملزم به خویشتن داری از انجام آن امور می‌کند.

۱۰- انتظار و جهاد

در قسمت‌های گذشته ابعاد و زوایای مختلفی از انتظار را مورد توجه و تحلیل قرار دادیم. اکنون به این موضوع می‌پردازیم که چه رابطه‌ای میان انتظار و جهاد وجود دارد. آیا بین این دو امر ملازمه است و ارتباط میان این دو صرفاً تلازم است و هر کدام دارای علت و سبب ظاهر خود باشند یا این که رابطه میان این دو امر رابطه علت و معلول است و یکی در تحقق دیگری نقش دارد و از دیگری متأثر است. لذا لازم است نخست به مفهوم جهاد و انواع آن توجه کنیم.

جهاد به معنای کوشش و تلاشی است که انسان برای رسیدن به هدفی و یا برداشتن مانعی می‌کند. قرآن کریم مؤمنان را به جدیت و جهاد در راه خدا فرا خوانده و می‌فرماید: **﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾**^(۱)؛ در راه خدا جهاد کنید و حق جهاد در راه او را به جای آورید.

گاهی جهاد با نفس و امیال نفسانی است و هنگامی که نفس سرکش آدمی را به سوی گناه و عصیان دعوت می‌نماید، انسان در برابر نفس می‌ایستد و با او مبارزه می‌کند و با کمک دین و عقل و خرد بر او چیره می‌شود و او را در میدان رسیدن به امیال و آرزوهای نامشروع شکست می‌دهد و بر او غالب می‌شود، و این جهاد بزرگی است که از آن تعبیر به جهاد اکبر

۱. سوره حج: آیه ۷۸.



شده است و در حدیث وارد شده است: «أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^(۱)؛ شجاع‌ترین مردم کسی که بر نفس خود چیره شود. و یا در حکمتی دیگر فرمود: مرحباً بقوم قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ»^(۲) پیامبر به گروهی که از جنگ برگشته بودند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر باقی مانده سؤال شد ای رسول خدا: جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس است.

نوع دیگر جهاد، مبارزه با دشمن بیرونی و دشمنان است. آنها که با کیان امت اسلامی و مقدسات دین در ستیزند و همواره در صدد وارد کردن فشار بر دین و مقدسات و امت اسلامی هستند، و وظیفه مسلمانان مبارزه با آنان و تلاش و کوشش برای سرکوب و شکست ایشان می‌باشد و بدین جهت یکی از فرایض که در کتب فقه از آن یاد شده، جهاد با کفار و دشمنان دین است.

بعد از تبیین معنای جهاد، اکنون باید دید بین جهاد و انتظار چه رابطه‌ای وجود دارد. آیا رابطه تلازم است یا این که یکی از این دو در دیگری تأثیر گذار است.

به نظر می‌رسد که انتظار و جهاد در یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشند. با این توضیح که جهاد و کوشش در جهت خودسازی، باعث تحقق انتظار می‌گردد و از طرف دیگر کسی که حالت انتظار در او پدید آمد، در جهت ایفای وظیفه و مسؤلیت خود در عصر غیبت تلاش و کوشش می‌نماید و سعی می‌کند که در حد توان با جهاد از یک سو و صبر و مقاومت از سوی دیگر زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام را هموار سازد.

عَنْ يَمَانَ التَّمَارِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمَتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِشَوْكِ الْقَتَادِ بِيَدِهِ ثُمَّ أَوْماً أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِيَدِهِ هَكَذَا قَالَ فَأَيْكُمْ تَمَسَّكَ شَوْكُ الْقَتَادِ بِيَدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ عِنْدَ غَيْبَتِهِ وَلْيَتَمَسَّكَ

۱. سفينة البحار: ۷۲۸/۲.

۲. سفينة البحار: ۱۹۷/۱.



بدینه^(۱).

یمان بن تمار می‌گوید: ما نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: برای صاحب این امر غیبتی است. کسی که برای حفظ دین، صبر و شکیبایی پیشه سازد، همانند کسی است که دست خود را بر درخت خار دار بکشد. پس باید چنگ در دین زد و آن را حفظ نمود و تقوای خدا را پیشه کرد.

بنابراین، کسی که در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حکومت جهانی آن بزرگوار می‌باشند، باید مجاهده کند و این مجاهده در دو جبهه بیرون و درون می‌باشد؛ در جبهه بیرون با دشمنان و عدالت ستیزان که امام علیه السلام با آنها به ستیزه و نبرد خواهد پرداخت، و در جبهه درون با نفس و سرانجام چیره شدن بر آن و زودودن زنگار زشتی از روح، تا در آینه دل انوار حق تجلی پیدا کند و انسان جمال یار را ببیند.

آینه شو جمال نکو طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب

۱۱- انتظار و حکومت‌های حق و باطل

در عصر غیبت کبری تا زمان ظهور حکومت‌هایی روی کار آمده و خواهد آمد که برخی از آنها با هدف اجرای عدالت و به کار گرفتن قوانین و مقررات اسلامی بنا گردیده است که باید از آنها پیروی کرد. و در جهت بسط و گسترش آنها تلاش نمود. در روایات به برخی از این گونه قیام‌ها قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده است.

عن أيوب بن يحيى ابن الجندل عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كُزِبَ الْحَدِيدَ لِأَتْرَلَهُمُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنْ

۱. کافی: ۱/۳۲۴ و بحار الانوار: ۱۳۵/۵۲ ح ۳۹.



الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُتُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ^(۱).

ایوب بن یحیی بن جندل از حضرت ابوالحسن اول علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی از اهل قم مردم را دعوت به حق می‌کند. نزد او قومی گرد آیند که همانند قطعه‌های آهن سخت و مقاوم هستند و بادهای تند و طوفان‌های شدید آنها را از جای خود حرکت ندهد و از جنگ و نبرد خسته نشوند و بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت از آن متقین و پرهیزکاران است.

بنابراین، همکاری با حکومت‌های حق برای شخصی که منتظر است، امری لازم می‌باشد؛ زیرا این حکومت‌ها در راستای حکومت جهانی ولی عصر ارواحناه فداه بوده و زمینه ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

اما بیشتر حکومت‌ها در عصر غیبت کبری حکومت‌های باطل هستند و سردمداران آنها با اهداف غیر الهی قدرت را به دست گرفته‌اند و بر مردم حکومت می‌کنند. انتظار ایجاب می‌کند که با این حکومت‌ها مخالفت و مقابله نمود. البته نحوه مقابله و برخورد با این حکومت‌ها متفاوت است و بستگی به موقعیت و شرایط شخص منتظر و حکومت‌های باطل دارد.

در برخی از موارد که حکومت‌های باطل دارای اقتدار هستند و نمی‌توان با آنها با جنگ و درگیری مقابله نمود، شخص منتظر می‌تواند در درون خود با آنها مخالفت کند و برای از میان رفتن آنها دعا نماید و این وظیفه‌ای است که در چنین موقعیتی باید به آن عمل کرد و این کم‌ترین مقابله با حکومت‌های باطل و عناصر غیر صالحی است که قدرت را در دست دارند؛ البته در شرایطی که امکان مقابله با آنها وجود ندارد، حتی با قلم و زبان اما گاه حکومت با کل شرایطی دارد که می‌توان با زبان از حق دفاع و با باطل مقابله کرد که در این صورت، مقابله گفتاری با جریان باطل لازم است و از این طریق می‌توان از حق حمایت کرد و نا آگاهان را آگاه و از طریق تزریق آگاهی به جامعه به مقابله با حاکمان ظالم و عمال آنها پرداخت.

اما گاه حکومت باطل در حدی از قدرت و اقتدار است که می‌توان با آنها مقابله عملی کرد و

نه تنها از طریق بیان، بلکه با شیوه‌های دیگر نیز می‌توان برای مقابله و موضع‌گیری در برابر سیطره و قدرت آنها ایستاد. در این وضعیت، انتظار ایجاب می‌کند که انسان در برابر اینگونه حکومت‌ها بایستد و با آنها مقابله کند و برای سرنگونی آنها و حاکمیت عناصر صالح و متعهد از هیچ تلاشی فروگذار ننماید. حرکت‌هایی که در تاریخ با این ایده به وجود آمده و در برابر اشرار و حکام فاسد زمان ایستاده و با آنها به ستیز و مقابله پرداخته‌اند، کم نیست و از آن جمله می‌توان از انقلاب اسلام ایران که با هدف حاکمیت خدا و بسط عدالت و محو ظلم و بیدادگری در عصر ما تحقق یافت، نام برد که مسؤولیت شخص منتظر، حمایت و دفاع از آرمان‌ها و ارزش‌هایی است که انقلاب اسلامی برای مردم به ارمغان آورده است.

۱۲- انتظار ویرانگر و برداشتهای غلط

متأسفانه پس از طرح مسئله غیبت و انتظار، فکری شیطانی و باطل توسط نادانان و یا دشمنان دوست نما و مغرضین در قشری از جامعه پدید آمد که متأسفانه جاهلان و خود باختگان در مقابل زر و زیور دنیا از آن استقبال کردند و آن استقبال کردن و آن فکر پلید این بود که اهل ایمان و منتظران هرگز نباید با ایجاد حکومت‌های حق مانع گسترش فساد شوند. زیرا این اشاعه فحشا و فساد و ظلم است که زمین از تازیکی و ظلمت پر می‌کند و زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام را هموار می‌سازد پس نه تنها نباید با فساد و تباهی و ظلم مبارزه کرد که باید آن را رواج داد تا حتی نقطه‌ای روشن نماند و ناچار حضرت صاحب علیه السلام ظهور کند که این طرز تفکر با تمام مبانی دین و صریح قرآن و روایات منافات دارد و امر به معروف و نهی از منکر که یکی از واجبات قطعی دین است را تعطیل می‌کند به علاوه ظلم تنها زمینه ظهور نیست که حق‌طلبی در مقابل ظالم و نیز کمک به اهل حق و تربیت جانشینانی که خداوند وعده حاکمیت آنان را داده از ضروریات هموار سازی زمینه ظهور است پس این نوع انتظار جز ویرانگری نیست.

این گروه طبعاً به مصلحان و مجاهدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر با نوعی بغض و عداوت می‌نگرند؛ زیرا آنان را از تأخیر اندازان ظهور و قیام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می‌شمارند. اینها اگر خود هم اهل گناه نباشند، در عمق ضمیر و اندیشه خود با نوعی رضایت به گنهکاران و عاملان فساد می‌نگرند؛ چون بر این باورند که اینان مقدمات ظهور را فراهم می‌آورند^(۱).

ب: برخی دیگر بر این باورند که انتظار در عصر غیبت کبری به معنای انزوا اختیار کردن و گوشه نشینی می‌باشد و شخص باید از مردم کناره‌گیری نماید و ارتباط خود را با مردم قطع کند.

البته در برخی مصادر هم به عزلت اختیار کردن و گوشه نشینی و مثبت بودن این امر اشاره شده است؛ مثل این روایت از حضرت علی علیه السلام که فرموده: من راحتی را طلب و جست و جو کردم، آن را نیافتم، مگر در ترک ارتباط با مردم^(۲). یا در حدیث دیگری وارد شده است که امام علیه السلام به شخصی فرمود: از آگاهی و شناخت مردم بکاه آن شخص عرض کرد: زیاده از این بفرمایید. فرمود: آنها را که می‌شناسی، ارتباط با آنها نداشته باش^(۳). و در حدیث علی بن مهزیار از امام علیه السلام نقل کرده است که فرمود: یَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي أُعْزَالِ النَّاسِ وَوَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ^(۴) بر مردم زمانی بیاید که سلامتی در ده چیز باشد نه چیز آن در عزلت جستن و کناره‌گیری از مردم و یکی در سکوت باشد.

در پاسخ این عقیده گفته می‌شود اگر چه عزلت و کناره‌گیری از مردم فی الجمله در روایات مورد مدح و ستایش قرار گرفته است، اما بایستی گفت که این روایات در یک ظرف و مقطع خاص زمانی وارد شده است و آن در جایی است که جامعه در یک وضعیت انحطاط اخلاقی و

۱. قیام و انقلاب مهدی: ۶۲.

۲. سفینه البحار: ۱۸۵/۲.

۳. سفینه البحار: ۱۸۶/۲.

۴. سفینه البحار: ۱۸۵/۲.

عقیدتی قرار گرفته است و به طور طبیعی بر قراری ارتباط با افراد در چنین موقعیتی در صورتی که شخص از نیروی قوی و صلابت در ایمان برخوردار نباشد، او را طعمه درندگان آن جامعه قرار می‌دهد و هلاک می‌کند. و قطعاً باید این روایات به طور موردی و در جایگاه خود مورد استفاده قرار گیرند و باید دید زمان و مکان و موقعیت و شرایط بیان این روایت چگونه بوده است به طور قطع، به دلایل زیر نمی‌توان به عموم یا اطلاق این روایات تمسک کرد:

۱- امر به معروف و نهی از منکر از جمله فرایض و واجبات دین است و سفارش زیادی در رابطه با آن شده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۱)؛ بایستی از شما گروهی باشند که دعوت به حق کرده و امر به معروف و نهی از منکر نمایند. اگر قرار باشد همه خوبان عزلت و گوشه نشینی اختیار کنند، در شرایط نامناسب که جامعه به بیماری عقیدتی و اخلاقی و عملی گرفتار شده است، تکلیف امر به معروف و نهی از منکر چه می‌شود؟ این وظیفه انسان‌های متعهد است که در اینگونه جوامع حضور پیدا کنند و دیگران را امر به معروف و نهی از منکر نمایند. همانگونه که فلسفه بعثت انبیاء بر همین اساس نهاده شده مبارزه با ظلمت و هدایت به سوی نور. البته در صورتی که در چنین موقعیتی بیم آن می‌رود که شخص خود در دام ناصالحان جامعه بیفتد و طعمه آنها گردد و توان مقابله با آنها را نداشته باشد، باید برای حفظ خود عزلت و گوشه نشینی اختیار کند؛ زیرا نجات خود شخص در این شرایط مقدم است. چرا که اگر او نیز به فساد آلوده شود خود به خود بر وسعت دامنه فساد افزوده می‌شود.

از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت، خداوند اشرار را بر شما مسلط گرداند و امور شما را به دست آنها دهد و سپس شما دعا می‌کنید، دعای شما مستجاب نمی‌شود^(۲).

۱. سورة آل عمران: ۱۰۴.

۲. سفینه البحار: ۶۳۰/۲.

۲ - روایاتی که در باب معاشرت وارد شده است که شاید دهها روایت باشد، با عزلت و کناره‌گیری منافات دارد و از اینجا معلوم می‌شود که این روایاتی که در رابطه با عزلت و گوشه‌گیری از مردم، وارد شده، در یک وضعیت خاص بوده است، نه این که به طور کلی و در همه شرایط و همه زمان‌ها ممدوح و پسندیده باشد.

۳ - اگر گوشه‌گیری و عزلت در همه مقاطع و برای همه افراد امری پسندیده و ممدوح بود، پس چرا انبیا و ائمه علیهم‌السلام خود چنین نکردند، بلکه با مردم ارتباط و معاشرت و مؤانست داشتند؟ بنابراین، نمی‌توان از عزلت به عنوان یک وظیفه عام و فراگیر برای کسی که در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است، نام برد.

ج - تفسیر سوم از انتظار این است که شخص منتظر در عصر غیبت کبری باید در جهت حاکمیت خدا و حفظ و احیای امر به معروف و نهی از منکر تلاش و جدیت داشته باشد. از این رو باید در حدّ توان از ارزشهای دینی و اخلاقی دفاع کند و در جهت نشر معارف اسلام تلاش نماید.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ؟ فَقُلْتُ: بَلَى فَقَالَ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْأَقْرَارُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَالْوِلَايَةُ لَنَا وَالْبِرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِنَا يَعْنِي أُمَّةً خَاصَّةً وَالتَّسْلِيمُ لَهُمْ وَالْوَرَعُ وَالْأَجْتِهَادُ وَالطَّمَأْنِينَةُ وَالْإِنْتِظَارُ لِلْقَائِمِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لَنَا دَوْلَةً يَجِيءُ اللَّهُ بِهَا إِذَا شَاءَ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ، فَإِنْ مَاتَ وَقَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجِدُوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ آيَتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ^(۱).

ابوبصیر از حضرت ابو عبدالله صادق علیه‌السلام نقل کرده است که روزی فرمود: آیا شما را با خبر نکنم به چیزی که خداوند عزوجل از بندگان عملی را قبول نمی‌نماید مگر به آن چیز؟



ابوبصیر گوید گفتم آری فرمود: شهادة به لاله الا الله و اینکه محمد بنده و رسول او است و اقرار به آنچه خداوند امر نموده است و ولایة برای ما و براءت از دشمنان ما یعنی امامان بالخصوص و تسلیم آنان بودن و ورع و اجتهاد و طمأنینه و انتظار قائم داشتن سپس فرمود: برای ما دولتی است خداوند آن را هرگاه که خواهد می آورد. هر کس مسرور می شود که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، پس منتظر بوده و به ورع و محاسن اخلاق عمل نماید و منتظر باشد، اگر از دنیا رفت و قائم علیه السلام پس از او قیام کرد، اجر و پاداش او مانند کسی است که او را درک کرده باشد، پس تلاش و کوشش کنید و منتظر باشید. گوارا باد برای شما ای گروهی که مورد رحمت قرار گرفته اید ^(۱).

۱۳- ویژگیهای منتظران

منتظران مصلح موعود علیه السلام باید از ویژگیها و خصوصیات برخوردار باشند تا عنوان منتظر واقعی بر آنها صدق کند و بدون داشتن آن خصوصیات، شایسته نباشد که آنها را در شمار منتظران واقعی به حساب آورد برخی از آن ویژگیها را که در روایات ذکر شده است در این جا می آوریم.

الف - تولی

۱ - معاویة بن وهب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به حال آن کس که قائم علیه السلام از اهل بیت مرا درک نماید و قبل از قیام و ظهور او به او اقتدا نماید و دوست او را دوست داشته باشد و از دشمن او بیزاری جوید و ولایت امامان هدایت کننده قبل از او را پذیرفته باشد. ایشان رفیقان و یاران من و

چرا گریه می‌کنی؟ گفتم چگونه نگریم در حالیکه شما می‌گویید دوازده پرچم شبیه به یک دیگر که حق و باطل آن معلوم نمی‌شود، پس ما چه کنیم؟ امام علیه السلام نگاهی به نور خورشید کرد که داخل خانه تابیده بود و فرمود: ای ابا عبدالله! این خورشید را می‌بینی؟ گفتم آری. فرمود: سوگند به خدا هر آینه امر ما از این خورشید واضح‌تر است.

۲ - عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِأَمْرِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا فَلَمْ يَزَعْ قَلْبُهُ بَعْدَ الْهِدَايَةِ، فَقُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ لَكَ جِعْلَتُ فِدَاكَ وَمَا طُوبَى؟ قَالَ: شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي دَارِهِ عُصْنٌ مِنْ أَعْضَالِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ.

ابوبصیر می‌گوید حضرت صادق علیه السلام فرمود: خوشا بر حال آن کسی که در غیبت قائم ما عجل الله تعالی فرجه به امر ما تمسک جوید و قلب او بعد از هدایت منحرف نگردد. ابوبصیر گوید: به حضرت عرض کردم فدایت شوم طوبی چیست؟ فرمود درختی در بهشت است که اصل آن در خانه علی بن ابیطالب علیه السلام است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در خانه او شاخه‌ای از شاخه‌های آن است و آن قول خدای عزوجل می‌باشد طوبی لهم و حسن ما ب ^(۱).

۳ - عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عليه السلام: مَنْ ثَبَّتَ عَلِيَّ وَ لَأَيْتِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلَ شَهْدَاءِ بَدْرٍ وَ أَحَدٍ.

عمرو بن ثابت می‌گوید: حضرت سید العابدین فرمود: هر کس در غیبت قائم ما علیه السلام بر ولایت ما ثابت و پایدار بماند خداوند او را، اجر هزار شهید مثل شهداء بدر و أحد عطا فرماید ^(۲).

۱. سوره رعد: ۲۹.

۲. بحار الانوار: ۱۲۵/۵۲ ح ۱۳.

ج - اخلاص

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الثَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ، قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ ذَلِكَ لِكَائِنٌ؟ فَقَالَ عليه السلام: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالنَّبُوءَةِ وَاصْطَفَاهُ عَلِيٌّ جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَحَيْرَةٍ فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ دِينَهُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ^(۱).

امام رضا عليه السلام از پدرانش و ایشان از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام نقل کرده است که آن حضرت به فرزندش حسین عليه السلام فرمود: نهمین از فرزندان تو ای حسین! کسی است که به حق قیام کند و دین را اظهار نماید و عدل را بگسترد. حسین عليه السلام می فرماید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین! چنین امری خواهد بود؟ فرمود: به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت اختیار فرمود و او را بر همه مردم برگزید، آری خواهد بود. و لکن بعد از غیبت حیرتی خواهد بود. پس در دین استوار و ثابت نمی ماند، مگر کسی که دارای اخلاص باشد و با روح یقین مباشر شده و آنان کسانی هستند که خداوند عزوجل پیمان به ولایت ما از آنها گرفته و ایمان در قلب آنان نوشته شده و به روح الهی مؤید هستند.

د - معرفت و ایمان

۱ - داود رقی نقل کرده: که امام صادق عليه السلام در رابطه با قول خدای عزوجل: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بِالْغَيْبِ^(۱) فرمود: این آیه درباره کسانی است که اقرار به قیام قائم علیه السلام کنند و آن را حق بدانند^(۲)،

۲ - عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ^(۳).

زراره می گوید: حضرت صادق فرمود: امام خود را بشناس. پس هنگامی که او را شناختی و به او معرفت پیدا کردی، مقدم شدن یا تأخیر امر ظهور به تو آسیبی نمی رساند^(۴).

۳ - عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ^(۵).

فضیل بن یسار می گوید: از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد مردنش مانند مردن جاهلیت باشد و هر کس بمیرد و او عارف به امامش باشد به او آسیبی نرسد این امر مقدم و یا مؤخر شود و هر کس بمیرد و او عارف به امام خود باشد او همانند کسی است که با قائم علیه السلام در خیمه اش باشد^(۶).

۵- اخلاق پسندیده

کسی که در انتظار مهدی موعود علیه السلام است، باید دارای اخلاق نیک و پسندیده باشد؛ زیرا در انتظار کسی است که مظهر اخلاق پسندیده و احیا کننده مکتب پیامبر و سیره و سنت او

۱. سوره بقره: ۲.

۲. بحار الانوار: ۵۱/۵۲ ح ۲۸.

۳. بحار الانوار: ۱۴۱/۵۲ ح ۵۲.

۴. بحار الانوار: ۱۴۱/۵۲ ح ۵۲ و غیبه نعمانی: ۱۷۹.

۵. بحار الانوار: ۱۴۲/۵۲ ح ۵۶.

۶. بحار الانوار: ۱۴۲/۵۲ ح ۵۶.



می باشد. همانگونه که پیامبر ﷺ فرموده: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**^(۱)؛ من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام نمایم.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لِيَعْمَلْ بِالْوَدْعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَقَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجَدُّوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئاً لَكُمْ آيَتُهَا الْجَمَاعَةُ الْمَرْحُومَةُ^(۲).

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره یاران حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

هر کس دوست دارد که از اصحاب قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، باید منتظر باشد و در عصر انتظار مظهر اخلاق پسندیده اسلامی باشد. چنین کسی اگر پیش از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از دنیا برود، پاداش او مانند کسی باشد که قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ را درک می کند و به حضور او می رسد. پس (در دینداری و تحصیل اخلاق پسندیده) تلاش و کوشش نمایید و بکوشید در حال انتظار ظهور حق به سر برید. این بر شما گوارا باد ای گروهی که رحمت خدا شامل حال شما می باشد^(۳).

و - تقوا

از دیگر ویژگی های که شخص منتظر باید در عصر انتظار داشته باشد، تقوا و ورع است.

۱ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَعِينُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَرَعِ، وَالْأَجْتِهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ إِغْتِبَاطاً بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِّ الْآخِرَةِ وَانْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَلَيْهِ فَإِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَقْبَلَ النِّعَمَ وَالْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَالْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ وَأَمِنْ مِمَّنْ كَانَ يَخَافُ وَأَيُّقِنُ أَنَّ الَّذِي

۱. سفينة البحار: ۴۱۰/۱.

۲. بحار الانوار: ۱۴۰/۵۲ ح ۵۰.

۳. بحار الانوار: ۱۴۰/۵۲ ح ۵۰.





كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ عَلَىٰ بَاطِلٍ وَ أَنَّهُ هَالِكٌ فَأَبَشِرُوا ثُمَّ ابْشِرُوا مَا الَّذِي تُرِيدُونَ؟ أَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَعْدَاءَكُمْ يُقْتَلُونَ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ يُقْتَلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَلَى الدُّنْيَا دُونِكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ آمِنِينَ فِي عِزَّةٍ عَنْهُمْ وَ كَفَىٰ بِالسُّفْيَانِي نِقْمَةً لَكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ هُوَ مِنَ الْعَلَامَاتِ لَكُمْ مَعَ أَنَّ الْفَاسِقَ لَوْ قَدْ خَرَجَ لَمَكْتُمُ شَهْرًا أَوْ شَهْرَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمْ مِنْهُ بَأْسٌ حَتَّىٰ يُقْتَلَ خَلْقًا كَثِيرًا دُونَكُمْ^(۱).

محمد بن مسلم می‌گوید: از حضرت ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: تقوای خدا را پیشه سازید و به وسیلهٔ ورع بر آنچه هستید، کمک بگیرید و در راه طاعت خدا تلاش و کوشش کنید. به درستی که سخت‌ترین لحظاتی که یکی از شما در امر دین خود غبطه خورد، آن زمانی است که به مرز آخرت برسد و از دنیا منقطع شود. پس هنگامی که به آن محدوده رسید، می‌فهمد که روی به نعمت و کرامت از طرف خدا آورده است و بشارت به بهشت داده شود و از ترس و بیم در امان گردد و یقین پیدا کند که بر آن دینی که بوده است، آن دین حق است و هر کس در دین با او مخالف بوده، بر باطل است. پس خود را بشارت دهید. و باز هم خود را بشارت دهید به آنچه که می‌خواهید؟

نمی‌بینید که دشمنان شما در راه معصیت و نافرمانی خدا کشته می‌شوند و برخی از آنها برخی دیگر را برای دنیا می‌کشند و شما چنین نیستید و شما در خانه‌های خود با جدایی از آنان در امنیت بسر می‌برید و سفیانی کافی است برای شما نقیمت باشد که دشمن شما و از جمله علامات برای شما می‌باشد و او هنگامی که خروج کند، یک یا دو ماه پس از خروج او دیگر بر شما باکی نباشد، تا این که او غیر از شما مردم بسیاری را بقتل می‌رساند^(۲).

۱. غیبه نعمانی: ۱۶۱.

۲. غیبه نعمانی: ۱۶۱.

۲ - عَنْ هَانِي التَّمَارِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً أَلْتَمَسَكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ ثُمَّ قَالَ - هَكَذَا بِيَدِهِ - ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ ^(۱).

هانی تمار می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود هر کس به دین چنگ زند و به آن تمسک جوید همانند کسی است که دست بر درخت خاردار بکشد و با دست خود اشاره کرد این چنین و آنگاه فرمود: همانا برای این امر غیبتی خواهد بود پس بنده باید تقوی خدا را پیشه سازد و به دین خدا چنگ زده و تمسک جوید.

ز - امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از جمله تکالیف عمده دینی است و چنان که در حدیث آمده است اگر به آن عمل شود و اقامه گردد فرایض الهی بر قرار می‌ماند ^(۲) و کسی که در انتظار مهدی موعود علیه السلام بسر می‌برد ممکن نیست که نسبت به این دو فریضة الهی بی تفاوت باشد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: به درستی که خداوند سبحان قرون گذشته را مورد لعن قرار نداد، مگر به سبب این که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند. پس سفیهان و نابخردان آنها به سبب انجام معصیت و حلیمان خردمندان آنها به سبب ترک نهی از منکر مورد لعن خدا قرار گرفتند ^(۳).

و امام مهدی برای امر به معروف که همان اقامه عدل و نهی از منکر که برچیده شدن بساط ظلم است، قیام خواهد کرد. بنابراین، کسی که در انتظار او به سر می‌برد، باید به او اقتدا کند.

۱. کمال الدین: ۲/۳۴۶ ح ۳۴.

۲. سفینه البحار: ۲/۶۳۰.

۳. نهج البلاغه: خ ۲۸۵/۱۹۲.



ح - آمادگی رزمی

از دیگر ویژگی‌ها که باید در شخص منتظر وجود داشته باشد، آمادگی نظامی است. مؤمنان باید همیشه آمادگی نظامی داشته باشند تا در هنگام درگیری با دشمنان اسلام بتوانند با آنها مقابله کنند. قرآن کریم در رابطه با این آمادگی می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^(۱) خود را برای مقابله با دشمنان آماده کنید هر مقدار که در توان دارید.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَيَعِدَنَّ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَلَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَبِيٍّ رَجُوتُ لَأَنْ يَنْسَى فِي عُمُرِهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ جَفِيكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ^(۲).

ابو بصیر می‌گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمود: باید هر یک از شما برای خروج قائم عليه السلام خود را آماده کند، اگر چه با یک تیر باشد؛ زیرا هنگامی که خدا این را بداند که او چنین قصدی دارد که برای یاری امام مهدی خود را مهیا کرده و اسلحه تهیه نموده است، امید دارم عمر او را طولانی نماید تا ظهور او را درک نماید و از یاوران و انصار او باشد.

ط - حفظ زبان

از جمله خصلت‌هایی که باید در عصر غیبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه در منتظر وجود داشته باشد حفظ زبان از سخنانی است که اظهار آن جایز نیست و اگر چه این ویژگی مانند برخی دیگر از ویژگیها اختصاص به عصر غیبت ندارد و هر کس باید در همه اوقات زبان خود را از گفتار ناپسند حفظ کند. اما در برخی از روایات مربوط به عصر غیبت به این امر تصریح شده است و این خود تأکیدی بر این امر است که حفظ زبان در عصر غیبت از اهمیت بیشتری برخوردار است.

۱. سوره انفال: ۶۰.

۲. غیبة نعمانی: ۳۲۰ باب ۲۱ ح ۱۰.





عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فِيهَا طُوبَى لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَإِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يُنَادِيَهُمُ الْبَادِي جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولُ: عِبَادِي وَإِمَائِي آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَقْتُمْ بِغَيْبِي فَأَبْشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَأَمَائِي حَقًّا مِنْكُمْ اتَّقِبَلُ وَعَنْكُمْ أَعْفُو وَلَكُمْ أَعْفِرُ وَبِكُمْ أَسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ وَأَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَلَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي.

قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: حِفْظُ السَّانِ وَالزُّومُ الْبَيْتِ ^(۱).

که از آن جمله روایت جابر از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود:

زمانی بر مردم بیاید زمانی که امامشان از آنها غایب شود. پس خوشا بر کسانی که بر امر ما در آن زمان ثابت بمانند و کمتر پاداشی که برای آنها می باشد این است که پروردگار عزوجل آنها را ندا دهد: بندگان من شما ایمان بسر من آوردید و غیب مرا تصدیق کردید پس خود را بشارت به پاداش نیکو از جانب من دهید شما به حق بندگان من از مرد وزن هستید و از شما قبول می کنم و شما را عفو نموده و مورد مغفرت قرار می دهم و به وسیله شما بندگان را از باران سیراب کنم و بلا را از آنها دور کنم و اگر شما نبودید بر آنها عذاب فرو می فرستادیم.

جابر گفت: به حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چه عملی افضل اعمال است، که مؤمن در آن زمان بکار گیرد؟ فرمود: حفظ زبان و ملازم بیت و خانه بودن.

ی - حفظ دین

از جمله ویژگیهای منتظر در عصر غیبت حفظ اعتقاد و ارزشهای دینی است که در برخی از روایات به آن امر شده است که به ذکر برخی از آنها بسنده می نمایم.

۱. کمال الدین: ۳۳۰/۱ ح ۱۵ و بحار الانوار: ۱۴۵/۵۲ ح ۶۶.





۱ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ دَهْرًا مِنْ عُمْرِكُمْ لَا تَعْرِفُونَ إِمَامَكُمْ؟
قِيلَ لَهُ: فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟

قَالَ: تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ ^(۱).

امام صادق عليه السلام فرمود: چگونه خواهید بود هنگامیکه از عمرتان زمانی باقی باشد و امام خود را نمی شناسید؟ به آن حضرت گفته شد: در آن هنگام چه کنیم فرمود: به امر اول تمسک کنید و آن را حفظ نمایید اینکه امر برای شما روشن گردد ^(۲).

۲ - عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَهُمْ ^(۳).

زراره می گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمود: زمانی بر مردم بیاید امامشان از آنها غایب گردد. زراره می گوید به حضرت عرض کردم مردم در آن زمان چه کنند؟ فرمود: بر امری که هستند (دینشان) تمسک جویند تا برای آنها آشکار شود ^(۴).

ک - اظهار محبت و مودت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه

از دیگر ویژگیهایی که باید منتظر داشته باشد محبت و علاقه و اظهار آن نسبت به وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه می باشد که علاوه بر اینکه مودت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجر رسالت است و خدای عزوجل می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

۱. کمال الدین: ۳۴۸/۲ ح ۳۸.

۲. کمال الدین: ۳۴۸/۲ ح ۳۸.

۳. کمال الدین: ۳۵۰/۲ ح ۴۴.

۴. کمال الدین: ۳۵۰/۲ ح ۴۴.



الْقُرْبَى) (۱) نشانه شوق و علاقه به ظهور آن بزرگوار و تشریف به لقاء و زیارت آن حضرت خواهد بود.

ل- دعا

از دیگر خصوصیات منتظر، دعا برای فرج حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه می باشد و در حقیقت دعا برای فرج و ظهور آن بزرگوار نتیجه محبت و شوق به لقاء و زیارت او می باشد و در نقل آمده است واكثر الدعاء بتعجيل الفرج فان في ذلك فرجكم - برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید که فرج شما در آن است - و در حقیقت دعا برای فرج آن حضرت فوایدی بهمراه دارد که برخی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- اظهار محبت باطنی است.

۲- نشانه انتظار است.

۳- باعث زیادی نعمت می شود.

۴- نجات از فتنه های آخر الزمان است.

۵- سبب آمرزش گناهان می گردد.

۶- در خواب و یا بیداری تشریف به خدمت آنحضرت فراهم می گردد (۲).

و از جمله بهترین دعاها برای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه این دعا می باشد.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

۱- سوره شوری: ۲۳.

۲- مکیال المکارم: ۳۰۴/۱.

م - مقام و جایگاه منتظران

در فصل نهم تحت عنوان اهمیت و اجر کسی که در انتظار حضرت ولی عصر عجل الله فرجه می باشد مطالبی ذکر شد و روایاتی را آوردیم و اکنون به ذکر برخی از روایات که در آن به جایگاه و مقام منتظران اشاره شده می پردازیم.

۱ - عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِي حَدِيثٍ).

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ أَنْتَظَرَ أَمْرَنَا وَصَبَرَ عَلَيَّ مَا يَرَى مِنَ الْأَذَى وَالْخَوْفِ هُوَ غَدَاً فِي زُمْرَتِنَا الْحَدِيثُ (۱).

حمران بن اعین از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که آن بزرگوار به یکی از موالینانش فرمود: آیا نمی دانی آن کسی که در انتظار امر ما باشد و صبر و شکیبایی پیشه سازد بر آن چه از آزار و ترس می بیند چه جایگاهی دارد؟ او فردا در زمره ما خواهد بود (۲).

۲ - قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ مُتَنْظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ لِأَبْلِ كَانَ كَالضَّارِبِ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ (۳).

مفضل بن عمر می گوید: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود هر کس از دنیا برود و منتظر این امر باشد او مانند کسی است که با قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ در خیمه او باشد، نه بلکه مانند کسی است که با شمشیر در رکاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمشیر بزند (۴).

۳ - عَنْ رُفَاعَةَ بْنِ مُوسَى وَمُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُقْتَدٍ بِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَتَوَلَّى وَلِيَّهُ وَيَتَّبِعُهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَيَتَوَلَّى الْأَئِمَّةَ الْهَادِيَةَ مِنْ قَبْلِهِ أَوْلِيكَ رُفَقَائِي وَذَوُو وَدِّي وَمَوَدَّتِي وَالْكَرَّمَ أُمَّتِي

۱. روضه کافی: ۳۶/۸ م ۷.

۲. روضه کافی: ۳۶.

۳. کمال الدین: ۳۳۸/۲ ح ۱۱.

۴. کمال الدین: ۳۳۸/۲ ح ۱۱.

عَلَى قَالَ رُفَاعَةَ: وَاکْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَيَّ (۱).

معاویه بن وهب می‌گوید: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: خوشا به حال کسی که قائم از اهل بیت من علیهم السلام را درک نماید و قبل از قیامش به او اقتدا کند دوست او را دوست و از دشمنش دوری جوید و ولایت امامان هدایت کننده قبل از او را بپذیرد. آنها رفیقان من و صاحبان دوستی و مودت من می‌باشند و گرامی‌ترین امتم بر من هستند (۲).

خطبه غدیر و امام مهدی علیه السلام

أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأُمَّةِ مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ. أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ. أَلَا إِنَّهُ وَفَاتِحُ الحُصُونِ وَهَادِمُهَا. أَلَا إِنَّهُ غَالِبُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنَ أَهْلِ الشَّرِكِ وَهَادِيهَا. أَلَا إِنَّهُ الغَرَّافُ مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ. أَلَا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ، أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَمُخْتَارُهُ. أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ، أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُشِيدُ لِأَمْرِ آيَاتِهِ، أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ. أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ القُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الباقِي حُجَّةٌ وَلا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلا مَعَهُ وَلا نُورَ إِلا عِنْدَهُ أَلَا إِنَّهُ لا غَالِبَ لَهُ وَلا مَنْصُورَ عَلَيْهِ، أَلَا وَإنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَكْمُهُ فِي خَلْقِهِ وَآمِنُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ (۳).

آگاه باشید همانا آخرین امامان قائم مهدی از ما است و هان بر تمام ادیان چیره خواهد بود بدانید که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران. بدانید او فاتح قلعه‌ها و منهدم کننده آنهاست. هان اوست که بر تمام قبایل مشرکان و راهنمای آنان چیره شود. آگاه باشید که او خونخواه تمام اولیای خدا است بدانید او یاور دین خدا خواهد بود. آگاه

۱. بحار الانوار: ۱۲۹/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۱۲۹/۵۲ ح ۲۵.

۳. الاحتجاج: ۶۳/۱ و روضة الواعظین: ۹۷/۱.



باشید که او از دریایی ژرف پیمانه هایی فراوان گیرد. بدانید او به هر ارزشمندی به اندازه ارزش او و به هرنادان و بی ارزش به اندازه نادانی اش نیکی کند. بدانید که او نیکو و برگزیده خداوند است. آگاه باشید که او وارث دانش ها و حاکم بر ادارک ها است. هان بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می گوید و آیات و نشانه های او را بر پا کند بدانید همانا او بالیده و استوار است. آگاه باشید او است که به او امور جهانیان و آئین آنان تفویض شده است. بدانید که همه گذشتگان ظهور او را پیشگوئی کرده اند. آگاه باشید که او حجت پایدار است و پس از او حجتی نخواهد بود.



فصل دهم

وضعیّت جهان و اتّفاقات

قبل از ظهور



الف - از نظر اجتماعی

قبل از ظهور مهدی موعود علیه السلام حوادث و رخدادهایی در سراسر جهان پدیدار خواهد شد چنانکه از روایات بسیاری استفاده می‌شود که این حوادث گوناگون علامت و نشانه ظهور قریب الوقوع و نزدیک حضرت صاحب الامر می‌باشد و تحقق این رویدادها پایان گرفتن فساد و ظلم و جور را نوید می‌دهد و طلوع شمس امامت پس از دوران غیبتی طولانی امید را در قلبهای مستضعفان جهان بشارت می‌دهد که برخی از آن رویدادها را ذکر می‌نماییم.

۱- کثرت فتنه‌ها

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: فتنه‌ها زیاد شود و هرج افزون گردد گفتیم هرج چیست؟ فرمود: قتل و کشتار، و علم و دانش کاهش می‌یابد فرمود: اما علم از سینه‌ها گرفته نمی‌شود بلکه مراد گرفته شدن دانشمندان است ^(۱).

۲- غربت اسلام

۱- امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود اسلام با غربت آغاز شد و به زودی غریب می‌گردد، همانگونه که آغاز شد. پس خوشا بر احوال کسانی که غربت را تحمل کرده و بر سختیها صبر کردند و دین خود را حفظ نمودند ^(۲).

۲- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: به زودی زمانی بر امت من بیاید که از

۱. المصنف: ۱۷۶/۱۵ ح ۱۹۲۳۵.

۲. بحارالانوار: ۱۹۱/۵۲ ح ۲۲.



قرآن چیزی به جز رسم آن باقی نمی ماند و از اسلام چیزی به جز نام آن نباشد. مردم مسلمان خوانده می شوند، اما دورترین مردم از اسلام هستند. مساجد آنان آباد ولکن از هدایت خراب است، عالمان در آن زمان بدترین آنها زیر سایه آسمان هستند، از آنان فتنه بیرون آید و به آنها باز می گردد^(۱).

۳- ظاهر آرائی

سکونی از حضرت صادق علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: به زودی بر امت من زمانی فرا رسد که ضماائر و درون آنها بد و خراب و ظاهر و بیرون آنها به جهت طمع در دنیا نیکو گردد، آنچه نزد خدای عزوجل است قصد نکنند و کار آنها ریاء باشد که با آن بیم و خوف نیست، خداوند آنها را به سبب آن گرفتار عقوبت فراگیر نماید و دعاء غریق را بخوانند و برایشان مستجاب نشود^(۲).

۴- حب دنیا

احمد نقل کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به ثوبان فرمود: ای ثوبان! چگونه خواهی بود هنگامی که امتها با یکدیگر بر آسیب رساندن به شما هماهنگ شوند؛ همانند کسانی که برای خوردن غذا بر ظرف غذا گرد آیند.

ثوبان می گوید: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم پدر و مادرم فدایت شود ای رسول خدا! آیا آن زمان تعداد ما اندک است؟ فرمود: چنین نیست، بلکه در آن وقت تعداد شما بسیار خواهد بود، ولی در دلهای شما وهن افتاده شده است. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! وهن چیست؟ فرمود: علاقه و محبت دنیا و ناخوش داشتن جنگ و مبارزه با

۱. ثواب الاعمال.

۲. ثواب الاعمال.



دشمنان^(۱).

۵- قتل و کشتار

۱- مسلم در صحیح خود از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: به آن کس که جانم به دست اوست، دنیا پایان نپذیرد، مگر این که بر مردم زمانی بگذرد که قاتل نمی‌داند چرا می‌کشد و مقتول هم نمی‌داند در چه راهی کشته می‌شود. گفته شد چگونه چنین خواهد بود؟ حضرت فرمود: هَرَج است و قاتل و مقتول در آتش خواهند بود.

۲- ابو هُرَیْرَه از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: قیامت بر پا نمی‌شود تا این که هرج زیاد گردد. گفتند یا رسول الله! هرج چیست؟ فرمود: قتل قتل^(۲).

۶- ظلم و بیرحمی

۱- امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ بعد از شمردن ائمه علیهم السلام فرمود: سپس از مردم، امام ایشان غائب گردد، به مقداری که خدا بخواهد و برای او دو غیبت است که یکی طولانی‌تر از دیگر خواهد بود. سپس رسول خدا ﷺ رو به ما کرد و در حالی که صدای خود را بلند کرد، فرمود: اَلْحَدْرُ اَلْحَدْرُ! هنگامی که پنجم از فرزندان هفتم از اولاد من ناپدید شود. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله! حال او هنگام غیبت چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود: صبر پیشه سازد تا این که خداوند به او اذن خروج دهد. پس از یمن از قریه‌ای بنام کرعه خارج شود و بر سرش عمامه من باشد و زره من را در تن و شمشیر من و ذوالفقار را حمایل نماید و منادی ندا دهد این مهدی خلیفه خدا می‌باشد. از او متابعت کنید. پس زمین را پر از عدل و داد سازد؛ چنان که پر از ظلم و جور شده است، و این در هنگامی است که دنیا دچار هرج و مرج و کشت و کشتار و فساد گردد و برخی بر برخی دیگر تعدی کنند و نه بزرگ بر کوچک ترحم نماید و نه

۱. بشری البشر: ۶۳.

۲. صحیح مسلم: ۱۷۱/۸.





نیرومند بر ضعیف رحم کند. پس در این هنگام خداوند به او اذن خروج دهد^(۱).

۷- جنگ و خونریزی

۱- عبدالرحمن بن سبابة از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که بدون امام که او هدایت کننده و عالم باشد، باقی بمانید؟ بعضی از شما از بعض دیگر تبری جوید و در آن هنگام تمیز داده و آزمایش شوید و غربال گردید و در آن زمان شمشیرها بر روی یکدیگر کشیده شود و در اول روز امارت و حکومت و در پایان روز خلع و قتل باشد^(۲).

۲- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: به آن کسی که جانم به دست اوست، گروهی بر امت من حاکم شوند، که اگر کسی از امتم سخن گوید، کشته شود و اگر سکوت کند، خونش مباح گردد و ثروتش غارت گردد و حرمتش از دست رود و خون آنها را بریزند و دل آنها پر از ترس و بیم شود و آنها را بجز در حال ترس و بیم و وحشت مشاهده نمی‌کنی. در این هنگام گروهی از مشرق و گروهی از مغرب می‌آیند و بر امت من حاکم شوند. پس وای بر ضعیفان امت من از ایشان و وای بر آنها از خدا، که بر کوچک رحم نکنند و بزرگ را احترام نکنند و از چیزی چشم پوشی نکنند. آنها به شکل آدمیان باشند اما دل آنها مانند دل شیاطین است^(۳).

۸- ابتلاء امت اسلامی

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: بلای شدیدی از سلطان بر امت من در آخر الزمان فرود آید که همانند آن شنیده نشده باشد تا این که زمین با همه پهناوری برای آنها

۱. بحار الانوار: ۳۷۹/۵۲ ح ۱۸۹.

۲. الامامة والتبصرة: ۱۳۰.

۳. بشاره الاسلام: ۲۵ و عصر ظهور: ۲۷.





تنگ شود و آن را ظلم و جور فرا گیرد؛ به طوری که مؤمن پناهگاهی نیابد که به آن پناهنده شود. تا این که خداوند عزوجل مردی از عترت من برانگیزاند که زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنان که پر از ظلم و جور شده باشد و ساکنان آسمان و زمین از او راضی شوند و زمین در خود بذری را جای ندهد، مگر این که آن را برویاند و آسمان پی در پی باران خود را بر آنها بیارد^(۱).

ب- از نظر جغرافیایی

از روایات فراوانی استفاده می‌شود که ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا در مکه مکرمه خواهد بود و در منطقه ظهور، دو دولت در ایران و یمن تشکیل می‌شود که از موالیان حضرت مهدی علیه السلام خواهند بود.

۱- ایران

دولت و حکومت یاران ایرانی آن بزرگوار مدتی قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام تشکیل خواهد شد^(۲) و نبردی طولانی کنند و پیروز شوند و سپس در میان آنها قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام به فاصله کمی دو شخصیت ظاهر گردد:

- سید خراسانی که رهبر سیاسی آنها خواهد بود.
- شعیب بن صالح که فرماندهی سپاه و لشکر را عهده دار است.

و ایرانی‌ها با رهبری این دو نقش مهمی را در ظهور آن حضرت ایفا می‌کنند^(۳).

۱. بشارة الاسلام: ۲۸ و عصر ظهور.

۲. از امام صادق علیه السلام نقل شده است همانا قم به این اسم نامیده شد زیرا اهل آن با قائم آل محمد علیه السلام گرد آیند و با او قیام کنند و او را یاری نمایند. سفینة البحار: ۴۴۶/۲.

۳. ایوب بن یحیی از حضرت ابوالحسن اول یعنی امام کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی از اهل قم مردم را دعوت به حق نماید گروهی که همانند قطعه‌های آهن هستند گرد او جمع شوند تندبادها آنها را نلرزاند و از چنگ خسته نشوند و نترسند و بر خدا توکل کنند و عاقبت برای متقیان است. سفینة البحار: ۴۴۶/۲.





۲- یمن

و اما انصار و یاران یمانی آن حضرت، انقلاب و قیام آنها چند ماه قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

۳- حجاز

و در آن هنگام در حجاز یک فراغ سیاسی حاکم خواهد بود و سبب این فراغ سیاسی در حجاز این است که پادشاهی از خاندانی که نام او عبدالله است کشته می شود و او آخرین پادشاه حجاز است و بعد از او مردم در مورد جانشین او اختلاف کنند و این اختلاف تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام ادامه می یابد.

بدانید! هنگامی که عبدالله بمیرد، مردم دیگر بعد از او بر کسی اتفاق نکنند و این امر بدون صاحب شما پایان نپذیرد انشاء الله، و حکومت پادشاهی از میان برود و هر کس که به ملک و حکومت رسد فقط برای ماهها و روزها باشد. ابوبصیر می گوید: گفتم: این امر طولانی شود؟ فرمود: چنین نخواهد بود^(۱).

۴- عراق

قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام سرزمین عراق نیز دچار ناآرامی و جنگ و خونریزی و قتل می گردد جابر می گوید: به حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام عرض کردم این امر در چه زمان خواهد بود؟ فرمود: ای جابر چگونه زمان این امر رسیده است در حالیکه هنوز میان حیره و کوفه کشته ها زیاد نگردیده است^(۲).

۱. عصر ظهور: ۱۰.

۲. بحار الانوار: ۲۰۹/۵۲ ح ۵۰.



۵- روم

ذکر روم در احادیث زیادی از روایات عصر ظهور آمده است که از آن جمله، احادیث فتنه و سیطره و تسلط آنها بر بلاد مسلمانان است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هنگامی که فتنه را در بلاد شام دیدی، پس مرگ خواهد بود تا این که بنو الاصفهر (رومیان) به سوی بلاد عرب بیایند و بین آنها وقایعی پدید آید^(۱).

و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سپس به دست او (مهدی) مسلمان شوند و او برای آنها مسجدی بنا نماید و مردی از اصحاب خود را بر آنها جانشین خود قرار دهد و آنگاه بازگردد^(۲).

۶- شرق و ترک

به نظر می‌رسد که مقصود از ترک در احادیث، مردم کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق و اروپای شرقی و آسیای شرقی باشند که از آنها به قبایل ترک یا امت‌های ترک تعبیر شده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: به ناچار برای ما از آذربایجان (یارانی) خواهد بود که کسی در برابر آن قدرت ایستادگی ندارد. هنگامی که حرکت کنند شما نیز روانه گردید، پس بسوی او آئید، اگر چه بر روی یخ باشد^(۳).

از این که فرمود: به ناچار برای ما از آذربایجان... معلوم می‌شود که حرکت آنها حرکت هدایت در آذربایجان و یا از اهالی آنجا خواهد بود^(۴).

۱. الملاحم و الفتن: ۱۰۷ و عصر الظهور: ۳۳.

۲. عصر الظهور: ۳۷ به نقل از بشار الاسلام.

۳. غیبت نعمانی: ۱۷۰.

۴. عصر الظهور: ۴۱.

۷- قدس و یهود

در رابطه با یهود، آیات اول - ۴ تا ۷ - سوره مبارکه اسراء وارد شده است که اگر چه مختصر است، ولی خلاصه تاریخ آنها را بیان کرده است:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾^(۱)

«ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که در زمین دو بار فساد خواهید کرد و برتری جویی و بزرگی خواهید نمود، هنگامیکه نخستین وعده فرا رسد گروهی از بندگان پیکار جوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم، تا خانه‌های شما را جست و جو کنند و این وعده قطعی است سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم و شما را به وسیله دارائیه‌ها و فرزندان کمک خواهیم کرد و نفرات شما را بیشتر قرار می‌دهیم. اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، آثار غم و اندوه در چهره‌های شما ظاهر می‌شود و داخل مسجد الاقصی می‌شوند همان گونه که بار اول وارد شدند و آنچه را زیر سلطه خود می‌گیرند در هم می‌کوبند.»

نتیجه اول:

از آیات کریمه استفاده می‌شود که تاریخ یهود بعد از حضرت موسی علیه السلام تا آخر حیات آنها،

در این خلاصه می‌شود. آنها در مرتبه اول فساد می‌کنند تا این که وقت عقوبت آنها فرا رسد، خداوند قومی را می‌فرستد تا به آسانی بر آنها غلبه کنند.

سپس خدای تعالی فرصتی دیگر به آنها می‌دهد و غلبه را برای یهود بر آن قوم قرار می‌دهد و به آنها اموال و اولاد عطا می‌کند و تعدادشان در دنیا افزون گردیده مورد حمایت قرار می‌گیرند ولی یهود از اموال و طرفدارانشان سوء استفاده می‌کنند و برای مرتبه دوم فساد می‌کنند و در این مرتبه علاوه بر افساد، برتری و استکبار را پیشه می‌سازند و هنگامی که وعده عقوبت آنها فرا رسد، خداوند برای دومین بار گروهی را بر آنها مسلط می‌سازد و آنها را شدیدتر از عقاب اول در سه مرحله عقاب می‌نماید.

آن گروهی که خداوند در مرحله اول می‌فرستد، به آسانی بر یهود غلبه می‌کنند و وارد مسجد الاقصی می‌شوند و آنها را در خانه هایشان تعقیب می‌نمایند.

اما در مرحله دوم با اینکه یهود غالب می‌شوند و انصار زیادی دارند، بر ضد آنها قیام می‌کنند و آنها را در سه مرحله عقوبت می‌کنند:

۱ - ضربه‌هایی بر آنان وارد آورند که آنها را ناراحت کند به گونه‌ای که در چهره‌هایشان اثر آن پدیدار گردد.

۲ - داخل مسجد الاقصی می‌شوند و پیروز می‌گردند.

۳ - علو و استکبار آنان را نابود سازند.

و نظر صحیح این است که عقوبت اول در صدر اسلام به دست مسلمین بود و عقوبت دوم به دست مسلمانان خواهد بود؛ زیرا اوصافی که ذکر شده است، جز بر مسلمانانها تطبیق نمی‌کند. از روایات ظاهر می‌شود که مقاومت پیروان حضرت مهدی علیه السلام در برابر یهود در چند مرحله است تا این که مهدی علیه السلام ظهور می‌نماید و حکم نهایی بر یهود به رهبری آن حضرت و به دست او خواهد بود^(۱).

۱. عصر ظهور: ۴۵-۴۹.

فصل یازدهم

علائم ظہور



علائم ظهور

هنگام ظهور ولی عصر ارواحنا فدا، علامت هایی ظاهر می شود که حکایت نزدیک بودن ظهور آن حضرت دارد. این نشانه ها بر دو قسم است:

۱ - علائم حتمی و قطعی که ظهور آن حضرت را به دنبال دارد.

۲ - علائمی که حتمی نیست، یعنی علائمی که قبل از ظهور ولی عصر عجل الله فرجه ممکن است روی دهد اما حکایت از نزدیکی ظهور آن حضرت ندارد.
اما علائم حتمی ظهور چند چیز است:

الف - ندای آسمانی

ندای آسمانی یکی از آیات و نشانه های حتمی است، در بیست و سوم ماه مبارک رمضان نام مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام از آسمان شنیده می شود.

سیف بن عمیره می گوید: من نزد ابوجعفر منصور بودم، او ابتدا به سخن کرد و گفت: ای سیف بن عمیره! به ناچار منادی از آسمان به اسم مردی از فرزندان ابوطالب ندا کند.
سیف بن عمیره می گوید: من به منصور گفتم فدایت شوم ای امیر المؤمنین! این مطلب را شما روایت می کنید؟ گفت: آری، سوگند به آن که جانم به دست اوست، با گوش خود آن را شنیدم.

به او گفتم: ای امیر المؤمنین! من این حدیث را قبلاً شنیده بودم.

منصور گفت: ای سیف! این مطلب حق است و هنگامی که تحقق پذیرد، ما اول کسی خواهیم بود که آن را اجابت می کنیم. بدان آن ندایی است که خطاب به مردی از فرزندان



عموی ما خواهد بود. سیف بن عمیره می‌گوید: به او گفتم: آن مرد از اولاد فاطمه است؟ گفت: آری ای سیف و اگر من از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام نشنیده بودم، اگر چه همه اهل زمین برایم حدیث می‌کردند، آن را نمی‌پذیرفتم، ولی او محمد بن علی علیه السلام می‌باشد^(۱).

۲ - خذیفه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که خروج قائم عجل الله تعالی فرجه فرا رسد، منادی از آسمان ندا دهد: ای مردم! ایام و دوران حکومت جباران به پایان رسیده و امر را بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله به دست گرفته است. پس به مکه ملحق شوید. پس نجبا از مصر و ابدال از شام و عراق که عبادت کنندگان شب و شیران صحنه نبرد در روزند و گویا دل‌های آنان قطعه‌ای از آهن است، با او میان رکن و مقام بیعت کنند^(۲).

۳ - عمر بن حنظله می‌گوید: از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه خواهد بود؛ صیحه و سفیانی و خسف^(۳) و کشته شدن نفس زکیه و یمانی^(۴).

۴ - حسن بن زیاد می‌گوید: از حضرت اباعبدالله، جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا قائم عجل الله تعالی فرجه قیام نکند، مگر این که منادی از آسمان ندا کند؛ به گونه‌ای که زنان در خانه آن ندا را بشنوند و اهل مشرق و مغرب آن ندا را گوش کنند و این آیه در همین رابطه نازل شده است:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^(۵)؛ اگر

بخواهیم، بر آنها از آسمان آیه‌ای را فرو فرستیم تا گردن‌های آنها در برابر آن خاضع گردد^(۶).

۱. عصر ظهور: ۱۱.

۲. الاختصاص: ۲۰۴ و بحار الانوار: ۳۰۴/۵۲.

۳. خسف فرو ریختن چیزی را گویند.

۴. بحار الانوار: ۳۰۴/۵۲ ح ۷۴.

۵. سوره شعراء: ۴.

۶. غیبة طوسی: ۱۲۱.



۵- ابن محبوب از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی نقل کرده است که آن بزرگوار فرمود: به ناچار فتنه‌ای دشوار پدید آید که در آن دوستی و علاقه از میان برود و آن هنگامی است که شیعه با فقدان سومین فرزند من مواجه شود که بر او اهل آسمان و زمین گریه کنند و چه بسیار مؤمنی که اندوهناک و دل سوخته و محزون باشد. هنگامی که «ماء معین» (حضرت مهدی) علیه السلام غائب گردد، گویا ایشان ندا کرده شوند، ندایی که از دور شنیده شود؛ همچنان که از نزدیک شنیده شود. آن ندا برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.

ابن محبوب می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آن ندا چه ندایی است؟ فرمود: در رجب ندا دهند از آسمان و سه مرتبه یک صدا این است: «الْأَلَعْنَةُ لِلَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»، و صوت دوم: «أَزِفَتْ آلازِفَةُ» یا معشر المؤمنین، و صوت سوم بدنی را مشاهده کنند که ظاهر شود مقابل خورشید و گوید: این امیرالمؤمنین است که برای هلاکت ظالمین آمده است، و در روایت جمیری: آن صوت بدنی است که دیده شود در برابر خورشید که بگوید: همانا خداوند فلانی را برانگیخته است. پس بشنوید و فرمانبرداری کنید، و در این هنگام فرج و گشایش برای مردم بیاید و مردم دوست دارند که زنده بودند و آن روز را می‌دیدند و خداوند دل‌های مؤمنان را شفا دهد^(۱).

۶- عبید بن زراره از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: به اسم قائم علیه السلام ندا کرده می‌شود. پس نزد او آیند، در حالی که پشت مقام قرار دارد و به او گفته شود به نام شما ندا کرده شد. پس در انتظار چه هستید؟ سپس دست او را بگیرند و با او بیعت کنند^(۲).

۹- حمران بن أعین از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

۱. غیبه طوسی: ۲۸۳ و غیبه نعمانی: ۹۴.

۲. غیبه نعمانی: ۱۴۱.

از جمله چیزهایی که حتمی و قطعی است و قبل از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه به ناچار اتفاق می افتد، خروج سفیانی و فرو رفتن زمین بیداء است و کشته شدن نفس زکیه و منادی که از آسمان ندا کند^(۱).

۱۰ - از محمد بن مسلم نقل شده که گفت: منادی از آسمان به اسم قائم عجل الله تعالی فرجه ندا کند و ما بین مشرق تا مغرب آن را بشنوند. پس خفته‌ای نباشد، مگر این که برخیزد و ایستاده‌ای نباشد، مگر این که بنشیند و نشسته‌ای نباشد، مگر این که به سبب آن صوت به زانو در آید و آن صوت جبرئیل روح الامین است^(۲).

۱۱ - عبدالله بن سنان می گوید: من نزد ابو عبدالله علیه السلام بودم. شنیدم مردی از قبیله همدان به آن حضرت می گفت: این گروه عامه ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند شما گمان می کنید که منادی از آسمان به اسم صاحب این امر ندا دهد. عبدالله بن سنان می گوید: امام صادق علیه السلام تکیه کرده بود. وقتی این سخن را شنید، در خشم شد و نشست و سپس فرمود: از من روایت نکنید! از پدرم روایت کنید و بر شما در این رابطه حرجی نیست. من گواهی می دهم که شنیدم پدرم علیه السلام می فرمود: سوگند به خدا! این مطلب در کتاب خدای عزوجل بیان شده است که می فرماید:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^(۳)؛ اگر

بخواهیم، بر آنها از آسمان آیتی فرو فرستیم. پس گردن‌های آنها در برابر آن خاضع گردد.

پس در زمین در آن روز کسی باقی نماند، مگر این که خاضع شود و در برابر آن آیه گردنش فرو آید و اهل زمین هنگامی که آن صوت را از آسمان بشنوند، ایمان آورند و آن صوت این است: بدانید! همانا حق با علی بن ابی طالب علیه السلام است و شیعیان او، و چون فردای آن روز شود،

۱. غیبه نعمانی: ۱۴۱ و بحار الانوار: ۲۹۴/۵۲.

۲. غیبه طوسی: ۲۸۹ و بحار الانوار: ۲۹/۵۲ ح ۳۰.

۳. سوره شعراء: ۴.

ابلیس بر آسمان بالا رود، به گونه‌ای که از اهل زمین متواری گردد و سپس ندا دهد که حق با عثمان بن عفان و پیروان او باشد که او مظلوم کشته شد. پس خون او را مطالبه نماید. سپس خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به قول ثابت بر حق نگه دارد و حفظ کند و این ندای اول است، و کسانی که دل‌های آنان بیمار شد، دچار تردید شوند، و بیماری آنان دشمنی با ما خواهد بود که در آن هنگام از ما بیزاری می‌جویند و می‌گویند که ندای اول سحر و از این خانواده «اهل بیت» است. عبدالله بن سنان می‌گوید: سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾^(۱)

اگر آیه و نشانه‌ای را ببینند، اعراض کنند و گویند این سحر مستمر است^(۲).

۱۲ - یعقوب سراج می‌گوید: به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم فرج و گشایش برای شیعیان شما چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: آنگاه که فرزندان عباس اختلاف کنند و سلطنت آنها سست شود و در آنان طمع کنند و عرب لجام گسیخته شود و صاحب شامی ظاهر شود و یمانی روی آورد و حسنی به جنبش در آید و صاحب این امر از مدینه با ارث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مکه بیرون رود.

یعقوب می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زره و عمامه و جامه و عصا و پرچم و خود و زین او. پس صاحب این امر در مکه فرود آید و شمشیر را از غلاف بیرون آورد و زره را بر تن کند و پرچم را بگشاید و جامه و عمامه را بر تن نماید و عصا و چوبدستی او را به دست گیرد و از خداوند در ظهورش اذن طلب کند.

پس بعضی از موالیان او بر این امر آگاه شوند و حسنی نزد او آید و به او اطلاع دهد. پس

۱. سوره قمر: ۲.

۲. غیبة نعمانی: ۱۸۳.



حسنى در خروج شتاب کند و مردم مکه بر او یورش برند و او را به قتل رسانند و سر او را به شام بفرستند. در این هنگام حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شود و مردم با او بیعت نمایند و از او پیروی کنند و شامی در آن زمان سپاهی به مدینه اعزام کند و خداوند عزوجل آنها را نزدیک مدینه هلاک کند و در آن وقت هرکس از فرزندان علی علیه السلام در مدینه باشد، به مکه بگریزد تا این که به حضرت صاحب الامر علیه السلام پیوندد و ایشان به سوی عراق حرکت کند و سپاهی را به مدینه فرستد تا اهل آن را ایمن گردانند و باز گردند^(۱).

۱۳ - احمد بن منادی در کتاب ملاحم و ابونعیم حافظ در کتاب اخبار مهدی علیه السلام و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس و ابوالعلاء حافظ در کتاب فتن، روایت ندای منادی از آسمان به نام مهدی علیه السلام و وجوب اطاعت او را نقل کرده‌اند^(۲).

ب - خروج یمانی

از دیگر رویدادها که در روایات ذکر شده است خروج یمانی است که به ذکر برخی از آن روایات می‌پردازیم.

۱ - محمد بن مسلم ثقفی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا از علامات خروج قائم عجل الله تعالی فرجه از آل محمد صلی الله علیه و آله، خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و صیحه آسمانی در ماه مبارک رمضان است که کسی از آسمان به اسم او و اسم پدرش ندا کند^(۳).

۲ - بزنتی از حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قبل از ظهور، خروج سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح خواهد بود پس چگونه می‌گوید کسی قبل از

۱. روضه کافی: ۲۲۵ و غیبه نعمانی: ۱۴۲.

۲. بحار الانوار: ۳۰۳/۵۲ ح ۷۰.

۳. اکمال الدین: ۳۲۷/۱ ح ۷.





خروج قائم عجل الله تعالى فرجه من صاحب الامر هستم^(۱).

۳ - هشام بن سالم از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: یمانی و سفیانی همانند دو اسب مسابقه‌اند که با یکدیگر خروج می‌کنند^(۲).

۴ - میمون البان از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: پنج چیز قبل از قیام قائم علیه السلام خواهد بود؛ یمانی و سفیانی و منادی که از آسمان ندا دهد و فرو رفتن زمین در بیداء و کشته شدن نفس زکیه^(۳).

۵ - عمر بن حنظله می‌گوید: از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قبل از قیام قائم علیه السلام پنج علامت حتمی خواهد بود؛ یمانی و سفیانی و صیحه و قتل نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء از جمله امور حتمیه می‌باشد^(۴).

ج - خسف بیداء

مقصود از خسف بیداء فرو رفتن زمینی به اسم بیداء است و آن زمینی میان مدینه و مکه می‌باشد و از جمله علامات حتمی ظهور که در روایات آمده است فرو رفتن سفیانی و سپاه او در زمین بیداء می‌باشد! که در اخبار به آن تصریح شده و برخی از آنها را در این جا ذکر می‌کنیم:

۱ - از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پنج چیز قبل از قیام قائم عجل الله تعالى فرجه است. خروج یمانی و سفیانی و ندای آسمانی و خسف بیداء و کشتن شدن نفس زکیه^(۵).

۱. بحار الانوار: ۲۳۳/۵۲ ح ۹۹.

۲. بحار الانوار: ۲۵۳/۵۲ ح ۱۴۳.

۳. بحار الانوار: ۲۰۳/۵۲ ح ۲۹.

۴. بحار الانوار: ۲۰۴/۵۲ ح ۳۴.

۵. بحار الانوار: ۲۰۳/۵۲.





۲ - عمر بن حنظله می گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامت حتمی خواهد بود: خروج یمانی و سفیانی و نیز صیحه و کشته شدن نفس زکیه و خسف به بیداء ^(۱).

۳ - محمد بن صامت می گوید به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم نشانه‌ای پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا هست، گفتم چیست؟ فرمود: هلاک عباسی و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و خسف بیداء و صدای آسمانی گفتم: فدایت شوم می ترسم این امر به طول انجامد! فرمود: نه چنین است همانا مانند دانه هایی منظم است که بعضی در پی دیگری خواهد بود ^(۲).

۴ - مهاجر مکی می گوید از ام سلمه شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پناهنده به بیت خدا پناه می برد، پس سپاهی به سوی او فرستاده شود تا اینکه در سرزمین بیداء - یعنی بیداء مدینه - آن سپاه فرو رود و هلاک شود ^(۳).

۵ - ابو حمزه ثمالی می گوید: از علی بن الحسین و حسن بن حسن بن علی علیه السلام شنیدم که می گفتند: او سپاه بیداء است که از پاهایشان مأخوذ خواهند شد ^(۴). و در زمین فرو خواهند رفت.

د - قتل نفس زکیه

از علامات و نشانه های قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام که در روایات ذکر شده است کشته شدن انسان پاک و تزکیه شده می باشد و روایات فراوانی در این رابطه وارد شده است که در آنها به کشته شدن چنین شخصی به طور حتم قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده

۱. بحار الانوار: ۲۰۴/۵۲.

۲. غیبه نعمانی: ۱۳۹.

۳. بحار الانوار: ۱۸۶/۵۲.

۴. بحار الانوار: ۱۸۶/۵۲.



است که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم.

۱ - عمرو بن حنظله از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پنج چیز قبل از قیام قائم از علامات است؛ صیحه و سفیانی و فرو رفتن زمین در بیداء و خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه ^(۱).

۲ - سفیان بن ابراهیم جریری می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: نفس زکیه فرزندی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است که نامش محمد بن الحسن باشد و بدون جرم و گناه کشته می‌شود و هنگامی که او کشته شود، در آسمان عذر و در زمین یآوری برای ظالمان و همراهان آنان باقی نماند و در این‌ها هنگام خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را در میان جمعی اندک مبعوث گرداند. پس هنگامی که آنها خروج کنند، مردم برای آنها گریه کنند. مردم نمی‌بینند که آنها پیروز می‌شوند. خداوند مشارق و مغارب زمین را برای آنها فتح کند و بدان که هم آنها مؤمنان واقعی هستند و بدان که بهترین جهاد در آخر الزمان خواهد بود ^(۲).

۴ - ابوبصیر از ابوجعفر باقر علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده است قائم عجل الله تعالی فرجه به اصحاب خود می‌فرماید: ای قوم! اهل مکه مرا قصد نکردند، ولی من نزد آنها می‌فرستم و بر آنها احتجاج می‌کنم، به آنچه سزاوار است بر آنها احتجاج کنم.

پس او مردی از اصحاب خود را می‌طلبد و به او می‌گوید: به سوی اهل مکه می‌روی و به آنها می‌گویی من فرستاده (مهدی علیه السلام) هستم و او می‌گوید که ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و ما ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلاله انبیا می‌باشیم و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و گرفتار و مقهور شدیم و حق ما را از آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت تا امروز گرفتند. پس ما از شما می‌خواهیم که ما را یاری نمایید. هنگامی که آن جوان این سخن را بگوید، نزد او می‌آیند او را بین رکن و مقام سر می‌برند و این نفس زکیه است ^(۳).

۱. بحار الانوار: ۲۰۹/۵۲ ح ۴۹.

۲. بحار الانوار: ۲۱۷/۵۲ ح ۷۸.

۳. بحار الانوار: ۳۰۷/۵۲ ح ۸۱.



۵- عبدالله بن سنان از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ندا از جمله امور حتمی است و سفیانی از جمله امور محتوم است و کشته شدن نفس زکیه از جمله امور حتمی است و دستی که از آسمان ظاهر شود، از جمله امور محتوم است و فزع و شیونی در ماه رمضان باشد که خواب را بیدار کند و بیدار را به فزع وادارد و دختران را از سراپرده بیرون آورد^(۱).

۶- صالح می گوید: از حضرت ابو عبدالله الصادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: بین قیام قائم آل محمد علیهم السلام و کشته شدن نفس زکیه فاصله ای بجز پانزده شب نباشد^(۲).

۵- خروج سفیانی

از دیگر نشانه ها و علاماتی که قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام واقع می شود، ظاهر شدن سفیانی است که او با لشکر و اعوان خود در زمینی به نام بیداء میان مکه و مدینه هلاک شود و زمین آنها را در خود فرو برد و روایات زیادی به سفیانی تصریح یا اشاره کرده است؛ از آن جمله:

۱- مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: خروج سفیانی از جمله علائم حتمی است و خروج او در ماه رجب می باشد^(۳).

۲- ابن اَدِّیْنَه از حضرت ابو عبدالله علیه السلام و او از پدرش نقل کرده است که گفت: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فرزند اکلَة الاکباد (هند) از وادی یابس خروج خواهد کرد و او مردی است با قامتی متوسط و چهره ای غیر مأنوس و سری بزرگ و آبله رو. هنگامی که او را ببینی، گمان کنی که اعور (یک چشم) است. نام او عثمان و پدرش عنبسه و از اولاد ابوسفیان

۱. غیبة نعمانی: ۱۳۴.

۲. بحار الانوار: ۲۰۳/۵۲ ح ۳۰.

۳. بحار الانوار: ۲۰۴/۵۲ ح ۳۲.



است. (۱)

۳ - حذلم بن بشیر می‌گوید: به علی ابن الحسین علیه السلام عرض کردم خروج مهدی علیه السلام را برای من توصیف و دلائل و علامات آن را برایم بیان فرمایید. حضرت فرمود: قبل از خروج مهدی علیه السلام مردی در زمین جزیره خروج می‌کند که به او عوف سُلَمی گفته می‌شود و محل استقرار او تکریت است و در مسجد دمشق کشته می‌شود. آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌کند و سپس سفیانی ملعون از وادی یا بس خروج می‌کند و او از اولاد عتبه بن ابی سفیان است. پس هنگامی که سفیانی خروج کند، مهدی علیه السلام پنهان می‌شود و بعد از آن خروج می‌کند. (۲)

۴ - از حذیفه بن یمان نقل شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فتنه‌ای را ذکر کرد که میان اهل مشرق و مغرب زمین رخ خواهد داد. در این هنگام سفیانی بر آنها از وادی یابس خروج می‌کند تا این که در دمشق فرود آید و دو لشکر اعزام کند؛ یکی به سوی مشرق و دیگری به مدینه تا این که آنها به زمین بابل از مدینه ملعونه یعنی بغداد - فرود آیند و سه هزار نفر را به قتل رسانند و بر زنان تجاوز کنند و سیصد نفر از بزرگان بنی عباس را به قتل رسانند و سپس به سوی کوفه حرکت کنند و اطراف آن را خراب کنند و آنگاه به سوی شام بیرون روند و پرچم هدایتی از کوفه بیرون رود و با سپاهی که از طرف سفیانی به طرف شام می‌رود، نبرد کند و آنها را به قتل رسانند؛ به طوری که کسی از آنها را باقی نگذارد. آنچه از اسیر و غنیمت در دست آنها باشد، بگیرد و اما سپاه دوم به سوی مدینه آمده و سه روز و شب مدینه را غارت نمایند و آنگاه متوجه مکه شوند تا این که سرزمین بیداء برسند. خداوند جبرئیل را فرستد و او را امر کند که آنان را هلاک سازد. پس جبرئیل علیه السلام ضربتی بر زمین زد و خداوند آنها را در زمین فرو برد و از آنها کسی نجات نیابد، مگر دو نفر از قبیله جُهَینَه، و به این جهت که نزد جهینه خبر

۱. بحار الانوار: ۲۰۵/۵۲ ح ۳۶.

۲. بحار الانوار: ۲۱۳/۵۲ ح ۶۵.



یقینی و قطعی است^(۱).

۵ - عیسی بن آغین از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سفیانی از جمله امور حتمی است و خروج او از آغاز تا پایان، پانزده ماه خواهد بود؛ شش ماه جنگ خواهد کرد و هنگامی که مناطق پنجگانه را مالک شد، نه ماه دوران ملک او بدون زیاد شدن یک روز خواهد بود^(۲).

۶ - از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که فرمود: هنگامی که در شام اختلاف پدید آید، آن نشانه از نشانه‌های خدای تعالی خواهد بود. به حضرت گفته شد سپس چه می‌شود؟ فرمود: زلزله‌ای در شام رخ می‌دهد که در آن صد هزار نفر هلاک می‌شوند و برای مؤمنین رحمت و برای کافران عذاب است. پس هنگامی که چنین واقعه‌ای روی داد، به سوارانی نظر کنید که پرچم‌های زردی دارند و از ناحیه مغرب می‌آیند تا شام را اشغال کنند. پس وقتی این جریان پدید آمد، در انتظار فرو رفتن قریه‌ای از قرای شام باشید که آن را خرشنا گویند و هنگامی که این امر رخ داد، در انتظار فرزند آکله الاکباد (سفیانی) در وادی یابس^(۳) باشید^(۴).

۷ - بشیر بن غالب گفت: سفیانی از بلاد روم، در حالی که بر مذهب نصاری است روی می‌آورد و بر گردن او صلیب باشد و او رهبر آن جماعت است^(۵).

۸ - عبدالملک اعین می‌گوید: من نزد ابو جعفر علیه السلام بودم، صحبت از قائم علیه السلام به میان آمد به آن حضرت عرض کردم من امیدوارم که او با شتاب و عجله ظهور کند و سفیانی نباشد. حضرت فرمود: نه سوگند به خدا او از جمله امور حتمی است که به ناچار تحقق می‌یابد^(۶).

۱. بحار الانوار: ۱۸۶/۵۲ ح ۱۱.

۲. غیبه نعمانی: ۱۶۰.

۳. وادی یابس. نسبت آن را به مردی داده شده و گفته شده: سفیانی در آخر الزمان از آن خروج می‌کند. معجم البلدان: ۲۲۴/۵.

۴. بحار الانوار: ۲۱۶/۵۲ ح ۷۳.

۵. غیبه طوسی: ۲۹۲.

۶. غیبه نعمانی: ۱۶۱.



و - طلوع خورشید از مغرب

از دیگر علامات ظهور مهدی علیه السلام که در روایات آمده است، طلوع خورشید از مغرب است که از اشراط ساعت و نشانه‌های قیامت نیز شمرده است و از آنجایی که ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام در آخر الزمان است، طلوع خورشید از مغرب هم از جمله نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نزدیک بودن قیامت است که در اینجا تعدادی از این روایات را ذکر می‌کنیم.

۱ - حُدَيْفَةُ بْنُ أَسِيدٍ مِي گويد: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد ما آمد و فرمود: قیامت بر پا نمی‌شود مگر این که ده نشانه ظاهر گردد، و طلوع خورشید از مغرب را یکی از آن نشانه‌ها ذکر فرمودند^(۱).

۲ - از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: سه چیز است که هر گاه ظاهر گردد، هیچ کسی را که قبل از آن ایمان نیاورده است، ایمانش سود نبخشد؛ طلوع خورشید از مغرب و دَجَّال و دَابَّة می‌باشد^(۲).

۳ - عبدالله بن مسعود گفت: هر چه را خدا و رسولش وعده دادند ما آن را دیدیم، به جز چهار چیز و آن طلوع خورشید از مغرب و دَجَّال و دَابَّة و یأجوج و مأجوج است^(۳).

۴ - ابو جارود از حضرت ابو جعفر علیه السلام در رابطه با قول خدای تعالی در آن الله قادر علی ان ینزل آیه^(۴) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: خداوند در آخر الزمان آیاتی را نشان می‌دهد از آن آیات: دابة الارض و دجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع شمس از مغرب خواهد بود^(۵).

۱. المصنف ابن ابی شیبہ: ۱۵ / ۱۳۰ ح ۱۹۳۱۰.

۲. المصنف ابن ابی شیبہ: ۱۵ / ۱۷۸ ح ۱۹۴۴۲.

۳. تفسیر طبری: ۱۲ / ۲۶۰.

۴. سوره انعام: ۳۷.

۵. بحار الانوار: ۱۸۱ / ۵۲ ح ۴.



۵- عامربن وائله از امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: ده چیز قبل از قیامت به ناچار پدیدار می شود: از آن جمله سفیانی و دجال و دخان و دابة و خروج قائم عجل الله تعالی فرجه و طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی علیه السلام و خسف در مشرق و خسف در جزیره العرب و آتشی که از قعر عدن بیرون آید و مردم را به سوی محشر سوق دهد^(۱).

ز- دابة الارض

دابة الارض (جنبنده زمین) از جمله نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که در روایات ذکر شده است و در قرآن کریم هم به آن اشاره شده است و خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^(۲).

«هنگامی که قول بر آنها واقع شود بیرون می آوریم برای آنها جنبنده ای را از زمین که به آنها سخن گوید مردم به آیات ما یقین ندارند».

۱- از حذیفه نقل شده است که گفت: دابة دو مرتبه قبل از روز قیامت بیرون خواهد آمد و مرتبه سوم نزد بزرگترین مساجد شما بیرون آید^(۳).

۲- ابو عبیده بن عبدالله از پدرش نقل کرده است که گفت: آنچه از آیات ذکر شد، همه سپری شد و پایان یافت، مگر چهار چیز؛ اول - طلوع خورشید از مغرب، دوم - دجال، سوم - دابة الارض.

چهارم - بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و آیه ای که اعمال به آن پایان می پذیرد طلوع خورشید از مغرب است آیا نشنیدی قول خدا که می فرماید:

۱. بحارالانوار: ۲۰۹/۵۲ ح ۴۸.

۲. سوره نمل: ۸۲.

۳. المصنف ابن ابی شیبه: ۶۶/۱۵ ح ۱۹۱۳۲.



﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾^(۱)

«روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، هنگامی که ایمان کسی برایش سودی نداشته باشد که از پیش ایمان نیاورده است»^(۲).

۳ - نزال بن بسره از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در ضمن خطبه‌ای فرمود: خارج شدن دابة الارض از نزد صفا می‌باشد و با او خاتم سلیمان و عصای موسی است و آن خاتم را بر چهره هر مومنی می‌گذارد، در آن نقش بسته می‌شود که این شخص حقاً مؤمن است و بر چهره هر کافری می‌گذارد بر آن نوشته می‌شود که این حقاً کافر است؛ به طوری که مومن ندا می‌دهد وای بر تو ای کافر! و کافر ندا می‌دهد خوشا به حالت ای مومن! من دوست داشتم امروز همانند تو باشم تا فائز شوم. سپس آن دابه سر خود را بلند کند و به اذن خدای عزوجل کسانی که میان خافقین^(۳) هستند او را ببیند، بعد از آن که خورشید از مغرب طلوع کند. در آن هنگام توبه برداشته می‌شود و پذیرفته نخواهد شد و عملی بالا نمی‌رود و ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده یا خیری در ایمان خود کسب نکرده، سودی نبخشد^(۴).

ح - خروج دجال

یکی از نشانه‌ها و علامات ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه خروج دجال است که در کتب عامه و خاصه ذکر آن آمده است و روایات بسیاری وجود دجال و ظاهر شدن او را قبل از قیام حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه متعرض شده‌اند که برخی از آنها را ذکر می‌نماییم:

۱. سوره انعام: ۱۸۵.

۲. المصنف ابن ابی شیبیه: ۶۶/۱۵ ح ۱۹۱۳۰.

۳. شرق و غرب.

۴. بحار الانوار: ۱۹۴/۵۲ ح ۲۶.



۱- از رسول خدا ﷺ نقل شده است که می فرمود: خدایا من به تو از شر فتنهٔ دجال پناه می برم. (۱)

۳- خذیفه بن اُسَید می گوید: رسول خدا ﷺ نزد ما آمد و فرمود: قیامت بر پا نمی شود. مگر این که ده نشانه ظاهر شود و از جملهٔ آن نشانه های ظهور دجال است (۲).

۴- نزال بن بسره می گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه خواند و فرمود: از من سوال کنید. صعصعة بن صوحان برخاست و گفت: یا امیرالمومنین دجال چه زمانی خروج می کند؟ علی علیه السلام فرمود: بنشین خدا سخن تو را شنید و دانست چه قصدی کردی. سوگند به خدا آن کس که از او سؤال شده، آگاه تر از سوال کننده نباشد، ولی علامات و نشانه هایی است که برخی به دنبال برخی دیگر خواهد بود.

اصبغ بن نباته برخاست و گفت: یا امیرالمومنین دجال کیست؟ حضرت فرمود: دجال نامش صائد بن الصید (۳) است. شقی آن کس باشد که او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را تکذیب نماید. (۴)

۵- انس می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: دجال اعور است و چشم راست او ناخوش می باشد و میان دو چشم او نوشته شده است: کافر. (۵)

۶- هشام بن عامر انصاری، مردانی را دید که نزد عمران بن حصین و دیگر اصحاب پیامبر ﷺ می روند، در خشم شد و گفت: سوگند به خدا شما به سوی کسانی می روید که بیش از من از رسول خدا ﷺ حدیث نشنیده و حفظ نکرده اند و به تحقیق من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: ما بین خلق آدم تا وقتی قیامت برپا می شود، فتنه ای بزرگ تر

۱. المصنف ابن ابی شیبه: ۱۵ / ۱۳۰ ح ۱۹۳۰۹.

۲. المصنف ابن ابی شیبه: ۱۵ / ۱۳۰ ح ۱۹۳۱۰.

۳. در مصدر اصلی صائد بن صائد ذکر شده است و عامه اختلاف کرده اند که این شخص همان دجال است و یا غیر او می باشد گروهی گفته اند که او غیر از دجال است و گروهی گفته اند که او همان دجال است. بحار الانوار: ۵۲ / ۱۹۹.

۴. بحار الانوار: ۵۲ / ۱۹۳.

۵. المصنف ابن ابی شیبه: ۱۵ / ۱۳۲ ح ۱۹۳۱۵.





از فتنهٔ دجال نباشد. (۱)

۷ - مجمع بن جاریه انصاری می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: ابن مریم نزد باب لُد دجال را به قتل می‌رساند (۲).

۸ - عثمان بن ابوالعاص می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: برای مسلمان‌ها سه مصر خواهد بود؛ منطقه‌ای که محل تلاقی دو دریا باشد و مصری در جزیره و مصری هم در شام و مردم را سه فزع و ترس خواهد بود. سپس دجال خروج کند، در میان سپاهی که از ناحیهٔ مشرق منهزم شود. پس اول مصری که او به آنجا وارد می‌شود، همان محل تلاقی دو دریا باشد و اهل آنجا سه فرقه شوند؛ گروهی می‌مانند و می‌گویند منتظر می‌مانیم تا چه پیش آید. و گروهی به اعراب پیوندند و گروه سوم به مصری که در کنار آنهاست، ملحق شوند، و با دجال هفتاد هزار سپاه باشد و اکثر پیروان او یهود و زنان باشند، سپس او به مصری که در کنار آنهاست، می‌آید و اهل آنجا سه فرقه شوند؛ گروهی می‌مانند و انتظار می‌کشند و گروه دیگر به اعراب می‌پیوندند و گروهی به مصری که در کنارشان است، ملحق می‌شوند. سپس دجال به شام آید و مسلمانان گروهی را برای مقابله با او تا عقبه افیق (۳) بفرستند و آنها را شکست دهند و این بر مسلمانان سخت شود و به گرسنگی شدید و سختی گرفتار شوند؛ به طوری که یکی از آنها زه کمان خود را بسوزاند و بخورد و در این ابتلاء هنگام سحر منادی سه مرتبه ندا دهد: ای مردم! فریاد رس شما آمد و بعضی از آنها به بعضی دیگر گویند: این فریاد مردی است که سیر است. پس عیسی بن مریم علیه السلام هنگام نماز فجر فرود آید و امیر مردم به او می‌گوید: جلو بایست ای روح خدا و با ما نماز بگذار. عیسی بن مریم می‌گوید: ای مردم! بعضی از امت شما بر بعضی دیگر امیر هستند. پس امیر گروه، جلو

۱. المصنف ابن ابی شیبه: ۱۵ / ۱۳۳ ح ۱۹۳۱۷.

۲. سنن ترمذی: ۴ / ۵۱۵ ح ۲۲۴۴.

۳. افیق به فتح همزه و کسر فاء نام قریه‌ای از حروان در طریق غور در ابتداء عقبه‌ای معروف به عقبه افیق است. معجم البلدان: ۱ / ۲۳۲.



بایستد. پس امیر آنها با ایشان نماز گزارد و هنگامی که از نماز فارغ شد، عیسی علیه السلام سلاح خود را برگیرد و به سوی دجال برود و او هنگامی که عیسی را مشاهده نمایند، همانند سرب آب شود و عیسی علیه السلام سلاح خود را میان سینه او بگذارد و او را به قتل رساند. سپس اصحاب و یاران او منهزم و پراکنده شوند. (۱)

۹ - عبدالله بن عمرو گوید: مسیح بن مریم فرود آید و دجال هنگامی که او را ببیند، همانند چربی آب گردد و مسیح او را به قتل رساند و یهود از اطراف او پراکنده شوند و کشته شوند تا این که سنگ بگویند: ای بنده خدا، ای مسلمان! این یهود است. پس بیا او را به قتل برسان. (۲)

۱۰ - از حسن نقل شده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که قبل از قیامت دروغگویانی خواهند بود که از آن جمله صاحب یمامه و اسود عنسی و صاحب جمیر و دجال است و فتنه دجال بزرگترین آنها خواهد بود. (۳)

۱۱ - از انس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دجال به سوی مدینه می آید اما با ملائکه ای که از مدینه حراست می کنند مواجه می شود و انشاء الله، طاعون و دجال در میدنه راه نمی یابند. (۴)

۱۲ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: قیامت برپا نمی شود، مگر این که سی نفر دروغگو و دجال خروج کنند که بر خدا و رسول او دروغ نسبت دهند. (۵)

علائم غیر حتمیه

۱. المصنف ابن ابی شیبہ: ۱۵ / ۱۳۶ ح ۱۹۳۲۴.

۲. المصنف ابن ابی شیبہ: ۱۵ / ۱۴۴ ح ۱۹۳۴۰ و کنز العمال: ۷ / ۲۶۸.

۳. الدر المنثور: ۶ / ۵۱ و المصنف: ۱۵ / ۱۶۱ ح ۱۹۳۷۹.

۴. سنن ترمذی: ۴ / ۵۱۴ ح ۲۲۴۲.

۵. سنن ابی داوود: ۲ / ۲۴۸.



در بخش اول به آن دسته از علائمی و نشانه‌ها که از قبل از ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه به طور حتم رخ می‌دهد و نشانه نزدیکی ظهور و یا همزمان با آن است اشاره و برخی از آنها را ذکر کردیم اکنون به دیگر علائم که حکایت از نزدیک شدن عصر ظهور می‌نماید و پس از واقع شدن آنها وقوع ظهور حتمی نیست اشاره می‌نماییم.

۱ - عبدالکریم خثعمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است هنگامی که ظهور حضرت نزدیک شود، در جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی بیارد که مردم مانند آن را ندیده باشند^(۱).

۲ - ابوبصیر از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که آتشی عظیم از طرف مشرق همانند خاک سرخ مشاهده کردید که سه روز یا هفت روز پیدا گردد، در انتظار فرج آل محمد علیهم السلام باشید، اگر خداوند عزوجل بخواهد. به درستی که خداوند عزیز و حکیم است^(۲).

۳ - سکونی از حضرت ابوعبدالله علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: زمانی بر امت من بیاید که سرائر و درون آنها در آن وقت خبیث و بد و ظاهر آنها زیبا و نیکو شود؛ به جهت طمع در دنیا و این که آنچه را که نزد خدای عزوجل است، نمی‌خواهند. کارهای آنها ریا باشد و خوفی در آن کارها از خدا ندارند. خداوند عقوبت فراگیر و عمومی برای آنها قرار دهد و آنها خدای را به دعای غریق بخوانند و خداوند دعای آنها را مستجاب نگرداند^(۳).

۴ - و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: زمانی بر امت من بیاید که از قرآن به جز رسم و نوشته آن باقی نماند و از اسلام به جز اسم آن نباشد. مردم به اسم مسلمان خوانده شوند و آنها دورترین مردم از اسلام باشند. مساجد آنها آباد و از نظر هدایت ویران و خراب باشد، فقیهان آن زمان بدترین فقیهان زیر سایه آسمان هستند. از آنها فتنه بیرون آید

۱. ارشاد مفید: ۳۸۱/۲.

۲. غیبة نعمانی: ۱۳۴ و بحار الانوار: ۵۲/۲۳۰ ح ۹۶

۳. ثواب الاعمال و بحار الانوار: ۱۹۰/۵۲.

و به آنها بازگردد^(۱).

۵ - از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: چگونه هستید هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق گردند و امر به معروف نکنید و از منکر نهی ننمایید؟ به پیامبر ﷺ گفته شد: یا رسول الله! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این می شود. چگونه هستید هنگامی که به منکر امر کنید و از معروف نهی ننمایید؟ گفته شد یا رسول الله آیا اینگونه خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این می شود. چگونه خواهید بود هنگامی که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید^(۲).

۶ - مجاهد می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: قبل از قیامت و نزدیک آن فتنه هایی نمایان می گردد همچون قطعه های شب تاریک! در آن فتنه ها شخص صبح می کند، در حالی که مؤمن است و شب می کند، در حالی که کافر است! و یا شب می کند در حالی که مؤمن است، و صبح می کند در حالی که کافر است! و گروهی دین خود را به متاع و مال دنیا می فروشند^(۳).

۷ - حارث بن سُوید از علی ﷺ نقل کرده است که فرمود: از اسلام کاسته شود تا این که الله ﷻ گفته نمی شود و هنگامی که چنین شود، یعسوب دین به پاخیزد و ظهور کند، مردم گرد او جمع شوند؛ چون پاره های ابر کوچک. و سوگند به خدا من اسم امیر آنها و محل زانو زدن مرکب آنان را نیز می دانم^(۴).

۸ - عاصم بن ضمیره از علی ﷺ نقل کرده است: خداوند در میان این امت پنج فتنه قرار داده است؛ فتنه عامه، سپس فتنه خاصه، سپس فتنه عامه، سپس فتنه خاصه، سپس فتنه ای که همانند موج دریا باشد. مردم در آن صبح کنند و همانند بهائم و حیوانات شوند^(۵).

۹ - انس می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: از علامت های قیامت این

۱. ثواب الاعمال: ۳۰۱ ح ۴ و کنز العمال: ۱۸۱/۱۱ ح ۳۱۱۳۵ و ۳۱۱۳۶.

۲. بحار الانوار: ۱۸۱/۵۲.

۳. المصنف ابن ابی شیبہ: ۱۱/۱۵ ح ۱۸۹۶۸.

۴. همان: ۲۳/۱۵ ح ۱۹۰۰۰.

۵. المصنف ابن ابی شیبہ: ۲۴/۱۵ ح ۱۹۰۰۴.

است که علم بالا رود و جهل و نادانی ظاهر گردد و شراب خورده شود و زنا نمایان گردد و از تعداد مردان کاسته شود و زنان زیاد گردند^(۱).

۱۰ - در روایت ابوالجارود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل شده است: درباره قول خدای تعالی سؤال کرد که می فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ يَيَاتَا أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾^(۲) امام علیه السلام فرمود: این عذابی است که در آخر الزمان بر فاسقان از اهل قبله نازل گردد و آنها کسانی هستند که نزول عذاب را بر خود انکار می نمایند^(۳).

۱۱ - محمد بن مسلم می گوید: از حضرت ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم علیه السلام به وسیله بیمی که در دلها افتد یاری شود و مؤید به نصر باشد. زمین برای او در نور دیده شود و گنجها برای او ظاهر گردد و سلطان او به شرق و مغرب زمین برسد و خداوند عزوجل دین خود را به وسیله او ظاهر سازد، اگر چه مشرکان ناخشنود شوند و در زمین ویرانه ای نباشد، مگر آن را آباد کند و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد. به آن حضرت عرض کردم: چه وقت قائم عجل الله تعالی فرجه شما ظهور می نماید؟ فرمود: هنگامی که مردان شبیه زنان شوند و زنان شبیه مردان گردند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند و زنان بر زینها سوار شوند و شهادت های دروغین پذیرفته گردد و شهادت های عدل رد شود و مردم خونها را خفیف شمروند و زنا مرتکب شوند و ربا بخورند و از اشرار به خاطر زبان هایشان بترسند و سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن، و زمین بیداء فرو رود و غلامی از آل محمد علیه السلام میان رکن و مقام کشته شود که نام او محمد بن حسن نفس زکیه باشد و صدائی از آسمان بیاید که حق در او و در شیعه او باشد. در آن هنگام قائم عجل الله تعالی فرجه ما خروج کند.

و هنگامی که ظاهر شد، بر کعبه تکیه نماید و نزد او سیصد و سیزده مرد گرد آیند و اوّل

۱. المصنف ابن ابی شیبہ: ۶۵ / ۱۵ ح ۱۹۱۲۷.

۲. سوره یونس: ۵۰.

۳. بحار الانوار: ۱۸۵ / ۵۲ ح ۱۰.

سخنی که گوید، این آیه باشد: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ سپس می گوید: من بقية الله در زمین هستم و هنگامی که نزد او ده هزار مرد جمع شوند، بیرون آید و در زمین معبودی غیر از خدای عزوجل از بت و غیر آن نماند، مگر این که آتشی در او افتد و بسوزد و این بعد از غیبتی طولانی خواهد بود تا این که خدا بداند چه کس در غیبت او اطاعت کرده و به او ایمان آورده است. (۱)

۱۲ - از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: دو آیه و نشان پیش و قبل از این امر (ظهور) خواهد بود؛ گرفتن ماه در پنجم ماه و گرفتن خورشید در پانزدهم ماه، و چنین امری از هنگام هبوط آدم علیه السلام به زمین روی نداده است و در این هنگام حساب منجمان و اهل هیأت ساقط خواهد شد. (۲)

۱۳ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: قبل از بر پا شدن قیامت شما با گروهی جنگ خواهید نمود که پوشش پای آنها از مو باشد و چهره های آنها همانند پریان سرخ رو، و چشم هایی کوچک دارند. (۳)

۱۴ - ابن سابط می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به درستی که در امت من خسف و مسخ و قذف خواهد بود. گفتند: یا رسول الله! این گروه شهادت به توحید دهند؟ فرمود: آری، هنگامی که نوازندگی و خمر و پوشیدن حریر ظاهر گردد. (۴)

۱۵ - از سماک نقل شده است که گفت: قیس نزد علی علیه السلام آمد و برای او سجده کرد و حضرت او را نهی کرد و گفت: برای خدا سجده کن، گفت: از او سوال کنید قیامت چه وقت خواهد بود؟ فرمود: مرا سؤال کردید از امری که جبرئیل و میکائیل هم آن را نمی دانند، ولی اگر بخواهید، شما را از اموری خبر دهم که وقتی تحقق یافت، تا قیامت فاصله زیادی ندارد؛ هنگامی که زبان های مردم نرم و دل ها سخت گردد و مردم رغبت در دنیا کنند و ساختمان

۱. بحار الانوار: ۵۲/۱۹۱ ح ۲۴.

۲. غیبة نعمانی: ۱۴۵.

۳. صحیح مسلم: ۸/۱۸۴.

۴. کنز العمال: ۵۷۱/۱۴ ح ۳۹۶۳۳.



(بسیار بلند) روی زمین ظاهر گردد و برادران با یکدیگر اختلاف کنند و خواست‌های آنها پراکنده باشد و حکم خدا فروخته شود^(۱).

۱۶ - عبدالله بن رزین از عمار بن یاسر نقل کرده است که گفت: به درستی که دولت اهل بیت پیامبر ﷺ در آخر الزمان خواهد بود و برای آن نشانه‌هایی است. پس ملازم زمین باشید و (از هر اقدامی) خود داری نمایید تا این که نشانه‌های آن بیاید.

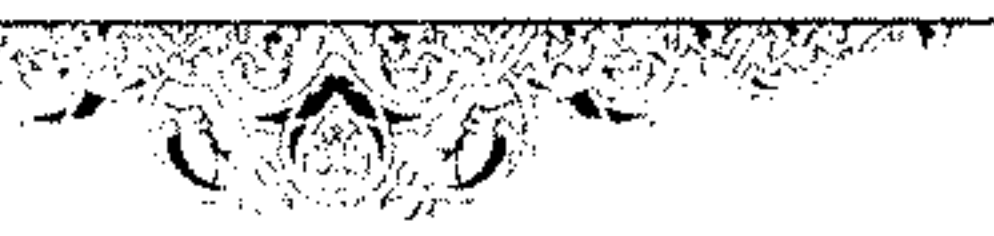
هنگامی که روم و ترک بر شما غلبه کنند و پیشی گیرند و نیروهای خود را مجهز کنند و خلیفه شما که اموال را جمع می‌کند، بمیرد و فردی درستکار صحیح را جایگزین خود نماید و او بعد از چند سال از بیعت با او خلع شود و ملک و حکومت آنها از همانجا که شروع شده، از میان برود و ترک و روم مخالفت کنند و جنگ‌ها در زمین زیاد شود و منادی از کنار دمشق ندا در دهد: وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شده است، و قسمت غرب مسجد آنجا فرو رفته و دیوارش خراب شود. و سه نفر در شام ظاهر شوند که هر کدام در جست و جوی ملک و قدرت هستند، مردی ابلق و مردی سرخ‌رو و مردی از اهل بیت ابوسفیان که در سختی خروج کند و مردم را در دمشق حاضر سازد و اهل مغرب را به مصر بیاورد.

پس هنگامی که آنها داخل شوند، این دوران امارت و حکومت سفیانی است و قبل از آن مردی خروج کند که دعوت به آل محمد ﷺ نماید و ترک در حیره فرود آیند و روم در فلسطین فرود آیند و عبدالله سبقت گیرد تا این که با سپاه این دو در قرقیسا کنار نهر ملاقات کند و جنگ بزرگی روی دهد و صاحب مغرب حرکت کند و مردان را بکشند و زنان را اسیر نماید. سپس برگردد تا اینکه سفیانی در جزیره فرود آید و بر یمانی پیشی گیرد و آنچه گرد آورده‌اند، سفیانی حیازت کند.

سپس به سوی کوفه حرکت کند و اعوان و یاران آل محمد ﷺ را به قتل رساند^(۲).

۱. در المنثور: ۵۲/۶ و کنز العمال: ۲۵۸/۷.

۲. از این نقل استفاده می‌شود که در عصر ظهور حضرت مهدی مردم کوفه و عراق از اعوان و یاران خاندان پیامبر خواهند بود چنانکه امروز اکثر مردم آنجا از دوستان اهل بیت پیامبرند.





سپس مهدی علیه السلام خروج کند و لواء و پرچم او را شعیب بن صالح در دست داشته باشد. هنگامی که اهل شام ببینند که فرزند ابوسفیان امر آنها را به دست گرفته است، به سوی مکه روانه شوند و به آنجا بروند و در آن وقت نفس زکیه کشته شود و برادر او در مکه گرفتار شود. پس منادی از آسمان ندا دهد: به درستی که امیر شما فلانی «مهدی» علیه السلام است که زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد (۱)

۱۷ - عمیره بن نفیل می گوید: از دختر حسن بن علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: این امری که شما انتظار آن را می کشید، محقق نمی شود، مگر این که برخی از برخی دیگر برائت و دوری گزینند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعن کنند و برخی آب دهن بر صورت دیگری اندازند و برخی نسبت به دیگری گواهی به کفر دهند راوی می گوید گفتم: پس در آن خیری نیست. گفت: تمام خیر در آن وقت هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه ما خواهد بود. پس همه آن امور برداشته می شود (۲).

۱۸ - حسن بن جهّم می گوید: مردی از حضرت ابوالحسن علیه السلام از فرج و گشایش سوال کرد، آن حضرت فرمود: آیا به طور مفصل یا به اجمال می خواهی برایت ذکر کنم؟ گفتم: می خواهم به طور اجمال بفرمایید. حضرت فرمود: هر گاه پرچم های قیس در مصر به اهتزاز در آید، و علم ها در خراسان به حرکت در آید (۳).

۱۹ - جابر از ابوجعفر باقر علیه السلام نقل کرده است که پرچم های سیاهی که از خراسان بیرون می آید، در کوفه فرود آید. پس هنگامی که مهدی علیه السلام ظهور نماید، برای بیعت نزد او فرستاده شود (۴).

۲۰ - داود دجاجی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از

۱. غیبه طوسی: ۲۹۳.

۲. بحار الانوار: ۲۱۱/۵۲ ح ۵۸.

۳. غیبه طوسی: ۲۸۷.

۴. غیبه طوسی: ۲۹۲.





امیرالمؤمنین علیه السلام از قول خدای تعالی **﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ بَيْنَهُمْ﴾**^(۱)؛ سؤال شد. آن حضرت فرمود: منتظر فرج از سه ناحیه باشید. گفتم: یا امیرالمؤمنین! آن سه چیست؟ فرمود: اختلاف اهل شام در بین خودشان و پرچم‌های سیاه از خراسان و فزعه در ماه رمضان. به آن حضرت عرض کردم: فزعه در ماه رمضان چیست؟ فرمود: مگر نشنیدید قول خدای عزوجل را در قرآن:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^(۲)؛

«اگر خواهیم از آسمان بر آنها نشانه‌ای فرو فرستیم پس گردن آنها خاضع گردد»

این آیه و نشانه ایست که دختران را از سراپرده بیرون آورد و خوابیده را بیدار کند و بیدار را به فزع و اضطراب دچار سازد^(۳).

۲۱ - ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در آن هنگام که مردم در عرفات وقوف کرده‌اند، سواری بر مرکبی تندرو می‌آید و آنها را از مرگ خلیفه‌ای خبر می‌دهد و در آن وقت فرج آل محمد علیهم السلام و فرج مردم خواهد بود، و اضافه فرمود: هنگامی که علامتی در آسمان مشاهده کردید آتش عظیمی از طرف مشرق چند شب ظاهر خواهد شد، در آن وقت فرج و گشایش برای مردم خواهد بود و این اندکی قبل از قیام قائم علیه السلام خواهد بود^(۴).

۲۲ - ابو خالد کابلی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: گویا من گروهی را می‌بینم که در مشرق خروج کرده‌اند و حق را طلب می‌کنند و به آنها نمی‌دهند و سپس طلب می‌کنند و به آنها نمی‌دهند، پس وقتی دیدند حق را به آنها نمی‌دهند، شمشیرهای خود را بگیرند و پس درخواست آنها را بدهند آنها نپذیرند تا این که قیام کنند و حکومت را بگیرند و آن را به جز به صاحب شما ندهند، کشته‌های آنها شهیدان باشند. بدان اگر من آنان را درک

۱. سوره مریم: ۳۷ و زخرف: ۶۵.

۲. سوره شعراء: ۴.

۳. بحار الانوار: ۲۲۹/۵۲ ح ۹۵.

۴. غیبة نعمانی: ۱۴۲.



کنم خود را برای صاحب این امر نگهداری نمایم^(۱).

۲۳ - زراره می‌گوید: به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: ندای حق است؟ فرمود: آری، سوگند به خدا تا این که هر کس آن را به زبانی که می‌فهمد بشنود، و فرمود: این امر نباشد تا این که نه دهم مردم از میان بروند^(۲).

۲۴ - عبدالکریم از مردی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: قائم علیه السلام قیام نکند تا این که دوازده مرد بپاخیزند و تمام آنها بر این قول هماهنگ باشند که او را دیده‌اند و مردم آنها را تکذیب کنند^(۳).

۲۵ - جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است: با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج به جا آوردیم، در حجة الوداع. پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مناسک حج را به جای آورد، برای وداع کعبه آمد، حلقهٔ درب را گرفت و با صدای بلند مردم را خواند. پس اهل مسجد و بازار جمع شدند و آنگاه فرمود: بشنوید. من گویندهٔ چیزهایی هستم که بعد از من خواهد بود و حاضر به غایب برساند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست تا این که به سبب گریهٔ او مردم هم گریستند و هنگامی که او از گریه ساکت شد، فرمود: بدانید! خدا شما را رحمت کند، بدرستی که مثل شما امروز مانند برگی است که هیچ تیغی نداشته باشد تا یکصد و چهل سال. سپس بعد از آن تا دویست سال خاری است که ورقی و برگی ندارد تا این که در آن دیده نمیشود، مگر سلطان جائر یا ثروتمند بخیل یا دانشمندی که تمایل و رغبت در مال دارد و یا نیازمند دروغگو و یا پیرمرد فاجر و یا کودک وقیح و یا زن احمق سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست.

سلمان فارسی به پا خاست و گفت: یا رسول الله! ما را خبر ده که چه زمانی خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای سلمان! هنگامی که علماء شما اندک شوند و قاریان از میان بروند و زکات را قطع کنید و منکرات را اظهار نمایید و صدای شما در مساجد بلند شود و دنیا را روی

۱. بحار الانوار: ۵۲/۲۴۳ ح ۱۱۶.

۲. غیبة نعمانی: ۱۴۷.

۳. بحار الانوار: ۵۲/۲۴۴ ح ۱۲۱.

سرهای خود قرار دهید و علم و دانش را زیر پاهای خود بگذارید و دروغ حدیث شما باشد و غیبت میوه شما گردد و حرام غنیمت شما باشد، بزرگ به کوچک ترحم نکند و کوچک شما بزرگ شما را احترام ننماید.

در آن هنگام لعنت بر شما فرود آید و مصیبت شما میان خود شما باشد و دین شما همانند لفظی بر زبان‌های شما باقی بماند.

پس هنگامی که چنین خصالی در میان شما پدید آمد، در انتظار باد سرخ و مسخ و باریدن سنگ باشید و تصدیق این امر از کتاب خدای عزوجل می‌باشد:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾^(۱).

«بگو او قادر است بر اینکه عذابی از بالای شما و یا از زیر پاهای شما بفرستد و یا لباس پراکندگی بر شما بپوشاند و بعضی از شما را عذاب بعض دیگر بچشاند نظر کن چگونه آیات را می‌نمایم شاید آنها بفهمند».

پس گروهی از صحابه برخاستند و گفتند: یا رسول الله! ما را خبر ده که چه زمانی خواهد بود.

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که نمازها به تأخیر افتد و از شهوات پیروی شود و شراب نوشیده شود و پدران و مادران سب و دشنام شوند.

تا آنجا که حرام را غنیمت شمردند و زکات را غرامت به حساب آورند و مرد زن خود را اطاعت نماید و به همسایه جفا کند و رحم را قطع نماید و بزرگان ترحم نکنند و شرم کوچک‌تران اندک گردد و بناها را محکم کنند و شریکان با یکدیگر در معامله خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شایع گردد و مردان با لباس زنان خودشان را بیاریند و از زنان پوشش حیا گرفته



شود و تکبر در دل‌ها چون سم مهلک نفوذ کند، معروف کم شود و جرائم آشکار گردد و بزرگان خوار و یا امور بزرگ بی ارزش گردند و ستایش را با مال طلب کنند و برای اظهار بی‌نیازی مال انفاق کنند و از آخرت به دنیا مشغول شوند و ورع و پرهیز اندک شود و طمع و هرج و مرج بسیار گردد و مؤمن خوار و منافق عزیز شود. مساجد آنها آباد به اذان باشد و دل‌های آنها از ایمان خالی گردد و قرآن را خفیف شمارند و از سوی مردم به مؤمن توهین شود.

در آن هنگام چهره‌ها همانند چهره آدمیان و دل‌های آنها دل‌های شیاطین است. سخنان آنها از عسل شیرین‌تر و دل‌های آنها تلخ‌تر از حنظل خواهد بود. آنها گرگانی هستند که بر تن لباس دارند. هیچ روزی نباشد، مگر این‌که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: آیا به من مغرور می‌شوید و بر من جرات می‌کنید؟ و نیز می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^(۱)؛ «آیا گمان می‌کنید که

ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید».

پس سوگند به عزت و جلال خودم، اگر نبود کسی که مرا عبادت می‌کند از روی اخلاص، به کسی که مرا عصیان می‌کند به مقدار چشم برهم زدن مهلت نمی‌دادم و اگر ورع پرهیزکاران از بندگانم نبود، من از آسمان قطره‌ای باران فرو نمی‌فرستادم و برگ سبزی را نمی‌رویاندم.

پس عجب از گروهی که اموالشان خدایان آنها است و آرزوهای آنها طولانی و عمرهای آنها کوتاه است و آنها طمع دارند که در مجاورت مولای خود قرار گیرند و به آن هرگز نرسند، مگر با عمل، و عمل جز با عقل تمام نگردد^(۲).

این روایات برخی از آثار وارده از معصومین علیهم‌السلام است که در آن به تعدادی از نشانه‌هایی که قبل از ظهور رخ خواهد داد اشاره شده. البته اخبار در این رابطه بیشتر از این مقدار است که به همین مقدار بسنده نمودیم.

۱. سوره مؤمنون: ۱۱۵.

۲. بحار الانوار: ۵۲/۲۶۲ ح ۱۴۸.

شرائط ظهور

ظهور حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه شرایط و مقدماتی دارد که برخی از آنها را خداوند فراهم می‌آورد و برخی دیگر را مردم فراهم می‌نمایند و در برخی از احادیث و روایات به آن شرایط و مقدمات اشاره شده است که در بعضی از روایات قبلی ذکر شد و ما از تکرار آن خود داری می‌کنیم.

احادیث تمهید

مصادر حدیث شیعه و سنی اتفاق دارند که ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه بعد از یک حرکت تمهیدی خواهد بود و نیز دلالت دارند بر این که پرچم‌های سیاه از ایران دولت آن حضرت را مهیا و زمینه حکومت ایشان را آماده می‌کنند و نیز روایات شیعه و سنی اتفاق دارند بر دو شخصیتی که از ایران هستند که آن دو خراسانی و یا بر اساس مصادر شیعی «هاشمی خراسانی» و همراه او «شعیب بن صالح» می‌باشند و این آماده سازی در سه بخش آمده است. بنابراین، احادیث تمهید سه قسم است:

۱ - احادیثی که در آن خروج صاحبان پرچم‌های سیاه، ذکر شده، که مورد اتفاق عامه و خاصه می‌باشد.

۲ - احادیثی که درباره دولت یمانی وارد شده است و تنها در مصادر شیعه است و شبیه آن چیزی است که در مصادر اهل سنت است که خروج یمانی بعد از مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

۳ - احادیثی که دلالت دارند بر کسانی که زمینه ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را قبل از ظهور او مهیا می‌نمایند. بدون این که در آن تعیین شده باشد که این احادیث به صورت عام قابل تطبیق بر آماده سازان ایرانی و یمانی حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

همچنین در احادیث شریف معین شده است که دوران دولت اهل یمن که زمینه سازان حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه هستند، در همان سال ظهور حضرت خواهد بود که مقارن خروج سفیانی



در بلاد شام است یا قریب به خروج او می‌باشد، اما دولت آماده سازان ایرانی حکومت مهدی علیه السلام در دو مرحله جدا از یکدیگر آمده است:

مرحله اول

آغاز حرکت آنها به دست مردی از قم خواهد بود و شاید حرکت او به معنای زمینه سازی و تمهید آغاز امر حضرت مهدی علیه السلام است ^(۱) که وارد شده است و ابتدای آن از ناحیه مشرق است.

مرحله دوم

ظهور دو شخصیت وعده داده شده است که در میان آنها خراسانی و فرمانده سپاه او که در احادیث از او به نام شعیب بن صالح یاد شده است؛ دیده می‌شوند. البته روایات صحیحی در مصادر ما وجود دارد که ظهور خراسانی و شعیب بن صالح مقارن ظهور یمانی و سفیانی می‌باشد؛ از جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: سه نفر، خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز خواهند بود و در میان آنها پرچمی بهتر از پرچم یمانی نباشد. او راهنمایی به سوی حق می‌نماید ^(۲).
و این مرحله آخر از دولت ایرانیان است که نزدیک ظهور امام مهدی علیه السلام می‌باشد ^(۳).

زمان و مکان ظهور

تعدادی از روایات متضمن زمان و مکان ظهور امام عصر عجل الله فرجه می‌باشد که به ذکر برخی از آن روایات می‌پردازیم.

۱. عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال: رجل من اهل قم يدعو الناس الى الحق يجتمع معه قوم كزیر الحديد لا تزلهم الرياح العواصف ولا يملون من الحرب ولا يجنبون و علی الله يتوكلون و العاقبة للمتقين . سفینه البحار: ۲/۴۴۶.
۲. بحار الانوار: ۲۱۰/۵۲.
۳. عصر ظهور: ۱۶۰.



۱ - از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سپس مهدی علیه السلام در «مکه» هنگام «عشاء» ظاهر می‌شود، در حالی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیراهن و شمشیر آن حضرت همراه اوست و علامات و نشانه‌ها نیز با او می‌باشد.

پس هنگامی که نماز عشاء را به جای آورد، با صدای بلند فریاد زند: ای مردم! من شما را یادآوری می‌کنم که خدا را به یاد آورید و برای خدا مقاومت کنید و او حجت خود را بر شما تمام کرد و انبیا را فرستاد و کتاب را نازل کرد و شما را فرمان داد و امر نمود که هرگز به او شرک نوزید و بر فرمانبرداری و طاعت او و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم بکوشید و آن چه را که قرآن آورده و احیاء نموده است زنده نگاه دارید و هرچه را که قرآن میرانده آن را بمیرانید و یار و مدد کار هدایت باشید و تقوا را پاسداری کنید که فنای دنیا نزدیک شده و اعلام وداع و جدایی نموده است و من شما را به سوی خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم، و عمل به کتاب خدا و به کار گرفتن احکام و دستورات آن، میراندن باطل و نابود کردن آن و احیای سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که متروک مانده و از میان رفته است^(۱) دعوت می‌کنیم.

۲ - مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام در مورد مکان ظهور امام مهدی عجل الله فرجه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند به خدا ای مفضل! گویا به او (حضرت مهدی) نگاه می‌کنم که داخل مکه شده و بُرد و جامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بر دارد و بر سرش عمامهٔ زرد رنگی است و کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پایش و در دست او عصایی باشد و پیشاپیش او گوسفندانی است و حرکت می‌کند بسوی بیت خدا و کسی او را در آنجا نمی‌شناسد و او ظاهر شود، در حالی که جوان است.

مفضل عرض کرد: ای سید من! او به صورت جوان باز می‌گردد یا این که در هیأت پیری ظاهر می‌گردد؟ امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! هنگامی که فرمان از طرف خدای تعالی بیاید، هر گونه که بخواهد و به هر صورت که بخواهد، ظاهر می‌شود.

۱. الامام المهدی من المهد الى الظهور: ۵۱۵.



مفضل عرض می‌کند: ای سید من! از کجا و چگونه ظاهر می‌گردد؟ حضرت فرمود: ای مفضل! او به تنهایی ظاهر می‌شود و به تنهایی بسوی بیت الله می‌آید و به تنهایی وارد کعبه می‌شود و در تنهایی روز را به شب می‌رساند. پس هنگامی که چشمها به خواب رفت و تاریکی همه جا را فراگرفت، جبرئیل و میکائیل و ملائکه که در صفوف هستند، بر او فرود آیند و جبرئیل او را گوید: ای سید من! کلام تو مقبول و فرمان تو متاع خواهد بود. پس آن حضرت دست بر صورت مبارک خود می‌کشد و می‌گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ
فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^(۱).

«خدا را حمد که وعده خود را تحقق بخشید و زمین را به ارث به ما عطا کرد که از بهشت هر کجا را که خواهیم، برای خود قرار دهیم و اجر عمل کنندگان نیکو باشد».

و آنگاه میان رکن و مقام بایستد و فریاد زند که: ای گروه نقیبان و خواص من و ای کسانی که خداوند شما را برای من ذخیره کرده تا مرا قبل از ظهورم یاری دهید! نزد من آید و فرمان برید. پس این فریاد به آنان می‌رسد، در حالی که آنها در محراب‌های خدا یا در بستر خود در شرق و غرب زمین هستند پس و به سوی او حرکت کنند و زمانی بمقدار چشم بر هم زدن نگذرد که تمام آن یاران برابر حضرت میان رکن و مقام قرار گیرند.

در این هنگام خدای عزوجل امر کند: نوری به صورت عمودی از زمین تا آسمان پدید آید تا آن نور خانه هر مؤمنی که روی زمین است را روشن سازد و مؤمنان به آن نور شاد و مسرور شوند، در حالی که هنوز از ظهور قائم ما اهل بیت علیه و علیهم السلام خبر دار نشده‌اند.

سپس صبح کند، در حالی که سیصد و سیزده مرد، به تعداد اصحاب رسول خدا ﷺ در جنگ بدر، در برابر آن حضرت ایستاده باشند.

آنگاه سید ما قائم علیه تکیه بر کعبه می‌نماید و می‌گوید: ای مردم! بدانید هر که خواهد نظر



بر آدم و شیث کند، پس بر من نظر کند.

بدانید هر که اراده کرده تا نظر به نوح و فرزندش سام کند، من نوح و سام می باشم. بدانید هر که می خواهد نظر بر ابراهیم و اسماعیل کند، من ابراهیم و اسماعیل هستم. بدانید هر که اراده کرده نظر بر موسی و یوشع نماید، من موسی و یوشع هستم و آگاه باشید هر که خواهد نظر بر عیسی و شمعون کند، من آن عیسی و شمعون می باشم و بدانید هر که اراده کرده نظر بر محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کند من محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می باشم.

و بدانید هر که خواهد حسن و حسین علیهما السلام ببیند، من همان حسن و حسین و هر که اراده کرده نظر بر امامان از اولاد حسین علیه السلام کند، اکنون نظر بر من کند و آنان را ببیند. پس اجابت کنید دعوت مرا که همانا من شما را خبر دهم از آنچه که به شما خبر داده شده و هرچه که از آن خبر داده نشده‌اید^(۱).

۳- ابوبصیر می گوید: ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام روز شنبه خروج می کند که مصادف با روز عاشورا باشد، همان روزی که حسین علیه السلام در آن به شهادت رسید^(۲).

۴- ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا قائم صلوات الله علیه که بنام او در شب بیست و سوم ندای آسمانی آمده است در روز عاشورا، همان روزی که حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسیده، قیام کند^(۳).

۱. بحار الانوار: ۹/۶/۵۳.

۲. کمال الدین: و بحار الانوار: ۲۸۵/۵۲ ح ۱۷.

۳. ارشاد مفید: ۳۴۱.

فصل دوازدهم

ظهور و قیام امام مهدی علیه السلام



پس از بیان نشانه‌هایی که در روایات ذکر شد، مثل ندای آسمانی و غیر آن، چنان که در فصل قبل متذکر شدیم امام علیه السلام - ظهور خواهد کرد و پس از آن با بعضی از انصار و یاران خود ارتباط برقرار نموده و همه جا در عالم گفت و گو از او خواهد بود و مردم او را یاد می‌کنند و به او علاقه پیدا می‌کنند در مکه مکرمه و این امر باعث می‌شود تا دشمنانش از ظهور او در ترس فرو روند و در صدد چاره جویی بر آیند و اخبار او را دنبال کنند و در میان مردم شایع می‌شود که آن حضرت در مدینه منوره سکونت خواهد کرد.

حکومت حجاز نیروهای خارجی همچون، لشکر سفیانی را از سوریه برای کنترل وضع داخلی در حجاز طلب می‌نمایند و لشکر سفیانی وارد مدینه منوره می‌شود و اقدام به دستگیری بنی هاشم کرده، و گروهی از آنان و شیعیان را به قتل می‌رسانند.

در روایت ابن حماد آمده است: سفیانی سپاهی را به مدینه اعزام می‌کند و در آنجا مردی را می‌کشد و مهدی و منصور از مدینه خارج می‌شوند و کوچک و بزرگ از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را دستگیر و همه را زندانی می‌کنند و کسی از آنها را رها نمی‌کنند.

آنگاه لشکر سفیانی در جست و جوی دو نفر از مدینه بیرون می‌روند و مهدی علیه السلام از مدینه بر همان روش و سنت موسی علیه السلام بیرون می‌آید تا وارد مکه می‌گردد.

آغاز قیام امام مهدی علیه السلام

پس از ورود امام علیه السلام به مکه حضرت با بعضی از انصار و یاران خود ارتباط برقرار می‌کند تا این که قیام مقدس خود را از حرم شریف در شب دهم محرم بعد از نماز عشاء آغاز کند و هنگامی که اولین بیانیة خود را برای اهل مکه صادر می‌نماید، دشمنان او در صدد قتل او بر





می آیند، ولی انصار حضرت گرد او را گرفته، از او دفاع می کنند و بر مسجد الحرام و مکه سیطره پیدا کرده آنجا را در اختیار می گیرند و در صبح روز دهم محرم امام مهدی علیه السلام بیانیۀ خود را به تمام مردم عالم به زبان های مختلف اعلام می نماید و آنها را به نصرت و یاری خود دعوت می کند و اعلام می نماید که در مکه باقی می ماند تا این که معجزه ای که جدش محمد صلی الله علیه و آله به او وعده داده است روی دهد، و آن معجزه، فرو رفتن و نابود شدن سپاهی است که برای از میان برداشتن و متوقف کردن حرکت و قیام امام مهدی علیه السلام متوجه مکه شده است.

سپس آن معجزه موعود بعد از زمان کوتاهی تحقق می پذیرد و لشگر سفیانی که به سوی مکه حرکت کرده در میان راه بین مدینه و مکه در سرزمین بیداء^(۱) در زمین فرو رفته و نابود می شوند و این تحقق وعده خدای عزوجل است که فرموده:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ^(۲)

و اگر ببینی هنگامی که فرع کنند و آنگاه فوتی نباشد و از جایی نزدیک گرفته شوند.

پس از فرو رفتن سپاه سفیانی در زمین کسانی که جلوتر از آنها رفته اند، باز می گردند تا ببینند که همراهان آنها چه شدند. پس آنها هم به آنچه به همراهانشان رسیده گرفتار شوند و کسانی که از پی آنها می آیند نیز به آنها می رسند و به همان کیفر دچار می شوند^(۳) و بعد از معجزه خسف و نابود شدن جیش سفیانی امام مهدی علیه السلام با سپاه خود از مکه به سوی مدینه حرکت خواهد کرد^(۴).

وقایع هنگام ظهور

هنگامی که حضرت مهدی عجل الله فرجه ظهور کند وقایعی رخ خواهد داد که برخی از

۱. بیداء نام زمینی است میان مکه و مدینه که سفیانی در آن به عقوبت خسف دچار می شود.

۲. سوره سبا: ۵۱.

۳. مسند احمد: ۲۸۷/۶ و معجم احادیث الامام المهدی: ۴۸۱/۱.

۴. عصر الظهور: ۱۱.

آنها را ذکر می‌کنیم.

از جمله آن وقایع خطبه آن حضرت در مکه مکرمه خواهد بود.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: قائم ما عجل الله تعالی فرجه در آن روز در مکه و در کنار بیت الله الحرام، در حالی که به کعبه تکیه کرده است، ندا می‌کند و می‌فرماید: ما از خدا یاری می‌جوییم. پس چه کس از مردم ما را اجابت می‌نماید که ما اهل بیت و خاندان پیامبر شما محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از مردم به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتریم؟ ای مردم! هر کس در رابطه با آدم با من به مجادله پردازد، بداند که من از او به آدم اولی هستم و کسی که در رابطه با نوح با من احتجاج کند، من به نوح از مردم سزاوارترم و هر کس در رابطه با ابراهیم با من احتجاج نماید، من به ابراهیم از مردم سزاوارترم و هر کس در رابطه با محمد صلی الله علیه و آله با من احتجاج کند، من به محمد از مردم سزاوارترم و هر کس در رابطه با پیامبران با من احتجاج کند، من سزاوارتر از مردم به پیامبران می‌باشم. آیا خدای متعال در کتاب محکم خود نفرموده است؟

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱).

«همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزیده و ذریه‌ای بعضی از بعضی دیگرند و خداوند شنوا و دانا است»^(۲).

پس ای مردم! من تنها باقیمانده از آدم و ذخیره‌ای از نوح و برگزیده‌ای از ابراهیم و انتخاب شده‌ای از محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستم.

ای مردم بدانید! هر که بامن درباره کتاب خدا احتجاج کند، من سزاوارترین مردم به کتاب خدا هستم. بدانید هر که درباره سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله با من احتجاج کند، من سزاوارتر به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

پس شما را سوگند به خدا! هر که امروز سخن مرا می‌شنود، و آن را به آنهایی که در اینجا

۱. سوره آل عمران: ۳۳.

۲. سوره آل عمران: ۳۳.

حاضر نیستند، برساند، و از شما به حق خدا و رسول او ﷺ و حق خودم نسبت به شما که مرا بر شما حق قرابت با رسول خدا می باشد، درخواست می کنم که ما را یاری کنید و از کسی که می خواهد بر ما ظلم و ستم کند، جلوگیری نمایید که به تحقیق ما را بیم دادند و بر ما ظلم کردند و ما را از وطن آواره نمودند و از دیار و فرزندانمان جدا کردند و بر ما ستم شد و حق ما از ما گرفته شد و اهل باطل بر ما افترا بستند. پس در مورد ما خدا را منظور دارید و ما را تنها نگذارید و مخذول نسازید و ما را یاری کنید که خدای تعالی شما را یاری فرماید^(۱).

از زیدبن علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: هنگامی که قائم از آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین قیام کند، می فرماید: ای مردم! ما همان خاندانی هستیم که خداوند در کتاب خود به شما وعده فرموده:

«الَّذِينَ إِِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^(۲).

«کسانی که اگر در زمین تمکن به آنها دهیم و اسباب فراهم شود نماز را بر پا دارند و زکات دهند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و عاقبت همه امور برای خداوند خواهد بود»^(۳).

مأموریت امام و تعامل ایشان با مردم

امام مهدی عجل الله فرجه مردم را دعوت خواهد کرد، به همان چیزی که همه انبیا مردم را به آن دعوت می کردند و آن دعوت به توحید و پرستش خدای یگانه و دوری جستن از پرستش بتها و پرهیز از شرک و ثنویت است که قرآن آن را با صراحت بیان کرده است و می فرماید:

۱. غیبة نعمانی: باب ۱۴ ح ۶۷.

۲. سوره حج: ۴۱.

۳. بحار الانوار: ۳۷۳ / ۵۲.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...﴾^(۱).

«ما در میان هر امتی رسولی را فرستادیم که مردم را به پرستش خدا می‌کند و از آنها بخواهد از طاغوت دوری نمایند.»

و در حقیقت آن حضرت مردم را دعوت به حیات می‌کند؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^(۲).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و رسول او را اجابت کنید هنگامی که شما به چیزی دعوت می‌کند که به شما حیات می‌بخشد.»

و خداوند پیامبران را برای اقامه عدل و قسط فرستاد. چنانکه فرمود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^(۳).

ما رسولان را با بینات و معجزات فرستادیم و کتاب و میزان را با آنها نازل کردیم تا مردم قیام به قسط و عدل کنند.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...﴾^(۴).

بگو پروردگارم مرا امر به قسط نموده است.

بنابراین حضرت امام مهدی عجل الله فرجه مردم را دعوت به ارزشهای انسانی و حاکمیت

عدل خواهد نمود.

اما نحوه تعامل حضرت با مردم همان نحوه تعامل پیامبران الهی با امتشان خواهد بود و

همانگونه که رسول خدا ﷺ با مردم خصوصاً با مخالفان و معاندان رفتار کرد، رفتار می‌کند، و

۱. سوره نحل: ۳۶.

۲. سوره انفال: ۲۴.

۳. سوره حدید: ۲۵.

۴. سوره اعراف: ۲۹.

برخورد پیامبر ﷺ در سه مرحله و در حقیقت به سه شیوه و طریقه بود.

۱ - دعوت به توحید و دوری جستن از پرستش بت‌ها با تفکر و تعقل؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^(۱)؛ بگو این راه من است.

سوی خدا دعوت می‌کنم با بصیرت من و کسی که از من متابعت کند.

۲ - با کسی که دعوت او را نپذیرد اما روش سلّم و صلح را اتخاذ نماید. با او از در ستیز وارد نشود و طریقه نبرد و مبارزه را پیشه نسازد و این همان طریقه و روش پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ بود که با کسانی که سلّم و سازش را طالب بودند، با مدارا و مسالمت رفتار می‌نمود. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...﴾^(۲).

«اگر آنها به سلّم و مسالمت روی آورده‌اند تو نیز با آنها همین گونه با مسالمت رفتار کن.»

و در روایات آمده است که طریقه و سلوک حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همان روش و سیره رسول خدا ﷺ خواهد بود و در ضمن روایتی آمده است که پس از ظهور آن حضرت، شخصی به پاخیزد و ندا دهد ای مردم این همان کس است که در جست و جوی او بودید. اکنون آمده است، شما را دعوت می‌کند به آنچه رسول خدا ﷺ شما را به آن دعوت کرد. پس مردم بپاخیزند و آن حضرت نیز خود بپاخیزد و خود را معرفی کند و بگوید من فرزند پیامبر خدا ﷺ می‌باشم و شما را دعوت می‌کنم به آنچه پیامبر خدا شما را دعوت کرده است^(۳).

۳ - نوع سوم برخورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صورت مقابله و نبرد است اما این روش در

۱. سوره یوسف: ۱۰۸.

۲. سوره انفال: ۶۱.

۳. بحار الانوار: ۵۲/۳۰۶ ح ۷۹.



مقابله با ستمگران و مستکبران که تسلیم حق و عدالت نمی‌شوند و در مقابل حاکمیت خدا و عدل جبهه‌گیری می‌کنند به کار گرفته می‌شود چنان که در روایات نیز آمده است.

البته باید به این نکته توجه شود که اکثر مردم دنیا با آن به سبب کامل شدن عقل از آن حضرت پیروی می‌کنند؛ و با ایشان هماهنگ هستند چنان که در روایت آمده است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم ما عجل الله تعالی فرجه قیام کند، خداوند دست خود را بر سر بندگان خود می‌گذارد، پس به سبب آن خرده‌های مردم را گرد آورد و عقل آنها را کامل گرداند^(۱).

مقابله امام (ع) با دشمنان تا دندان مسلح

همانگونه که از روایات فراوان استفاده می‌شود، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و مستکبران و ظالمان را سرکوب نموده و عدل و داد را حاکم می‌نماید.

اما در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که امام علیه السلام با چه نوع یا انواع سلاحی به مقابله با دشمن می‌پردازد و با چه امکاناتی بر ایشان غلبه پیدا می‌کند.

در پاسخ باید گفت: امکاناتی که حضرت در اختیار دارند تا مأموریت الهی خویش را محقق سازند مرکب از امکانات معنوی و مادی است. قطعاً امام علیه السلام نیروهای خود را مجهز و مسلح به سلاحهای روز می‌گرداند چنانکه در روایت ابن حجاج آمده است که امام صادق فرمودند: وقتی قائم ما عجل الله تعالی فرجه قیام می‌کند به سرزمین نزدیک کوفه به نام «رحبه» می‌آیند و به نقطه‌ای اشاره کرده می‌فرمایند: این محل را حفر کنید؛ چون آن زمین را حفر می‌کنند سلاحهای بسیاری در آنجا می‌بینند که بیرون آورده و حضرت لشگری با دوازده هزار نیرو را با آن سلاحها مسلح و مجهز کرده به سوی دشمن می‌فرستند از این روایت و دیگر روایات

۱. اصول کافی: ۱/۲۵.



استفاده می‌شود که امام علیه السلام برای قیام خود نیروها و تجهیزات و ادوات جنگی را مطابق، نحوه برخورد با دشمن و نیازهای سپاه خود تهیه و در گوشه و گوشه جهان آماده فرموده‌اند و شاید حضرت از سلاحهایی استفاده کنند که از نظر نظامی فوق پیشرفته باشد چنانکه امروزه نمونه‌هایی از آن در دست ساخت است با یک فرستنده امواج می‌شود توان دشمن را مختل کرد که حتی یک موشک توانایی برخورد با هدف را نداشته باشد و حتی شاید با دستگاهی بسیار کوچک به توان ابزارها و ادوات بسیار خطرناک جنگی را از کار انداخت و یا آنها را منفجر کرد.

اما در کنار این ادوات و تجهیزات جنگی موجود یا فوق پیشرفته باید به امکانات و کمکهای معنوی توجه بیشتری کرد، چنانچه در گذشته شاهد آن بودیم و قرآن کریم هم به نقل آن پرداخته است. آنجا که آتش سوزان را خداوند به گلستان تبدیل می‌کند یا جن و انس و جماد و نبات را به عنوان لشگر سلیمان قرار می‌دهد به گونه‌ای که هیچکس را یارای برخورد با قدرت سلیمان نبود که در یک چشم بر هم زدن تمام زمین زیر پایشان می‌چرخید و امور مهمی انجام می‌شد و تخت بلقیس حاضر می‌گشت، قطعاً علمی در عالم تکوین وجود دارد که از چشم و قدرت علم و درک بشر امروز پوشیده است و نمونه‌های آن در تاریخ دیده شده و یا عصای موسی و ید بیضای او و قدرت عیسی که همه اینها در اختیار پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بود و تمام آنها و قدرت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همه و همه در اختیار فرزند بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. پس کسی که هم توانایی استفاده از قدرت نظامی روز را داشته باشد و هم قدرت علمی برای به دست آوردن سلاحهای دفاعی و تهاجمی فوق توان علمی بشر را و همچنین با قدرت الهی و امدادهای غیبی و نیروهای معنوی حمایت شود. و در عالم تکوین از ملک و جن گرفته تا باد و زلزله و آبها و رود را در اختیار داشته باشد به راحتی می‌تواند بر جهان در کوتاه‌ترین مدت تسلط یابد و باید بر این همه توان و قدرت اضافه کرد نیروی انسانی گسترده را در جهان که او را خواسته و پذیرفته‌اند و امام علیه السلام را منجی خود می‌دانند و همه همراه و پشت سر او هستند و قدرتهای استکباری تنها و بی یار مانده با اندک فریب خوردگان



شیطان توان رویارویی با مردم جهان را ندارند و عاقبت آنان جز خذلان و شکست نخواهد بود.

و ما در اینجا به بعضی از روایات که حکایت از نوع سلاح و امکانات معنوی و ماده حضرت می باشد می پردازیم.

۱ - محمد بن مسلم ثقفی می گوید: از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما به سبب ترس یاری می شود و با نصرت الهی تأیید می گردد زمین برای او در نوردیده شود و گنج های زمین برای او ظاهر گردد و سلطنت و حاکمیت او به مشرق و مغرب برسد و خداوند عزوجل به سبب او دین خود را بر تمام ادیان غلبه بخشد، اگر چه مشرکان را خوشایند نباشد. پس در زمین نقطه خراب و ویرانی نباشد مگر این که آن را آباد نماید و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز بگذارد^(۱).

۲ - هروی از امام رضا علیه السلام و او از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، به من ندا شد: ای محمد! گفتیم: لَبَّيْكَ پروردگارم و سَعْدَيْكَ وَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ! آنگاه به من ندا شد: ای محمد! تو بنده منی و من پروردگار توام. پس مرا بندگی کن و بر من توکل نما که تو نور من در میان بندگانم هستی و رسول من به سوی خلق منی و حجت من بر خلائقی. برای تو و پیروان تو بهشت را آفریدم و برای مخالفان تو آتش را خلق کردم و برای اوصیای تو کرامت خود را لازم کردم و برای پیروان ایشان پاداش خود را واجب کردم.

پس من گفتم: ای پروردگار من! اوصیای من کیان اند؟ به من ندا رسید: ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده اند. پس من در نزد پروردگارم به ساق عرش نگاه کردم، دوازده نور را دیدم در هر نوری سطری سبز دیدم که نام وصی ای از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امت من بود.

۱. اکمال الدین: ۱ / ۳۳۰ ح ۱۶.



پس گفتم: ای پروردگار من! اینان اوصیای من بعد از من هستند؟ ندا آمد: ای محمد: اینان اولیای من و احبای من و برگزیدگان من و حجت‌های من بعد از تو بر مردم می‌باشند و هم ایشان اوصیای تو و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو می‌باشند، و به عزت و جلال خودم من به وسیله آنها دین خود را ظاهر سازم و کلمه خود را تعالی بخشم و با آخرین آنها زمینم را از دشمنانم پاک گردانم.

و من او را مالک شرق و غرب زمین خواهم کرد و باها را مسخر او گردانم و ابرهای سخت را برای او خوار کنم و در اختیار او گذارم و وسایلی که او را به مقاصدش رساند به او دهم و با سپاه خود او را یاری کنم و او را به ملائکه خود مدد کنم تا این که دعوت من بلند شود و خلق من بر توحید گرد آیند. سپس ملک او را ادامه دهم و ایام را میان اولیای خودم بگردانم تا روز قیامت فرا رسد^(۱).

۳ - محمد بن فیض از محمد بن علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: عصای موسی علیه السلام برای آدم بود و به شعیب رسید و سپس به موسی بن عمران علیه السلام منتقل شد و آن عصا نزد ما می‌باشد و هم اکنون آن سبز است همانند وقتی که از درخت جدا شده است، و آن هنگامی که از او خواسته شود، سخن گوید و برای قائم ما عجل الله تعالی فرجه ذخیره شده است و او با آن عصا همان کاری را انجام می‌دهد که موسی با آن عصا انجام داد و آن عصا دشمنان را بیم دهد و به سرعت می‌گیرد آنچه نادرست و به خلاف حق باشد^(۲) آنچه به او فرمان داده شود انجام دهد. و آن عصا هنگامی که انداخته شود و حمله کند! برای او دو لب باشد، که فاصله میان آن چهل ذراع باشد و با زبان خود^(۳). آنچه گرد آورده‌اند به سرعت می‌گیرد^(۴).

۱. علل الشرایع: ۵/۱ و عیون اخبار الرضا: ۲۶۲/۱.

۲. شاید مراد در این جا این باشد که آنچه را مخالفان از سپاه و آلات حرب گرد آورده‌اند آن عصا به سرعت آنها را از بین می‌برد. مرآة العقول: ۳۸/۳.

۳. کافی: ۲۳۱/۱ و کمال الدین: ۳۹۱/۲.

۴. کافی: ۳۲۱/۱ و کمال الدین: ۳۹۱/۲.

۴ - معاویه دُهنی از حضرت صادق علیه السلام در رابطه با این سخن خدای تعالی:

«يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ»^(۱).

«مجرمان با سیما و صورت شناخته می‌شوند و با موی جلوی سر و قدم‌ها گرفته می‌شوند.»

نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ای معاویه! مردم درباره این آیه چه می‌گویند؟

معاویه دُهنی می‌گوید: به حضرت عرض کردم گمان مردم بر این است که مجرمان در روز قیامت به چهره شناخته شوند و به آنها امر کرده شود و موهای پیشانی و قدم‌های آنها را بگیرند و در آتش اندازند. امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه خداوند جبار تبارک و تعالی نیاز به شناختن مخلوقی دارد که آنها را آفریده و آنها مخلوق او هستند؟ به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم پس مراد از آن چیست؟ فرمود: هنگامی که قائم عجل الله فرجه قیام کند، خداوند به او شناخت چهره و سیما عطا کند. پس به کفار امر کند و آنها با موهای پیشانی‌شان و گام‌هایشان گرفته شوند و آنگاه با شمشیر مجازات شوند^(۲).

۵ - سهل بن زیاد از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند ذوالقرنین را مُخَيَّر کرد میان دو ابر آرام و سخت هر کدام را که خواهد، اختیار کند و او ابر آرام را اختیار کرد و آن ابری است که در آن برق و رعد نیست و ابر سخت برای او نبود؛ زیرا خداوند آن را برای قائم علیه السلام ذخیره نموده است^(۳).

۶ - ریان بن صلت می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: من صاحب این امر هستم، ولی من آن کس که زمین را پر از عدل کند، پس از آن که پر از ظلم شده باشد، نیستم، و به درستی که قائم علیه السلام آن کسی است که هنگامی که خروج کند، در سن پیران است و منظر جوانان را دارد و از نظر بدنی نیرومند است، به طوری که اگر دست

۱. سوره الرحمن: ۴۱.

۲. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۲۰ ح ۲۶.

۳. الاختصاص: ۳۲۱.

خود را به سوی بزرگ‌ترین درخت دراز کند و آن را از جای برکند و اگر میان کوه‌ها فریاد زند سنگ کوه‌ها فرو ریزد. با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است. او چهارمین فرزند از اولاد من است که خدا او را در پرده غیبت خود قرار دهد، هر قدر که بخواهد. سپس او را ظاهر گرداند و زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد^(۱).

۷ - جابر جعفی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: به درستی که ذوالقرنین بنده صالح بود که خداوند او را حجت بر بندگان خود قرار داده بود. پس قوم خود را به سوی خدای عزوجل دعوت کرد و آنها را امر به تقوا نمود او را مورد اذیت و آزار قرار دادند و بر سر او زدند. او مدتی از مردم غایب شد تا این که گفته شد او از دنیا رفته یا در بیابان هلاک شده است. سپس او ظاهر شد و نزد قوم خود بازگشت و باز هم بر فرق سر او زدند.

بدانید که در میان شما کسی است که بر سنت و روش او باشد و به درستی که خداوند عزوجل برای او در زمین از هر چیزی اسبابی را فراهم آورد تا به مشرق و مغرب رسید و خداوند تبارک و تعالی سنت او را در قائم عجل الله تعالی فرجه از فرزندان من جاری خواهد کرد و به شرق و غرب زمین خواهد رسید؛ به طوری که هیچ نقطه‌ای از زمین هموار و کوه نباشد که ذوالقرنین قدم بر آنجا نهاده باشد، مگر این که او به آنجا رود و خداوند گنج‌های زمین و معادن آن را برای او ظاهر سازد و او را با رُعب نصرت دهد و او زمین را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد^(۲).

۸ - ابو جارود می‌گوید حضرت باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام از مکه خروج کند، منادی او ندا دهد: هیچکس با خود غذا و آب بر ندارد! آنگاه حضرت سنگ موسی بن عمران علیه السلام را که اندازه آن به مقدار گام اشتری است به کار گیرد به گونه‌ای که در منزلی فرود نیاید، مگر این که از آن سنگ چشمه‌ها جاری شود. هر کس گرسنه باشد سیر و هر کس تشنه باشد

۱. کمال الدین: ۲ / ۳۷۶ ح ۷.

۲. کمال الدین: ۲ / ۳۹۴ ح ۴.

سیراب گردد و مرکب‌های آنها نیز سیراب شوند تا این که در نجف بیرون کوفه فرود آید^(۱).

۹ - اَبان بن تَغَلِب می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، هیچکس از بندگان خدا در برابر او نمی‌ایستد، مگر این که حضرت او را می‌شناسد در اینکه صالح یا ناصالح است. بدانید! در او نشانه‌ای از مُتوسّمان است. و آن راه پایدار است^(۲).

۱۰ - جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اصحاب قائم علیه السلام را می‌بینم که گویا ما بین شرق و غرب را احاطه کرده‌اند و چیزی نباشد، مگر این که مطیع آنها گردد؛ حتی درندگان زمین و پرندگانی که صید کننده هستند، خشنودی آنها را در هر چیزی تحصیل نمایند؛ به طوری که زمینی بر زمین دیگر فخر می‌کند و می‌گوید: امروز مردی از یاران قائم علیه السلام بر من عبور کرد^(۳).

۱۱ - مفضل بن عمر می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: می‌دانی که پیراهن یوسف علیه السلام از کجا آمده و از آن چه کسی بوده؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمود: به درستی که وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش می‌افکندند، جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و پیراهنی را آورد و بر او پوشانید که سرما و گرما به او آسیب نرساند، هنگامی که وفات ابراهیم فرا رسید، آن پیراهن را بر اسحاق علیه السلام پوشانید و اسحاق آن پیراهن را بر یعقوب علیه السلام، و یعقوب هنگامی که یوسف متولد شد، آن را بر یوسف پوشانید و آن پیراهن با او بود تا این که عزیز مصر شد.

پس چون یوسف آن پیراهن را از تن بیرون آورد و گفت این را نزد پدرم ببرید، یعقوب بوی آن را استشمام کرد و گفت: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید «همانگونه که قرآن کریم بیان آتی لَا جِدُّ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونَ^(۴). آری، آن پیراهنی بود که از بهشت جبرائیل علیه السلام آورده بود. مفضل می‌گوید: به حضرت عرض کردم فدایت شوم آن پیراهن به چه کسی منتقل شد؟ فرمود: به اهلش منتقل شد و آن با قائم علیه السلام

۱. بحار الانوار: ۳۲۴/۵۲ ح ۳۷ و کافی: ۲۳۱/۱ و کمال الدین: ۳۸۷/۲ و غیبة نعمانی: ۱۲۵.

۲. کمال الدین: ۳۸۸/۲ و بحار الانوار: ۳۲۵/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۳۲۷/۵۲ ح ۴۳.

۴. سوره یوسف: ۹۴.

خواهد بود، هنگامی که خروج کند، سپس فرمود: هر پیامبری علم یا چیزی دیگری به ارث از خود باقی گذاشته که آنها به محمد ﷺ رسید^(۱).

۱۲ - ابوربیع شامی می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که قائم ما عجل الله تعالی فرجه قیام کند، خداوند در گوش‌ها و چشمان شیعیان ما نیرو و قوتی پدید آورد که میان آنها و امامشان به پیکی نیاز نباشد و آن حضرت با آنها تکلم کند و آنها بشنوند و به او نظر نمایند، در حالی که او در جای خود باشد^(۲).

۱۳ - ابوحمزه ثمالی می‌گوید: از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خروج کند، خداوند او را با ملائکه مسومین و مُردفین و منزلین و کزوبیین^(۳) یاری نماید جبرئیل جلوی او باشد و میکائیل از طرف راست و اسرافیل از چپ و ملائکه مقرب در کنارش می‌باشند و گرداگرد او، به اندازه فاصله یک ماه طی کردن، ابهت و رعب بر افراد غلبه کند تا این که فرمود با او قدرتی است که خداوند به وسیله آن روم و چین و ترک و دیلم و سندوهند و کابل و شام و خزر را فتح نماید^(۴).

۱۴ - جابر می‌گوید: مردی بر حضرت باقر علیه السلام وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: خدا شما را عافیت و سلامتی عطا کند این پانصد درهم را که زکات مالم می‌باشد، از من بگیرید. حضرت ابوجعفر علیه السلام به او فرمود: این مال را بگیر و به همسایگان خود از اهل اسلام و مساکین از برادران مسلمانان بده. سپس فرمود: هنگامی که قائم اهل بیت علیهم السلام قیام کند، تقسیم به طور مساوی نماید و در میان مردم به عدل رفتار کند. هر که او را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس نافرمانی او کند، خدا را نافرمانی کرده باشد و او را مهدی علیه السلام نامند؛ زیرا او هدایت و راهنمایی به امر پنهان نماید. و تورات و دیگر کتاب‌های خدای عزوجل را از

۱. کافی: ۱/۲۳۲.

۲. روضه کافی: ۲۴۱ و بحار الانوار: ۵۲/۳۳۶.

۳. مقصود از ملائکه مسومین فرشتگانی است که با خود نشانه هائی دارد و ملائکه مردفین فرشتگانی هستند که پشت سر هم آیند و ملائکه منزلین فرشتگانی هستند که از آسمان فرود آیند و کزوبیین بزرگان و مقربان ملائکه می‌باشند.

۴. غیبه نعمانی: ۱۲۲.



«غاری» در انطاکیه بیرون آورد و در میان اهل تورات به تورات و میان اهل انجیل به انجیل و میان اهل زبور به زبور و میان اهل قرآن به قرآن حکم نماید.

ذخایر دنیا از زیر و روی زمین نزد او جمع شود و به مردم می‌گوید: بیاید به سوی آن چیزی که ارحام را در رابطه با آن قطع کردید و خونهای حرام ریختید و محرمات خدای عزوجل را مرتکب شدید پس عطا می‌کند چیزی را که احدی قبل از او اینگونه عطا نکرده باشد و زمین را پر از عدل و قسط و نور نماید، همانگونه که از ظلم و جور پر شده است^(۱).

۱۵ - عبدالله بن سنان می‌گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: عصای موسی علیه السلام از چوب آس از درختان بهشتی بود که جبرئیل علیه السلام آن را برای او آورد، و آن عصا و تابوت آدم، در بحیره طبریه می‌باشد و هرگز کهنه نشود و تغییر نیابد تا این که قائم علیه السلام هنگامی که قیام کند، آن را بیرون آورد^(۲).

۱۷ - از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: سوگند به خدا که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله از پنبه و کتان و حریر نیست. راوی از حضرت سوال کرد: پس آن پرچم از چیست؟ فرمود: از ورق بهشت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر آن را گشود، سپس آن را جمع کرد و آن را به علی علیه السلام داد و همچنان نزد علی علیه السلام بود تا این که در روز جنگ بصره امیرالمومنین علیه السلام آن را باز کرد و خداوند او را پیروز گرداند و سپس آن را بست، و آن پرچم نزد ما می‌باشد و کسی آن را نگشاید تا این که قائم علیه السلام قیام کند آنگاه آن را می‌گشاید. پس در شرق و غرب کسی نماند، مگر این که بر او مسلط گردد...

سپس فرمود: او خارج می‌شود، در حالی که خشمناک و متأسف است! زیرا خداوند بر این خلق غضب کرده است. و این در حالی است که پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بر (همان پیراهنی که روز احد بر تن پیامبر صلی الله علیه و آله بود) و عمامه آن حضرت را که نامش سحاب است بر سر دارد و زره سابقه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده و شمشیر ذوالفقار رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراه

۱. غیبه نعمانی: ۲۳۷ ح ۲۶ و بحار الانوار: ۵۲ / ۳۵۰ ح ۱۰۳.

۲. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۵۱ ح ۱۰۴.



دارد^(۱) ...

کسانی که با امام ظهور می‌کنند و سایر یاران حضرت و تعداد ایشان

در زمان ظهور امام مهدی عجل الله فرجه کسانی با آن حضرت ظاهر می‌شوند که در روایات از آنها یاد شده است.

از جمله کسانی که با ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه ظاهر می‌شوند، حضرت عیسی بن مریم علیه السلام است که از آسمان فرود آید و با حضرت مهدی علیه السلام نماز گزارد. ۱- بخاری نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کیف انتم اذ انزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم^(۲). چگونه خواهید بود آنگاه که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما از شما باشد. و ابن حجر در شرح این حدیث می‌نویسد شافعی در مناقب خود می‌گوید: اخبار متواتر است که مهدی علیه السلام از این امت است و عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌گزارد^(۳).

۲- ابوسعید عقیسی نقل کرده است: هنگامی که حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان مصالحه کرد مردم بر او وارد شدند و بعضی از آنها آن حضرت را بر سازش با معاویه ملامت کردند پس امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر شما نمی‌دانید من چه کرده‌ام! سوگند به خدا آنچه برای شیعیان خود کرده‌ام بهتر از چیزهایی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند. آیا نمی‌دانید من امام شما هستم و اطاعت من بر شما واجب است، و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم؟ گفتند: آری! فرمود: نمی‌دانید خضر هنگامی که کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بنا نمود و آن غلام را به قتل رساند این کار موجب خشم موسی بن عمران علیه السلام گردید؟ زیرا حکمت آن کارها را نمی‌دانست در حالی که کارهای

۱. بحار الانوار: ۳۶۰ / ۵۲.

۲. صحیح بخاری: ۲۰۵ / ۴.

۳. فتح الباری: ۳۸۵ / ۶.

خضر علیه السلام نزد خدای تعالی حکیمانه و صحیح بود و آیا شما نمی‌دانید که از ما کسی نیست، مگر این که بر عهده او بیعتی از طاغیان زمان خود می‌باشد، جز قائم عجل الله تعالی فرجه که روح الله «عیسی بن مریم» پشت سر او نمازگزارد و خداوند عزوجل ولادت او را پنهان نماید و او را مخفی کند تا بر عهده او هنگامی که خروج کند بیعت کسی نباشد و او نهمین فرزند از اولاد برادرم حسین باشد و فرزند - یکی از - بهترین زنان باشد. خداوند عمر او را طولانی کند در حالیکه در غیبت به سر می‌برد، سپس او را با قدرت خود به صورت جوانی که چهل سال دارد، ظاهر گرداند و این بدین جهت است که بدانید خداوند بر هر چیز قدرت دارد^(۱).

۳ - عوام بن ابی زبیر می‌گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام روی آورد، در حالی که چهل و پنج مرد با او خواهند بود از نه قبیله که از قبیله اول یک نفر و از قبیله دوم دو نفر و از هر قبیله یک نفر افزوده شود تا از قبیله نهم نه نفر که جمعاً چهل و پنج نفر خواهند شد که همه نزد امام علیه السلام جمع شدند^(۲).

۴ - أبان بن تغلب گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: گویا به قائم علیه السلام در بیرون نجف نظاره می‌کنم که بر مرکب ابلقی سوار است و اهل بلدی باقی نماند، مگر این که گمان می‌کنند که او با آنها در بلد آنها می‌باشد و هنگامی که پرچم رسول خدا را بگشاید، سیزده هزار و سیزده ملک بر او فرود آیند و همه آنها انتظار قیام قائم علیه السلام را می‌کشند.

و آن ملائکه همانها هستند که با نوح در کشتی بودند و آنها که با ابراهیم بودند هنگامی که در آتش انداخته شد، و همان ملائکه‌ای که با عیسی علیه السلام بودند هنگامی که به آسمان رفت، و چهار هزار ملائکه دارای نشانه‌ها هستند و پشت سر هم فرود آیند و سیصد و سیزده ملائکه که در روز بدر بودند نیز نزد او آیند و هم چنین چهار هزار ملکی که فرود آمدند و می‌خواستند در کنار حسین بن علی علیه السلام با دشمن نبرد کنند و آن حضرت به آنها اجازه نداد و برای اذن

۱. الاحتجاج: ۲/ ۶۷ ح ۱۵۷.

۲. بحار الانوار: ۵۲/ ۳۰۹ ح ۳.

گرفتن بالا رفتند و فرود آمدند که حسین علیه السلام کشته شده بود و آنها ژولیده و غبار آلود نزد قبر حسین علیه السلام تا روز قیامت گریه می کنند و ما بین قبر حسین علیه السلام تا آسمان رفت و آمد می کنند^(۱).

۵ - ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: گویا قائم عجل الله تعالی فرجه را در نجف و کوفه مشاهده می کنم که با پنج هزار ملک از مکه به آنجا آمده است؛ جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و مؤمنان پیش روی او هستند و او سپاهیان خود را به نواحی و بلاد اعزام می دارد^(۲).

۶ - مفضل بن عمر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت مرد را بیرون آورد که پانزده نفر آنها از قوم موسی هستند که به سوی حق هدایت به حق و عدالت حکم می نمایند^(۳) و هفت نفر از اصحاب کهف می باشند و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانة انصاری و مالک اشتر می باشند^(۴). و شیخ مفید از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که این افراد در خدمت آن حضرت و نیز از یاران و حاکمان او خواهند بود^(۵).

۷ - جابر جعفی می گوید: امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: میان رکن و مقام سیصد و چند نفر به عدد اهل بدر با قائم علیه السلام بیعت نمایند و در میان آنان نَجَبًا از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اختیار از اهل عراق هستند و هر قدر خدا بخواهد، آن حضرت می ماند^(۶).

۸ - ابوبصیر می گوید: از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

۱. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۲۵ ح ۴۰.

۲. ارشاد مفید: ۲ / ۳۷۹ و بحار الانوار: ۵۲ / ۳۳۶ ح ۷۵.

۳. این اشاره به قول خدای تعالی در سوره اعراف: ۱۵۸ است و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون.

۴. تفسیر العیاشی: ۲ / ۳۲ ح ۹۰.

۵. ارشاد مفید: ۲ / ۳۸۶.

۶. غیبة طوسی: ۲۹۹ و بحار الانوار: ۵۲ / ۳۴۴ ح ۶۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: مردم از جهت ایمان رو به کاستی می نهند تا این که نام (الله) گفته نمی شود. آن گاه سید و یعسوب دین به پاخیزد و خداوند گروهی را از اطراف زمین گرد آورد و آنها همانند تکه های ابر پائیزی گرد او جمع گردند، و سوگند به خدا من آنها و نامشان را می دانم و قبیله ها و اسم امیر آنها را می شناسم و آنها جماعتی هستند که خداوند هر گونه که خواهد، آنها را حمل کند از هر قبیله یک یا دو مرد تا به نه نفر برسد. آنگاه از اطراف و آفاق سیصد و سیزده مرد به عدد اهل بدر حضور پیدا کنند و این سخن خداوند می باشد:

﴿...أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱).

تا این که کسی جامه خود را بر تن کند و بیرون بیاورد تا این که خداوند او را به مقصد برساند^(۲).

۹ - عبدالعظیم حسنی علیه السلام می گوید: به محمد بن علی بن موسی علیه السلام عرض کردم من امیدوارم که شما قائم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید که زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد. امام جواد علیه السلام فرمود: ای ابالقاسم! هیچیک از ما نیست، مگر این که قیام کند به امر خدای عزوجل و هدایت به دین او نماید، ولی قائمی که خداوند به وسیله او زمین را از اهل کفر و تطهیر می نماید و زمین را پر از عدل و داد می کند، آن کسی است که ولادت او مخفی است و شخص او از نظرها غائب است و نام او را بردن جایز نیست و او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم کنیه او می باشد و او کسی است که زمین برای او درنور دیده می شود و هر امر مشکلی برای او آسان می گردد و اصحاب و یارانی که گرد او جمع می شوند، تعداد آنها سیصد و سیزده نفر به تعداد اهل بدر هستند که از نقاط دور زمین گرد آیند و این سخن خدای عزوجل است که می فرماید:

۱. سوره بقره: ۱۴۸.

۲. غیبه طوسی: ۲۹۹ و بحار الانوار: ۵۲/۳۳۴ ح ۶۵.

«...أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۱).

هر «کجا باشید، خداوند همه شما را خواهد آورد. به درستی که خداوند بر هر چیز قادر است».

پس هنگامی که این تعداد از اهل اخلاص گرد آمدند، آن بزرگوار امر خود را اظهار خواهد کرد و هنگامی که برای او عقد و پیمان کامل شد و آن ده هزار نفر می باشد، آن حضرت به اذن خدای عزوجل خروج خواهد کرد و دشمنان خدا را از میان بردارد تا این که خداوند عزوجل راضی شود^(۲).

۱۰ - فَضِيل بن يسار از حضرت ابو عبدالله عليه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: در طالقان گنجی است که طلا و نقره نیست و پرچمی که باز نشده، از آن روز که جمع شده است و مردانی در آنجا هستند که گویا دل های آنها چون پاره های آهن است و هرگز شک و تردید در ذات خدا نکنند و آنها از سنگ سخت ترند و اگر بر کوه ها یورش برند، آنها را از میان بردارند. و با پرچم های خود آهنگ هیچ بلدی نکنند، مگر این که بر آن تسلط یابند و گویا بر مرکب های آنان همچون عقاب هایی سوارند که زین امام عليه السلام را مسح می کنند و از آن برکت طلب کرده و اطراف او را بگیرند و او را با جان خود در جنگ ها حفظ کنند و هر چه او درباره دشمنان اراده کند آنها انجام دهند؛ مردانی که شب نخوابند و صدای آنان در نمازهایشان به گوش می رسد (همچون زمزمه زنبور عسل در کندو) و ایشان در شب قیام کنند و صبح هنگام بر مرکب های خود نشینند، و عابدان شب و شیران روز هستند و فرمانبرتر از کنیزان در برابر سید و آقای خود می باشند و همانند چراغ هستند و دل های آنها همانند قندیل هاست و از خشیت خدا بیمناک اند و برای شهادت دعا کنند و آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند. شعار آنها «یا لثاراتِ الحسين» است و هنگامی که سیر می کنند، ترس پیشاپیش آنها به مقدار یک

۱. سوره بقره: ۱۴۸.

۲. بحار الانوار: ۵۲/۲۸۳ ح ۱۰.

شهر حرکت کند آنها به سوی مولای خود می‌روند و خداوند به سبب آنها امام حق را یاری و نصرت نماید^(۱).

۱۱ - ابوبصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: با قائم علیه السلام تعداد کمی از عرب هستند. به آن حضرت گفته شد. کسی که این امر را توصیف کند، از آنان بسیار است. امام علیه السلام فرمود: به ناچار مردم باید مورد آزمایش قرار گیرند و غربال شوند تا از یکدیگر متمایز گردند و از غربال خلق بسیاری خارج می‌شوند^(۲).

۱. بحار الانوار: ۵۲/۳۰۷ ح ۸۲.

۲. بحار الانوار: ۵۲/۳۴۸ ح ۱۹۸ ان غيبة النعمانی: ۱۰۸.

فصل سیزدهم

حکومت جهانی حضرت

ولی عصر (عج)

امام مهدی علیه السلام پس از ظهور، از مکه مکرمه با سپاه خود که بالغ بر ده هزار نفر خواهد بود، بسوی مدینه منوره حرکت خواهد کرد و پس از رسیدن به مدینه با نیروهای دشمن که در مدینه تجمع کرده‌اند درگیر شده و آنان را شکست داده^(۱)، و آنجا را آزاد می‌کند و به تصرف خود در می‌آورد و با آزاد شدن حرمین، حجاز برای آن حضرت فتح می‌گردد و با سرزمین یمن تحت لوای آن حضرت قرار می‌گیرد.

عراق

هنگامی که سرزمین حجاز و یمن آزاد شد، حضرت به سوی عراق حرکت می‌نماید و در مسیر حرکت امام علیه السلام از حجاز به عراق، سپاه ایرانیان و جماعت آنها به فرماندهی خراسانی و شعیب بن صالح به آن حضرت ملحق می‌شوند و با ایشان بیعت می‌کنند و امام مهدی علیه السلام وارد سرزمین عراق شده و اوضاع عراق را سامان می‌دهد و با باقیماندگان از لشکر سفیانی می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد و منهزم می‌سازد و با گروه‌های متعدد خوارج نیز درگیر شده، بر آنها غلبه می‌کند.

۱. در پاره‌ای از روایات خصوصاً روایاتی که از طریق عامه وارد شده است استفاده می‌شود که دشمن «سفیانی» وارد مدینه نمی‌شود اما در این نقل آمده است که دشمن در مدینه استقرار می‌یابد و ممکن است میان این دو دسته از روایات را چنین جمع کنیم که مقصود، آمدن دشمن تا اطراف مدینه باشد و وارد شهر مدینه نخواهد شد بنابراین تنافی میان روایات وجود نخواهد داشت.

چگونگی تشکیل حکومت

پس از شکست دشمنان توسط امام مهدی علیه السلام و استیلای حضرت بر عراق، یمن و حجاز و ایران؛ کشورهای خلیج نیز در تصرف ایشان قرار می‌گیرد و آنگاه آن بزرگوار عراق را مرکز دولت خود و کوفه را پایتخت قرار می‌دهد^(۱). در این زمینه روایات بسیاری وارد شده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - صالح بن ابی الأشود از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده است که آن بزرگوار مسجد سهله را ذکر کرد و فرمود: بدان که آنجا منزل صاحب ما خواهد بود، هنگامی که با اهل خود بیاید^(۲).

۳ - عبدالاعلی (حلبی) می‌گوید: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: برای صاحب این امر غیبتی است و او در بعضی از این کوه‌ها و شعاب خواهد بود و سپس با دست خود اشاره به ناحیه ذی طوی^(۳) نمود تا اینکه دو شب قبل از خروجش خادم حضرت با بعضی از یارانش ملاقات می‌نماید و به آنها می‌گوید تعداد شما در این جا چند نفر است؟ می‌گویند: نزدیک چهل نفر هستیم. خادم می‌گوید: چگونه خواهید بود اگر صاحب خود را ببینید؟ می‌گویند: سوگند به خدا اگر او ما را با خود در این کوه‌ها مأوی دهد ما با او در آن کوه‌ها پناه بگیریم و با او باشیم. سال بعد باز نزد آنها می‌آید و می‌گوید: برگزیدگان و نیکان خود را به من معرفی نمائید پس از معرفی آنان را با خود نزد صاحبشان می‌برد و حضرت ایشان را به شب آینده وعده می‌دهد....

۳ - از عبایه بن ربیع نقل شده است که از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم در رابطه با آیه «هو الذی ارسل رسوله» می‌فرمود: نه چنین است به آن کس که جانم به دست اوست، (پس از ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه) هیچ قریه‌ای باقی نمی‌ماند، مگر این که در آنجا صبح و

۱. عصر الظهور: ۱۳.

۲. فروع کافی: ۴۹۵/۳.

۳. نام کوهی است.

شام این ندا فریاد شود «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله»^(۱).

سیره حکومتی حضرت ولی عصر (عج)

پیش از این به برخی از روایات که متضمن چگونگی حکومت امام مهدی عجل الله فرجه بود در بخش های مختلف اشاره شد. اما اکنون به حکومت و سیره حکومتی آن بزرگوار خواهیم پرداخت. ذکر این نکته مناسب است که حکومت آن حضرت از نظر جغرافیایی فراگیر و جهانی خواهد بود و هر چند ممکن است عده‌ای در آن عصر هنوز بر بعضی از ادیان دیگر، غیر از اسلام باقی بمانند - چنان که از روایات استفاده می‌شود - اما بساط ظلم و ستم بر چیده می‌شود و عدل و داد فراگیر و جهان شمول خواهد شد. این معنی در بسیاری از روایات آمده است که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

۱ - ابوبصیر می‌گوید حضرت ابو عبدالله علیه السلام به من فرمود: ای ابو محمد! مثل این که می‌بینم قائم عجل الله تعالی فرجه در مسجد سهله با اهل و خاندان خود فرود آمده. عرض کردم: فدایت شوم منزل او در آنجا خواهد بود؟ فرمود: آری، در آنجا منزل ادريس و منزل ابراهیم خلیل الرحمان بوده است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگردانده، مگر این که در آن مسجد نماز گزارده است و آنجا محل سکونت خضر می‌باشد و کسی که در آن اقامت کند، گویا در خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله اقامت گزیده است و هیچ مرد مومن و یا زن مؤمنه‌ای نباشد. مگر این که قلب او به آنجا توجه نماید.

به حضرت عرض کردم: فدایت شوم حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه همچنان در آنجا برای همیشه خواهد ماند؟ فرمود: آری، گفتم: پس از او که خواهد بود؟ فرمود: کسی که بعد از او باشد، تا پایان امر اینچنین است گفتم: اهل ذمه نزد او چگونه‌اند و سیره او درباره آنان به چه شیوه‌است و چگونه درباره آنها حکم می‌کند؟ فرمود: با آنها مسالمت نماید؛ چنان که

رسول خدا ﷺ مسالمت نمود و آنها جزیه می دهند، در حالی که در برابر حکومت او کوچک و ناچیزند. گفتم: کسی که با شما دشمنی نماید؟ فرمود: ای ابو محمد! برای کسی که در دولت ما با ما مخالفت نماید، بهره و نصیبی نخواهد بود. به درستی که خداوند خون دشمنان و معاندان را هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه حلال قرار داده. اما امروز بر ما حرام است و بر شما نیز حرام است. پس کسی تو را نفریبد و هنگامی که قائم ماعلی قیام کند، برای خدا و رسولش و برای ما انتقام گیرد^(۱).

۲ - علی بن ابی نصیر می گوید: مردی نزد حضرت باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: شما اهل بیت رحمت هستید که خداوند تبارک و تعالی شما را به آن مخصوص گردانیده است. حضرت به او فرمود: آری چنین است و خدا را حمد که کسی را در گمراهی داخل نکردیم و از هدایت خارج نمودیم. به درستی که دنیا پایان نپذیرد تا این که خداوند عزوجل مردی از ما اهل بیت را مبعوث گرداند که به کتاب خدا عمل نماید و منکری را نبیند، مگر این که آن را انکار نماید^(۲).

۳ - فضیل می گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که قائم عجل الله تعالی فرجه قیام می نماید، با جاهلان از مردم روبه رو می شود، شدیدتر از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله با جاهلان عصر جاهلیت روبه رو گردید. به امام علیه السلام عرض کردم: چگونه می شود؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مبعوث شد، مردم سنگها و صخرهها و چوبها و تختههای تراشیده شده را می پرستیدند، اما قائم علیه السلام هنگامی که قیام می کند، نزد مردم می آید و آنها کتاب خدا را بر او تأویل می کنند و بر او به آن احتجاج می نمایند. سپس فرمود: سوگند به خدا که او عدالت خود را بر آنها در داخل خانه هایشان همانند گرمی و حرارت وارد نماید^(۳).

۴ - ابو حمزه ثمالی می گوید: از حضرت ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: به درستی که

۱. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۷۶ ح ۱۷۷.

۲. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۷۸.

۳. غیبه نعمانی: ۱۵۹.



صاحب این امر هنگامی که ظاهر می‌شود، از مردم سختی‌ها و برخوردهایی را می‌بیند؛ همانند آنچه رسول خدا ﷺ دید، بلکه بیش‌تر از آن می‌بینید^(۱).

۵ - از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: شما را به مهدی که او مال را به طور صحاح تقسیم کند مردی از پیامبر پرسید صحاح چیست؟ فرمود: تسویه میان همهٔ مردم^(۲).

۶ - امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی اموال را میان مردم به طور مساوی قسمت کند تا این که دیگر نیازمند دیده نشود که محتاج به زکات باشد^(۳).

۷ - ابوسعید از پیامبر ﷺ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: در آخر الزمان خلیفه‌ای خروج کند که حق را بدون عدد عطا نماید^(۴).

سیرهٔ شخصی حضرت ولی عصر (عج)

در این بخش مناسب است که به سیره و روش زندگی شخصی آن حضرت بر اساس آنچه در روایات آمده است، اشاره کنیم:

۱ - یعقوب بن شعیب از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیا به تو پیراهن قائم علیه السلام را که در آن قیام کند، نشان ندهم؟ گفتم: چرا! پس حضرت بسته‌ای را طلب کرد و آن را گشود و پیراهنی که از کرباس بود، از آن بیرون آورد و باز کرد و در آستین چپ آن خون بود و فرمود: این پیراهن رسول خدا ﷺ است که بر تن داشت، در آن روزی که دندان‌های جلوی آن حضرت آسیب دید و قائم علیه السلام در آن قیام کند.

یعقوب بن شعیب می‌گوید: من بر آن خون بوسه زدم و آن پیراهن را بر صورت نهادم.

۱. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۶۲ ح ۱۳۲.

۲. مسند احمد: ۳ / ۳۷.

۳. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۹.

۴. المصنف ابن ابی شیبہ: ۱۵ / ۱۹۶ ح ۱۹۴۸۶.



سپس حضرت آن پیراهن را پیچید و برداشت^(۱).

۲ - مُعَمَّر بن خَلَّاد می گوید: نزد امام رضا علیه السلام از قائم علیه السلام سخن به میان آمد، امام علیه السلام فرمود: شما امروز در وسعت و آسایش بیشتری از آن روز هستید. گفتم: چگونه خواهد بود؟ فرمود: قائم علیه السلام هنگامی که قیام کند، جز خون و عرق نباشد (کنایه از شداید و سختی ها است) و جماعت یاران او برزین ها باشند و جامه های قائم علیه السلام جز لباسی خشن نباشد و غذای او جز نان جو با سبوس نباشد^(۲).

۳ - ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: نهمین از ایشان (فرزند حسین علیه السلام قائم اهل بیت من و مهدی امت من علیه السلام است که شبیه ترین مردم به من در شمائل و گفتار و کردار می باشد. خداوند او را پس از غیبتی طولانی و تحیری گمراه کننده ظاهر کند. پس امر خدا را تعالی بخشد و دین خدا را ظاهر سازد و او مؤید به نصر خدا باشد و ملائکه خدا او را یاری نمایند. پس زمین را پر از عدل و داد کند؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد^(۳).

۴ - محمد می گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه هنگامی که قیام کند، به کدام سیره و روش در میان مردم عمل می نماید؟ فرمود: به همان سیره و روشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد تا این که اسلام ظاهر شد. به حضرت عرض کردم: سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بود؟

فرمود: آنچه در جاهلیت بود (از عادات و رسوم ناپسند)، آنها را باطل کرد و از میان برداشت و با عدل و داد روی به مردم نمود و قائم علیه السلام نیز اینچنین است؛ هنگامی که قیام کند، چیزهایی که در دست مردم در زمان هدنه بوده آن را باطل نماید و با عدل به مردم روی

۱. غیبة نعمانی: ۱۲۸.

۲. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۵۸ ح ۱۲۶.

۳. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۷۹ ح ۱۸۷.

أَوْرَدُ^(۱).

برکات عصر ظهور و جهان پس از آن

عصر ظهور پایان گرفتن همه نابسامانیها و بی عدالتیها و در هم پیچیده شدن بساط ظلم و ستم و براندازی حاکمیت مستکبران و متجاوزان است.

با از میان رفتن حکومت ظالمان و بیدارگران، خداوند صالحان را وارث زمین قرار می‌دهد
«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^(۲).

و بیدادگری که همه جا را در آن هنگام فرا گرفته، جای خود را به عدل و قسط می‌دهد و نور حقیقت و عدالت، ظلمت و تاریکی و ظلم را از میان بر می‌دارد.

هنگامی که ظلم و ظالمان از میان بروند و صالحان که در حقیقت همان برگزیده گان الهی هستند به رهبری و زعامت برسند و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه حکومت جهانی را به دست با کفایت خود بگیرد. فساد و تباهی جای خود را به صلاح و اصلاح خواهد داد و خیر و برکات در همه جا و همه چیز پدیدار می‌گردد و این یک سنت الهی است چنانکه خداوند می‌فرماید:

**«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
 وَالْأَرْضِ»^(۳).**

«اگر اهل قریه‌ها ایمان آورده و تقوی و پرهیزکاری را پیشه می‌ساختند ما بر آنان برکاتی از آسمان و زمین را می‌گشودیم.»

و عصر ظهور، عصر تجلی واقعی ایمان و تقوی و عدالت و نیکی‌ها است و این همان سنت الهی است که برکات و خیرات، فراگیر خواهد شد که در روایات نیز به آن تصریح

۱. التهذیب: ۵۱/۲.

۲. سوره انبیاء: ۱۰۵.

۳. سوره اعراف: ۹۶.

شده است و ما برخی از آن روایات را در این جا ذکر می‌نمائیم.

۱ - امام حسن بن علی از پدرش (صلوات الله علیهما) نقل کرده است که فرمود: خداوند در آخر الزمان در آن هنگام که مردم در شدت و سختی و جهل به سر می‌برند مردی را مبعوث گرداند که او را به وسیله ملائکه خود تایید نماید و یارانش را حفظ کند و به آیات و نشانه‌های خود او را یاری نماید و او را بر زمین ظاهر و غالب گرداند تا اینکه در برابر او از روی کراهت و یا اطاعت سر تسلیم فرود آرند و او زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان کند، و همه کس در برابر او گردن نهاده تا آنکه کافری نماند، مگر آنکه ایمان آورد و فاسدی نباشد مگر اینکه صالح گردد، درندگان در ملک و حکومت او بر کسی حمله نکنند و زمین روئیدنی‌های خود را ظاهر کند و آسمان برکات خود را فرو فرستد و گنج‌ها برای او ظاهر گردد. او مالک شرق و غرب در مدت چهل سال باشد. پس خوشا بر احوال آن کسی که ایام او را درک کرده و سخن او را بشنود.

۲ - از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود: اگر قائم عجل الله فرجه قیام کند آسمان باران بارد و زمین گیاهان خود را برویاند و زشتی و دریدگی و کینه و بدی از دل‌های بندگان زدوده شود، درندگان و حیوانات اصلاح شوند. آنگونه که اگر زنی راه بین عراق و شام را طی کند، جایی قدم خود را نگذارد مگر سبزه و گیاه باشد و لوازم او با او باشد و درنده‌ای او را به هیجان نیاورد و او بیم نداشته باشد.

۳ - ابوبکر حضرمی از حضرت ابو جعفر عجل الله فرجه نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس که صاحب درد و بیماری باشد و قائم از اهل بیت من عجل الله فرجه را درک کند بهبود یابد و هر ضعیف و ناتوانی که او را درک نماید قوی و نیرومند گردد^(۱).

۴ - ابو ربیع شامی گوید: از حضرت ابو عبدالله عجل الله فرجه شنیدم که می‌فرمود: قائم ما عجل الله تعالی فرجه هنگامی که قیام نماید، گوش و چشمان شیعیان ما را خداوند نیروئی عطا فرماید



که با او سخن گویند و بشنوند و ببینند و هر کس در جای خود باشد بدون این که میان آنها و قائم ماعلیه بیکی باشد^(۱).

۵ - مفضل بن عمر گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که قائم ماعلیه قیام نماید زمین به نور پروردگار نورانی شود و مردم از نور خورشید بی نیاز گردند و تاریکی از میان می رود و شخصی در ملک خود عمری طولانی کند تا هزار نفر (فرزندان پسر خود را ببیند و زمین گنج های خود را ظاهر سازد تا این که مردم آن را روی زمین ببینند و به دنبال کسی باشند که زکات خود را به او بپردازند و کسی نیابند و خداوند مردم را به وسیله رزق خود بی نیاز گرداند^(۲).

زید زراد می گوید: به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم بیم آن داریم که از جمله مومنین نباشیم. فرمود: چرا؟ گفتم: زیرا ما در میان خود کسی را نمی یابیم که برادر او نزدش از درهم و دینار مقدم باشد و دینار و درهم نزد ما مقدم از برادری است که بین ما و او را ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرده است. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست. همانا شما مؤمن هستید، ولی ایمان شما کامل نگردد تا زمانی که قائم ماعلیه ظهور نماید. در آن هنگام خداوند خردهای شما را جمع کند و آنگاه شما مؤمن کامل خواهید بود و اگر در روی زمین مؤمنان کامل نباشند، خداوند ما را نزد خود می برد و شما زمین و آسمان را شناسید سوگند به آن خدایی که جانم به دست اوست، همانا در اطراف زمین مؤمنانی هستند که ارزش دنیا نزد آنها به اندازه بال پشه ای نباشد. سپس اوصاف آنها را آنطور که امیرالمؤمنین علیه السلام در او صاف متقین ذکر کرده است، بیان کرده سپس فرمود: چقدر مشتاق مجالست و صحبت با آنها هستم. چه مصیبتی است فقدان آنها و اندوه را بر طرف می کند مجالست آنها، پس ایشان را جست و جو کنید. پس اگر آنان را یافتید و از نورشان بهره مند شدید، پس هدایت یافتید و در

۱. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۳۶ ح ۷۲.

۲. بحار الانوار: ۵۲ / ۳۳۷ ح ۷۷.





دنیا و آخرت فائز شدید و آنها کمیابتر از کبریت احمر هستند و طول سکوت و کتمان سرّ و نماز و زکات و حج و روزه و کمک به برادران در حال وسعت و تنگدستی «زینت» ایشان می باشد^(۱).

۶- از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت شده است: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، امر جدیدی را با خود آورد: همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام دعوت به امر جدید نمود^(۲).

۷- علی بن عبّنه از پدرش نقل کرده است که گفت: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، حکم به عدل کند و جور در روزگار او برداشته شود و راهها امن گردد و زمین برکات خود را ظاهر سازد و هر حقی را به اهلش بازگرداند و از اهل دین کسی باقی نماند، مگر این که اسلام اظهار کند و به ایمان اعتراف نماید نشنیده‌ای سخن خدای سبحان را که می فرماید:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^(۳).

و در میان مردم به حکم داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله حکم نماید. پس در آن هنگام زمین گنج‌های خود را ظاهر سازد و برکات خود را نمایان کند و دیگر مردی از شما در آن روز جایی برای صدقه و انفاق خود پیدا نکند؛ زیرا بی نیازی همه مؤمنان را فراگیرد. سپس فرمود: دولت ما آخرین دولت‌ها می باشد و اهل بیتی از مردم نباشد که به ملک و قدرت رسد، مگر این که ملک و دولت او قبل از ما خواهد بود تا این که در زمانی که سیره و روش ما را مشاهده کرد، نگوید: اگر ما مالک شویم و حکومت را به دست آریم، به سان این خاندان رفتار کنیم، و این سخن خدای تعالی است که می فرماید: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^(۴).

۸- زفاعة بن موسی می گوید: شنیدم که حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام می فرمود: ﴿وَلَهُ

۱. سفینه البحار: ۱/ ۳۷.

۲. بحار الانوار: ۵۲/ ۳۳۸.

۳. سوره آل عمران: ۸۳.

۴. ارشاد مفید: ۳۴۴.



أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ^(۱) تسلیم او شود هر که در آسمان‌ها و زمین است، از روی رغبت و یا کراهت. سپس فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، زمینی باقی نماند، مگر این که در آنجا شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله (توحید و رسالت پیامبر) ندا داده شود^(۲).

۹- زید بن علی فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، می‌گوید: ای مردم! ما کسانی هستیم که خداوند در کتاب خود شما را وعده داده است:

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^(۳)

«کسانی که اگر آنها را در زمین تمکین دهیم (و آنها بر دشمن چیره شوند)، نماز را به پای دارند و زکات را پردازند و به معروف امر کنند و از منکر نهی نمایند، و عاقبت امور برای خدا می‌باشد»^(۴).

۱۰- از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: اولین چیزی که از عدالت قائم علیه السلام ظاهر گردد؟ این است که منادی او ندا دهد: حجر الاسود و طواف را کسی که نافله بجا می‌آورد به کسی که قصد انجام فرضیه دارد واگذار نماید^(۵).

۱۱- حَبَّة عُرْنَى می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه به سوی حیره بیرون رفت و با دست اشاره به کوفه و حیره نمود و فرمود: این دو مکان بهم پیوسته و متصل خواهد شد و یک ذراع ما بین این دو به دو دینار فروخته شود و در حیره مسجدی بنا گردد که پانصد درب داشته باشد و جانشین قائم علیه السلام در آن نماز گزارد زیرا مسجد کوفه برای آنها تنگ خواهد بود و در آن دوازده

۱. سوره آل عمران: ۸۳.

۲. تفسیر عیاشی: ۱/۱۸۳.

۳. سوره حج: ۴۱.

۴. تفسیر فرات کوفی: ۱۰۰.

۵. من لا یحضره الفقیه: ۱/۱۶۱، و کافی: ۴/۴۲۷.

امام عادل نماز گزارند. به حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! آیا مسجد کوفه به مقداری که شما مردم آن روز را توصیف می‌نمایید، وسعت دارد؟ فرمود: چهار مسجد برای آن بنا گردد که مسجد کوفه کوچک‌ترین آنها خواهد بود و دو مسجد در دو جانب کوفه از این سو و آن سو، و با دست اشاره به نهر بصره و به جانب غریین (نجف) نمود^(۱).

مدت حکومت حضرت ولی عصر (عج) و چگونگی پایان آن

در رابطه با مدت حکومت حضرت قائم علیه السلام روایات مختلفی وجود دارد که در اینجا به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

۱ - ابو جارود از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا دوران حکومت قائم عجل الله تعالی فرجه سید و نه و سال خواهد بود؛ به همان مقدار که اصحاب کهف در غار خود ماندند^(۲)....

۲ - ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: حکومت قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه خواهد بود^(۳).

۳ - عبدالکریم بن عمر خثعمی می‌گوید: به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم ملک قائم علیه السلام چه مدت خواهد بود؟ فرمود: هفت سال که هفتاد سال از سال‌های شما خواهد بود^(۴).

۴ - عبدالکریم خثعمی روایت کرده است که به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: ملک قائم علیه السلام چند سال خواهد بود؟ فرمود: هفت سال و روزها و شب‌ها طولانی شود؛ به طوری که یک سال آن برابر ده سال از سال‌های شما خواهد بود. بنابراین، ملک او هفتاد سال از

۱. بحار الانوار: ۳۷۵ / ۵۲.

۲. غیبت طوسی: ۲۹۷.

۳. غیبة نعمانی: ۱۸۰.

۴. غیبة طوسی: ۲۹۸.

سال های شما خواهد بود^(۱).

۵ - ابن ابی یعفور می گوید: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: ملک قائم از ما نوزده سال و چند ماه خواهد بود^(۲).

در پایان همانگونه که در این روایات به چشم می خورد مدت زمامداری حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه باختلاف ذکر شده است برخی سیصد و نه سال و در برخی هفتاد سال و برخی نوزده سال و برخی هفت سال ذکر شده است اما روایت هفتاد سال را ممکن است با روایت هفت سال باین طریق جمع کرد که در روایت هفت سال ذکر شده که هر سال آن بمقدار ده سال می باشد که در نتیجه همان هفتاد سال می شود و اما دیگر روایات را ممکن است باین گونه حمل کنیم که حکومت حضرت تا اینکه جهانی و فراگیر شود زمانی طول خواهد کشید بنابراین برخی از این روایات ممکن است ناظر به تمام دوران حکومت آن حضرت از آغاز تا انجام باشد مانند روایت سیصد و نه سال و برخی روایات دیگر که مقدار حکومت آن حضرت را کمتر از این مقدار ذکر کرده است ناظر به حکومت آن حضرت است هنگامی که فراگیر و جهانی می شود و تمام ستمگران و ظالمان مثل سفیانی و دجال و غیر آنها را از میان برمی دارد و الله العالم.

۱. ارشاد مفید: ۳۸۱/۲.

۲. بحار الانوار: ۲۹۸/۵۲ ح ۶۰.



فصل چہار دہم

رجعت





رجعت در لغت به معنای بازگشت می‌باشد و این واژه و مشتقات آن از جمله واژه‌های متداول و کثیر الاستعمال است و مشتقات مختلف این واژه مثل راجع و مرجوع و ارجاع و مرجع و همچنین افعال آن در محاورات کاربرد زیادی دارد که همان معنای مذکور - یعنی بازگشت - را دارد و در قرآن کریم نیز به همین معنی آمده است

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ﴾^(۱)

«بترسید از روزی که در آن بازگشت به سوی خدا می‌کنید و سپس هر کسی آنچه تحصیل کرده، به او داده می‌شود و آنها مورد ظلم واقع نمی‌گردند».

یا این که می‌فرماید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(۲)؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

راغب می‌گوید: الرجوع العود؛ رجوع همان عود و بازگشت است، از آنجا که ابتدا و شروع از آنجا بوده است با فرض و تقدیر ابتدای مکانی و یا زمانی در چیزی، رجوع و بازگشت به آن است^(۳).

رجعت در اصطلاح با همان معنای لغوی «رجعت» تناسب دارد و هماهنگ است و تفاوت معنای لغوی و اصطلاحی تنها در این است که رجعت در لغت عام است و به هر نوع بازگشتی اطلاق می‌شود، اما در اصطلاح به یک بازگشت خاص گفته می‌شود و آن و بازگشت شخص یا

۱. سوره بقره: ۲۸۱.

۲. سوره بقره: ۱۵۶.

۳. مفردات الفاظ القرآن: ۱۸۸.



اشخاصی است که از دنیا رفته‌اند و پس از زنده شدن به دنیا بازمی‌گردند، و این رجوع به دنیا را که از طریق زنده شدن در همین دنیا و قبل از قیامت است، رجعت گویند.

راغب می‌گوید: الرَّجْعَةُ فِي الطَّلَاقِ هِيَ الْعُودُ إِلَى النِّكَاحِ الْأَوَّلِ وَالْعُودُ إِلَى الدُّنْيَا بَعْدَ الْمَمَاتِ وَتَقَالُ: فُلَانٌ ثَوَمَنُ بِالرَّجْعَةِ^(۱)؛ رجعت در طلاق به معنای بازگشت به نکاح اول و بازگشت به دنیا بعد از مرگ گفته می‌شود.

اعتقاد به رجعت

رجعت از جمله مسائل اعتقادی است که لازم است شخص مسلمان به آن ایمان داشته باشد؛ زیرا اعتقاد به وحی و آنچه در سنت به صورت متواتر از پیامبر ﷺ یا اوصیای او ﷺ رسیده، لازم است و رجعت از جمله این امور است که در روایات زیادی، به صورت متواتر بلکه فوق حد تواتر ذکر شده است. واحادیثی که در رابطه با رجعت رسیده نزدیک به دویست حدیث می‌باشد.

علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید: اگر در مثل مسأله رجعت تواتر نباشد، پس در چه چیز ادعای تواتر ممکن خواهد بود، با آن که عموم شیعه رجعت را از گذشتگان خود نقل کرده‌اند؟ و گمان می‌کنم کسی که در مثل مسأله رجعت تردید نماید، او در مورد امامان و دین تردید دارد و او را امکان اظهار دین داری در میان مؤمنان نیست، چنین کسی برای ویران کردن اعتقاد است ملت حيله کرده، چیزهایی را القا می‌کند که با سرعت خرد ضعیفان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. علامه سپس به ذکر نام مؤلفانی می‌پردازد که در رابطه با رجعت تألیف داشته‌اند^(۲).

امین الاسلام طبرسی در ذیل آیه **﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ^(۳)﴾**؛ «و هنگامی که فرمان عقاب آنها رسد جنبه‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم».

۱. مفردات الفاظ القرآن: ۱۸۸.

۲. بحار الانوار: ۱۲۲/۵۳.

۳. سوره نمل: ۸۲.



می‌گوید: به این آیه بر صحت رجعت استدلال شده است، و می‌گوید: اخبار از ائمه هدی از آل محمد علیه و علیهم السلام به صورت متضافر رسیده است که هنگام قیام قائم علیه السلام خداوند گروهی از اولیای خود و شیعیان را که از دنیا رفته اند زنده می‌کند تا به ثواب نصرت و کمک امام مهدی علیه السلام فائز آیند و به ظهور دولت او شاد و مسرور شوند و همچنین گروهی از دشمنان او را باز می‌گرداند تا از آنها انتقام گرفته شود و به قسمتی از عذاب و کیفری برسند که استحقاق آن را دارند و ذلت و خواری خود را با مشاهده علو کلمه او در یابند.

عاقل هرگز رجعت را انکار نمی‌کند که رجعت اراده خدای تعالی است و محال نیست و خدا آن را در امت‌های گذشته نیز اراده فرموده است و قرآن آن را در مواضعی مانند قصه عزیز و غیر آن بیان کرده است، و با سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: در امت من آنچه در بنی اسرائیل واقع شده، بدون کم و زیاد، رخ خواهد داد. و احتمال تأویل در اخبار ذکر شده نمی‌باشد چرا که مسأله رجعت، مورد اجماع و اتفاق امامیه است و اخبار هم آن را تأیید می‌نمایند^(۱).

صدوق رحمته الله در رساله عقائد خود می‌گوید: اعتقاد ما در رجعت آن است که رجعت حق است و خدای عزوجل می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»^(۲).

«آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود فرار کردند و آنها هزارها نفر بودند خداوند به آنها گفت بمیرید، سپس آنها را زنده کرد».

این افراد متعلق به هفتاد هزار خانه بودند که همه ساله در میان آنها بیماری طاعون پیدا می‌شد و اغنیاء به سبب آن که ثروت و قدرت داشتند، از شهر خارج می‌شدند و نیازمندان به

۱. مجمع البیان: ۷/ ۲۳۳-۲۳۵.

۲. سوره بقره: ۲۴۳.

سبب ناتوانی در شهر می ماندند بیشتر به بیماری طاعون مبتلا می شدند و می گفتند: اگر ما هم بیرون می رفتیم، گرفتار بیماری طاعون نمی شدیم، و کسانی که از شهر بیرون رفته بودند، می گفتند: اگر ما هم در شهر می ماندیم، مانند کسانی که ماندند، گرفتار بیماری طاعون می شدیم. پس همه تصمیم گرفتند هنگامی که زمان طاعون فرا رسید، از دیار خود بیرون روند، لذا همه از وطن خود بیرون رفته و در کنار دریایی فرود آمدند. هنگامی که اثاث خود را بر زمین نهادند، خداوند اراده فرمود که همه بمیرند. پس همه مردند و رهگذران اجساد آنان را از سر راه برداشتند، و فقط تعدادی از آن اجساد که خدا می خواست به جای ماندند.

سپس «ارمیای نبی» پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا عبور می کرد. چون آن اجساد را بر زمین دید! گفت: پروردگار! اگر می شود آنان را زنده گردان، تا در شهرها آبادانی و تولید نسل کنند، و به عبادت و ستایش تو قیام نمایند. خدای متعال به او وحی کرد: آیا دوست داری که آنها را برای تو زنده سازم؟ گفت: آری. خداوند آنها را زنده کرد. پس اینان گروهی بودند که مردند و به دنیا بازگشتند و سپس مجدداً به مرگ و اجل های خودشان مردند. و رجعت در امت های گذشته بوده و پیامبر ﷺ فرموده است: در این امت مانند آنچه در امت های سابق بوده است، رخ خواهد داد. پس بنابراین اصل، در این امت هم بایستی رجعت باشد^(۱).

از آنچه گذشت و بعد از این نیز ذکر خواهد شد، روشن می شود که اعتقاد به رجعت امری لازم است؛ زیرا هم در آیات و هم در روایات اصل رجعت قطعی شمرده شده است. اما مهم، اعتقاد به اصل رجعت است، نه به جزئیات و خصوصیات آن. به تعبیر دیگر، اعتقاد به اصل مسأله رجعت که در قرآن و احادیث فراوان آمده و مورد اتفاق امامیه است لازم است؛ در این حد که انسان به رجعت اعتقاد داشته باشد؛ یعنی به این که گروهی از مردگان به دنیا باز می گردند؛ اما اعتقاد به جزئیات مربوط به مسأله رجعت، لزومی ندارد.

علامه مجلسی می‌فرماید: رجعت نزد ما مخصوص به کسی است که ایمان محض یا کفر محض داشته باشد و غیر از این دو دسته برای آنها رجعت نباشد^(۱).

رجعت در قرآن

مسئله رجعت از جمله مسائلی است که قرآن مجید در آیاتی به طور صریح یا ضمنی به آن اشاره کرده است و ما در اینجا به ذکر برخی از این آیات می‌پردازیم:

۱ - «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^(۲).

«هنگامی که به موسی گفتید: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم. پس صاعقه‌ای شما را فراگرفت (که مردید) در حالی که نظاره‌گر بودید. آنگاه شما را پس از مردن برانگیختیم که شاید سپاسگزار باشید».

در این آیه ماجرای تقاضای بنی‌اسرائیل از موسی برای رؤیت خدای تعالی و مشاهده صاعقه و مرگ و سپس زنده شدن آنها که نمونه‌ای از رجعت به دنیاست، به وضوح بیان شده است.

۲ - «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^(۳).

«آیا نمی‌بینی هزاران نفر از کسانی را که از دیار خود خارج شدند، به جهت فرار از مرگ پس خداوند به آنها فرمود: بمیرید (و آنان مردند). سپس خداوند آنان را زنده گردانید. به درستی که خداوند با فضل و کرم خود با بندگانش برخورد می‌کند، ولی بیش‌تر مردم سپاسگزار نیستند».

در این آیه نیز با صراحت مسئله مردن و پس از آن زنده شدن در همین دنیا را مطرح کرده

۱. بحار الانوار: ۱۳۷/۵۳.

۲. سوره بقره: ۵۵-۵۶.

۳. سوره بقره: ۲۴۳.

است که نه تنها امکان مسئله رجعت را در دنیا ذکر کرده بلکه وقوع آن را در دنیا اثبات نموده است.

۳- «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذَا نَزَّ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ فَسُكِبًا عَلَىٰ جِبَالٍ فَجُمُوعًا فَآخَرًا ۚ فَلْيَاخُذْ بَعِزُّكَ عَلَيْهِمْ قَبْلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^(۱)

«و هنگامی که ابراهیم گفت پروردگارا به من نشان ده! چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاوردی؟! عرض کرد چرا ولی می‌خواهم قلبم اطمینان پیدا کند. آنگاه خداوند فرمود: چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را پس از ذبح کردن قطعه قطعه کن و آنها را درهم کوبیده مخلوط کن سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار ده، بعد آنها را بخوان به سرعت بسوی تو می‌آیند و بدان خداوند عزیز و حکیم است.»

۴- درباره عیسی علیه السلام در قرآن آمده است: «وَاحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ»^(۲)؛ و من مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم، و در آیه دیگر آمده است: «وَإِذْ أَخْرَجَ الْمَوْءِدَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^(۳)؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من بیرون می‌آوردی.

۵- «وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَفَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^(۴)

«و هنگامی که فردی را به قتل رساندید سپس درباره قاتل او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می‌داشتید آشکار می‌سازد سپس گفتیم: قسمتی از آن گاو را به مقتول بزنید تا زنده شود و قاتل را معرفی کند خداوند این گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد شاید شما اندیشه کنید.»

۱. سوره بقره: ۲۶۰.

۲. سوره آل عمران: ۴۹.

۳. سوره مائده: ۱۱۰.

۴. سوره بقره: ۷۲ و ۷۳.

۶- «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ»^(۱)؛ پروردگارا ما را دو مرتبه میراندی و دو مرتبه

زنده کردی.

۷- «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا

ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ»^(۲)؛ «و ایوب را بیاد آور هنگامی که پروردگارش را

خواند (عرضه داشت) بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی ما دعای او را

مستجاب کردیم و ناراحتی هائی که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به او باز گرداندیم و

همانندشان را به آنها افزودیم.»

۸- «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۳)؛ «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند

چنین کسی زنده کننده مردگان است و او بر همه چیز توانا است.»

این تعدادی از آیات بود که در آن به طور صریح و روشن مسأله رجعت بیان شده است.

بنابراین، اصل مسأله رجعت در دنیا برای برخی از افراد مسلم است؛ چنان که قرآن کریم ذکر

فرموده. هر چند که تعدادی از این آیات مربوط به امت های گذشته می باشد، ولی هر گونه

تردید را در مورد اصل مسأله رجعت نفی می کند و علاوه بر این، در احادیث منقول از رسول

خدا ﷺ آمده است: هر چه در بنی اسرائیل روی داده است، در امت من نیز بدون کم و زیاد

اتفاق می افتد^(۴).

رجعت در روایات

پیش از آنکه به ذکر روایات در رابطه با رجعت پرداخته شود توجه به این موضوع نسبت به

۱. سوره مومن: ۱۱.

۲. سوره انبیاء: ۸۴.

۳. سوره روم: ۵۰.

۴. بحار الانوار: ۵۳ / ۵۹ ح ۴۵ و صحیح بخاری: ۲۰۶ / ۴.

روایات رجعت لازم است و آن این که روایاتی که از پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام در رابطه با مسئله رجعت وارد شده است از نظر مضمون به سه دسته تقسیم می شود:

الف - برخی از روایات، «رجعت» را در میان این امت و در آخر زمان مطرح کرده و به برخی از آیات در این رابطه استناد نموده است.

ب - برخی دیگر از روایات تنها به اینکه رجعت خواهد بود تصریح نموده است. مثل اینکه در بعضی از روایات ذکر شده است که هر کس اقرار به هفت چیز کند مؤمن است و از جمله آنها رجعت است، که این روایات متضمن اهمیت اعتقاد به رجعت می باشد و یا در تعبیر دیگر فرمودند از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد.

ج - برخی دیگر از روایات به رجعت گروه ها و افراد و اشخاص خاصی اشاره شده است که در رجعت چه کسانی زنده می شوند و این دسته سوم در حقیقت مصادیق رجعت کنندگان را ذکر کرده اند.

اما از آنجا که اصل رجعت و اعتقاد به آن مورد توجه خاص می باشد لذا در این جا بیشتر به دو دسته اول و دوم از روایات می پردازیم.

۱ - حسن بن جهم می گوید: مأمون به حضرت رضا علیهم السلام عرض کرد: یا اباالحسن! درباره رجعت چه می فرمائید؟ امام علیهم السلام فرمود: رجعت حق است و در امت های گذشته بوده و قرآن کریم به آن تصریح نموده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: در این امت هر چه در امت های گذشته بوده است، خواهد بود، و فرمود: هنگامی که مهدی علیهم السلام که از فرزندان من است، خروج کند، عیسی بن مریم علیهم السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد.

۲ - ابوالجارود از کسی که از علی علیهم السلام شنیده نقل کرده است که آن حضرت فرمود: عجب و تمام عجب میان جمادی و رجب است. مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! این عجب چیست که همچنان از آن در شگفت هستی؟ امام علیهم السلام فرمود: وای بر تو! چه شگفتی عجیب تر



از مردگانی که رجعت کرده و زنده شوند و هر دشمن خدا و رسول و اهل بیت او را می‌زنند و این تأویل این آیه می‌باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾^(۱). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید آنان که از آخرت مأیوسند همان گونه که کفار از مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند».

پس هنگامی که قتل شدت پیدا کرد شما می‌گوئید که او مرد یا هلاک شد یا این که در کدام وادی رفت و این تأویل این آیه است: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^{(۲)(۳)}؛ «سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم و شما را به وسیله دارائی‌ها و فرزندان کمک خواهیم کرد و نفرات شما را بیشتر از دشمن قرار می‌دهیم».

۳ - حماد از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مردم چه می‌گویند درباره این آیه ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾^(۴)؟ «و روزی که از هر امتی گروهی را محشور می‌کنیم».

حماد می‌گوید عرض کردم مردم می‌گویند: مقصود قیامت است. امام علیه السلام فرمود: آنطور که می‌گویند نیست. به درستی که این آیه مربوط به رجعت است. آیا خداوند روز قیامت از هر امت گروهی را محشور و دیگران را رها می‌نماید؟ و همانا آیه مربوط به قیامت این آیه است: ﴿وَخَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^(۵)؛ «و اینان را ما محشور می‌کنیم و از آنها کسی را فروگذار کنیم»^(۶).

۴ - حنّاط می‌گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ایام الله سه روز است؛ روزی

۱. سوره ممتحنه: ۱۳.

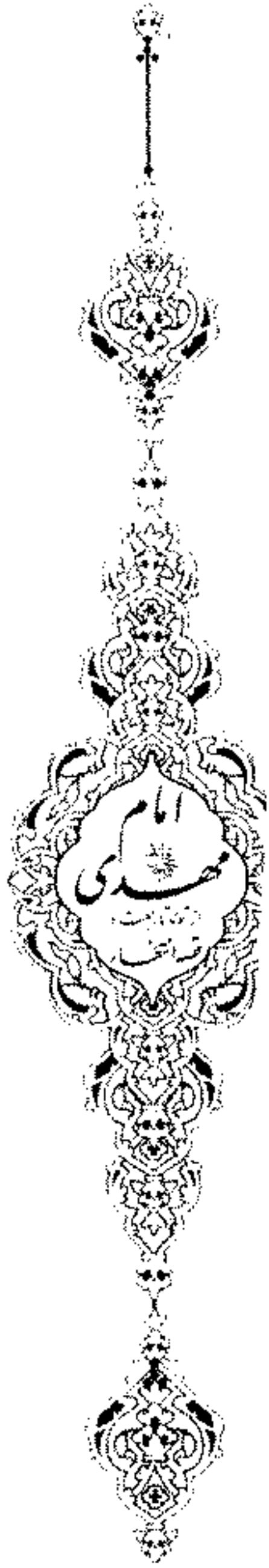
۲. سوره اسراء: ۶.

۳. بحار الانوار: ۵۳ / ۶۰ ح ۴۸.

۴. سوره نمل: ۸۳.

۵. سوره کهف: ۴۸.

۶. بحار الانوار: ۵۳ / ۶۰ ح ۴۹.



که قائم علیه السلام قیام می کند و روزی که مردم بازگردند و روز قیامت ^(۱).

۵ - جمیل بن درّاج می گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ ^(۲)؛ «به درستی که ما رسولان خود و کسانی که ایمان آورده اند را در حیات دنیا و روزی که گواهان به پامی خیزند یاری می دهیم» سوال کردم، فرمود: سوگند به خدا این در رجعت است. از این آیه سؤال کردم؟ آیا نمی دانی که انبیای خدا اکثراً در دنیا کمک نشدند و کشته شدند و امامان به قتل رسیدند و یاری نشدند. این در رجعت است. به حضرت ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ ^(۳)؛ «و گوش فراده و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می دهد روزی که همگان ضیحه رستاخیز را می شنوند آن روز روز خروج از قبرها است». فرمود: این در رجعت است ^(۴).

۷ - زراره می گوید: من خوش نداشتم از حضرت ابو جعفر علیه السلام درباره رجعت سوال کنم. لذا مسأله لطیفی را مطرح کردم تا این که از این طریق به مسئله رجعت اشاره کرده باشم. به امام علیه السلام عرض کردم: مرا خبر دهید درباره کسی که کشته شده است؛ آیا او مرده است؟ فرمود: مرگ مرگ است و قتل قتل است. گفتم: هیچکس کشته نمی شود، مگر این که می میرد. فرمود: ای زراره! قول خدا صادق تر از قول تو است و در قرآن میان شهادت و مردن فرق گذاشته شده است. پس امام علیه السلام این آیات را تلاوت کرد: ﴿إِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾ ^(۵)؛ «پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود»، ﴿وَلَنْ مَتَّ أَوْ قُتِلْتُمْ لَأَلِيَّ اللَّهُ تَحْشُرُونَ﴾ ^(۶)؛ «اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور خواهید شد».

۱. معانی الاخبار: ۳۶۶.

۲. سوره مومن: ۵۱.

۳. سوره ق: ۴۱.

۴. بحار الانوار: ۶۵/۵۳ ح ۵۷.

۵. سوره آل عمران: ۱۴۴.

۶. سوره آل عمران: ۱۵۷.

سپس فرمود: از زراره! آنطور که گفتی، نیست مردن مردن است و کشته شدن (در راه خدا) کشته شدن است و خدای عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا﴾^(۱)؛ «به درستی که خداوند از مومنان جانها و اموال آنها را خریده است به این که برای آنها بهشت باشد.»
«در راه خدا مقاتله کنند، پس بکشند و کشته شوند. که این وعده حقی از طرف خدا باشد.»

به حضرت گفتم: به درستی که خدای عزوجل می فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^(۲)؛ «هر نفسی مرگ را خواهد چشید.»

پس کسی که کشته شود، مرگ را نمی چشد؟

فرمود: کسی که با شمشیر کشته شود، مانند کسی که در بستر بمیرد! نیست همانا هر که کشته می شود، به ناچار بایستی به دنیا بازگردد تا این که مرگ را بچشد^(۳).

۸ - صفوان می گوید: از حضرت رضاء ع شنیدم که درباره رجعت می فرمود: هر کس از مومنین مرده است، کشته می شود و هر کس از آنها کشته شده است، می میرد^(۴).

۹ - عبدالله بن عطاء از ابوجعفر باقر ع نقل کرده است که آن حضرت فرمود: من در منی مریض بودم و پدرم ع حضور داشتند. پس غلامی آمد و گفت: گروهی از اهل عراق اجازه می خواهند که با شما ملاقات کنند. پدرم فرمود: بگو تا داخل خیمه شوند. سپس پدرم برخاست و نزد آنان در آن خیمه رفت و طولی نکشید که من صدای خندیدن پدرم را شنیدم که بلند شد و از آن در شگفت شدم.

آنگاه پدرم نزد من بازگشت و فرمود: ای اباجعفر! از خندیدن من شگفت زده شدی؟ گفتم فدایت شوم چه چیزی روی داد که خنده بر شما غالب شد؟ فرمود: این گروه اهل عراق از من

۱. سوره توبه: ۱۱۲.

۲. بحار الانوار: ۵۳ / ۶۵ ح ۵۸.

۳. بحار الانوار: ۵۳ / ۶۵ ح ۵۸.

۴. بحار الانوار: ۵۳ / ۶۶ ح ۵۹.

پرسش کردند از چیزی که از پدران و گذشتگان تو به آن ایمان داشته و آن را اقرار می‌کردند. لذا بر من سروری عارض شد که در میان خلق کسی ایمان به آن داشته و اقرار به آن نموده است.

به پدرم گفتم فدایت شوم آن امر چه چیز بود؟ فرمود: از من دربارهٔ مردگان سؤال کردند که چه زمانی برانگیخته شوند و در کنار آنانکه زنده‌اند، در راه دین نبرد کنند^(۱)؟

۱۰ - داوود رقی می‌گوید: به او عرض کردم من پیر شدم و کاهیده شده‌ام و دوست دارم که عمرم با کشته شدن در راه شما پایان پذیرد. فرمود: از این امر چاره‌ای نباشد. اگر در این زمان و با شتاب صورت نگیرد، در زمان دیگری خواهد بود^(۲).

۱۱ - أبان بن تغلب می‌گوید: بر گروهی گذشتم که بر من عیب می‌گرفتند که من از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌ام. گفتم چگونه مرا سرزنش می‌کنید در روایت کردیم از مردی که از او سؤال از چیزی نکردم، مگر این که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است. پس کودکان می‌گذشتند و می‌خواندند: (عجب و تمام عجب میان جمادی و رجب است).

پس از آن حضرت سوال کردم فرمود: ملاقات زندگان با مردگان خواهد بود^(۳).

۱۲ - حسن بن شاذان واسطی می‌گوید: به حضرت ابوالحسن رضاعی علیه السلام در مورد ستم اهل واسط و حمله‌ای که بر من کرده بودند نامه نوشتم و به او شکایت کردم و گروهی از هواداران عثمان مرا اذیت می‌کردند. آن حضرت به خط خود مرقوم فرمودند: به درستی که خداوند جلّ ذکره، از اولیای ما پیمان گرفته است که در دولت باطل صبر پیشه سازند. پس برای حکم پروردگارت صبر کن. اگر سید خلق به پاخیزد، هر آینه گوید:

﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾^(۴)؛ «ای وای بر ما!

۱. بحار الانوار: ۵۳/۶۷ ح ۶۲.

۲. بحار الانوار: ۵۳/۷۷ ح ۸۴.

۳. بحار الانوار: ۵۳/۷۷ ح ۸۵.

۴. سوره یس: ۵۱.



چه کسی ما را از خفتن گاهمان برانگیخت. این چیزی است که خدای رحمان وعده داده است و پیامبران راست گفته اند»^(۱).

۱۳ - مفضل بن عمر می گوید: ما از قائم علیه السلام و کسانی از اصحابمان که از دنیا رفته بودند و انتظار او را می کشیدند، صحبت می کردیم. حضرت ابو عبدالله علیه السلام به ما فرمود: هنگامی که قائم عجل الله تعالی فرجه قیام کند، نزد قبر مؤمن می آید و به او گفته می شود: ای شخص! صاحب تو ظاهر گردیده است، اگر می خواهی، به او بپیوند و اگر می خواهی در کرامت پروردگارت بمانی، پس بمان^(۲).

۱۴ - ابوبصیر می گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره این سخن خدای تبارک و تعالی: **«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمِينِهِمْ بَلَىٰ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»**^(۳) سؤال کردم، امام علیه السلام به من فرمود: ای ابوبصیر! درباره این آیه چه می گویی؟ گفتم: مشرکان گمان می کنند و سوگند می خورند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند مردگان را زنده نمی کند. امام علیه السلام فرمود: هلاکت باد بر کسی که این سخن را می گوید. از آنان سؤال کن که آیا مشرکان به خدا قسم می خورند یا به لاث و عزی؟ به حضرت عرض کردم: فدایت شوم آن را برای من توضیح ده. امام علیه السلام به من فرمود: ای ابوبصیر! هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را برانگیزاند که شمشیرهای خود را بر شانه خود نهاده اند و این خبر به گروهی از شیعیان ما می رسد که نمرده اند و می گویند فلانی و فلانی و فلانی از قبرهای خود برخاسته اند و آنها با قائم علیه السلام هستند! سپس این خبر به گروهی از دشمنان ما می رسد و می گویند: ای جماعت شیعه! چقدر شما دروغ می گوید؟ این دولت شما است و شما در آن دروغ می گوید. نه سوگند به خدا اینها زندگی نکرده اند و تا روز قیامت زندگی نخواهند کرد. پس خداوند قول آنها را حکایت کرد و فرمود: **«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ**

۱. روضه کافی: ۲۴۷ و بحار الانوار: ۸۹ / ۵۳.

۲. غیبه طوسی: ۲۹۱ و بحار الانوار: ۹۱ / ۵۳.

۳. سوره نحل: ۴۱.

مَنْ يَمُوتُ؛

۱۵ - عمّار بن مروان نقل کرده است: کسی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام شنید در حدیثی طولانی درباره قبض روح مؤمن که فرمود: آنگاه او خاندان محمد صلی الله علیه و آله را در بهشت رضوی زیارت کند و با آنها از طعامشان بخورد و از نوشیدنی هایشان بنوشد و با آنها در مجالسشان سخن بگوید، تا این که قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند. آنگاه خداوند آنها را برانگیزاند و زنده نماید و آنان روی آورند و گروه گروه لبیک گویند. در آن زمان اهل باطل تردید کنند و کسانی که حرمت محرمات را نگه ندارند، از میان بروند و مضمحل گردند و هلاک شوند و مقربان نجات پیدا کنند. بدین جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی و وعده ما بین من و تو وادی السلام می باشد^(۱).

۱۶ - فضل بن شاذان با سند خود از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام ظهور نماید و وارد کوفه شود، خداوند از بیرون کوفه هفتاد هزار صدیق را برانگیزاند و زنده نماید که آنها اصحاب و انصار او خواهند بود^(۲).

۱۷ - عبدالله نجیع می گوید: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم «ثم لتسئلن يومئذ عن النعم»، فرمود: نعیم آن نعمتی است که خدا به سبب محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام داده است، و درباره این سخن خدای تعالی: «لو تعلمون علم اليقين»، فرمود: این معاینه است، و درباره این سخن خدای تعالی: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، فرمود: یک بار رجعت است و بار دیگر روز قیامت می باشد^(۳).

۱۸ - زید شحام از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «العذاب الأذنی دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»، این رجعت است^(۴).

۱۹ - محمد بن سالم از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی: «رَبَّنَا

۱. کافی: ۱۳۱/۳ و بحار الانوار: ۹۷/۵۳ ح ۱۱۳.

۲. بحار الانوار: ۱۰۴/۵۳.

۳. بحار الانوار: ۱۰۷/۵۳ ح ۱۳۵.

۴. بحار الانوار: ۱۱۴/۵۳ ح ۱۸.



أَمَّتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ^(۱)، نقل کرده است که فرمود: این مخصوص گروه‌هایی می‌باشد که بعد از مرگ رجعت کنند و بازگردند^(۲).

۲۰ - فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس به توحید و رجعت و متعتان و معراج و سؤال در قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، اقرار داشته باشد، او به حق مؤمن و از شیعیان ما اهل بیت است^(۳).

۲۱ - از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: از ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما نداشته باشد و متعه را حلال نشمارد^(۴).

۲۲ - موسی بن عبدالله نخعی از حضرت هادی علیه السلام در زیارت جامعه آورده است که فرمود:
وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ وَيَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَيَهْتَدِي بِهَدَاكُمْ وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَيَكْرُمُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُشَرِّفُ فِي غَافِيَتِكُمْ وَيُمْكِنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَ تَقْرَأُ عَيْنُهُ غَدَا بِرُؤْيَتِكُمْ^(۵).

روایاتی که درباره رجعت از ائمه معصومین صلوات الله علیهم رسیده، بسیار زیاد و در حد تواتر است؛ به طوری که برای شخص مطلع و منصف پس از مراجعه به این روایات، هیچ تردید و شبهه‌ای در اصل تحقق رجعت باقی نمی‌ماند و از همان عصر ائمه علیهم السلام اعتقاد به رجعت از جمله نشانه‌های شیعه به شمار می‌رفته است و مخالفان می‌دانستند که رجعت از جمله معتقدات شیعه است و اگر کسی اعتقاد به رجعت داشت، این را نشانه شیعه بودن او می‌دانستند.

۱. سوره غافر: ۱۱.

۲. بحار الانوار: ۵۳/۱۱۶ ح ۱۳۹.

۳. بحار الانوار: ۵۳/۱۲۷.

۴. من لا يحضره الفقيه: ۴۲۹ و بحار الانوار: ۵۳/۹۲.

۵. التهذيب: ۲۱/۳۴.

بنابراین، تردیدی در تحقق رجعت در آینده و قبل از قیامت نیست؛ همانگونه که تردیدی در این وجود ندارد که در جهان حکومت عدل بر پا می‌شود و بساط ظلم و بیدادگری برچیده خواهد شد و زمین و حکومت آن برای صالحان خواهد بود و آنها وارث زمین در آینده هستند و مهدی علیه السلام که از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، ظهور می‌کند و به دست او پرچم عدالت به اهتزاز در می‌آید و او ظالمان و بیدادگران را از میان برمی‌دارد.

روایاتی که ذکر شد صرفاً دربردارنده اصل تحقق رجعت بود که گروهی از مؤمنان و کافران قبل از بر پا شدن قیامت در دنیا زنده می‌شوند، اما جزئیات مربوط به رجعت و این که چه کسانی زنده می‌شوند و باز می‌گردند، در روایات دیگری آمده است که به علت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد. برای اطلاع بیش‌تر از این روایات می‌توان به مصادر و منابعی که در این رابطه تدوین شده است، مراجعه نمود.

چگونگی یا کیفیت رجعت

عبدالکریم خثعمی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: و هنگامی که قیام او (حضرت مهدی علیه السلام) فرا رسد در جمادی الآخره و ده روز از رجب بارانی بیارد که خلائق مثل آن را ندیده‌اند پس به سبب آن مومنان همانند گیاه بدن‌های آنان را در قبرهایشان خداوند برویاند و من گویا آنان را می‌بینم که از جهت و طرف جهینه روی آورده در حالیکه غبار از موهای خود می‌افشانند^(۱).

در قرآن کریم آیات فراوانی است که از کیفیت حشر و زنده شده مردگان در روز قیامت سخن گفته است و در آن آیات آمده است که مردگان از قبرها بیرون آمده و برای عرضه شدن آماده می‌شوند که از باب نمونه برخی از آن آیات را ذکر می‌کنیم ﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ

۱. ارشاد مفید: ۳۸۱.

سِرَاعاً كَانْتُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُّوْفِيضُونَ»^(۱) «همان روزی که از قبرها بسرعت خارج می‌شوند گویی به سوی بنتها می‌دوند».

«فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ»^(۲) «ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی پروردگارشان می‌روند».

همان گونه که در آیات قرآن کریم از کیفیت و چگونگی حشر و زنده شدن در روز قیامت سخن گفته است که مردگان از قبرهای خود برمی‌خیزند و به صحنه قیامت می‌آیند در رجعت نیز چنین خواهد بود که مردگان از قبرها به اذن خدای تعالی بر می‌خیزند و زنده می‌شوند.

۱. سوره معارج: ۴۳.

۲. سوره یس: ۵۱.

دعاهای زیارات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اکنون که با عنایت خداوند متعال و توجهات حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء کتاب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از تولد تا رجعت به اتمام رسید، برای حسن ختام، این کتاب را با ذکر صلواتی که از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه توسط شیخ طوسی رحمة الله علیه نقل گردیده به پایان می بریم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْمُتَّجِبِ فِي الْمِيثَاقِ، الْمُضْطَفِّي فِي الضَّلَالِ، الْمُطَهِّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ، الْبَرِي مِنْ كُلِّ عَيْبِ الْمُؤْمِلِ لِلنَّجَاةِ، الْمُزْتَجِي لِلشَّفَاعَةِ، الْمُفَوِّضِ إِلَيْهِ دِينَ اللَّهِ. اللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَأَفْلِحْ حُجَّتَهُ، وَأَرْفَعْ دَرَجَتَهُ، وَأَضِي نُورَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ الرَّفِيعَةَ وَأَبْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغِيبُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ. وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ



الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (سَيِّدِ الْعَابِدِينَ) وَإِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ
 الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى عَلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ إِمَامِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
 الْأئِمَّةِ الْهَادِينَ الْعُلَمَاءِ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ، دَعَائِمِ دِينِكَ، وَ أَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ، وَ
 تَرَاجِمِهِ وَحِيكَ وَ حُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ، وَ خُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ، الَّذِينَ أَخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ
 اصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَ ارْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ وَ خَصَصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَ جَلَلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَ



غَشِيَتْهُمْ بِرَحْمَتِكَ وَ رَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَ غَذَيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَ أَلْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَ رَفَعْتَهُمْ فِي
 مَلَكُوتِكَ وَ حَقَّقْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ وَ شَرَّفْتَهُمْ بِنَبِيِّكَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَيْهِمْ صَلَوةٌ
 كَثِيرَةٌ دَائِمَةٌ طَيِّبَةٌ لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ وَ لَا يَسَعُهَا إِلَّا عِلْمُكَ وَ لَا يُحْصِيهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ .
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ الْمُحِبِّي سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ ، الدَّلِيلِ عَلَيْكَ وَ حُجَّتِكَ
 عَلَى خَلْقِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ . اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَ مُدِّ فِي عُمُرِهِ
 وَ زَيِّنِ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ اللَّهُمَّ أَكْفِهِ بَغْيَ الْخَاسِدِينَ وَ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَ أَدْحِرْ
 عَنْهُ أَرَادَةَ الظَّالِمِينَ وَ تَخَلَّصَهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ . اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شَيْعَتِهِ
 وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تُسَّرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَ
 بَلَّغْهُ أَفْضَلَ أَمَلِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا مُحِيَ مِنْ
 دِينِكَ وَ أَخَى بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ مَا غُيِّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ
 عَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَا شُبُهَةَ مَعَهُ وَ لَا بَاطِلَ عِنْدَهُ وَ لَا
 بِدْعَةَ لَدَيْهِ . اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَ هُدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ وَ أَهْدِمْ بِعِزَّتِهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ وَ
 اقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَ أَحْمِمْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَ أَهْلِكْ بِعَدْلِهِ كُلَّ جَوْرٍ . وَ أَجِرْ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ
 حُكْمٍ وَ أَدِلْ لِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ . اللَّهُمَّ أَدِلْ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ وَ أَهْلِكْ كُلَّ مَنْ غَادَاهُ وَ امْكُرْ
 بِمَنْ كَادَاهُ وَ اسْتَأْصِلْ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ وَ اسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَ سَعَى فِي إِطْفَاءِ نُورِهِ وَ أَرَادَ إِخْمَادَ



ذِكْرِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَعَلَى الْمُرْتَضَى، وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ
الرِّضَا وَالْحُسَيْنِ الْمُصْطَفَى وَجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَمَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ الْهُدَى وَمَنَارِ
التَّقَى وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ
عَهْدِكَ وَالْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ وَبَلِّغُهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا
وَدُنْيَا وَآخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^(۱).

بنام خداوند بخشنده مهربان

خدایا درود تو بر محمد سید رسولان و خاتم پیامبران و حجت پروردگار عالمیان،
آن کسی که در میثاق اختیار گردیده و پیش از خلق برگزیده شده، پاک از هر آفت و
مبرا از هر عیب، امید نجات خواهان و ملجأ و پناه شفاعت طلبان، که به او امر دین خدا
واگذار شده است. خدایا! بنیان او را شریف و برهان او را عظیم و حجت او را پیروز
و درجه او را رفیع و نور او را پرفروغ و چهره او را سفید گردان و به او فضل و
فضیلت و درجه و وسیله و بلندی مرتبه عطا کن و او را به مقامی پسندیده مبعوث
گردان که پیشینیان و آیندگان بر آن غبطه خورند. و درود تو بر امیرالمؤمنین و وارث
رسولان و فرمانده رو سپیدان و آقای اوصیاء و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو
بر حسن بن علی پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و
درود تو بر حسین بن علی پیشوای مؤمنان رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و
درود تو بر علی بن الحسین (سید عابدان) و پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و
حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر محمد بن علی پیشوای مؤمنان و وارث



رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر جعفر بن محمد پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر موسی بن جعفر پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر علی بن موسی پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر محمد بن علی پیشوای مؤمنان و وارث رسول و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر محمد پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر حسن بن علی پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. و درود تو بر خلف صالح هادی و مهدی، پیشوای مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان. خدایا درود فرست بر محمد و اهل بیتش، پیشوایان هدایت کننده و هدایت شده، علمای راستین و نیکو کاران پرهیز کار که استوانه‌های دین تو و ارکان توحید تواند و ترجمان وحی تو می‌باشند و حجت‌ها بر خلق تو و جانشینان تو در زمین می‌باشند کسانی که آنها را برای خود انتخاب کردی و بر بندگان خود برگزیدی و برای دین خود پسندیدی، و به معرفت خود آنها را مخصوص نمودی و بکرامت خود آنها را بلند مرتبه کردی و برحمت خود آنها را پوشاندی و به نعمت خود آنان را تربیت کردی و به حکمت خود آنها را تغذیه نمودی و لباس نور خود را بر ایشان پوشاندی و آنان را در ملکوت بلند مرتبه گرداندی و بملائکه خود آنان را محفوف کرده و به پیامبر خود آنان را شرافت بخشیدی. خدایا درود بر محمد و بر آنان فرست، درود فراوان و دائمی و پاکیزه که بجز تو بر آن کسی احاطه نداشته باشد و جز وسعت رحمت تو آن را فرا نگیرد و غیر تو آن را شمار نتواند. خدایا درود بر ولی تو که زنده کننده سنت تو و بیادارنده امر تو، خواننده بسوی تو و دلیل بر تو و حجت بر خلق تو و خلیفه تو در زمین و گواه تو بر بندگان می‌باشد. خدایا پیروزی را عزت بخش و عمر او را طولانی کن و زمین را به طول عمر پربرکتش زینت بخش، خدایا او را از ستم حسودان



کفایت کن و از شر حيله گران پناهش ده و از قصد ستمگران محافظت فرما و از دست جباران او را رهایی بخش. خدایا به او و ذریه و پیروان و رعیت خاص و عام و (حتی) دشمن او و همه اهل دنیا چیزی را عطا کن که چشم او را روشن و او را شاد نماید و آرزوی برترینش را در دنیا و آخرت دریابد که تو بر هر چیزی توانایی. خدایا آنچه از دین تو فراموش شده بوسیله او تجدید کن و آن چه از کتاب تو تبدیل شده آن را زنده کن و آنچه از حکم تو تغییر کرده بوسیله او ظاهر کن تا اینکه دین تو بوسیله او و به دست با کفایتش بصورت تازه و جدید و خالص و مخلص بازگردد که شک و شبهة با او نباشد و باطل و بدعتی نزد او نباشد. خدایا بنور او هر تاریکی را روشن کن و هر بدعتی را با توانایی او برانداز و بعزت او هر گمراهی را از میان بردار و هر جباری را بوسیله او بشکن و هر آتشی را بوسیله شمشیر او خاموش کن و به عدل او هر ستمگری را هلاک کن و حکم او را بر هر حکمی مسلط ساز و در سلطنت او هر سلطانی را خوار گردان. خدایا سؤ قصد کنندگان به او را ذلیل و دشمنان او را هلاک فرما و هر کس نسبت به او کید کرده گرفتار مکر خود فرما و هر کس حق او را انکار کند و امر او را سبک شمارد و تلاش در خاموشی نور او نماید و قصد محو کردن نام او کند او را از میان بردار. خدایا بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن راضی (به رضای تو) و حسین پاکیزه و همه اوصیاء درود فرست، آنان چراغهای تاریکی و نشانههای هدایت و مرکز انوار طهارت و تکیه گاههای استوار و ریسمان محکم و صراط مستقیم درود فرصت و درود بر ولایت و والیان عهد تو و امامان از فرزندان او، و عمر آنان را طولانی کن و بر مدت آن بیفزای و آنها را به منتهای آرزویشان در دین و دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیزی قادر و توانایی.



یونس بن عبدالرحمن از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت امر فرمود: با این دعا حضرت صاحب الامر (مهدی عجل الله فرجه) را دعا کنید:

اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّي وَلِيَّتِكَ وَخَلِيفَتِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَلِسَانِكَ الْمُعَبَّرِ عَنْكَ
 النَّاطِقِ بِحُكْمَتِكَ وَعَيْنِكَ النَّاطِرَةِ بِأَذْنِكَ وَشَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ الْجَحْجَاحِ الْمُجَاهِدِ
 الْغَائِثِ بِكَ الْغَائِدِ عِنْدَكَ وَأَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَبَرَأْتَ وَأَنْشَأْتَ وَصَوَّرْتَ
 وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ
 بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَأَبَاءَهُ ائِمَّتِكَ وَدَعَائِمَ
 دِينِكَ وَاجْعَلْهُ فِي وَدَائِعِكَ الَّتِي لَا تَضِيعُ، وَفِي جَوَارِكَ الَّذِي لَا يُخْفَرُ وَفِي مَنْعِكَ
 وَعِزِّكَ الَّذِي لَا يُقْهَرُ وَأَمْنِهِ بِأَمَانِكَ الْوَثِيقِ الَّذِي لَا يُخَذَلُ مَنْ آمَنَتْهُ بِهِ وَاجْعَلْهُ فِي
 كَفِّكَ الَّذِي لَا يُرَامُ مَنْ كَانَ فِيهِ وَأَنْصُرْهُ بِنَصْرِكَ الْعَزِيزِ وَأَيِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ وَقَوِّهِ
 بِقُوَّتِكَ وَارْدِفْهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَوَالِ مَنْ وَالَاهُ وَغَادِ مَنْ غَاذَاهُ وَالسِّبْهَ دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَ
 حُفَّهُ بِالمَلَائِكَةِ حَقًّا اللَّهُمَّ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ وَارْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ وَأَمِتْ بِهِ الْجُورَ وَأَظْهِرْ بِهِ
 الْعَدْلَ وَزَيِّنْ بِطُولِ بَقَائِهِ الْأَرْضَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْهُ بِالرُّعْبِ وَقَوِّ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ
 خَاذِلِيهِ وَدَمِّدْ مَنْ نَصَبَ لَهُ وَدَمَّرْ مَنْ غَشَّهْ وَأَقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَعُمُدَهُ وَدَعَائِمَهُ
 وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤْسَ الضَّلَالَةِ وَشَارِعَةَ الْبِدْعِ وَمُهِمَّةَ السُّنَّةِ وَمُقَوِّيَةَ الْبَاطِلِ وَذَلِّلْ بِهِ

الْجَبَّارِينَ وَأَبْرَئِ بِهِ الْكَافِرِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا
 وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدْعَ مِنْهُمْ دِيَارًا وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَارًا اللَّهُمَّ طَهِّرْ مِنْهُمْ
 بِلَادَكَ وَأَشْفِ مِنْهُمْ عِبَادَكَ وَأَعِزِّ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَخِي بِهِ سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ وَدَارِسَ حُكْمِ
 النَّبِيِّينَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَبُدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى تُعِيدَ دِينَكَ بِهِ وَعَلَى
 يَدَيْهِ جَدِيدًا غَضًّا مَحْضًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ وَحَتَّى تُنِيرَ بِعَدْلِهِ ظُلْمَ
 الْجَوْرِ وَتُطْفِئَ بِهِ نِيرَانَ الْكُفْرِ وَتُوضِحَ بِهِ مَعَاقِدَ الْحَقِّ وَمَجْهُولَ الْعَدْلِ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ
 الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَاصْطَفَيْتَهُ عَلَى غَيْبِكَ وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَأْتَهُ مِنَ
 الْعُيُوبِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَسَلَّمْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ.

اللَّهُمَّ فَإِنَّا نَشْهَدُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ حُلُولِ الطَّامَةِ أَنَّهُ لَمْ يَذَنْبْ ذَنْبًا وَلَا أَتَى حَوْبًا
 وَلَمْ يَرْتَكِبْ مَعْصِيَةً وَلَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طَاعَةً وَلَمْ يَهْتِكْ لَكَ حُرْمَةً وَلَمْ يُبَدِّلْ لَكَ فَرِيضَةً
 وَلَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَرِيعَةً وَأَنَّ الْهَادِيَ الْمُهْتَدِيَ الطَّاهِرُ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ اللَّهُمَّ
 أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ، وَجَمِيعَ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَتَسْرُّ بِهِ
 نَفْسُهُ وَتَجْمَعُ لَهُ مُلْكُ الْمَمْلُكَاتِ كُلِّهَا قَرِيبًا وَبَعِيدًا وَعَزِيزًا وَذَلِيلًا، حَتَّى
 تُجْرِيَ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَتَغْلِبَ بِحَقِّهِ كُلَّ بَاطِلٍ اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ
 مِنْهَاجَ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى الَّتِي يَرْجِعُ إِلَيْهَا الْعَالِي،

وَيَلْحَقُ بِهَا التَّالِي، وَقَوْنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَتَبَّيْنَا عَلَى مُشَايَعَتِهِ وَآمَنُ عَلَيْنَا بِمَتَابَعَتِهِ
 وَاجْعَلْنَا فِي حَزْبِهِ الْقَوَّامِينَ بِأَمْرِهِ، الصَّابِرِينَ مَعَهُ الطَّالِبِينَ رِضَاكَ بِمَنَامَحَتِهِ، حَتَّى
 تَخْشُرْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَمُقَوِّية سُلْطَانِهِ اللَّهُمَّ وَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا
 خَالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتَّى لَا تَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا
 وَجْهَكَ وَحَتَّى تُحِلَّنَا مَحَلَّهُ وَتَجْعَلَّنَا فِي الْجَنَّةِ مَعَهُ وَاعِزَّنَا مِنَ السَّامَةِ وَالْكَسَلِ
 وَالْفِتْرَةِ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَتُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيِّكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ
 اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَهُوَ عَلَيْنَا كَثِيرٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَبَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ
 وَأَعِزِّ نَصْرَهُمْ وَتَمِّمْ لَهُمْ مَا أَسْنَدْتَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِكَ لَهُمْ، وَثَبِّتْ دَعَائِمَهُمْ وَاجْعَلْنَا
 لَهُمْ أَعْوَاناً، وَعَلَى دِينِكَ أَنْصَاراً فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ، وَخُزَّانُ عِلْمِكَ، وَأَرْكَانُ
 تَوْحِيدِكَ، وَدَعَائِمُ دِينِكَ وَوُلَاةُ أَمْرِكَ وَخَالِصَتُكَ مِنْ عِبَادِكَ وَصَفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ
 وَأَوْلِيَاؤُكَ وَسَلَاتِلُ أَوْلِيَائِكَ وَصَفْوَةُ أَوْلَادِ نَبِيِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 وَبَرَكَاتُهُ^(۱).

خدایا دور کن (هر بلائی را) از نماینده و خلیفه‌ات و حجت تو بر خلائق و زبان
 گویایت و سخن گوینده به حکمتت و دیده بینای تو به اذن خودت و گواه تو بر بندگانت

آن بزرگ مرد مجاهد و پناهنده به تو و پرستش کننده و نزد خود پناهِش ده از شر تمام آنچه آفریده و خلق کردی و پدید آورده و صورت بخشیدی و نگهداری کن از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ و از بالای سر و از زیر پایش به نگهداری خودت که تباه نگردد هر که را بدان نگهداری کنی و نگهداری کن در وجود او (و بوسیله آن حضرت) پیامبرت و پدران او که پیشوایان و پایه‌های دین تو هستند و قرار ده آن حضرت را در سپرهای خودت که چیزی در آن ضایع نگردد و در جوار تو که فرقت شکسته نشود و در حفظ و عزت خودت که مقهور کسی نگردد و ایمن دار او را به امان محکمت که هر که را بدان ایمن کردی خوار نگردد و در کنف حمایت خودت قرارش ده که هر که در آن قرار گیرد مورد دستبرد واقع نشود و یاریش کن به یاری نیرومندی و کمک کن او را به لشکر پیرومندی و نیرومندی کن به نیروی خود، و فرشتگان را پشت سرش بدار و دوست دار دوستدارانش را و دشمن بدار دشمنش را و بپوشان بر او زره محکمت را و گرداگردش فرشتگان را بطور منظم بدار. خدایا ترمیم کن به وسیله اش شکستگی را و پیوست کن بوسیله او گسیختگی را و بمیران بدست او ستم را و نمایان کن بوسیله او عدلت را و زینت ده به درازای عمرش زمین را و کمک کن او را به یاری خود و یاری کن او را به ایجاد رعب و نیرومندی کن یورش را و خوار کن خود داری کننده از یارایش را و به هلاکت رسان و نابود کن کسی که به او خیانت کند و بکش به دست او گردنکشان کفر و استوانه‌ها و پایه‌های آن را و بشکن بوسیله او (شوکت) رؤسای گمراهی و بدعت گذاران و آنان که اسلام را نابود کردند و باطل را تقویت کردند و خوار کن بدستش گردنکشان را و ریشه کن ساز بوسیله او کافران و تمام بی دینان را در شرق‌های زمین و غرب‌های آن و خشکی‌ها و آب‌های آن و سرزمین هموار و کوه‌های آن تا آن جا که فردی از آنها را باقی نگذاری و اثری از ایشان بجای نماند خدایا پاک کن از وجود آنها شهرها



و بلاد را و شفا ده به نابودیشان دل بندگانت را و عزت بخش بدان وسیله مؤمنان را
 و زنده کن بوسیله آن حضرت آئین پیامبران مرسل و احکام مندرس شده آنان را و تازه
 کن بوسله او آنچه محو گشته از دینت و تغییر یافته از فرمانت، تا این که بازگردد دین
 تو بوسیله او و به دست او، و به هدایت او تازه و خالص و صحیح گشته و اعوجاج
 و بدعتی همراهش نباشد. تا این که روشن گردد بوسیله عدالتش تاریکی های
 بیدادگری و خاموش گردد بوسیله او آتش های کفر و آسان و روشن گردد بوسیله آن
 حضرت مشکلات و گره های حق و موارد مجهول عدل و داد، زیرا که او بنده بزرگوار
 تو می باشد که انتخابش کردی برای خودت و برگزیده ای او را برای غیب خود
 و نگاهش داشتی از گناهان و مبرایش کردی از عیوب و پاکش نمودی از پلیدی
 و سالمش داشتی از چرکی. خدایا ما برای او گواهی می دهیم در روز قیامت و روز
 وقوع آن حادثه بزرگ که به راستی او گناهی مرتکب نگردیده و دست به کارزشتی
 نزده و مرتکب معصیتی نشده و هرگز فرمانبرداری تو را وانگذاشته و حرمتی از تو
 هتک نکرده و واجبی را تغییر نداده و آئین را برهم نزده و اوست راهنمای راه یافته،
 پاک و پرهیزکار، پاکیزه و پسندیده و زبده. خدایا به او عطا کن درباره خود و خاندان
 و فرزندان و ذریه و ملت و تمام افراد رعیتش آنچه دیده اش را به آن روشن سازی
 و دلش را به آن خوشحال کنی و گردآور برای او فرمانروایی همه ممالک نزدیک
 و دور، نیرومند و ضعیف را تا این که حکم و فرمانش را فوق همه حکمها جاری سازی
 و بوسیله آئین حق او هر باطلی را مغلوب گردانی. خدایا ما را به دست آن بزرگوار در
 راه روشن هدایت و جاده بزرگ و طریقه مستقیم قرار ده که بازگردد به آن راه، پیش
 افتاده و عقب مانده و نیرویمان بده برای فرمانبرداریش و پابرجایمان کن بر پیرویش
 و منت گذار بر ما به متابعت از آن حضرت و در حزب و گروه او قرارمان ده، از آنان
 که به دستورش قیام کنند و با او صبر نمایند و در خیرخواهی کردن نسبت به آن

حضرت طالب خشنودی تو باشند تا در روز قیامت ما را جزء یاران و اعوان او و تقویت کنندگان حکومتش محشور گردانی و این کار را برای ما از هر شک و شبهه و خودنمایی و شهرت طلبی خالص و بدور گردان تا در این کار به غیر تو اعتقاد نداشته و جز رضای تو چیزی نخواهیم و تا این که ما را به جایگاه آن حضرت وارد سازی و جایمان را در بهشت با آن حضرت قرار دهی و نگاهمان داری از خستگی و کسالت و سستی، و ما را از جمله کسانی قرار ده که به دست آنان دینت را یاری کرده و حجّت را شوکتمند گردانی و این افتخار را نصیب دیگری غیر از ما مگردان زیرا که برای تو آسان است که دیگران را به جای ما بگذاری، ولی این کار برای ما بسیار گران و ناگوار است. خدایا درود فرست بر والیان عهد و پیمان رسالت ﷺ و پیشوایان پس از او و آنان را به آرزوهایشان برسان و عمرشان را طولانی کن و شوکت مند و پیروزشان گردان و کامل کن برای آنها آنچه از دستورات خود را به آنها مستند کردی و پایه های (حکومت) آنان را پا برجا کن و ما را از اعوان ایشان و از یاران دین و آئینت قرار ده، زیرا که آنان معادن کلمات تو و خزائن دانش تو و آنها ارکان یگانه پرستی و استوانه های دینت و صاحبان امر و زبده های بندگانت و برگزیدگان از خلقت و بندگان مقربت و نژاد دوستانت و برگزیده فرزندان پیامبرت می باشند و سلام و رحمت خدا و برکاتش برایشان باد.

شیخ طوسی از جماعتی از ابی محمد هارون بن موسی تلعبری نقل کرده است که ابوعلی محمد بن همام رضی الله عنه او را به این دعا خبر داده است و گفته که شیخ ابو عمر و عمری رضی الله عنه این دعا را بر او املاء کرده و او را امر نموده که این دعا را بخواند و آن دعا در غیبت قائم آل محمد علیه السلام است.

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي

نَبِيِّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي، اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وِلَايَةِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالسَّيِّئَةِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ: أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى، وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ، وَلَيِّنْ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ، وَثَبِّتْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ وَبِأَذْنِكَ غَابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ.

وَأَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلِيَّتِكَ فِي الْأُذُنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِتْرِهِ وَصَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لِأَحَبِّ تَعْجِيلِ مَا أَخْرَجْتَ وَلَا تَأْخِيرِ مَا عَجَلْتَ وَلَا أَكْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَ وَلَا أَبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَلَا أَنَاذِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ، وَلَا أَقُولَ لِمَ؟ وَكَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يُظْهِرُ، وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَأَفْوِضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ

السُّلْطَانَ وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ وَالْحُجَّةَ وَالْمَشِيَّةَ (وَالْإِرَادَةَ) وَالْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِكَ
 بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ،
 وَاضِحِ الدَّلَالَةِ، هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ، شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ وَأَبْرَزُ يَا رَبِّ مُشَاهِدَتَهُ
 (مُشَاهِدَةً) وَتَبَّتْ قَوَاعِدُهُ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْهِ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ وَتَوَفَّنَا عَلَى
 مِلَّتِهِ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ، وَبَرَأَتْ وَذَرَأَتْ
 وَأَنْشَأَتْ، وَصَوَّرَتْ وَاخْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ،
 وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ، بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ، وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ
 وَوَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ، وَزِدْ فِي أَجَلِهِ وَأَعِنُّهُ عَلَى
 مَا وَلِيْتَهُ وَاسْتَرَعَيْتَهُ وَزِدْ فِي كِرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ الْمُهْتَدِيُّ،
 وَالطَّاهِرُ التَّقِيُّ، الزَكِيُّ النَقِيُّ، الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الصَّابِرُ الشُّكُورُ الْمُجْتَهِدُ، اللَّهُمَّ وَلَا
 تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ، لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ، وَانْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا وَلَا تَنْسِنَا ذِكْرَهُ وَانْتِظَارَهُ
 وَالْإِيمَانَ بِهِ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالدُّعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقْنَطَنَا طَوْلُ
 غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَيَكُونَ يَقِينًا فِي ذَلِكَ كَيْقِينًا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى
 يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةِ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَقَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَتَبِّئْنَا



عَلَى مِتَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي
 حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لِأَشَاكِينٍ وَلَا نَاكِسِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ
 وَلَا مُكَذِّبِينَ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَدَمِّمْ
 عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَأَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ وَأَمِثْ بِهِ الْجَوْرَ وَاسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ
 الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَانْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ وَأَقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤْسَ الضَّلَالَةِ
 وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَالْكَافِرِينَ وَأَبِرْ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاكِسِينَ وَجَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ
 وَالْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى
 لَا تَدَعَّ مِنْهُمْ دِيَاراً وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَاراً طَهَّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَأَشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ
 وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى
 يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضّاً جَدِيداً صَاحِبِحاً لِأَعْوَجَ فِيهِ وَلَا يَدْعَةَ مَعَهُ حَتَّى تُطْفِئَ
 بِعَذْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ، فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَأَرْتَضَيْتَهُ لِنُصْرَةِ دِينِكَ
 وَاصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ
 وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ
 الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شِيَعَتِهِ الْمُتَتَجِبِينَ وَبَلِّغْهُمْ مِنْ أَمَالِهِمْ أَفْضَلَ مَا يَأْمَلُونَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ
 مِنَّا خَالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتَّى لَا نُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا

وَجْهَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا وَغَيْبَةَ إِمَامِنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ
بِنَا وَتَظَاهَرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا.

اللَّهُمَّ فَفَرِّجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَنَصْرِ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَإِمَامِ عَدْلٍ تُظَهِّرُهُ إِلَهَ
الْحَقِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتُلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لَوْلِيِّكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ
وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجُورِ يَا رَبِّ دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَلَا بَقِيَّةً إِلَّا
أَفْنَيْتَهَا وَلَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَلَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَلَا حَدًّا إِلَّا فَلَطْتَهُ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَهُ
وَلَا رَايَةً إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَلَا شَجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ وَلَا جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ وَادْمِهِمْ يَا رَبِّ بِحَجْرِكَ
الدَّامِغِ وَاضْرِبِهِمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَبَأْسِكَ الَّذِي لَا تُرَدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. وَعَذَّبْ
أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ وَلِيِّكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَأَيْدِي عِبَادِكَ
الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيِّكَ وَحُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَكَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ وَمَكْرَ
بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَاجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا وَأَقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَّهُمْ وَارْعَبْ لَهُ
قُلُوبَهُمْ وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَخَذِّمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ وَأَخْزِهِمْ فِي
عِبَادِكَ وَالْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ وَأَسْكِنَهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَأَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَأَصْلِهِمْ نَارًا
وَاحْسِ قُبُورَ مُوتَاهُمْ نَارًا وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ
وَأَصْلُوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا بِلَادَكَ اللَّهُمَّ وَأَخِي بَوْلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَآرِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لِأَنْتَ



فِيهِ وَأَخِي بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَأَشْفِي بِهِ الصُّدُورَ الْوَعْرَةَ وَاجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ
 عَلَى الْحَقِّ وَأَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمَعْطَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَلَا
 عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَمُقَوِّيَةِ سُلْطَانِهِ وَالْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ
 وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَمِمَّنْ لَأَحَاجَةٌ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ .
 وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تُكْشِفُ الضَّرَّ وَتُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَتُنَجِّي مِنَ الْكَرْبِ
 الْعَظِيمِ فَاكْشِفِ الضَّرَّ عَنِّي وَلِيَّكَ وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ .
 اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ
 وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَنَقِ وَالغَيْظِ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ
 فَأَعِزَّنِي وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَاجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزًا
 عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ^(۱) .

خدایا خود را به من بشناسان زیرا اگر خود را به من شناسانی من پیامبرت را
 نخواهم شناخت. خدایا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من شناسانی
 حجت تو را نخواهم شناخت. خدایا حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را
 به من شناسانی در دینم گمراه گردم. خدایا مرا به مرگ دوران جاهلیت نمیران
 و منحرف مگردان دلم را پس از این که هدایت نمودی. خدایا هم چنانکه راهنمائیم
 کردی به فرمانبرداری کسانی که اطاعتشان را بر من واجب کردی از صاحبان امر خود،



که پس از پیامبرت ﷺ آمدند تا به راهنمایی تو ولایت آنان را پذیرا باشم. آنان عبارتند از امیرالمؤمنین و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم مهدی علیه السلام. خدایا مرا ثابت قدم بدار بر دین خود و به فرمانبرداریت و ادارام کن و دلم را برای ولایت نرم گردان و معافم دار از آنچه خلق خود را به آن آزمودی و پابرجایم بدار بر اطاعت زمامداریت، آن بزرگواری که از خلق خود او را پوشاندی و به اذن خود او را از دیده آفریدگانت پنهان کردی و او چشم به راه فرمان تو می‌باشد و تویی دانا بی آنکه کسی تو را آگاه کرده باشد به هنگام ظهور ولایت که هرگاه صلاح باشد به او اجازه دهی برای آشکار ساختن کارش و کنار زدن پرده‌اش، پس به من صبری بر این امر عطا کن که دوست نداشته باشم پیش افتادن چیزی را که بتاخیر انداختی و بتاخیر انداختن چیزی که آن را جلو قرار دادی و آشکار نکردن آنچه را پوشاندی و کنجکاوی نکردن از آنچه پنهان داشتی و منازعه نکنم با تو در تدبیرت و نگویم چرا و چگونه و برای چیست؟ که آن کس که کار بدست اوست آشکار نشود با این که زمین از ستم پر شده و واگذارم همه کارهایم را به تو. خدایا از تو می‌خواهم که ولیّ امرت را آشکارا و نافذ الامر به من بنمایانی با این که می‌دانم تمام سلطنت و قدرت و دلیل و برهان و خواست و جنبش و قوت مخصوص تو است ولی این مرحمت را درباره من و همه مؤمنین بفرما، تا نظر کنیم به صورت ولیّ امر تو و در حالی که با سخنی آشکار و با دلیلی واضح مردم را از گمراهی نجات دهد و از بیماری نادانی شفا بخشد. پروردگارا جمال زیبایش را برای مشاهده ما از پرده برون آور و بنیاد کارهایش را محکم کن و ما را از کسانی قرارده که روشن گردد دیده شان به دیدارش و بگمارمان برای خدمت او و بمیران ما را بر کیش و آئین او و محشورمان گردان در گروهش. خدایا او را پناه ده از شرّ تمام آنچه خلق نموده و آفریدی و پدید آورده و پروریدی و صورت دادی و محافظتش کن از پیش رویش و از پشت سرش

و از راست و چپش و از بالا و از زیر پایش به نگهداری خودت که تباه نشود هر که را
 بدان نگهداری کردی و نگه دار به وجود او (دین) رسول و وصی رسول خود را که بر
 او و خاندانش درود باد. خدایا طولانی گردان عمرش را و بر مدتش بیفزای و یاریش کن
 در آنچه به دستش سپرده‌ای و رعایتش را از او خواسته‌ای و افزون کن کرامت خود را
 بر او که او راهنمای راه یافته و قیام کننده برای راهبری است و پاک و باتقوا و پاکیزه
 و خالص و راضی و پسندیده و بردبار و سپاسگزار و کوشاست. خدایا از مامگیر یقین
 به طولانی شدن زمان غیبتش را و منقطع شدن خبرش را و از یاد ما مبر آن بزرگوار را
 و هم چنین انتظار آمدنش و ایمان به او و قوت یقین در ظهورش را و دعای بر آن
 حضرت و درود بر او را، تا به حدی که نوید نکند ما را طول غیبت آن حضرت از
 قیام و ظهورش و یقین ما را درباره او همچون یقین ما در مورد بعثت و قیام
 رسول ﷺ قرار ده و هم چنین مانند یقین ما به وحی و قرآن بگردان. پس تقویت
 کن دل‌های ما را بر ایمان به او تا در آوری ما را به دست آن حضرت در راه روشن
 هدایت و راهنمایی کنی به شاهراه (دین) و جاده مستقیم و نیرومند کنی ما را بر اطاعت
 او و پابرجایمان نمائی بر پیروی او و قرارمان دهی در گروه او و اعوان و یارانش
 و کسانی که راضی به کارهای او هستند و این عقیده را از ما مگیر نه در زندگی و نه
 در هنگام مرگمان، تا بمیرانی ما را بر این عقیده که نه شک داشته باشیم و نه پیمان
 شکنی کنیم و نه شبه‌ای داشته و نه تکذیب کننده باشیم. خدایا تعجیل فرما در
 ظهورش و تأیید کن او را به یاری خود. یار یارانش باش و خوار کن هر کس که از
 یاریش دست بردارد و به هلاکت رسان هر که را به دشمنی او برخیزد و او را تکذیب
 کند و حق را به او آشکار و جور و ستم را به او بمیران. و نجات ده به او بندگان با
 ایمانت را از خواری، و شهرهای ما را به واسطه او آباد کرده و سرکشان را به (دست
 قدرتمند او) نابود ساز و بوسیله او سرکرده‌های گمراهی را در هم شکن و

بوسیله او گردنکشان و کافران را ذلیل و خوار گردان و به (اقتدار) او منافقان و پیمان شکنان و همه مخالفان و ملحدان را که در مشارق و مغارب زمین و در خشکی و دریا و در همواری و کوهها هستند از میان بردار؛ تا آن که احدی و اثری از آنها را باقی نگذاری و پاک گردان از ایشان شهرهایت را و شفا ده سینه‌های بندگان را و زنده کن به او آنچه محو گشته از دینت و اصلاح کن بوسیله او آنچه تبدیل شده از حکم و قانون و تغییر یافته از روش و سنت تو. تا باز گردد دین تو بوجود آن حضرت به گونه‌ای که هیچ گونه اعوجاج و بدعتی در آن نباشد تا بدین وسیله و به برکت عدل او، خاموش گردانی آتش کفار را.

به راستی که آن بزرگوار بنده تو است که او را خاص خود گرداندی و برای یاری دینت پسندیدی و به علم خود برگزیدی و از گناهان نگاهش داشتی و از عیوب مبرایش ساختی و بر غیب آگاهش کردی نعم خود را بر او عنایت فرمودی و از پلیدی و چرکی پاک و پاکیزه اش نمودی.

خدایا درود تو بر او و بر پدرانش، امامان پاک و بر شیعیان برگزیده اش. (خداوندا) آرزوی آنان را برآورده ساز و عقیده ما را (نسبت به آن بزرگوار) خالص و پاک گردان از هر شک و شبهه و خودنمایی و شهرت طلبی، تا غیر تو را نخواهیم و جز ذات تو را نجوئیم.

خداوندا! به تو شکوه کنیم از فقدان پیامبران و غیبت امام و رهبرمان و سختی روزگار و در آمدن فتنه‌ها و پشت بهم دادن دشمنان بر دشمنی با ما و بسیاری دشمنان و کمی نیروها و افراد ما.

خدایا! بگشای از ما این اندوه را به فتح و پیروزی که به زودی بر ما ارزانی داری و نصرتی همراه با عزت که به ما عنایت فرمائی و به امام عادل که آشکارش کنی. ای معبود به حق و پروردگار عالمیان.



خدایا از تو می‌خواهیم که به نماینده و ولی خود اذن دهی برای آشکار ساختن عدالت در میان بندگان و کشتن دشمنان در بلاغت، تا این که پروردگارا! ستونی برای ظلم و ستم باقی نگذاری جز آن که در هم شکنی و نه بازمانده‌ای جز آن که نابودش گردانی و نه نیرویی جز آن که سستش کنی و مقاومتی جز آن که درهم فرو ریزی و تیزی سلاحی جز آن که کندش کنی و نه اسلحه‌ای جز آنکه از کار بیندازی و نه پرچمی جز آنکه سرنگون سازی و نه شجاعی جز آنکه کشته‌اش را واگذاری و نه سپاهی مگر اینکه خوارش کرده و به سنگ کوبنده‌ات سنگ باران و به شمشیر برنده‌ات آنان را از پای در آوری تا آنجا که مجرمی را برجای مگذاری و عقوبت کن دشمنان خودت و دشمنان ولایت و دشمنان رسولت ﷺ به دست ولی خودت و دستان بندگان مؤمنت.

خدایا کفایت کن ولایت و حجّت را در روی زمین از هراس دشمن و از حيله هرکس که سوء قصدش کند و مکر کن با هرکس که به او مکر کند و دشمنان او که در کمین نشسته تا به او گزندی رسانند را در محاصرهٔ بدیها (که خود ساخته‌اند) قرار ده و شر آنها را از او دور گردان و در دلهای آنها رعب بیفکن و پاهای آنها را بلغزان و در برخوردی رو در رو و ناگهانی آنها را بگیر و عذاب خود را بر آنان سخت گردان و در میان بندگان رسوایشان کن و نفرین خدا بر آنان بفرست و ایشان را در بدترین جایگاه دوزخ خود جای ده و بر ایشان سخت‌ترین عذاب خود را مسلط گردان و آتش را جایگاه ایشان قرار ده و قبرهای مردگان آنها را پر از آتش کرده، سوزش آتش خود را به آنان بچشان که اینان نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند و بندگان را گمراه کردند و شهرهایت را ویران ساختند.

خدایا بدست ولی خود قرآن را زنده کن و نور آن بزرگوار را بر ما نمایان ساز به گونه‌ای که خاموش نداشته باشد و زنده کن بوسیله او دلهای مرده را و بهبودی بخش



سینه‌های سوخته را و جمع کن به وسیله او آراء مختلف را بر حق و به واسطه او برپا کن حدود تعطیل شده را و احکام تبیین نشده را، تا آن جا که حقی نباشد مگر آشکار شود و عدل و دادی نباشد مگر اینکه شکفته گردد.

پروردگارا ما را از گروه یاران و تقویت کننده سلطان و فرمانبرداران امرش و خشنودان از کارش و قبول کنندگان احکامش و از کسانی که احتیاج به تقیه و ترس از خلق تو نداشته باشند پروردگارا گره گرفتاری‌ها به دست تو گشوده می‌شود و دعای مضطربین به واسطه تو اجابت می‌گردد آنگاه که تو را می‌خواند و این که توئی که از بزرگترین گرفتاریها (بندگان خود را) نجات می‌دهی. پس برطرف کن از ولی خود گرفتاری (غیبت) را؛ و او را (آشکارا) خلیفه خود در زمین قرار ده همانگونه که عهد فرمودی برای او.

خداوندا! مرا از ستیزه جویان و از دشمنان و کینه توزان و خشم کنندگان بر آل محمد علیهم السلام قرار مده، که من از آن بتو پناه می‌برم پس مرا پناه ده و از تو پناه می‌خواهم و تو در پناهم گیر.

خدایا درود تو بر محمد و خاندان او. مرا بوسیله آنان نزد خود در دنیا و آخرت رستگار کن و از مقربان درگاهت قرار ده آمین ای پروردگار جهانیان.

دعای فرج

إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَبَرِحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ، وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ، وَضَاقَتِ الْأَرْضُ
 وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ، وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكِي، وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ،
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَعَرَفْتَنَا
 بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ، يَا مُحَمَّدُ يَا
 عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، إِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ، يَا مَوْلَانَا يَا
 صَاحِبَ الزَّمَانِ، الْغَوْثُ، الْغَوْثُ، الْغَوْثُ. أَدْرِكْنِي، أَدْرِكْنِي، أَدْرِكْنِي. السَّاعَةَ، السَّاعَةَ،
 السَّاعَةَ. الْعَجَلَ، الْعَجَلَ، الْعَجَلَ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدایا، بلا و رنج‌ها و سختی‌ها بر ما بزرگ شده و پرده‌ها کنار رفت و رشته امید پاره
 گشت و زمین (باهمه پهناوری) بر ما تنگ، و آسمان رحمتش را از ما دریغ کرده و تنها
 تویی یاور و معین ما و مرجع شکایت ما و یگانه اعتماد ما در هر سختی و آسانی،
 خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست که صاحبان امر (و مقام خلافت) هستند و
 اطاعتشان را بر ما واجب کردی و بواسطه این مطاع بودن مقامشان را به ما شناساندی،
 پس به حق قدر و منزلت ایشان فرج و گشایشی زود و نزدیک را بر ما فرو فرست
 همچون چشم بهم زدن یا زودتر از آن. ای محمد و ای علی، ای علی و ای محمد، شما
 مرا کفایت کنید که شما کفایت‌کنندگانید و مرا یاری کنید که شما (بهترین) یاورانید. ای
 ای مولای ما ای صاحب‌زمان، به فریادمان رس، به فریادمان رس، به فریادمان رس. مرا



دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب، در همین ساعت، در همین ساعت، در همین ساعت. هر چه زودتر، هر چه زودتر، هر چه زودتر. ای مهربانترین مهربانان به حق محمد و آل اطهارش (فرج و گشایش نصیبان گردان).

زیارت آل یاسین

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَسَّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَا غَيْرَ مَكْذُوبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُتَبِّئُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيَ وَتَقْنُتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ، السَّلَامُ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ، أَنَّ عَلِيًّا



أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ
 عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ
 وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ
 اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، لَمْ
 تَكُنْ آمَنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ
 وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ
 حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ حَقٌّ يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ مَنْ
 خَالَفَكَ وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكَ، فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ،
 فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ،
 فَتَنْفَسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَخَدَةُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ
 أَوْلِيكُمْ وَآخِرِكُمْ وَتُضَرَّتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ.

دعای بعد از زیارت آل یس :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ
 الْيَقِينِ وَصَدْرِي نُورَ الْإِيْمَانِ وَفِكْرِي نُورَ النِّيَّاتِ وَعِزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ
 وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَبَصَرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ
 الْحِكْمَةِ وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى الْقَاكِ. وَقَدْ وَقَّيْتُ بِعَهْدِكَ
 وَمِيثَاقِكَ، فَتَغَشِّبْنِي رَحْمَتِكَ يَا وَلِيَّيَ يَا حَمِيدُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ

وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَالِدَاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَالثَّائِرِ بِأَمْرِكَ وَوَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ
 وَبَوَارِ الْكَافِرِينَ وَمُجَلِّي الظُّلْمَةِ وَمُنِيرِ الْحَقِّ وَالنَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ
 فِي أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَالْوَلِيِّ النَّاصِحِ سَفِينَةِ النُّجَاةِ وَعَلِمِ الْهُدَى وَنُورِ أَبْصَارِ
 الْوَرَى وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدَى وَمُجَلِّي الْعَمَى الَّذِي يَمْسَلُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا
 مُلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيائِكَ الَّذِينَ
 فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَ تَهُمْ تَطْهِيرًا اللَّهُمَّ انصُرْهُ
 وَانصُرْ بِهِ لِدِينِكَ وَانصُرْ بِهِ أَوْلِيائِكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَانصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ
 مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ
 وَعَنْ شِمَالِهِ وَاخْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَالرَّسُولَ
 وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ وَانصُرْ ناصِرِيهِ وَاخْذُلْ خاذِلِيهِ وَأَقْصِمِ قاصِمِيهِ وَأَقْصِمِ بِهِ
 جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ
 الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ. وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ.

سلام بر آل یاسین سلام بر تو ای دعوت کننده خلق بسوی خدا و مظهر آیات الهی و
 مرآت صفات ربانی سلام بر تو ای درگاه خدا و حاکم و حافظ دین خدا سلام بر تو ای
 خلیفه الله و نصرت بخشنده دین خدا سلام بر تو ای حجت خدا و راهنمای بندگان
 به مقاصد الهیت سلام ما بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و مفسر آن سلام ما بر تو در

تمام ساعات شب و روز سلام ما بر تو ای حضرت بقیة الله در خلق زمین سلام ما بر تو ای عهد و پیمان که خدا آن عهد را از خلق گرفت و محکم و مؤکد بر امت گردانید سلام ما بر تو ای وعده خدا که آن وعده را ضمانت کرده سلام ما بر تو ای پرچم افراشته عدل خدا و علم و حکمت موهوب حق و پناه خلق و رحمت واسعة الهی بر تمام عالمیان که ابداً خلاف نخواهد گشت سلام ما بر تو وقتی که به امر خدا قیام و ظهور فرمائی و وقتی که در پرده غیبت بنشینى سلام ما بر تو هنگامی که قرائت و تفسیر کنی سلام ما بر تو حینی که به نماز و قنوت پردازى سلام ما بر تو هنگامی که رکوع و سجود بجای آرى سلام ما بر تو وقتی که حق را تهلیل و تکبیر گویی سلام ما بر تو هنگامی که به ستایش و استغفار یاد پروردگار باشی سلام ما بر تو به صبح و عصر سلام ما بر تو در شب تار و روز روشن سلام ما بر تو ای امام محفوظ سلام ما بر تو ای کسی که مقدم بر همه عالم و آرزوی تمام خلایقی سلام ما بر تو به جمیع سلام و تحیت ای مولای من تو را گواه می گیرم بر اینکه من شهادت می دهم که هیچ خدایی جز خدای یکتای بی نیاز نیست و گواهی می دهم که البتّه محمد (ص) بنده خاص خدا و رسول گرامی اوست و دوست و حبیبی غیر او و اهل بیتش خدا را نیست و باز ای مولای من تو را گواه می گیرم که علی امیر المؤمنین حجّت خداست و حسن حجّت خداست و حسین حجّت خداست و علی بن الحسین حجّت خداست و محمد بن علی حجّت خداست و جعفر بن موسی بن جعفر حجّت خداست و جعفر حجّت خداست و علی بن موسی حجّت خداست و محمد بن علی حجّت خداست و علی بن محمد حجّت خداست و حسن بن علی حجّت خداست و گواهی می دهم که تو حجّت خدایی شما اول موجود و آخر در اجسام هستید و محققاً رجعت شما حق است و در آن هیچ شک و ریب نیست در روزی که هیچکس را ایمانش اگر پیش از آن روز ایمان نیاورد و در ایمانش کسب خیر نکرده ابدأ در آن روز ایمانش سودمند نباشد و نیز شهادت می دهم که مرگ حق است و فرشته نکیر و منکر حق است و روز قیامت روز نشر و

برانگیختن مردگان حق است و روز حساب حق است و صراط و میزان حق است و نعمت بهشت و آتش جهنم حق است و وعده نعیم الهی و وعید قهر و عذابش در بهشت و دوزخ همه حق است ای مولای من شقاوتمند کسی است که با شما مخالفت کند و سعادتمند کسی است که از امر شما اطاعت کند پس تو گواهی ده بر آنچه شما را بر آن گواه گرفتم و من دوست شما و دشمن دشمنان شمایم حق آن است که آن را شما پسندیده و باطل آنچه شما از آن خشمگین باشید و کار نیکو آن است که شما به آن امر کنید و عمل منکر و زشت آنکه شما از آن نهی کنید پس من به خدای یکتای بی شریک و انباز ایمان دارم و به رسول او و به امیر المؤمنین و به همه شما ای مولای من که اول و آخر شما هستید به همه گرویده‌ام و نصرت و یاریم برای شما مهیا است و دوستیم به شما خالص است مستجاب فرما.

پروردگارا درود و رحمت فرست بر محمد (ص) پیغمبر رحمت و کلمه تام نور وجودت و قلب مرا مملو از نور یقین فرما و سینه‌ام را به نور ایمان روشن ساز و فکر و اندیشه‌ام را به نور نیات خیر و عزم و اراده‌ام را به نور علم منور گردان و قوت مرا به نور عمل و زبانم را به نور صدق و راستی و دینم را نور بصیرتها از جانب خود عطا کن و به چشمم نور دیدن و به گوشم نور حکمت و به قلبم که محل محبت است نور محبت و ولایت محمد (ص) و آل محمد علیهم السلام را عطا فرما خدایا تو را ملاقات کنم در حالتی که وفا به عهد و پیمان تو کرده باشم که مرا غرق رحمت خود گردانی ای مولای ستوده صفات پروردگارا درود و رحمت فرست بر محمد (ص) که حجت و دلیل توست بر خلق روی زمین و خلیفه الله در ملک و بلاد تو و دعوت کننده خلق به راه تو و قیام کننده بر اجرای عدل تو و برانگیزه خلائق به امر تو که او دوست و مولای اهل ایمان است و محو و نابود کن کافران و روشنی بخش ظلمت عالم و آشکار کننده حق و گویا به حقایق حکمت و صدق و حقیقت و کلمه تام در خلق زمین

آن بنده خاصّ است که مراقب فرمان تو بود و خائف و هراسان از جبروت و جلال تو و مولای ناصح و مهربان امت و کشتی نجات خلق و نماینده راه خدا و روشنی چشم خلق بود و بهتر کسی که قمیص و ردا به تن پوشید و بینا کننده نابینایان آن کسی که زمین را پر از عدل و داد کرد پس از آنکه مملو از ظلم و جور بود که تو بر هر چیز توانایی پروردگارا درود و رحمت فرست بر ولیّ قائم خود فرزند اولیاء تو که طاعت آنان را بر خلق فرض و لازم گردانیدی و حقّ آنها را به ذمّه مردم واجب کردی و رجس را از وجود آن پاکان عالم دور گردانیدی و آنان را پاک و منزّه و معصوم از هر عیب و گناه فرمودی ای خدا به وجود او دینت را یاری کن و دوستان تو و شیعیان و یاران و دوستان او را نصرت عطا فرما و ما را هم از آن دوستان و شیعیان قرار ده پروردگارا تو آن بزرگوار را از شرّ هر ظالم و طاغی و از شرّ جمیع خلق خود در پناهت حفظ کن و هم آن حضرت را از پیش رو و از پشت سر و طرف راست و چپ از همه محفوظ دار و از رسیدن هر ناملایم و آسیبی او را نگاهدار و در حفظ وجود او و رسول (ص) و آل رسالت را محفوظ گردان و بواسطه او حکم عدل خود را ظاهر و آشکار گردان و او را مؤید بنصرت خود بدار و یاوران و انصار او را یاری کن و مخالفان او را محروم و خوار گردان پشت دشمنانش را بشکن و پشت جبّاران و ستمکاران کفر را به وجود او درهم شکن و کافران و منافقان را به شمشیر او هلاک ساز و تمام ملحدان و دشمنان دین را در مشارق و مغارب عالم و برّ و بحر جهان پست گردان و به ظهورش زمین را پر از عدل و داد ساز و حقیقت دین پاک پیغمبرت صلی الله علیه و آله را بواسطه او آشکار فرما پروردگارا ما هم از یاران و انصار و پیروان و شیعیان آن حضرت قرار ده و آنچه را که آل محمد (ع) آرزو مندند و آنچه در دشمنانشان امید دارند به چشم من همه را آشکار گردان ای خدای حق ای موجود ابدی دعایم مستجاب ساز ای صاحب جلال و بزرگواری ای مهربانترین مهربانان عالم.

